

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه فقه سیاسی

استاد: حجه الاسلام و المسلمین دکتر نجف لک زائی

گردآورندگان:

سید محمدباقر اعتماد

مهدی آقابابائی

حسین رئیسی

روح الله میرزائی

محمدامین نبی تبار

سیدسجاد طباطبائی جعفری

جزوه درس فقه سیاسی

استاد

حجت الاسلام دکتر نجف لک زائی

به کوشش جمعی از دانشجویان

دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

سال تحصیلی ۱۴۰۰

AEOS.IR

درس گفتار یکم

طرح نامه را ملاحظه کنید:

دو دسته بحث خواهیم داشتیم:

کلیات فقه سیاسی:

الاول - معرفی درس و اهداف درس:

مفاهیم

جایگاه فقه سیاسی در میان معارف سیاسی دینی و نسبت آن با سایر معرفت‌ها

موضوع فقه سیاسی

هدف و غایتی فقه سیاسی

کاربردهای فقه سیاسی

معرفی و بررسی متون آثار مهم در حوزه فقه سیاسی

گفتمان‌ها و پارادایم‌ها در حوزه فقه سیاسی

مبانی و منابع فقه سیاسی (اعم از مبادی و مبانی روشی و معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، اخلاقی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، کلامی (کلام جدید و انتظار از دین)

مبادی و مبانی اصول فقهی

دسته بندی ابواب فقه و جایگاه فقه سیاسی در آن دسته بندی ها

تاریخ فقه سیاسی

تاریخ فقه سیاسی، جنبه‌های مختلف دارد:

1- تاریخ اندیشه سیاسی فقها (فقهای شیعه و اهل سنت) خیلی کم به فقه سیاسی اهل سنت می‌پردازیم:

2- ادوار فقه سیاسی (ضمن اشاره به دیدگاه‌های مختلف، سعی می‌کنیم که ادوار فقه سیاسی را براساس تحولات دولت و حکومت در جهان اسلام و مخصوصاً ایران مورد بررسی قرار دهیم).

3- مکاتب فقه سیاسی (شیعه و اهل سنت که ما به طور کلی بدان اشاره می کنیم)

4- مباحث و مسائل فقه سیاسی

5- مسائل مربوط به نظام سیاسی (ضرورت نظام سیاسی-خاستگاه نظام سیاسی-اهداف نظام سیاسی-ساختار نظام سیاسی، عناصر نظام سیاسی و غیره)

نکته: این بحث را جدی مورد توجه قرار می دهیم.

6- انواع نظام سیاسی

7- نظریه های رهبری و دولت در فقه سیاسی شیعه

8- اشکال نظام سیاسی

9- مفاهیم اساسی مطرح در نظام سیاسی از منظر فقه سیاسی، همچون: شورا، حزب، مشروعیت، قدرت، حاکمیت، سلطنت، نصب، انتخاب، حکم حاکم عادل، احکام حکومتی.

10- سیاست داخلی حقوق و وظایف دولت بر مردم، مردم بر دولت، نقش مردم در حکومت اسلامی، خروج علیه حکومت، بغی و محاربه حقوق اقلیت ها آزادی کنترل و نظارت بر قدرت.

11- سیاست خارجی (اهداف سیاست خارجی دولت اسلامی، اهداف ملی، اهداف فراملی، جایگاه دفاع از مستضعفان، دفاع از سرزمین ها و منافع مسلمانان، دعوت اسلامی در سیاست خارجی دولت اسلامی کجاست؟ روش ها و تاکتیک های سیاست خارجی دولت اسلامی مثل تقیه- که آیات تقیه در عرصه سیاست خارجی به عنوان یک روش و تاکتیک می تواند مورد استفاده قرار گیرد؟ یا خیر؟-، مصونیت دیپلماتیک، تألیف قلوب، جهاد و غیره.

12- اصول و قواعد فقه سیاسی:

اصل تکلیف، مصلحت، حفظ نظام، دعوت و گسترش اسلام، قاعده نفی سییل، تقدم اهم بر مهم، المیسور لیسقط بالمعسور، اصل عدالت، ضرورت حکومت، ولایت الهی، تدریج، در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان، لاضرر، مقابله به مثل، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، اصل وفای به عهد و عقد، حرمت کمک بر گناه، عدم ولایت افراد بر یکدیگر، رجوع جاهل به عالم، جب، نفی عسرو حرج، ملازمه بین حکم عقل و شرع، وجوب تعظیم شعائر الهی و حرمت اهانت به آنها، الزام.

این قواعد را تقسیم می کنند به:

الف_ قواعد فقهی عام (نفی سیل که شامل حوزه های مختلف، از جمله حوزه سیاست هم می شود و همچنین شامل عرصه اقتصاد، خانواده و سایر عرصه ها هم می شود).

ب_ قواعد فقهی خاص (فقط در یک حوزه خاص مورد استفاده قرار می گیرند).

اشاراتی به ویژگی های قواعد فقهی می کنیم.

بررسی وضعیت کنونی فقه سیاسی (منظور ما، مسائل مختلف از نظر فقه است. فقه سیاسی و شرایط زمان و مکان، فقه سیاسی و عقلانیت، فقه و جامعه، فقه و دولت، فقه و مدرنیته، فقه و قانون، فقه و مصلحت، فقه و قدرت، فقه و مسئله مشروعیت، فقه و حقوق، فقه و فرد، فقه و محیط زیست، فقه و عدالت، فقه و روابط بین الملل، فقه و افکار عمومی، فقه و انتخابات، فقه و رسانه، فقه و توسعه، فقه و جهانی سازی، فقه و مالکیت معنوی، فقه و عرف، فقه و اجتهاد، فقه و امنیت، فقه و تمدن)، که ما از منظر حکمرانی این بحث را مورد توجه قرار می دهیم. حکمرانی فقهی و فقه حکمرانی از مسائل بسیار مهم است که ما در حد کلیات به آن خواهیم پرداخت.

چالش های فقه سیاسی:

1- مقایسه شیعه و اهل سنت در فقه سیاسی در حوزه فقه سیاسی:

مثال! اهل سنت در عرصه فقه سیاسی اهل انتخاب، شورا و تغلب هستند، درحالی که در تفکر شیعی، نصب و نص و عصمت مورد توجه است. اهل سنت تقدم امنیت بر عدالت اما شیعه تقدم عدالت بر امنیت.

2- مقایسه اصولی ها و اخباری ها در حوزه فقه سیاسی: به ۱۹ تفاوت در طرح نامه اشاره کردیم.

در اندیشه اصولی ها رابطه مردم با مراجع، رابطه مقلد و مقلد هست، درحالی که در اندیشه اخباری ها، رابطه علما و مردم، رابطه مستمع و محدث است.

3- اختلاف های قائلان به اجتهاد در عرصه فقه سیاسی:

یعنی خود مجتهدین هم در عرصه فقه سیاسی، دیدگاه های یکسان ندارند. به گروه های مختلفی در طرح نامه اشاره کردیم (۳ گروه):

الف-مقایسه میان مجتهدان سنتی و مجتهدان مصلح و نوگرا وجود دارد. (۱۳ مورد در طرح نامه ذکر شده است).
مثال: مجتهدان سنتی؛ احتکار، منحصر به موارد مذکور در روایات است، درحالی که در دیدگاه مجتهدان مصلح، این گونه نیست و یا در بحث کنترل جمعیت، مجتهدان سنتی، کنترل جمعیت را قبول نداشتند ولی مجتهدان مصلح و نوگرا کنترل جمعیت را قبول داشتند و غیره.

مجتهدان سنتی عمدتاً پرسش‌هایی که مطرح می‌کنند در فقه سیاسی، پرسش‌هایی هست که به جوامع قدیم عمدتاً اختصاص داشته است، درحالی که اکنون این پرسش‌ها عوض شده است. مثلاً در گذشته بحث روی این بود که طنز چیست؟ اما الان بحث این است که آیا نظام سرمایه‌داری مشروع است یا نامشروع؟ یا مثلاً قلمرو دارالاسلام و دارالحرب کجاست؟ اما پرسشی که الان طرح می‌شود آنست که آیا نقض حاکمیت ملی کشورها مجاز است یا خیر؟
4-چالش مجتهدان و روشن‌فکران دینی در حوزه فقه سیاسی:

مثال: مجتهد نوگرا با تکیه بر اصول فقه دست به اجتهاد می‌زند، درحالی که روشن‌فکران دینی، اصول فقه را نپذیرفتند و از سایر روش‌های جدید استفاده می‌کنند.

در رویکرد اجتهادی، مدیریت علم فقه و دیگر دانش‌ها مطرح است، درحالی که روشن‌فکران دینی، مدیریت علمی را در برابر مدیریت فقهی مطرح می‌کنند.

جامعه‌شناسی فقه سیاسی-عوامل مؤثر بر تحول فقه در دوره جدید، ذیل بحث جامعه‌شناسی سیاسی مطرح می‌شود).
مثل این که فرایند شهرنشینی یا تخصیص نقش‌ها و کارکردها چه مقدار در گسترش فقه سیاسی نقش داشته است؟
موانع گسترش فقه سیاسی: ۱-تاریخی ۲-فکری و معرفتی ۳-تفکرات سکولاریستی ۴-فقدان تأسیس فقه سیاسی برای بررسی حوادث واقعه.

الزامات و پیش‌فرض‌های فقه سیاسی: در چه صورتی قائل می‌شویم که فقه سیاسی داریم و باید به فقه سیاسی توجه کرد؟

مثال: اگر کسی این پیش‌فرض را داشته باشد که دین اسلام کاری به سیاست ندارد، طبیعی است که چنین فردی قائل به دانشی بنام فقه سیاسی هم نخواهد بود. اما اگر پذیرفتید که دین برای سیاست، حرف دارد، از آنجا که بخشی از اسلام، می‌شود، فقه، در فقه، راجع به سیاست هم ممکن است اظهار نظر شده باشد و آن بشود، فقه سیاسی. و اگر کسی قائل به دولت اسلامی نباشد، برای او از فقه سیاسی حرف زدن، معنا ندارد.

در پایان طرح نامه، بایسته‌های پژوهشی آمده است.

منابع فقه سیاسی و مجلات هم در پایان ذکر شده است.

الثانی - بخش دوم درس مربوط می‌شود به متن خوانی:

بخش اولی که خواننده خواهد شد عبارت است از بخش‌هایی از رساله فی العمل مع السلطان از سید مرتضی. این رساله در مجموعه رسائل سید مرتضی آمده است و در نرم افزار جامع فقه اهل بیت هم وجود دارد.

بخش دوم، محمدباقر سبزواری صاحب کتاب‌های فقهی کفایه الاحکام، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، از علمای بزرگ شیعه در عصر صفوی که کتاب سیاسی ایشان، روضه الانوار عباسی است. این کتاب به زبان فارسی است. فضل الله بن روزبهان خنجی، یکی از علمای اهل سنت است که اندکی پیش از محقق سبزواری بوده است و در عصر صفوی زندگی می‌کرد و مخالف آن‌ها هم بود، کتابی دارد بنام سلوک الملوک (کتاب، فارسی هست). چارچوب این کتاب برای ما بسیار مهم است که از آن بحث خواهیم کرد.

در دوره قاجاریه هم به 3 فقیه خواهیم پرداخت:

1- مرحوم نراقی: بخش‌هایی از کتاب عوائد الایام را خواهیم خواند.

2- مرحوم نائینی: سپس بخش‌هایی از کتاب مرحوم نائینی، "تنبيه الأمة و تنزيه الملة" ایشان را با هم می‌خوانیم. بخش‌هایی از رساله حرمت مشروطه شیخ فضل الله نوری را هم خواهیم خواند.

3- مرحوم شیخ فضل الله نوری

نکته: اگر فرصت شد، به بخش‌هایی مهم از کتاب مکاسب شیخ انصاری ره اشاره خواهیم کرد.

آخرین متن هم مربوط به کتاب البیع امام خمینی (ره)، جلد دوم، صفحه ۴۵۶، که بخش‌هایی از آن را که بحث ولایت فقیه را مطرح کردند، خواهیم پرداخت.

درس گفتار دوم

اهداف درس فقه سیاسی:

1-آشنایی با فقه سیاسی به عنوان دانش تعیین کننده رفتارهای سیاسی مردم مسلمان ایران و جهان اسلام، پس از تشریف آن ها به دین مبین اسلام تا کنون.(از صدر اسلام تاکنون).

2- آشنایی با تاریخ تشیع تتبع فقه سیاسی شیعه و اهل سنت

3-آشنایی با چگونگی مواجهه فقهای مسلمان با حوادث واقعه و مسائل نوپدید.

4-آشنایی با مکاتب فقه سیاسی.

5-آشنایی با مفاهیم، مباحث فقه سیاسی و مسائل مهم از قبیل ولایت فقیه و مردم سالاری دینی

6-آشنایی با یکی از دانش های سیاسی بومی و اسلامی و جایگاه آن در سنت با سایر دانش ها و جایگاه آن در نسبت با سایر دانش ها.

7-آشنایی با وضعیت کنونی فقه سیاسی و چالش های پیش روی آن

مفهوم شناسی: فقه سیاسی، فقه، سیاست.

3 پرسش در این جا وجود دارد:

الف-انسان چگونه با سیاست مواجه می شود؟

ب-انسان چگونه با فقه مواجه می شود؟

ج-انسان چگونه با فقه سیاسی مواجه می شود؟

منظور از "چگونه"، "ضرورت و نیاز" است.

یعنی آیا یک نیاز واقعی هست که ما را می کشاند به سمت سیاست، فقه، فقه سیاسی؟ یا یک امر تجملی است که ما را می کشاند به سوی آن ها؟ آیا ناچاریم یا چاره داریم که به سمت این ها برویم یا خیر؟ آیا انسان بدون نیاز به سیاست و حکومت می تواند زندگی کند یا خیر؟

پس از پاسخ به این سوال هاست که می فهمیم چرا بخشی از رفتارهای انسان را رفتارهای سیاسی او تشکیل می دهد. رفتن ما به سمت سیاست، یک رفتن ضروری و ذاتی است؛ چون انسان احتیاج به امنیت دارد و باید مطمئن باشد که

مالکیت و جانش محترم است و مورد تجاوز سایر انسان ها قرار نمی گیرد. امنیت که یک نیاز ضروری انسان است، از طریق نهاد حکومت تأمین می شود. فعل حکومت، یک فعل سیاسی است.

حکومت چگونه تأمین امنیت می کند؟

از طریق یک نظام تصمیم سازی و تصمیم گیری و اقدام و عمل که مجموعه این ها، فعل سیاسی یا حکمرانی نام گذاری می شود. حکمرانی یعنی راهبری قدرت از شروع تا پایان (از مبدأ تا مقصد). زنجیره ای از فعالیت ها را حکومت تعریف می کند که با انجام آن زنجیره، هدف حکومت که تأمین امنیت برای آحاد مردم است، تحقق می یابد. لذا اگر انسان ها به سمت تأمین نهاد قدرت حرکت نکنند، سایر ابعاد زندگی انسان ها به خطر می افتد. حتی کسی که می گوید من یک انسان سیاسی نیستم، دارد حرف سیاسی می زند؛ چون دارد عرصه را باز می گذارد برای یک عده دیگر و از حق مشارکت اجتماعی خود، صرف نظر می کند به نفع دیگران و اوامر و نواهی آن ها را می پذیرد. چون چه خواهیم چه نخواهیم، تابع قوانین حکومت ها هستیم. مثلاً کسی که شناسنامه نداشته باشد، هویت او به رسمیت شناخته نمی شود فلذا از مزایای حکومت بهره مند نمی گردد.

حالا مواجهه ما با فقه از کجا شروع می شود؟

پایگاه مواجهه ما با سیاست از سه عرصه می تواند اتفاق بیفتد:

1- گاهی مواجهه ما با سیاست و حکومت، نیازهای مادی ما هست، نیازهای بدنی ما هست:

این جا، مواجهه ما، مواجهه روبنائی است. (مواجهه مادی ظاهری دنیایی است). مثل این که وقتی مریض می شویم، به پزشک مراجعه می کنیم، بیمه لازم داریم و غیره.)

2- گاهی مواجهه ما با سیاست، لایه دوم وجودی انسان است و لایه اخلاقی:

یعنی از پایگاه رذایل و فضائل با سیاست مواجه می شویم. یعنی از بحث صدق و کذب، از بحث وعده دادن و خلف وعده کردن، خوش قول بودن، باوفا بودن، متواضع بودن، مستکبر بودن. یعنی حوزه مباحث اخلاقی. مثل هدف وسیله را توجیه می کند یا نمی کند؟ آیا حکومت در خدمت گسترش فضایل هست یا در خدمت گسترش رذایل؟

3- سطح سوم در مواجهه ما با سیاست، سطح مواجهه عقلانی است. سطح مواجهه فلسفی و کلامی است.

یعنی ما از منظر توحید بیاییم و با سیاست مواجه شویم یا شرک؟

کسی که مشرک است از منظر شرک و این که حکومت چقدر حافظ باورهای شرک آلود است؟ کسی که مؤمن است برای او مهم است که حکومت چقدر حافظ اعتقادات و باورهای توحیدی باشد. در ساحت اخلاق کسی که انسان اخلاقی است، برای او مهم است که حکومت چقدر حافظ ارزش‌های اخلاقی باشد. ولی کسی که آدم اخلاقی نیست، برای او اهمیتی ندارد که حکومت حافظ ارزش‌های اخلاقی باشد یا نه؟!

یعنی او نسبت خود را با سیاست از منظر خودش تنظیم می‌کند.

اما ساحت اول، که یک ساحت روبنایی و مادی بود، ساحت ظواهر بود، آن‌جا نیاز به یکسری ضوابط هست، احتیاج به یکسری قوانین و مقررات است تا نظم برقرار شود. مثلاً هر انسانی احتیاج دارد به این که غذایی داشته باشد، آبی داشته باشد، زمینی داشته باشد تا خانه‌ای در آن‌جا بسازد، اجازه داشته باشد که از مسکن خودش بیرون بیاید، در کوچه و خیابان تردد کند. اگر سوار ماشین شد، یک ضوابطی باید بر رانندگی حاکم باشد تا تحت تاثیر آن ضوابط بتواند به مقصد برسد. فرقی هم نمی‌کند که در یک جامعه اسلامی باشد یا غیراسلامی، جامعه قبیله‌ای باشد یا مدرن. بلکه شما در هر جامعه‌ای که بروید، می‌بینید که نظم بر آن جامعه حاکم هست چون اگر نظم نباشد، هیچ‌کس نمی‌تواند به نیازهای خودش برسد تا چه برسد به این که بخواهد در فضای رفاهی وارد بشود و علاوه بر نیازهای واقعی، به رفاه همفکر کند.

نکته: دانش فقه سیاسی یک دانش درون جوامع اسلامی هست و اگر جامعه‌ای، اسلامی نباشد، طبیعتاً از حقوق صحبت می‌کند نه از فقه سیاسی و نیازهای خود را با علم حقوق تامین می‌کند اما اگر جامعه‌ای اسلامی شد، علاوه بر علم حقوق، به فقه هم احتیاج دارد و آنچه در علم حقوق گفته می‌شود، نباید مغایرتی با فقه داشته باشد. علت آن هم حجیت است. یعنی من انسان مسلمان در رفتارهای خودم حتماً باید حجیت را تدارک کنم. یعنی می‌بینم که کدام یک از اقدام الف یا ب را می‌توانم انجام دهم؟ در پاسخ می‌گوییم که باید آن که حجیت دارد را انجام داد. البته تدارک حجیت، ساحت‌های مختلفی دارد که بحث دیگری است. گاهی می‌گوییم که یک کار، واجب است و گاهی می‌گوییم که یک کار، حرام است. گاهی می‌گوییم انجام یک کار مستحب است و گاهی می‌گوییم مکروه است و گاهی هم مباح است. (در احکام تکلیفی) در احکام وضعی هم یک ماجرای جدایی دارد. مثلاً شما می‌خواهید در یک وسیله‌ای تصرف کنید. اگر مالک آن وسیله نباشید، طبیعتاً نمی‌توانید در آن تصرف کنید و تصرفات شما غاصبانه خواهد بود. مگر این که صاحب آن به شما اجازه داده باشد.

برای مسلمانان، اگر مسلمان واقعی باشند، خیلی مهم است که بدانند آیا این اقدامی که دارند انجام می‌دهند از نظر شرعی، جایز هست یا جایز نیست، واجب هست یا حرام است؟ لذا است که در همه رفتارهای خودمان به فقه نیازمندیم. لذا است که در تعریف فقه می‌بینید که هر کدام از بزرگان که فقه را تعریف کرده‌اند، سعی کردند فقه را به نحوی مرتبط کنند با سامان‌دهی افعال مکلفان.

مثلاً در تعریف فقه می‌گویند: علم به وظایف مکلفان در حالات مختلف. در میان تعریف‌هایی که برای فقه شده است، ما تعریف شهید صدر را در درس خودمان که فقه سیاسی است، بیش از سایر تعاریف می‌پسندیم.

تعریف ایشان، تعریف حکم شرعی و قانون است: «هو التشريع الالهی لتنظيم الحياه الانسان». (حلقات، جلد ۱، صفحه ۶۵) که ما برای فقه هم می‌توانیم همین تعریف را مورد استفاده قرار دهیم. مجموعه احکامی است که از سوی خدای متعال صادر شده است برای سامان‌دهی زندگی انسان.

آیا این یک نیاز ضروری است؟ بله. زندگی فردی که برای انسان‌ها مقدور نیست، لذا ناگزیر به زندگی اجتماعی است و زندگی با دیگران هم بدون قانون نمی‌شود. خب! اگر انسان دین‌دار نباشد، ممکن است خودش دست به قانون‌گذاری بزند و در همان سطح مادی، نیاز خود به قانون را رفع کند) اما اگر انسانی متدین باشد، انسان مسلمان در رفتار اجتماعی خود، به دنبال حجت شرعی می‌باشد. و این حجت شرعی از دانشی بنام فقه سیاسی، تأمین می‌شود. و اساساً فقه، دانشی است که برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی انسان آمده است. حال می‌توانیم فقه سیاسی را تعریف کنیم.

فقه سیاسی آن دسته از تشریعات الهی است که توسط مجتهدین، از ادله استنباط می‌شود. و کار ویژه آن، سامان‌دهی حیات سیاسی و اجتماعی ما انسان‌ها در مقیاس یک دولت است. و این که مراد از این دولت چیست؟، یک بحث مستقلی است. آیا دولت سنتی است، مدرن است و یا غیر؟

پاسخ به این پرسش مربوط می‌شود به نظریه‌های دولت و مباحثی که در بحث دولت مطرح است. با این حساب، ما می‌توانیم بگوییم که فقه سیاسی یک دانش است و البته می‌توانیم بگوییم بخشی از یک دانش عام، بنام فقه هم هست. مثلاً وقتی از علم پزشکی سخن می‌گوییم، تخصص‌های مختلف در درون علم پزشکی وجود دارد. مثلاً کسی که پزشک عمومی می‌خواند، یک سری اطلاعات کلی درباره اعضای بدن پیدا می‌کند اما وقتی از چشم‌پزشکی صحبت می‌کنیم، خود آن هم می‌شود، یک علم. در این جا هم همین‌طور است. مثلاً کسی که فقط در فقه عمومی کار می‌کند، می‌تواند پاسخ‌گوی پرسش‌های عمومی باشد، اما اگر خواست پاسخ‌گوی پرسش‌های تخصصی جامعه باشد، و پاسخ‌های تخصصی حوزه سیاست را بدهد، باید فقه سیاسی را مستقلاً کار کرده باشد.

اما فقه سیاسی، غیر از این معنای تخصصی، معانی دیگری هم دارد. گاهی فقه سیاسی به عنوان یک بینش بکار می‌رود، نه دانش که البته محل بحث ما در این درس نیست. فقه سیاسی به معنای یک بینش یعنی این که شما از اول تا آخر فقه (حتی فقه عمومی) وقتی دارید مطالعه و بررسی می‌کنید، باید این بررسی به گونه‌ای باشد که فرد را در حکومت و در روابط با حکومت و در جامعه، تصور کنید. یک فرمایشی مقام معظم رهبری دارند که در آن جا گفته می‌شود که فرد از کتاب الطهاره تا کتاب الحدود و الدیات، باید حواسش باشد که دارد در مورد تکالیف کسی سخن می‌گوید که این، عضوی از جامعه است و رفتار وی در ارتباط با دیگران تنظیم می‌شود. یک مثالی برای فهم مطلب خدمت شما عرض می‌کنم. مثلاً اگر کسی از شما سوال کند که حکم آشغال ریختن در خیابان و کوچه چیست؟ این را به ۲ نحو می‌شود جواب داد. یک جواب این است که بگویید اشکالی ندارد. چون کوچه و خیابان، ملک کسی نیست فلذا آشغال ریختن در آن مشکلی ندارد. اشکال این جواب آنست که بینش سیاسی بر این فرد حاکم نبوده است. یعنی این گونه تصور می‌کرده که انسان‌ها در اجتماع، فردی زندگی می‌کنند و هر چیزی که در طبیعت است، اگر یک فرد مالک آن نبود، پس کسی مالک او نیست. لذا معلوم می‌شود که یک بینش فردی بر او حاکم است فلذا فرد را بریده و جدای از جامعه در نظر گرفته‌اند. درحالی که اگر کمی دقت کنیم، مالکیت کوچه و خیابان خیلی عمیق‌تر از مالکیت‌های شخصی است. وقتی ملکی، ملک یک فرد است، اگر درون آن آشغال ریختید و بعداً پی بردید که اشتباه کردید، می‌روید و از آن فرد، عذرخواهی می‌کنیم اما اگر کسی آشغال را در خیابان ریخت، خیابان، ملک مشاع است و برای همه شهروندان است. حالا اگر کسی در خیابان آشغال ریخت و بعداً پشیمان شد، می‌خواهد چه کسی را راضی کند؟ لذا فقهی که از بینش سیاسی-اجتماعی برخوردار است، اگر از او سوال کنید که حکم آشغال ریختن در کوچه و خیابان چیست؟ می‌گوید جایز نیست. چون ملک مشاع است و برای همه است و با این کار بخشی از شهروندان را نقض می‌کنی. یعنی اگر کسی حتی وارد مسائل سیاسی در فقه می‌شود و بخواهد به نیازهای حکومتی در فقه پاسخ دهد اما بینش سیاسی و اجتماعی نداشته باشد، تولیدات فقه سیاسی او، پاسخ‌گوی حکومت و دولت نخواهد بود.

اما نسبت این فقه سیاسی با سایر دانش‌های اسلامی چیست؟

چون ما دانش‌های دیگری هم داریم. باتوجه به این که انسان از لایه‌های وجودی سه‌گانه‌ای برخوردار هست، لذا دین هم ۳ بخش دارد:

1- اصول دین را داریم که برای بخش عقل انسان است. دانش‌هایی مثل فلسفه و کلام و ریاضیات، دانش‌های عقلی هستند.

2- یک بخش، بخش نفسانی ما هست. برای بخش نفسانی، دانشی داریم بنام اخلاق. اخلاق، فعل نفس را مورد بررسی قرار می‌دهد. یعنی فضائل و رذایل مربوط می‌شود به نفس انسان. یعنی انسان طبیعی تبدیل بشود به یک انسان مدنی و اخلاقی.

3- یک بخش هم که رفتارهای انسان و به تعبیردیگر، عمل انسان است در گذشته را شامل می‌شود. علما وقتی می‌خواستند از دانش‌ها سخن بگویند، معمولاً از ۲ اصطلاح سخن می‌گفتند: می‌گفتند دانش‌ها، یا نظری اند و یا عملی. یا همان اصطلاحی که شنیدید. حکمت، یا حکمت نظری است یا حکمت عملی. حکمت نظری، دانشی بود که از هست‌ها و نیست‌ها سخن می‌گوید. از چیزهایی سخن می‌گوید که بود و نبود آن در اختیار من و شما نیست. مثلاً اگر خورشید وجود دارد، پس خورشید، هست و بود و نبود نبود آن در دست انسان‌ها نیست. و همین‌طور درباره خدا، زمین، طبیعت و غیره. در حکمت نظری، بحث از طبیعیات بود، الهیات بود، بحث ریاضیات بود اما وقتی وارد حکمت عملی می‌شویم، از چیزهایی سخن گفته می‌شود که بود و نبود آن به اراده انسان بستگی دارد. مثلاً در تدبیر فرد، بحث تهذیب نفس مطرح است. در تدبیر منزل، بحث اقتصاد، تشکیل خانواده و معیشت مطرح است. در تدبیر مدن، بحث تشکیل دولت و حکومت و غیره مطرح است. خوب! حکومت، دولت و دولت مادی به دنبال اراده انسان است که تحقق پیدا می‌کند. اخلاق در ارتباط با انسان است که تحقق می‌یابد. خانواده و تشکیل خانواده با اراده انسان است که تحقق می‌یابد.

البته دسته سومی از دانش‌ها هم وجود دارد که در خدمت آسایش انسان‌هاست.

مثل کشاورزی، تکنولوژی‌ها و غیره (دانش‌های مهارتی) (حکمت عملی آرامش را به دنبال دارد).

حالا اگر در سیاست هم ببینیم، سیاست هم این لایه‌ها را دارد، چون ما در عرصه سیاست هم لایه‌های ظاهری را داریم، هم لایه‌های قلبی و نفسانی را داریم و هم لایه عقلی را داریم. لذا وقتی از فلسفه سیاسی سخن می‌گوییم، مثل مباحثی که مربوط به شناخت انسان می‌شد و ما در آن‌جا با ساحت عقل کار داریم. مثلاً عقل ما می‌فهمند که ضرورت دارد که دولت تشکیل دهیم یا همین‌طور حسن عدل و قبح ظلم.

وقتی وارد اخلاق سیاسی می‌شدیم، می‌گوییم که اخلاق سیاسی، فضائل و رذایل عرصه سیاست را بیان می‌کند. که مثلاً آیا سیاست‌مدار هم باید به وعده خودش وفا کند یا خیر؟ حق، باطل، تواضع، تکبر، عفو و غیره مادر ما در تفکر اسلامی می‌گوییم که فرقی ندارد، چه سیاست‌مدار و چه غیر سیاست‌مدار، موظف هستند که فضیلت محور باشند.

برای همین هم هست که علمای ما از مدینه فاضله سخن می گفتند. (دولت باید فاضل باشد، رئیس و رؤسا باید فاضل باشند، دین مکتب و ایدئولوژی باید فاضل باشد).

اما ساحت سوم، ساحت عمل است. (تفاوت عمل و رفتار: وقتی از رفتار سخن می گوئیم، بیشتر رفتارهای طبیعی مدنظر است مثل عصبانی شدن در برابر عمل ۱ فرد درحالی که فقیه، واکنش و اکشن سروکار دارد. یعنی آن عمل اختیاری.) در عرصه ظاهر، غیر از فقه سیاسی که اعمال ما را از لحاظ شرعی بیان می کند، علوم تجربی سیاسی هم در همین جا قرار می گیرد. (جامعه شناسی سیاسی، اقتصاد سیاسی، جغرافیای سیاسی، روان شناسی سیاسی و غیره)

ساحت دیگری هم داریم که ساحت شهودی است. که عرفان سیاسی، هنر سیاسی، شعر سیاسی، ادبیات سیاسی، رمان سیاسی، و غیره برای این بخش است. پس ما به لحاظ نمادین می توانیم از ۴ دسته معرفت سیاسی یاد کنیم:

1- معرفت های سیاسی عقلی، فلسفی، کلامی.

2- معرفت های سیاسی قلبی، اخلاقی، تربیتی.

3- معرفت های فقهی، ظاهری، تجربی.

4- معرفت های سیاسی شهودی، عرفانی، ادبی، هنری و غیره.

هر کدام از این ها، کار ویژه خود را دارند یعنی آن انتظاری را که از معرفت های عقلی داریم، آن انتظار را نمی توانیم از معرفت های شهودی داشته باشیم و برعکس.

مثالی می زنیم که تفکیک این ساحت ها، کمی آسان تر شود. حکم قصاص را در قرآن داریم (و لکم فی القصاص حیاة یا اولوالالباب)

یک موقع پرسش های ما فقهی است. به طور مثال، اگر کسی عمداً به دیگری خسارت زد، حکم آن چیست؟ پاسخ: حکم فقیه، قصاص است. حالا اگر سوال شد که قاتل کیست؟ این را دیگر فقیه جواب نمی دهد. یعنی وظیفه فقیه نیست که برود و قاتل را پیدا کند. کار آگاه و پلیس وظیفه دارد تا قاتل را پیدا کند. یعنی کاری که یک عالم علم تجربی انجام می دهد، یک کار دیگری است. فلذا نمی شود گفت که چون فقه داریم، پس به پلیس نیازی نیست؛ چون این ها وظایف متفاوتی دارند. حالا اخلاق، فلسفه و کلام چه می گویند؟ وقتی سراغ فلسفه سیاسی می رویم، از ضرورت امنیت برای ما می گوید و این که امنیت یک امر ضروری است و از غرایز انسان ها سخن می گوید و می گوید: گاهی

انسان‌ها تحت تأثیر غرایز خود ممکن است اقداماتی انجام دهند که جامعه را با مخاطره مواجه کنند. سراغ اخلاق که بیاید، صحبت از تربیت انسان مطرح می‌شود و این که انسان باید تربیت شود.

پس دریافتیم که هر یک از این معرفت‌ها وظایفی برعهده دارند که باید انجام دهند.

با این حساب، موضوع فقه سیاسی: تبیین حدود الهی در حوزه‌های مختلف زندگی سیاسی است.

البته ۳ حوزه مهم‌تر از سایر حوزه‌ها است:

1- رابطه شهروندان با یکدیگر.

2- رابطه شهروندان با دولت.

3- رابطه دولت‌ها با یکدیگر.

درس گفتار سوم

بحث‌ها بیشتر در حوزه علم فلسفه سیاسی قرار می‌گیرد. یعنی حالت درجه دوم بحث‌ها، کمی غلظت دارد و ما هنوز وارد بحث‌هایی از جنس فقه سیاسی نشدیم. در جلسه گذشته، مباحث تعریف فقه سیاسی، موضوع فقه سیاسی، جایگاه فقه سیاسی در میان دانش‌های مرتبط و از جمله در میان علوم اسلامی به شکل مختصر مورد اشاره قرار گرفت و ادامه مباحث در حوزه کلیات را در این جلسه پیگیری می‌کنیم. اولین بحثی که بدان اشاره می‌کنیم، مربوط می‌شود به هدف و غایت فقه سیاسی و به تعبیر دیگر، کاربردهای فقه سیاسی.

مهم‌ترین هدفی که در فقه سیاسی دنبال می‌کنیم، تدارک حجت و حجیت برای رفتارهای سیاسی هست. یعنی ما در فقه سیاسی به عنوان دانشی هستیم که ویژه مسلمانان در عرصه رفتارهای سیاسی هست و دغدغه حجت برای انتخاب خودمان در رفتارهای مختلف را داریم.

یعنی وقتی در عرصه سیاسی می‌خواهیم کاری انجام دهیم، می‌خواهیم از لحاظ شرعی خاطر جمع باشیم که این رفتار، این اقدام و این عمل یک امری هست که از لحاظ شرعی مشکلی ندارد. آن اقدام کننده ممکن است فرد باشد، ممکن است دولت باشد، حزب باشد یا تشکل باشد.

معرفی و بررسی آثار و متون در عرصه فقه سیاسی:

در کتاب درس گفتارهایی در فقه سیاسی، تحت عنوان مسائل فقه سیاسی، ۲ دسته از منابع معرفی شده است:

1- منابع علمای اهل سنت.

2- منابع علمای شیعه

از جمله مشهورترین کتاب هایی که در جهان اهل سنت، توسط فقهای اهل سنت نوشته شده است، عبارت است از: الاحکام السلطانیة که مشهورترین آن مربوط می شود به ماوردی (مراد از سلطانی در این جا، حکومتی است). یا کتاب معالم القرية فی طلب الحسبة.

کتاب ماوردی، تحت عنوان "آئین حکمرانی" به فارسی هم ترجمه شده است. کتاب دوم هم که معرفی کردیم به فارسی ترجمه شده است، تحت عنوان "آیین شهریار". کتاب دیگر سلوک الملوک است. این کتاب به زبان فارسی است که توسط فضل الله بن روزبهان خنجی نوشته شده است. ایشان در آغاز عصر صفویه می زیست و در همان نیمه اول قرن دهم هجری هم از دنیا رفت. این ها متونی است که حتما باید بدانید و الا از این دست متون، زیاد هست. در میان کتاب های علمای شیعه، حتماً از کتاب فقه سیاسی استاد عمید زنجانی رحمه الله علیه باید مطلع باشید. ایشان یک دوره فقه سیاسی نوشتند در ۱۰ جلد که انتشارات امیرکبیر، این کتاب را چاپ کرده است. یا کتاب "دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه" که از آقای منتظری هست. در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، بیش از ۵۰ عنوان کتاب در عرصه فقه سیاسی تألیف شده است.

بحث دیگر هم مربوط می شود به گفتمان ها و پارادایم های رایج در حوزه فقه سیاسی: یعنی از آغاز تأسیس فقه سیاسی - که در دوره رسول الله و تشکیل دولت اسلامی در مدینه منوره که مبتنی بر فقه سیاسی و سیاست اسلامی است - (از آغاز تا کنون) از چند گفتمان در عرصه فقه سیاسی می توانیم سخن بگوییم؟ نظرات خیلی متفاوتی در این جا ارائه شده است. بعضی از پژوهشگران خواسته اند از فقه سیاسی سنتی و جدید سخن بگویند و مثلاً دوره مشروطه را عطف گرفته اند و گفته اند که ما تا قبل از مشروطه با فقه سیاسی سنتی روبرو بودیم. (فقه سیاسی سنتی یعنی فقه سیاسی ای که می خواسته به پرسش های دوران سنت پاسخ دهد). و از مشروطه به بعد با دوره فقه سیاسی مدرن مواجه هستیم. فقه سیاسی مدرن، یعنی فقه سیاسی ای که می خواهد به پرسش های روز و پرسش های جدید در عرصه فقه سیاسی پاسخ دهد. یعنی ما از این پس، دیگر، دولت های سنتی نداریم. دولت های پادشاهی کنار رفته اند و شکل های جدیدی از دولت مطرح شده اند. مثل سلطنت مشروطه یا جمهوری اسلامی در ایران، در کشورهای دیگر هم به همین شکل.

اما یک تقسیمی من انجام داده‌ام با توجه به رویکرد دولت محوری. یعنی اگر دولت را در محور کار خودمان قرار دهیم، با توجه به این که دغدغه یک فقیه، پاسخ به پرسش‌های سیاسی مردم است و می‌خواهد رفتارهای سیاسی دولت و مردم را تعیین-تکلیف کند، از این منظر گفتم که ما می‌توانیم ۵ گفتمان برتر در عرصه فقه سیاسی را شناسایی کنیم. یکی گفتمانی است که در حکومت‌های آرمانی خودمان در گذشته داشتیم و یا در آینده خواهیم داشت. یعنی حکومت خود معصوم علیه‌السلام. مثل حکومت رسول خدا، حکومت امیرالمؤمنین، در گذشته و حکومت امام‌زمان علیه‌السلام در آینده. دولت نبوی، دولت علوی و دولت مهدوی، گفتمان آرمانی فقه‌های شیعه است. یعنی فقه‌های پیرو اهل بیت علیهم‌السلام وقتی می‌خواهند درباره مسائل سیاست و رابطه مردم و دولت سخن بگویند، از منظر فقه سیاسی، این الگوها برایشان خیلی مهم است. اما از این الگو وقتی بیرون می‌آییم و دوره غیبت مطرح می‌شود، در آن‌جا الگوهای متفاوتی را داریم. با توجه به مقدمات زمان، با توجه به این که فقیه مطابق با مقتضیات زمان و مکان و شرایط مکلف فتوا و حکم می‌دهد، رویکردهای مختلفی بوده است:

1- گفتمان تغلب: یعنی گفتمانی که حق را به کسی می‌دهد که زور دارد. (الحق لمن غلب) بعداً این مطلب را از سلوک الملوک روزبهان خنجی برای شما می‌خوانم.

2- گفتمان تقیه: این گفتمان مربوط به دوره‌هایی است که حکومت‌ها و دولت‌هایی که بر سر کار بودند، این‌ها مجوزی برای فعالیت آشکار پیروان اهل بیت علیهم‌السلام قائل نبودند و اگر دستشان به کسانی که پیروان اهل بیت بودند، می‌رسید، آن‌ها را به شهادت می‌رساندند یا مورد آزار قرار می‌دادند. البته الزامی هم نداشته که حاکمان حتماً غیرشیعه باشند. چون گاهی بوده که حاکم ادعای تشیع هم داشته ولی اجازه نمی‌داده که فقها و علمای شیعه به تبیین دیدگاه‌های سیاسی فقه شیعه بپردازند. مثلاً به رضاشاه می‌توانیم به عنوان یک نمونه اشاره کنیم.

3- گفتمان اصلاح: که عمدتاً در دوره‌هایی مطرح شده که حاکمان ادعای تشیع داشتند و سعی می‌کردند فضا را برای فعالیت‌های مذهبی علما و فقها فراهم کنند. البته علما، محدودیت‌هایی هم داشتند. به این معنی که فقها و علما نباید مدعی حکومت شوند و اگر هم کار به این‌جا می‌کشید، سعی می‌کردند طوری حل و فصل کنند که مشروعیت‌شان دچار خدشه نشود. مثلاً در دوره آل‌بویه، ایلخانان، صفویه، قاجاریه، حکومت‌هایی که بر سر کار بودند، فضای محدودی را برای فعالیت علما و فقها قائل می‌شدند و فقها و علما هم سعی می‌کردند به انجام وظایف خود بپردازند. با تأسیس مدارس علمیه، با ساختن مساجد، با پاسخ دادن به پرسش‌های مردم و امثال این‌ها.

نکته: هرچه به گذشته و قرون اولیه برمی گردیم، می بینیم که طرح مباحث سیاسی به طور عام-چه در عرصه کتب تفسیری، چه در عرصه کتب فلسفی، کلامی، عرفانی، فقهی- خیلی زیاد بود و هرچه به دوره های بعدی می آییم، می بینیم که کمتر می شود. مثلاً وقتی به آثار فارابی مراجعه می کنیم، می بینیم که فارابی در احصاء العلوم، در طبقه بندی دانش ها یک جایگاه روشنی را به علم مدنی می دهد و در ذیل علم مدنی (علم مدنی تعبیر خود فارابی هست: "الفلسفه السیاسیه)، از فقه مدنی و کلام مدنی سخن می گوید و به تعبیر امروزی، از فقه سیاسی و کلام سیاسی سخن می گوید. یا وقتی در کلام فقها نگاه می کنیم، می بینیم که سید مرتضی در رساله "فی العمل مع السلطان" که یک رساله مستقلی در آن جا نوشته است در بحث فقه سیاسی. به دوره های بعدتر که آمدیم، مخصوصاً وقتی به دوره قاجار و پهلوی که می رسم می بینیم که رنگ و بوی مباحث فقه سیاسی در قالب مباحث فقهی، کاهش می یابد. به طوری که بر اساس فرمایش استاد ارجمند، آیت الله جوادی آملی حفظه الله، ایشان می فرمودند که اگر شما یک مقایسه ای بین کتاب جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی با عروۃ الوثقی مرحوم سید محمد کاظم یزدی، انجام دهید، وقتی که به کتاب دوم می رسم، آن ابوابی که جنبه سیاسی و حکومتی داشته است، کلاً از این کتاب، حذف شده است. مثلاً کتاب جهاد، دفاع، امر به معروف، حدود، دیات، قصاص و کلاً ابواب حکومتی در کتاب عروۃ الوثقی حذف شده است. با توجه به این که مستحضر هستید که کتاب شریف عروه جزء کتاب هایی است که تقریباً بعد از ایشان، فقهای شیعه غالباً همین کتاب را انتخاب می کردند. همین مسئله باعث می شود که امام خمینی کتاب "وسيله النجاه" را حاشیه بزنند که بعداً به عنوان تحریر الوسیله در ۲ جلد منتشر شد.

تحریر الوسیله یعنی تهذیب الوسیله، یعنی باز نویسی و باز تدوین با رویکرد حضرت امام رحمه الله علیه. یعنی کتاب اصلی، وسیله النجاه بود، تحریر آن شد، تحریر الوسیله که خصوصیت تحریر الوسیله در مقایسه با عروۃ الوثقی، این است که شما در تحریر الوسیله مباحث فقهی را مثل کتاب جواهر الکلام، به شکل جامع، دارید. یعنی از طهارت تا دیات، مباحث در آن جا مطرح شده است. و شاید یکی از علل تأکید امام بر فقه جواهری، همین بوده است. یعنی ما از لحاظ فقهی باید به آن دستگاه کامل ارائه شده توسط صاحب جواهر توجه داشته باشیم. چون دستگاه فقهی صاحب جواهر که در کتاب جواهر الکلام متجلی شده است، یک دستگاه کامل است. یعنی همه نهادهای اساسی مورد نیاز برای بقای انسان و جامعه انسانی در آن وجود دارد. مثلاً یک جلد مفصل آن درباره جهاد است که در برخی از چاپ های جواهر مثلاً در چاپ ۴۰ جلدی، جهاد می شود جلد ۲۱ که آخر این جلد، مربوط می شود به بحث امر به معروف و نهی از منکر. در حالی که در عروۃ الوثقی اساساً این مسائل را ندارید ولی در تحریر الوسیله می بینیم که امام، بحث دفاع را و بحث امر به معروف و نهی از منکر را اضافه کردند. خود امام هم در سال های آغازین مبارزه به لحاظ

عملی از رویکرد اصلاحی استفاده می کردند. رویکرد اصلاحی یعنی این که به دنبال تغییر حکومت نبودند اما به دنبال اصلاح همان حکومت رایج بودند و می خواستند در همان حکومت سلطنتی، اصلاحاتی صورت بگیرد. یا مثلاً در مشروطه افرادی مثل آیت الله نائینی، فضل الله نوری، آخوند، بهبهانی، مازندرانی که در مقطعی از حامیان آن محسوب می شدند، اصلاً بحث حذف سلطنت مطرح نبود. بلکه یک اصلاحاتی بود. یعنی می گفتند ما تلاش کنیم تا جایی که مقدور است، ظلم کم شود و همین اقدامات اصلاحی منجر شود به کاهش ظلم نسبت به دولت و اقدامات اصلاحی صورت گیرد در جهت ارتقای وضعیت دین داری مردم در بخش قدرت اجتماعی و جامعه.

5- گفتمان انقلاب: که مطرح ترین فقیه در این بخش، خود امام هست که وقتی احساس کرد که با اقدامات رژیم پهلوی، اصل دین به خطر افتاده است، رسیدن به این که تقیه دیگر جایز نیست و اعلام به حرمت تقیه کردند و از فاز تقیه و اصلاحی خارج شدند و وارد فاز انقلابی شدند و طرح حکومت اسلامی و ولایت فقیه از سوی ایشان صورت گرفت که در بهمن ۱۳۴۸ در شهر نجف، ولایت فقیه را تدریس کردند و نسخه حکومت اسلامی را که به جای حکومت پهلوی باید روی کار بیاید، به این شکل عرضه کردند. البته اصل بحث ولایت فقیه از گذشته ها در میان فقهای شیعه مطرح بود اما هنر امام این بود که هم نحوه طرح ولایت فقیه در چارچوب ولایت مطلقه فقیه را ایشان بازآفرینی کردند و خیلی فعال تر این را مطرح کردند و از آن مهم تر این که به این اندیشه جامه عمل پوشاندند و به کمک مردم و با انقلاب اسلامی، دولت اسلامی در ایران محقق شد، به نام جمهوری اسلامی.

ما در مباحثی که در آینده بعد از بحث کلیات خواهیم داشت، سعی خواهیم کرد که از هر کدام از این گفتمان ها، حداقل یک مورد را مطرح کنیم و با توجه به این که گفتمان اصلاح، مدت بیشتری در ایران فعال بوده است، نمونه های بیشتری از آن را مطرح کنیم.

برای گفتمان تغلب از فضل الله بن روزبهان خنجی یاد می کنیم که از علمای اهل سنت است.

برای گفتمان تقیه از سید مرتضی یاد خواهیم کرد که مصداق عملی آن علی بن یقطين است. علی بن یقطين نمادی از عمل سیاسی تقیه ای است.

در گفتمان اصلاح از محقق سبزواری در دوره صفویه، مرحوم نراقی در دوره قاجاریه، مرحوم محقق نائینی و شیخ فضل الله نوری در دوره قاجاریه، یاد خواهیم کرد.

و از الگوی امام در گفتمان انقلاب یاد خواهیم کرد. این هم بحث از گفتمان های رایج در عرصه فقه سیاسی. بعضی از پژوهشگران برای همین گفتمان ها از تعابیر زیباتری استفاده کرده اند. مثلاً برای گفتمان تقیه می گویند نظم تقیه ای، گفتمان تغلب، نظم استبدادی، گفتمان اصلاح، نظم اصلاحی، گفتمان انقلاب، نظم مردم سالار.

بحث دیگری که در کلیات خوب است مورد توجه قرار گیرد، بحث از مبادی، مبانی و منابع فقه سیاسی است. در منابع، به بحث های کلی اکتفا می کنیم که اختلافاتی بین علمای شیعه و اهل سنت وجود دارد. حتی در درون هر یک از اهل سنت و اهل تشیع هم اختلافاتی وجود دارد. مثل اختلافات داعش با طالبانی ها.

مبانی مربوط به حضرت امام را در کتاب اندیشه سیاسی حضرت امام بحث کردم. از جمله مبانی انسان شناسی ایشان را و همین طور راجع به روش شناسی فقه سیاسی یک مقاله ای از من در فصلنامه علوم سیاسی منتشر شده است که لینک آن را در گروه خواهیم گذاشت.

اجمال همه این ها این است که وقتی در مبادی تصویری و تصدیقی و همین طور در مبانی انسان شناختی، معرفت شناختی، جامعه شناختی و امثال این ها و همچنین در منابع، میان فقها تفاوت باشد، خروجی آن که فقه آن هاست، از جمله فقه سیاسی آن ها هم متفاوت خواهد بود.

بحث دیگری داریم درباره دسته بندی ابواب فقهی و جایگاه فقه سیاسی که این قسمت را هم ان شاء الله مطالعه می کنید. من یک دسته بندی را که به نظرم می رسد، دسته بندی جامعی هست و اگر شما هم علاقه مند بودید می توانید از همین دسته بندی استفاده کنید، ارائه می کنم:

ما در یک نگاه کلی و کلان می توانیم بگوییم که احکام و قوانینی که در فقه ما آمده است و مباحث حقوقی که در آن مطرح است، تقسیم می شود به احکام و قوانین مربوط به قوانین فردی و قوانین نهادی که احکام مربوط به نهاد، بخشی از آن مربوط به خانواده و اعضاء آن است. (مثل قوانین و احکام مربوط به تشکیل خانواده، وظایف افراد در خانواده، تا فروپاشی خانواده). مثلاً بحث طلاق مربوط به فروپاشی خانواده و انحلال خانواده است. فقیه در کتاب النکاح، نحوه شکل گیری نهاد خانواده را آموزش می دهد و در کتاب الطلاق، کیفیت انحلال خانواده را آموزش می دهد.

قوانین و احکام اقتصادی که می خواهد نهاد معیشت و اقتصاد را سروسامان بدهد. اینکه معیشت در جامعه باید چگونه تدبیری شود؟ مباحث مربوط به خمس، زکات، صدقات، انفاق و...

حتی تا آنجا که کسی چیزی را گم می‌کند (بحث لقطه) و کسی اموال کسی را به سرقت می‌برد (بحث سرقت، حد سرقت، غصب و غیره)، بحث اطعمه، اشربه، صید، حیوانات حلال گوشت، حرام گوشت، غذاهای حلال، طیب، خبیث، و حرام، بحث نوشیدنی‌های مجاز و غیرمجاز.

برخی از قوانین هم مربوط به قوانین اجتماعی هست. مثل تعاون، بحث وقف‌هایی که برای امور خیریه صورت می‌گیرد. قوانین بهداشتی. مثل آنچه در کتاب الطهاره آمده است.

قوانین فرهنگ، مثل کتب ضاله. بحثی است که مربوط به ساحت فرهنگی است یا مباحثی که مربوط به حفظ دین است. اساساً بخشی از مباحثی که در فقه آمده است، به منظور حفاظت از دین آمده است، همان‌طور که برای حفاظت از عقل، جان، مال، نسل و غیره قانون داریم، و یا مثل مباحثی که درباره ارتداد مطرح است. بخشی از قوانینی هم درباره احکام و قوانین سیاسی و حکومتی است که اختصاص دارد به سیاست داخلی، سیاست خارجی، مباحث مربوط به نظم، امنیت، اطلاعات، جنگ و غیره مثل کتاب الجهاد، کتاب القصاص و مباحث مربوط به تنظیم رابطه با کفار و مسلمان‌ها.

مباحث مربوط به بغی، محاربه، که همگی مربوط به حکومت است. یا مباحث مربوط به انفال، زکات و غیره.

بخشی هم مربوط به احکام و قوانین قضایی و بحث نزاع و خصومت، شهادت، احکام کیفری و جزایی و انتظامی هست که در حوزه سیاست داخلی مطرح است. (تعزیرات، دیات، حدود، قصاص و امثال این‌ها).

این تقسیمی که عرض کردم، ب نظر من یک تقسیم جامع هست. در بحث حکمرانی در قرآن هم از این تقسیم بندی استفاده کردم.

ادوار فقه سیاسی هم در این جا مطرح شده است که در طرح نامه هست. ادوار فقه سیاسی، بخشی از تاریخ فقه سیاسی است و شما می‌توانید تاریخ اندیشه سیاسی فقهای اهل سنت و شیعه را به شکل جدا مورد بررسی و مطالعه قرار دهید و همین‌طور ادوار فقه سیاسی شیعه و اهل سنت را به شکل مستقل مورد مطالعه قرار دهید. در زمینه ادوار فقه سیاسی هم تقسیمات مختلفی وجود دارد و دیدگاه‌های مختلفی هست. من در این جا چند تا از این دیدگاه‌ها و تقسیمات را آوردم و شما می‌توانید این‌ها را مورد تأمل قرار دهید. به یک مورد از آن اشاره می‌کنیم تا یک ذهنیتی برای شما ایجاد شود. مثلاً ما می‌توانیم ادوار فقه سیاسی اسلام را (اعم از شیعه و اهل سنت) منتها با محوریت تحولات دولت و حکومت، به این شکل تقسیم کنیم.

بخش اول: در سطح جهان اسلام

بخش دوم: در سطح ایران.

برای جهان اسلام این گونه می‌توانیم تقسیم کنیم:

الف) عصر دولت نبوی (مباحث مهمی در این عصر در حوزه فقه سیاسی داریم که از جمله اشاره می‌کنیم به قراردادها و قوانین. قرارداد، آن چیزی است که مشهور است به "صحیفه مدینه". یا چنان که برخی از متأخرین گفته‌اند، "قانون اساسی مدینه". براساس قرارداد، دولت مدینه شکل می‌گیرد. اعم از مسلمانان، یهودیان و مشرکان با امضای صحیفه مدینه، می‌آیند و عضو می‌شوند و می‌پذیرند سیاست رسول‌الله را. هرچند هر کسی در عمل به دین خود آزاد است. اما آن چیزی که حضرت از آن‌ها می‌خواهد این است که آن‌ها مرتکب فساد نشوند. فساد چیست؟ آن چیزی است که خود رسول خدا تعریف می‌کند. قانون چیست؟ آن چیزی است که می‌آید و قدرت را از مبدأ تا مقصد راهبری می‌کند و فرایندهای قدرت را شکل می‌دهد. با قدرت هست که ما برای بیعت یک جایگاهی باز می‌کنیم که کمک کند به تأسیس دولت برای شورا و مشورت، امر به معروف و نهی از منکر و امثال این‌ها. یکجایی باز می‌کنیم برای مداخله مردم در فرآیندهای حکومت و با یک مباحثی مثل اعتراض، اقتصاد و امثال این‌ها و مراحل بالای امر به معروف و نهی از منکر. یعنی یک جاهایی که کار به ضرب و جرح بخواهد بکشد، حتی برای تغییر حکومت، چیزی که حتی در دوره خلیفه سوم اتفاق افتاد. این، می‌شود عصر نبوی که شما در ذیل آن می‌توانید مباحث فقه سیاسی را دنبال کنید.

بعد، عصر خلفای نخستین، یعنی عصر خلیفه اول، دوم، سوم و امام علی علیه‌السلام که بحث همه این‌ها در همین جا مطرح می‌شود. در مورد امام علی علیه‌السلام، مشهورترین و معتبرترین سندی که داریم و اگر کسی بخواهد این بحث را به صورت تفصیلی پیگیری کند، باید نامه ۵۳ نهج‌البلاغه را مورد تأمل و بررسی قرار دهد. یعنی نامه امیرمؤمنان به مالک اشتر. هرچند مالک اشتر به مصر نرسید تا بخواهد در آن‌جا فرمانداری و حکمرانی کند اما دستورالعملی که امیرمؤمنان نوشتند، از منظر سیاست اسلامی و از منظر فقه سیاسی فوق‌العاده مهم است. مثلاً جبایه خراجها و عماره بلادها و جهاد عدوها و و استصلاح اهلها.

این ۴ جمله ای است که در ابتدای فرمان امیرالمؤمنین به مالک اشتر آمده است.

نکته: البته در بین ما مشهور است به عهدنامه ولی این کلمه، اصطلاح دقیقی نیست و درست آن، فرمان امیرمؤمنان به مالک اشتر است.

امام در این فرمان، به این سؤال پاسخ داده اند که از نظر فقهی وظایف دولت چیست؟ تکالیف دولت چیست؟

امام می‌فرمایند ۴ کار. جبايه خراجها: خراج و مالیات را گردآوری کند تا بتواند وظایف خود را انجام دهد. سپس مالیات می‌شود درآمد دولت برای انجام وظایف بعدی. وظیفه دوم، جهاد عدوها: جهاد با دشمنان مردم. این هم می‌شود، تامین امنیت.

پس وظیفه اول، تأمین هزینه‌ها از گردآوری مالیات است و مورد دوم تامین امنیت داخلی و خارجی است. سوم: امارت بلادها: شهرهای آن‌ها را آباد کنی. آن خراج را می‌گیری برای این که شهرها را آباد کنی. که امروزی‌ها به آن توسعه و پیشرفت می‌گویند. چهارمی امر معنوی است و استصلاح اهلها. باید به تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش و اصلاح مردم مصر هم پردازی که می‌شود یک وظیفه‌ی معنوی و فرهنگی.

پس اگر شما در بررسی نامه ۵۳ رویکرد فقهی داشته باشید، می‌گویید که امام برای حکومت، ۴ وظیفه کلی قائل است. البته بیشتر نهج‌البلاغه حدود ۹۹ درصد درباره سیاست است. فلذا می‌توانیم به آن، نهج‌السیاسه هم بگوییم.

من نامه‌ها را از لحاظ سیاسی بررسی کردم و در درس‌هایی که برای دوستان دکتری داشتم که در آن، وجوه سیاسی نامه‌های نهج‌البلاغه را که ۷۹ نامه است، بررسی کرده ام که در کانال من قرار دارد.

عصر دولت اموی: سپس به عصر دولت اموی می‌آییم که یکی بحث امام حسین علیه‌السلام هست. قیام ایشان از لحاظ فقهی سیاسی خیلی مهم است.

عصر دولت عباسی: عصر بعدی، عصر و دولت عباسی است. خود ائمه (امام باقر، امام صادق و غیره) همه مهم هستند. عصر امام صادق از این جهت مهم است که دولت بنی‌امیه در آن ساقط می‌شود (۱۳۲ هجری قمری) و دولت بنی‌عباس شکل می‌گیرد. لذا مباحث مطرح در روایاتی که از امام باقر و مخصوصاً امام صادق علیه‌السلام از نظر فقه سیاسی خیلی مهم است، مثل مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره‌ی ابی خدیجه و امثال این‌ها و دوره امام کاظم و مخصوصاً امام رضا و ولایت عهدی ایشان است که دوره تقیه هست و خیلی مهم هست که در گفتمان تقیه باید مورد توجه قرار گیرد. آل‌بویه، همین دوره عباسیان هست و مهم است. کتب اربعه شیعه را در این جا می‌بینیم که تألیف می‌شود. خود بررسی این که کتب اربعه از لحاظ فقه سیاسی کار مهمی هست و فقهایی که ما در این دوره داریم: شیخ مفید، سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، ابو‌الصلاح حلبی، این‌ها جزء فقهای بزرگ ما هستند. و محدثین مثل کلینی، شیخ صدوق و امثال این‌ها.

عصر ایلخانان را داریم که در دوره ایلخانان، فقهای ما مخصوصاً حلی ها خیلی اهمیت دارند.

عصر صفویه و عثمانی ها را داریم که این ها ۲ تا امپراتوری اسلامی بودند که با هم جنگ و جدال هم داشتند، در کنار امپراطوری سومی بنام امپراطوری گورکانیان که در منطقه شبه قاره حاکم بود.

تا می رسیم به دوره جدید و تأثیرپذیری از مدرنیسم و مباحث جدیدی که در فقه سیاسی مطرح شد.

این، مربوط است به جهان اسلام. (طبقه بندی در سطح جهان اسلام)

اما اگر فقط درباره ایران بخواهیم تاریخ و ادوار سیاسی را بگوییم، این طور می توانیم تقسیم بندی کنیم:

1- عصر حضور معصومین علیهم السلام: یعنی از رسول خدا تا غیبت امام زمان.

2- آغاز عصر غیبت تا شروع دوران صفویه. (آل بویه، ایلخانان، و صفویه) که این ۳ سلسله، سلسله های مهم مدعی تشیع هستند. البته حکومت ها، حکومت های پادشاهی هست. و حکومت های مشروع شیعی نیست ولی فضا، فضای گفتمان اصلاح بوده است. بعد، خود عصر صفویه که فوق العاده مهم هست. از این منظر که در عصر صفویه هم مثل عصر آل بویه، برخی از منابع بسیار مهم در ساحت فقه و حدیث شیعه تدوین شده است. مثل وسائل الشیعه که یک ابزاری هست که در دست هر فقیهی وجود دارد.

فقه سیاسی فقهای ما از صفویه به بعد، تا حد بسیار زیادی متأثر از کتاب وسائل الشیعه هست.

یعنی با توجه به روایاتی که در ابواب مختلف، مرحوم شیخ حر عاملی آورده است، مباحث فقهی فقهای ما هم در کتب فقهی، از آن روایات، خیلی تأثیر پذیرفته است.

از پایان صفویه تا ابتدای قاجاریه.

از ابتدای قاجاریه تا دوران مشروطه.

عصر مشروطه: که بحث های نائینی، شیخ فضل الله نوری و فقهای مشروطه را داریم.

از عصر پهلوی تا شکل گیری مقدمات انقلاب اسلامی.

از شکل گیری مقدمات انقلاب اسلامی تا پیروزی انقلاب اسلامی یعنی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷

عصر جمهوری اسلامی: که عصر جمهوری اسلامی را هم به ۲ دوره تقسیم می کنیم:

دوره گام اول در چهل ساله اول انقلاب

و یکی هم گام دوم انقلاب اسلامی که الان ۲ سال است که شروع شده است و با بیانیه گام دوم مقام معظم رهبری شناخته می‌شود.

پس خود بحث دوره بندی ها، چند واحد درس است و من فقط در این جا در مقام توجه دادن هستم و می‌خواهم ببینید که در حوزه فقه سیاسی و حکومتی، ما چه اندازه کار داریم؟! حتی در مباحث درجه دوم آن. ما هنوز وارد بحث درجه یک فقه سیاسی نشدیم. اگر کسی بخواهد در مباحث درجه یک فقه سیاسی درست و استاندارد و دقیق کار بکند، لازمه اش این است که با تاریخ فقه سیاسی، ادوار فقه سیاسی، منابع فقه سیاسی و خیلی بحث‌های دیگر آشنا باشد.

مکاتب فقه سیاسی:

بحث بعدی، مکاتب فقه سیاسی است که ما، هم در شیعه و هم در اهل سنت، مکاتب فقه سیاسی متنوعی داریم. در اهل سنت، مکتب فقه سیاسی حنفی که خود ابوحنیفه، یک سابقه مبارزاتی هم دارد و حتی به زندان هم افتاده است. یا فقه سیاسی مالکی، فقه سیاسی شافعی، فقه سیاسی حنبلی و جدیدی‌ها مثل فرقه سیاسی وهابیت، اخوان المسلمین، داعش، طالبان و امثال این‌ها.

در میان فقه‌های شیعه هم ما می‌توانیم از مکاتب فقه سیاسی مختلف صحبت کنیم. مکتب فقه سیاسی نجف، سامرا، قم که بعضی‌ها از این تعبیر استفاده کردند و اشکالی هم ندارد. یا مکتب سیاسی اخباری‌های و اصولی‌ها. و خود اصولی‌ها هم همین‌طور تقسیماتی دارد که من در بخش آخر در قسمت چالش‌ها، جدول‌هایی کشیدم و این‌ها را نشان دادم.

مسائل فقه سیاسی:

بحث دیگر، مسائل فقه سیاسی به عنوان یک دانش است. که اگر بخواهیم از مسائل فقه سیاسی سخن بگوییم، چطور می‌توانیم صحبت کنیم؟ این جا اگر موافق باشید، یک تقسیم‌بندی سنتی برای شما بگویم که تقسیم بندی خوبی است. از فضل الله بن روزبهان خنجی که عرض کردم، که از فقه‌های اهل سنت هم هست، کتاب ایشان سلوک الملوک است و در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم زندگی می‌کردند و مخالف صفویه هم بودند و این کتاب را هم علیه صفویه نوشتند و حتی به ازبک خان شیبانی فتوا داده بود که علیه صفویه وارد جنگ شود و خودش هم از ایران به آن جا رفت و آن‌ها را پشتیبانی می‌کرد.

وی یک تقسیم‌بندی دارد که البته مخصوص ایشان نیست و فقها (هم فقهای شیعه و هم فقهای اهل سنت) از آن استفاده می‌کردند. به هر حال چارچوب‌هایی که در فقه استفاده می‌شد، چارچوب‌های مشترکی بود. چون چارچوب ایشان خیلی جمع و جور و منظم هست، این چارچوب را برای شما می‌گویم و من در کتاب درس گفتارهایی در فقه سیاسی در صفحه‌ی 145 تا 148 این چارچوب را معرفی کردم. اگر احیاناً خواستید دقیق‌تر بخوانید، به آن مراجعه کنید یا خود کتاب سلوک الملوك را ببینید. کتاب سلوك الملوك، يك مقدمه‌ای دارد و بعد، فصولی دارد. من فهرست این مقدمه و فصول را می‌گویم، سپس استدلال ایشان را می‌گویم که چرا این کتاب، این مقدمه و این فصول را دارد؟ 1 مقدمه هست با ۱۵ باب. مقدمه در معنای امام و سلطان و امیر و وزیر نزد اهل شرع است. امام کیست؟ وزیر کیست؟ سلطان کیست؟ (از منظر فقه)

باب اول در بیان کیفیت حفظ شریعت و معنای اجتهاد و تعیین شیخ الاسلام و نصب مفتیان (کسانی که فتوا می‌دهند) و شرایط ایشان.

باب دوم در بیان نصب قضات در امصار (شهرهای مختلف) و شروط و آداب قضات و اعمال ایشان از حیث قضا (قضات)

باب سوم: در بیان نصب کردن سلطان، محتسب را (محتسب در گذشته یک معنای خیلی عامی داشته است. کارهای نیروی انتظامی، شهرداری‌ها و اصناف مختلف را انجام می‌داده است. در ذهن بعضی‌ها به مجرد شنیدن محتسب، صرفاً امر به معروف و نهی از منکر می‌آید. در حالی که این طور نیست و خیلی گسترده بوده است. بلکه یکی از کارهای آن‌ها، امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

(توضیح: باب سوم در بیان نصب کردن سلطان، محتسب را یعنی این، حکومت است که محتسب را نصب می‌کند) و معنای احتساب و ارکان آن (پس همان‌طور که می‌بینید، سازمان احتساب، چند رکن داشته است.) و تفصیل منکرات که محتسب را منع آن باید کرد. (یعنی فهرست امور خلاف قانون آمده است که باید محتسب وقتی در شرع دارد بازرسی می‌کند، باید مراقبت کند که آن‌ها انجام نشود در بخش‌های مختلف. مثلاً الان مأموران شهرداری در شهر تردد می‌کنند و رفت و آمد می‌کنند و گشت می‌زنند که ساختمانی خلاف قوانین و مقررات ساخته نشود یا مأمورین تعزیرات به فروشگاه‌ها مراجعه می‌کنند تا کسی یک وقت جنسی را گران نفروشد و امثال این‌ها.)

باب چهارم: در بیان نصب کردن سلطان، داروغه‌ها را و تعیین و نصب والیان مظالم و تعیین حافظان ثغور(مرزها)
باب پنجم: در بیان صدقات و اصناف آن و کیفیت فراگرفتن آن و قسمت کردن آن به مستحقان و نصب... و بیان
سیرت حضرت پیغامبر و در فراگرفتن زکوات.

باب ششم: در عُشر و خراج و بیان اراضی عُشریه و خراج و کیفیت فراگرفتن عُشر و خراج و صرف آن به مستحقان و
نصب عمال خراج و ذکر بیوت اموال رابع.

باب هفتم: در بیان لقطات و ترکات کسی که او را وارثی نباشد و احکام کفارات، چون به دست سلطان آید و مجمل
اموال متصرفه سلاطین.

باب هشتم: در بیان احکام حدود و تعزیرات و کیفیت اجرای آن و ذکر اقسام آن.

باب نهم: در بیان اقامت سلطان، شعائر اسلام را از حج و جُمعات و اعیاد و بیان انکاح و حفظ ایامی و صغایر که ایشان
را اولیاء نباشد.(افراد یتیم و صغیر)

باب دهم: در قتل بغات و زمان ولات(شورشیان علیه حکومت)

باب یازدهم: در جهاد و کیفیت قتال با اهل حرب و فرستادن سراپا(مورد قبلی، امنیت داخلی بود، اما مورد یازدهم،
امنیت خارجی است).

باب دوازدهم: در غنائم و قسمت آن و تنفیل (انفال) و اخراج خمس و مستحقان آن و احکام استیلاء کفار.(یعنی بر
کفار غلبه می کنی، چه احکامی دارد؟ نه این که اگر کفار بر ما غلبه کنند، چه احکامی دارد؟)

باب سیزدهم: در احکام مرتدان و اسلام ایشان و حکم اموال آن جماعت.

باب چهاردهم: در احکام ذمیان و کیفیت عقد ذمه و احکام جزیه و مقدار آن و کیفیت اخذ.

باب پانزدهم: مواعده با کفار و کیفیت آن و بیان مدت و احکام مستأمن و کیفیت امان.

فهرست را برای چه خواندم؟ برای این که علت سازماندهی که الان می گوید را بدانیم. یعنی در تقسیم ایشان، فلسفه
این سازماندهی، خیلی مهم است. یعنی چرا این کتاب، ۱۵ باب و ۱ مقدمه دارد؟ آیا نمی شد ۱۶ باب داشته باشد؟
ایشان الان یک استدلالی می کند و می گوید: نخیر. من یک چارچوب کلی می گویم و اصل تقسیم را می گذارم برای
جلسه بعد.

این تقسیمی که می‌گوییم، برای فهم بهتر مطلب است. خلاصه استدلال ایشان این است که می‌گوید:

ما وقتی با دولت اسلامی مواجه هستیم، این دولت یک حقوقی دارد و یک وظایفی که در ۳ حوزه منحصر است:

1- یا درباره مسلمانانی است که از حکومت اطاعت می‌کنند.

2- یا درباره مسلمانانی است که از حکومت اطاعت نمی‌کنند.

3- یا درباره کفار است.

درباره مسلمانان هم ۳ جور است:

ولایت بر نفوس (جان‌ها)، ولایت بر اموال، یا بحث ولایت بر نفوس و اموال.

درباره مسلمانان نافرمان، می‌شود درباره اهل بغی و محاربان اما درباره کفار هم، ۲ شق بیشتر نیست: یا ما با کفار در حال صلح هستیم یا در حال جنگ.

این، کل چارچوبی است که ایشان استدلال دارد که حالا من ریز آن را در جلسه بعدی از روی متن، فلسفه این سازماندهی را برای شما توضیح خواهم داد.

درس گفتار چهارم

قرار شد چارچوب فضل‌الله بن روزبهان خنجی را برای دسته‌بندی مباحث فقه سیاسی خدمت شما عرض کنم. به‌عنوان یک چارچوبی از چارچوب‌های سنتی. (یعنی چهارچوب‌های قدیمی و چارچوبی که در قرن نهم و دهم ارائه شد، در کتاب سلوک الملوک). کلیت این چارچوب را گفتیم و قرار شد علت این سازماندهی را در این جلسه با هم گفت و گو کنیم و بعد، به بحث‌ها ادامه دهیم.

ایشان نوشتند که کتاب سلوک الملوک، موضوع است (یعنی نوشته شده است). برای بیان اعمال امام و سلطان از جهت امامت و سلطنت (یعنی از حیث این که فرمانروای جامعه هستند. یعنی از حیث حکمرانی) و این متوقف است: اولاً بر معرفت امام و سلطان در شرع پس لابد باشد از معرفت مفهوم ایشان و مقدمه این کتاب، مفید آنست. (یعنی در مقدمه آمدیم، گفتیم که امام کیست؟ سلطان کیست؟ سلطنت چیست؟ امامت چیست؟ از منظر دینی. چون دولت را باید معرفی می‌کردیم. حکومت شرعی را باید معرفی می‌کردیم. این امر بدیهی است که در آغاز کتاب و مقدمه، امام و سلطان را از حیث امامت و سلطنت باید تعریف می‌کردیم. چون این کتاب درباره سلطنت است، چون این کتاب

درباره حکومت است و چون (این "چون"، استدلال است) امامت در شرع عبارت است از خلافت پیامبر در اقامت شرع و حفظ حوزه ملت (ملت در این جا به معنای دین است) و حیثیتی که واجب باشد متابعت بر تمام مردم (یعنی همه مردم واجب است که از کسی که در راس قدرت است، در جهت اقامه شرع تبعیت کنند). پس عمل امام (یعنی وظیفه امام)، اقامت شرع (زنده کردن و برپا داشتن دین) و حفظ حوزه ملت (ملت، یعنی دین) باشد. یعنی امنیت دین را باید تأمین کند. و این هر ۲ عمل موقوف است بر تعلم علوم شریعت. (می گوید دولت چند وظیفه دارد: یکی این که باید دین را حفظ کند، امنیت دین را باید تأمین کند، دوم این که باید دین را اقامه کند و آن را زنده کند.

و در ادامه که می گوید: (و این هر ۲ عمل موقوف است بر تعلم شریعت، یعنی اگر شما علوم اسلامی و علم دین را بلد نباشید، چطور می توانید که دین را اقامه کنید؟) زیرا که این اعمال شرع، بی علم به آن ممکن نیست. پس امام را حفظ علوم شریعت باید کرد و باب اول، مفید حفظ علوم شریعت است. (یعنی باب اول این کتاب آمده است در باب فقه و مباحث فقهی که امام و حاکم مسلمین و کارگزاران حکومت اسلامی باید این ها را یاد بگیرند و به مردم هم یاد بدهند تا در جامعه اسلامی، دین اقامه شود) و عمل امام در شرع، بنا بر اتصاف او به وصف امامت، یا با مسلمانان است یا با کافران است. اگر با مسلمانان است، یا با مسلمانان مطیع امام است، یا با مسلمانان باغی که از اطاعت امام خارج اند. (یعنی امام یا دولت اسلامی وقتی می خواهد وظیفه اش را انجام دهد، این وظایف را به حیث وظیفه ای دولتی، یا در ارتباط با مسلمانان می خواهد انجام دهد یا در ارتباط با کافران. اگر در ارتباط با مسلمانان است، یا این مسلمانان، عادل اند و در اطاعت حکومت اند و رابطه ایشان با حکومت خوب است یا مسلمانانی است که از اطاعت حکومت خارج شدند و باغی هستند، طرف است. مثلاً با تروریست ها و کسانی که امنیت جامعه را با خدشه روبرو کرده اند، مواجه است.) و اول که در اطاعت امام اند (مسلمانان عادل)، یا تصرف در نفوس ایشان است (مثلاً به آن ها می گوید که بروید سربازی یا بیاید عضو ارتش بشوید و غیره. این مثال از آن جهت مدنظر است که هر لحظه ممکن است در سربازی یا ارتش، شهید شوند) یا در اموال (مثلاً می گوید: زکات خود را بپردازید، مالیات بدهید و یا هر دو. یعنی هم سربازی می رود و هم مالیات می دهد)، اگر تصرف در نفوس ایشان است، یا نصب کسی است که الزام دشمن کند، جهت ادای حقوق جهت ادای حقوق، و آن قاضی است (کسی علیه کسی شاکی شده است و به دادگاه رفته و دادگاه حکم می کند که او باید قصاص شود و وقتی دادگاه راجع به قتل عمد، حکم قصاص می دهد، این جا تصرف در نفس است).

و باب دوم مفید نصب اوست (باب دوم در باب قضاوت بود) یا به نصب کسی است که امر ب معروفات کند و نهی از منکرات نماید و آن، محتسب است (عرض کردیم، امور داخلی، مثل شهرداری ها، اصناف، بازاری ها، تعزیرات و همه این ها با هم) و باب سوم، مفید نصب اوست (باب سوم درباره حزب بود).

یا به نصب کسی است که نایب خلیفه باشد در اجرای احکام متعلق به سیاست (یعنی تنبیه کردن و مجازات نمودن) و آن، داروغه و اشباه اوست (نیروهای انتظامی منظور است) و باب چهارم، مفید نصب اوست (باب چهارم درباره نیروی انتظامی است). این است ابواب تصرف در نفوس.

یا تصرف در اموال است (یعنی امور اقتصادی) و اخذ حقوق شرع از آن (یعنی حقوق شرعی را از آن مال می‌خواهد بگیرد) و صرف آن در مصارفی که شارع تعیین فرموده است و آن اگر متمحض است در عبادت (یعنی امور مالی عبادی اگر باشد)، تصرف در او به اخذ زکات است و باب پنجم مفید آنست (چون بحث زکات از عبادت‌ها است و انسان باید قربة الی الله زکات خود را بپردازد) و اگر متضمن معونت است یا سبب حفظ مقاتله‌ی اسلام است و آن، خراج است و باب ششم مفید آنست (یعنی اگر یک پولی است که از باب اسباب و وظیفه دینی نمی‌خواهد بپردازد بلکه از باب کمک خرج به دولت می‌خواهد بپردازد و هزینه اقدامات نظامی دولت را می‌خواهد تامین کند، اسم این، خراج است. پس خراج، غیر از زکات شد) یا سبب، حفظ غیر ایشان است از ارباب مسائل شرع به آن گمشده‌ها (لقطه در فقه منظور است) و ترکات (که در بحث ارث است. یعنی کسی از دنیا رفته و حالا وارثی ندارد یا دارد ولی ارث باید بین آن‌ها تقسیم شود) و باقی اموال مصالح است و باب هفتم، مفید آنست. این است عمل و تصرف امام در اموال مسلمان‌ها. و اما تصرف در مجموع اموال و نفوس (این که هر تصمیمی که دولت می‌گیرد و اقدامی که می‌کند، هم تصرف در اموال باشد و هم تصرف در انفس باشد)، یا اجرای حدود است که متضمن حفظ مال و تعذیب نفوس است، جهت استصلاح و باب هشتم مفید آن است (باب هشتم درباره حدود است. حدود، انواع و اقسامی دارد. که هم در ارتباط با اموال است و هم در ارتباط با جان است. مثلاً کسی که سرقت می‌کند و حد بر او جاری می‌شود، هم مال فرد را باید پس بدهد و هم یک حدی بر او جاری می‌شود یا کسی که قصاص می‌شود و یا تعزیر می‌شود و امثال این‌ها). یا به امر کردن ایشان است به اقامت شعائر اسلام از حج و جمعه و عید که متضمن تکلیف ابدان است یا بذل مال و باب نهم، مفید آنست. (وقتی فرد حج به‌جا می‌آورد، هم بدن او دچار زحمت می‌شود و هم باید پول خرج کند. یعنی باید مستطیع باشد و حج بر او واجب شده باشد و وقتی که واجب شد، خودش باید بلند شود برود حج). این است عمل امام با مسلمانان عادل. (پس با مسلمانان عادل، سه صورت شد: فقط تصرف در جان باشد. مثل: قضاوت، فقط تصرف در اموال باشد: مثل: خمس، زکات، خراج و لغت و امثال این‌ها یا تصرف در اموال و نفوس باشد: مثل بحث حدود، حج، عبادت‌ها و غیره. آن بخش دوم چه شد؟ مسلمانان باغی بود). یا عمل (۴) و تصرف در مسلمانان بغات. چه در مال آن‌ها و چه در جان آن‌ها و باب دهم مفید آنست (پس باب دهم درباره مسلمانانی هست که سر از اطاعت حکومت مرکزی برداشته اند، حالا به‌حق یا ناحق. به ناحق مثل تروریست‌هایی که امروز هم داریم. مثل منافقین که

بیش از ۱۷ هزار شهید ترور داریم. یعنی این طور به جان جامعه خودشان افتادند و مردم را شهید کردند.) و اما عمل امام در شرع (یعنی در فقه) با کافران (دولت های غیرمسلمان که منظور، همان سیاست خارجی است.) یا به جنگ است یا به صلح (یعنی با برخی دولت های غیرمسلمان، در صلح به سر می برید مثل جمهوری اسلامی با ونزوئلا، چین، روسیه و یا در حال جنگ باشید و دشمن شما هست و علیه شما اقدام می کند) اگر به جنگ است، یا از جهت تعلق ایشان است در کفر، یا به جهت بروز کفر است. (یعنی یا از اول کافر بودند یا این که از اول مسلمان بودند و بعداً کافر شدند و مرتد شدند که بخش اخیر، داخلی می شود؛ چون مرتدها معمولاً در داخل کشور ممکن است که باشند) و اول (یعنی آنجایی که از جهت تعلق در کفر باشد. این که از اول کافر بودند یا در نفوس ایشان است یا اموال ایشان) (یعنی تصرفی که شما می کنید یا در نفوس است یا در اموال) اگر در نفوس ایشان است، آن جهاد است و باب یازدهم، مفید آن است یا در اموال ایشان است. و آن، غنائم است. و باب دوازدهم مفید آن است. (در هر جنگی ممکن است عده ای مجروح شوند و کشته شوند و یک غنائمی هم از آن ها به دست بیاید.) یا جهت بروز ایشان است، کفر را بعد از اسلام و آن، مرتدان هستند از کافران و باب سیزدهم هم مفید آنست. این است عمل با کافران به جنگ (من راجع به محتوای این مباحث قضاوتی نمی کنم چون محتوای فقه سیاسی شیعه با اهل سنت در برخی موارد متفاوت است. بلکه چارچوب تقسیم بندی ایشان محل بحث و مهم است) و اما عمل با کافران به صلح (یعنی آنجایی که شما با کافران با صلح زندگی می کنید و مشکلی ندارید. مشکل جنگ و این ها نیست.) یا به مصلحت اخذ مال نیست از ایشان و آن جزیه است (مالیاتی که برای کفار در کشور اسلامی وجود دارد و آن ها به جای خمس و زکات و غیره، جزیه می دهند.) و باب چهاردهم، مفید آنست. یا به مصلحتی است، غیر مال، از استیناس با اهل اسلام (استیناس یعنی انس گرفتن) و استماع قرآن و شیوع تجارت و دیگر مسائل که رأی امام تقاضای آن کند و آن، مبادعه و امان است و باب یازدهم، مفید آنست. (ایشان، یک پیش فرضی داشته است که براساس آن پیش فرض، بخش کفار را تنظیم کرده است که ما در آن پیش فرض با ایشان هم عقیده نیستیم و پیش فرض ایشان این بود که ما باید با کافر بجنگیم تا مسلمان شود و فقط در یک صورت می شود که او را رها کرده و در صلح او قرار گیریم و آن، صورتی است که حالت امان داشته باشد که قرآن و مباحث اسلامی را بشنود که شما امیدوار هستید با این شنیدن و آشنا شدن، اسلام بیاورد. اما فرضی که در سوره ممتحنه آمده را مطرح نکرده است. و آن فرض این است: کشورهای کافری باشند اما با مسلمان ها در جنگ نباشند و شما بخواهید روابط عادلانه ای با آن ها برقرار کنید. در سوره مبارکه ممتحنه، در آن جا دو آیه هست که بحث ینهاکم و لاینهاکم مطرح شده است که خدای متعال به رسول خود می فرماید که خداوند تو را نهی نمی کند که با کفاری که این ها با مسلمان ها در دینشان نمی جنگند و مسلمان ها را از سرزمینشان اخراج نمی کنند، روابط نیکویی داشته باشید. اما کفاری که با مسلمان ها به خاطر دین مسلمان ها می جنگند و می خواهند تا ایشان دین خود را رها کنند و اشغالگر هستند و

مسلمان ها را از سرزمین خود بیرون می کنند، یا با کسانی که به این ها کمک می رسانند، با این ها حق ندارید که هیچ ارتباط برقرار کنید. (آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه)

خلاصه چارچوب روزبهان خنجی:

روزبهان خنجی فقط به دولت و حکومت پرداخت و گفت که وظیفه حکومت، حفظ دین و اجرای شریعت است، پس باید شریعت را بشناسد، تا بخواهد به آن عمل کند. بعد گفت که دولت یا با مسلمان ها ارتباط دارد یا با کفار. مسلمان ها یا در اطاعتش هستند یا در اطاعتش نیستند. اگر در اطاعتش نیستند، باغی و محارب می شوند و اگر در اطاعتش هستند یا می خواهند تصرف در اموالشان کند یا بحث از تصرف در نفوس است یا تصرف در اموال و نفوس است. کفار را هم گفت که دو صورت بیشتر ندارد. یا در حال صلح است یا در حال جنگ. هر کدام هم بحث از تصرف در مال هست، یا جان هست یا هر دو).

اما اگر ما یک چارچوب امروزی بخواهیم بدهیم، من در کتاب، چارچوب مفصلی را مطرح کرده ام ولی با توجه به گستردگی فراوانی که بحثی فقه سیاسی، امروزه دارد، اگر بخواهیم وارد طرح مسائل آن شویم، خیلی مفصل می شود. به عنوان مثال، یکی از مسائل فقه سیاسی، خود بحث نظام سیاسی است و از نظر مثال، خیلی نزدیک می شود به بحثی که روزبهان خنجی داشت البته از نظر مسئله، نه از لحاظ چارچوب. ما اگر فقط به بحث دولت که در تقسیم روزبهان خنجی آمده است، بپردازیم، از چارچوب سیستمی استفاده می کنیم که من این کار را انجام دادم. در کتاب اندیشه سیاسی امام خمینی که عرض کردم، در یک فصل آن که فقه سیاسی امام را مطرح کردم، بحث دولت را در فقه ایشان، با چارچوب سیستمی مطرح کردم. در چارچوب سیستمی، ما دو دسته مباحث داریم:

یک دسته مباحث ساختاری داریم و یک دسته مباحث کارکردی داریم. در بخش اول که مباحث ساختاری است، ۴ بحث داریم:

1- ضرورت تأسیس نظام سیاسی اسلامی

2- عناصر کلیدی نظام سیاسی اسلامی

3- مرزهای نظام سیاسی اسلامی

4- شبکه قدرت در نظام سیاسی اسلامی.

5- جایگاه مردم، زنان اقلیت ها و گروه های مختلف در شبکه بوروکراتیک دولت

4 بحث هم در حوزه‌های کارکردی داریم:

5- مباحث مربوط به مرکز تصمیم‌گیری (بحث مشروعیت، مقبولیت، رفراندوم، تأسیس نظام سیاسی و امثال این‌ها)

6- مباحث مربوط به قلمرو دخالت دولت و گستره وظایف دولت

امروزه وظایف دولت فقط بحث از تصرف در اموال و انفس نیست. حتی در گذشته هم فقط همین نبوده است. یعنی ایشان بحث را خیلی محدود کرد. مثلاً شما در همان بحثی که از امیرمؤمنان نقل کردیم که در اول نامه ۵۳ آمد، آن‌جا مواردی را که فرمود، بحث از جابیه خراجها بود، جهاد عدوها بود، استصلاح اهلها و عماره بلادها هم بود. امروز که شما نگاه می‌کنید، مباحث مربوط به جمعیت، خانواده، تعلیم و تربیت، مدارس، مباحث مربوط به بهداشت، مباحث مربوط به حوزه اقتصاد، معیشت، شغل، مسکن، ده‌ها و صدها بحث هست که در ارتباط با دولت‌ها مطرح است. پس بحث ششم بحث مربوط به قلمرو وظایف و گستره اختیارات دولت است.

7- فرایند و جریان قدرت هست در ارتباط بین مردم و دولت و تکالیف و حقوق متقابل که بحث اموال و انفس در این‌جا می‌تواند ذکر شود.

8- بازخوردها: حق اعتراض، حق انتقاد، حق راه‌پیمایی، حق انقلاب و امثال این‌ها.

این، فقط یک مسئله است و ما مباحث بسیار زیادی داریم که وجود دارد. بحث سیاست خارجی و فقه آن، که بحث مجزایی هست. بحث مربوط به سیاست داخلی، فقه انتخابات، فقه توسعه و شهرنشینی. انواع و اقسام فقه را داریم که من در همین مقاله‌ی مسائل فقه سیاسی به بخشی از این‌ها اشاره کردم. اجازه دهید که به فهرست مختصر بعضی از این مسائل اشاره کنم.

نکته: از آنجا که شهید مطهری بحث مهمی دارند و می‌فرمایند که با توجه به این توسعه‌ای که امروز در زندگی مردم اتفاق افتاده است، احتیاج به تقسیم کار در فقه و احتیاج به ایجاد رشته‌های تخصصی در فقه، از ۱۰۰ سال پیش به این طرف، ضرورت پیدا کرده است. زمانی که ایشان این حرف را زدند، سال ۱۳۴۱ است و مقاله ایشان در کتابی با عنوان مرجعیت و روحانیت چاپ شده است. یعنی بعد از مرحوم آیت‌الله بروجردی این مطلب را فرمودند. یعنی آنچه مدنظر ایشان است، بر می‌گردد به زمان قاجاریه و زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی. نقل فرمودند که در وضع موجود یا باید فقهای این زمان جلوی فقه را بگیرند و متوقف سازند یا به این پیشنهاد تسلیم شوند.

من به بعضی از مسائل اشاره کنم که کسانی که بحث‌های مسائل جدید را مطرح کردند، من یک مثالی را می‌خواهم از امنیت برای شما بزنم. چون خود من این را کار کردم که یک نمونه آن را که در طرح نامه آمده است، بیان کنم.

(نکته: یکی از محققین این طور فرمودند که اگر امروز بخواهد این مباحث مطرح شود، ما باید کتاب ساختار نظام داشته باشیم، کتاب رهبری و ولایت (این، طبق اصطلاح فقهی صحبت کرده است). کتاب قانون‌گذاری، کتاب انتخابات، کتاب شوراها، کتاب حدود و حقوق مردم و حکومت، کتاب احزاب، کتاب مطبوعات و رسانه‌ها، کتاب اینترنت و ماهواره، کتاب هنر، کتاب فیلم و تلویزیون و نمایش‌ها، کتاب سیاست خارجی، کتاب اقلیت‌های دینی و قومی، کتاب نظام فدرالی، کتاب سازمان‌های بین‌المللی، کتاب قضا، کتاب سلاح‌های غیرمتعارف، کتاب امراض مسری، کتاب تامین اجتماعی، کتاب نقدینگی، کتاب اختراعات و مالکیت معنوی، کتاب حقوق شهروندی، کتاب مهاجرت، کتاب جمعیت، کتاب محیط‌زیست و مثال‌هایی از این دست.) که عرض کردیم که برخی از این‌ها باید یک رشته بشود. مثل فقه امنیت.)

مثلاً در حوزه فقه امنیت در همین کتاب که خواستم فقط فهرستی از فقه امنیت را ارائه کنم، ۵ صفحه فقط فهرست مباحث مربوط به فقه امنیت را ذکر کردم که البته بحث اهداف رشته هم هست. مخصوصاً اگر بدانید که فقه امنیت، غیر از فقه اطلاعات است. فقط بحث انواع و گسترش امنیت در اسلام را ملاحظه بفرمایید. امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت اقتصادی، امنیت حقوقی، امنیت فرهنگی، امنیت خانوادگی، امنیت زیست‌محیطی که هر کدام از این‌ها را اگر شما بخواهید بحث کنید، این‌ها بحث‌های خیلی زیادی امروزه دارد. مثلاً در امنیت فرهنگی، باید تکلیف تهدیدها را مشخص کنید که تهدید فرهنگی چیست؟ تخریب فرهنگی چیست؟ این تعابیری که حضرت آقا به کار بردند، بحث شیخون فرهنگی، ناتوی فرهنگی، تهاجم فرهنگی، اینا همگی در بحث از امنیت فرهنگی قرار می‌گیرد. قدمای ما یک تابلوی خوبی داشتند به نام کتب ضاله که اگر امروز بخواهد این کار صورت گیرد باید به شکل تفصیلی مورد توجه قرار گیرد. یا نسبت دین و امنیتی و روش‌های تامین امنیت، ابزارهای تامین امنیت، اصول و قواعد امنیت در فقه. برخی قواعد را ما داشتیم که این‌ها کاربردهای امنیتی داشتند و باید از این منظر، مجدداً مورد بررسی قرار گیرند. مثل تألیف قلوب، استیمان، حفظ نظام، نفی سیل، تقیه، دفاع مشروع، ترور، عملیات شهادت طلبانه، که این‌ها بحث‌هایی است که امروز مطرح است. بنابراین بحث‌های مربوط به حوزه فقه سیاسی به معنای عام کلمه، فوق‌العاده گسترده شده است.

گستره فقه سیاسی:

پس برای این که گستره بحث به دست شما بیاید، بدانید که هر جا بحث فعل سیاسی مطرح باشد، بحث از فقه سیاسی هم مطرح می‌شود. چون فقه سیاسی و فقیه سیاسی عهده‌دار این است که به لحاظ حجیت، آن عمل را تعیین-تکلیف کند. مثلاً باید بگویید که از نظر شرعی جایز است، جایز نیست، واجب است، حرام است، مکروه است، مستحب است، مباح است و الخ.

اصول و قواعد فقه سیاسی

بحث دیگری هم داریم که آن را مطرح می‌کنم. بحث اصول و قواعد فقه سیاسی است.

در این زمینه، خوشبختانه یک اثر در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی تولید شده است به نام قواعد فقه سیاسی. که در کتاب‌خوان همراه پژوهان هم هست. ما احتیاج داریم که هم قواعد و اصول فقهی رایج را مورد بررسی مجدد قرار دهیم، از منظر دلالت‌های سیاسی آن‌ها و کاربردی که آن‌ها می‌توانند در قضایا و مسائل سیاسی داشته باشند و هم این که باید ظرفیت سنجی بشود که البته تیمی از پژوهشگران، این کار را انجام دادند ولی هنوز به پایان نرسیده است.

آمدند کتاب جواهر الکلام را مورد مطالعه و بررسی قرار دادند و قواعدی را که مرحوم شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) به عنوان قاعده و اصل در این کتاب به کار بردند را استخراج کردند که اگر این کار به نهایت برسد، یک ظرفیت عظیمی از اصول و قواعد را خواهیم داشت. اصول و قواعد به لحاظ کاربردهایی که در فقه سیاسی دارند خیلی از جاها، (مخصوصاً قواعد فقهی برخلاف قواعد اصول فقه) خیلی به درد مکلف می‌خورند و در صحنه عمل می‌توانند برایمان راه‌گشا باشند. برخی از این اصول را خدمت شما عرض می‌کنم که البته برخی از این‌ها کار شده است و برخی هم کار نشده است و برخی می‌تواند پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد شود.

مثلاً: بحث عدالت: ما می‌گوییم که بر فقه سیاسی ما عدالت حاکم است و در فقه مسئله ای که وجود دارد با توجه به این که عدالت جزء اصول و مبانی و عناصر بینشی و اعتقادی ما هست و با توجه به اینکه ما عدل را از اصول مذهب می‌دانیم (به لحاظ اعتقادی) وقتی به فقه می‌رسیم، می‌گوییم که عدل بر سراسر فقه حاکم است. البته توجه دارید که در این جا اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً استاد مطهری می‌فرمایند که عدل بر فقه حاکم است یعنی ما احکام فقهی را با عدل می‌سنجیم و اگر یک حکمی در یک شرایطی از عدالت خارج شود، آن را متوقف می‌کنیم. (این جمله ی بعد را من اضافه می‌کنم) و اساساً بحث مصلحت در حکومت به همین معناست. مثلاً وقتی می‌گوییم در مجمع تشخیص مصلحت نظام یک حکمی تصویب شد، بدین معنا است که آن حکم سابق، در شرائط کنونی، عادلانه نیست. یا ما موقتاً این را برمی‌داریم و یک حکم دیگری به جای آن می‌گذاریم. یا دامنه طولانی مدت تری دارد.

چون مصلحت ۲ نوع است:

1- مصلحت اجراییه

2- مصلحت جعلیه

فقهای امامیه قائل به مصلحت اجراییه هستند، نه جعلی. جعلیه، مخصوص شارع مقدس است برخلاف فقهای اهل سنت. ما می‌گوییم که هیچ مسئله‌ای نیست که حکم آن در شرع نیامده باشد. چون معصومین هم فرمودند که علینا لقاء الاصول و علیکم التفریع.

در مصلحت اجراییه، ما در مقام اجرای حکم با دو حکم متزاحم یا متعارض روبه‌رو هستیم و دو تا را نمی‌توانیم انجام دهیم فلذا تقدیم اهم بر مهم می‌کنیم که من در این طرح نامه به ۴۲ اصل و قاعده اشاره کردم که الان نمی‌شود همه این‌ها را بگوییم و به بعضی از آن‌ها که در عرصه سیاست مهم هست، اشاره می‌کنم. مثلاً اصل حفظ نظام اجتماعی که بسیار مهم است. در فقه ما، بسیاری از احکام به‌خاطر حفظ نظام صادر می‌شود. الان یک پروژه مفصلی هم در پژوهشگاه در این زمینه در حال انجام است.

اصل دعوت و گسترش اسلام: یکی از فلسفه‌های تشکیل دولت اسلامی، بحث دعوت و عمل به دعوت است. ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه، و جادلهم بالتی هی احسن. جهت تقریب به ذهن عرض می‌کنم و وارد بحث آن نمی‌شوم. اگر یک تأمل مختصری کنیم راجع به تعداد مسلمانانی که در دوره سیزده ساله مکه در صدر اسلام ایمان آوردند، با تعداد کسانی که در دوره ده ساله مدینه که حضرت رسول موفق شدند دولت تشکیل بدهند، ایمان آوردند، می‌بینید که چقدر آمار متفاوت شده است؟!

چرا این‌طور است؟ برای این که در شرایط مکه وقتی کسی مسلمان می‌شد، آزادی نداشت، اگر برده بود، اربابش او را شکنجه می‌کرد، اگر آزاد بود، توسط قبیله خودش طرد می‌شد. حتی خود پیامبر و مسلمانان در دوره‌ای با تحریم مواجه شدند. شاید حدود ۳ سال، کمتر یا بیشتر در شعب ابی‌طالب در محاصره شدید اقتصادی بودند و علت هجرت حضرت به مدینه این بود که می‌خواستند ایشان را به شهادت برسانند. در یک چنین شرائطی، معلوم است که اسلام گسترش پیدا نمی‌کند. اما وقتی در مدینه دولت تأسیس شد و زمینه برای متدین زندگی کردن فراهم شد، مسلمانان زندگی آرامی پیدا کردند، پس اقبال به اسلام زیاد شد. و سوره فجر که جزء آخرین سوره‌هایی است که نازل شد، می‌فرماید: وقتی که پیروزی‌ها یکی پس از دیگری آمد، مکه هم فتح شد، مشاهده می‌کنید که مردم، فوج فوج وارد دین می‌شوند. یعنی این قدر تاثیر قدرت سیاسی و تاثیر گسترش حکومت اسلامی را در گسترش اسلام داریم. پس

یکی از وظایف دولت و حکومت که باید به آن توجه داشته باشیم، دعوت به گسترش اسلام است، نه این که به زور کسی را مسلمان کنیم. (لا اکراه فی الدین دین) دین که با زور قابل انتقال نیست. بلکه باید زمینه ای فراهم کرد که موانع گسترش دین حذف شود و اگر کسی مسلمان شد، شکنجه نشود، تحریم اقتصادی نشود. آیه ۲۵ سوره نحل به این مسئله توجه دارد.

اصل نفی سیل: و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (بحث استقلال جامعه اسلامی)

فقه یک دانش راهبردی است. از این جهت که تأمین کننده استقلال جامعه اسلامی است و در ارتباطات داخلی و خارجی (نسا، آیه ی ۱۴۱)

اصل عمل به قدر مقدور: الميسور لا يسقط بالمعسور. این نشان دهنده واقعیاتی فقهی است که از قرآن هم گرفته شده است: لا يكلف الله نفسا الا وسعها.

اصل تدریج: فقه ما باز با همین واقع نگری و بر اساس آنچه از قرآن درس گرفتیم، نیامد در همان اول بگوید که شرب خمر حرام است. بلکه اول گفت که خمر فوایدی دارد، ضررهایی هم دارد. بعد آمد گفت که لا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى و این اواخر که می گوید: خمر، حرام است. حالا اگر ما می خواهیم که سیستم ربوی را حذف کنیم، طبیعی هست که یک باره حذف نمی شود. مسئله ای که وجود دارد این است که اصلاً راهبردی برای حذف سیستم ربوی وجود نداشته است. در حالی که فقه می تواند در این جا بسیار کارساز باشد. فقه اقتصاد خیلی می تواند کارساز باشد. یک برنامه ریزی ای بشود که ما تا ۱۰ سال مثلاً می خواهیم برویم به سمتی که این مسئله را حذف کنیم.

اصل در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان: حضرت امام این را مفصلاً مطرح کردند.

قاعده لاضرر و لا ضرار فی الاسلام: که طبق مبنای حضرت امام قاعده حکومتی است.

قاعده مقابله به مثل (بقره؛ ۱۹۴): فمن اعتدى، فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم. اگر مقابله به مثل نباشد، دشمن ممکن است از احکام و قوانین اسلامی، سوء استفاده کند.

مثال: یک قانونی را اسلام امضا کرد، مثل حرمت جنگ در ماه های حرام و دشمن هم گفت حالا که این ها جنگ را در این ماه ها حرام کردند، پس ما هم در همین ماه ها به آن ها ضربه می زنیم. آیه نازل شد که اگر گفتیم در ماه های حرام، جنگ حرام است، آن، در شرایطی است که دشمن رعایت کند ولی اگر حمله کردند، شما هم جواب آن ها را بدهید.

وفای به عهد: المؤمنون عند شروطهم که بحث قرارداد، میثاق، فوق العاده مهم است از نظر فقه روابط بین الملل و سیاست خارجی و مخصوصاً معاهداتی که دولت اسلامی با دولت های دیگر می بندد. یا معاهداتی که دولت اسلامی با مردم خودش می بندد.

قاعده حرمت کمک بر گناه (و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان): البته قبل از این، تشویق به کمک در نیکوکاری می کند. این باید در سراسر ساختارهای حکومتی و قوانین حکومتی جاری شود. در این جا فقه سیاسی خیلی می تواند کمک کند. از این منظر یک بار ببینیم و مسئله جامعه سازی را در کشورهای اسلامی و کشور خودمان آسیب شناسی کنیم و ببینیم که این، چگونه دارد پیش می رود؟! آیا به گونه ای هست که همکاری بر بر و تقوا تشویق بشود یا اینکه همکاری بر اثم و عدوان، تشویق می شود؟

تقیه:

مشورت (و شاورهم فی الامر): بحث مشورت در امور دنیوی و غیر وحیانی مطرح است (آل عمران آیه ۵۹)

بحث مشورت بحث بسیار مهمی است که ان شاء الله در بحث فقه سیاسی آیت الله نائینی از تنبیه الأئمه و تنزیه المله، مباحثی را که انتخاب کردیم تا برای شما بخوانیم، به بحث مشورت اشاره خواهیم کرد. مصونیت سفیران، امنیت جامعه اسلامی:

قاعده الزام: که در ارتباط با اقلیت ها بسیار مهم است. این که هر فردی ملتزم به معتقدات خودش باشد. (من دان بدین قوم لزمتهم احکامهم)

تألیف قلوب: در روابط بین الملل بسیار مهم است (و المؤلفه قلوبهم، توبه، آیه ۶)

بحث وجوب تعظیم شعائر الهی و حرمت اهانت به آنها (و من یعظم شعائر الله، حشر، آیه 32)

که مخصوصاً این بحث در تغییر قبله که در قرآن کریم آمده است، به شکل برجسته خودش را نشان داده است که جامعه اسلامی باید نمادها، شعائر، مظاهر خاص خودش را داشته باشد، پرچم خاص خودش را داشته باشد، شاخص ها و ویژگی های خاص خودش را داشته باشد.

و از همه مهم تر، بحث اجتهاد است: البته براساس همان سبک و سیاق جواهری که مورد تاکید حضرت امام ره بود تا بتواند نظام اسلامی را مورد پشتیبانی قرار دهد.

درس گفتار پنجم

ادامه مباحث کلیات فقه سیاسی

تا اینجا می توان اینگونه نتیجه گرفت که فقه سیاسی یکی از دانش هایی هست که در عالم اسلام متولد شده برای تنظیم رفتارهای سیاسی و روابط سیاسی و حقوق و تکالیف سیاسی میان شهروندان با یکدیگر؛ با دولت ها، و دولت ها با یکدیگر. ولی تنها دانش سیاسی موجود در تمدن اسلامی نیست بلکه دانش های سیاسی دیگری هم داریم که وقتی در کنار فقه سیاسی قرار گیرند با یک دسته از مطالعات و دانش های سیاسی اسلامی روبرو هستیم که با هم عهده دار زندگی سیاسی مسلمانان هستند. بخشی از این دانش ها در حوزه مبانی قرار می گیرند:

فلسفه سیاسی، کلام سیاسی، عرفان سیاسی

بخشی در حوزه میانی عهده دار مسائل اخلاق سیاسی می شوند؛ تربیت سیاسی و با توجه به اینکه اسلام به اصول دین، اخلاق و فروع دین تقسیم شده همین تقسیم برای معرفت های سیاسی هم هست؛ یعنی فلسفه و کلام و عرفان سیاسی - اخلاق و تربیت سیاسی و در مرحله ظاهری و رفتاری بحث فقه سیاسی. البته دانش های سیاسی تجربی هم در همین بخش قرار می گیرد.

دانش های سیاسی ترکیبی هم داریم مثل تفسیر سیاسی قرآن به هر سه سطح می پردازد در مباحث تفسیر سیاسی قرآن که هم با مباحث فقه سیاسی، هم اخلاق و هم مباحث فلسفه و کلام سیاسی و حتی با تجربه سیاسی، تاریخ سیاسی، سیره سیاسی و امثال اینها روبرو می شوید. در سیره سیاسی معصومین هم مطالبی از همه ساحت ها هست که باید مورد توجه قرار گیرد.

در این جلسه به مباحث فقه سیاسی تطبیقی یا مقایسه ای می پردازیم و ذیل این بحث بخشی چالش های مطرح در فقه سیاسی هم مورد توجه قرار می گیرد. در این بحث نشان می دهیم که در جهان اسلام با یک فقه سیاسی روبرو نیستیم بلکه با فقه های سیاسی روبرو هستیم. وقتی فقه های سیاسی متنوع می شود فقها هم متنوع می شوند. مثل امروز که فقه سیاسی جهان اهل سنت و جهان تشیع متفاوت هست و در خود اهل سنت و تشیع هم تنوع وجود دارد.

اولین مقایسه، میان فقه سیاسی شیعه و اهل سنت است که مقایسه ای کلی صورت می گیرد و نگرش ها به صورت یک کاسه و با نگاه تغلیب بررسی می شود. گفتمان رایج فقه سیاسی اهل سنت و شیعه از صدر اسلام تا کنون بررسی می شود مثل تصویب و تخطئه که ویژگی های غالب است و ممکن است یک دیدگاه مخالف و شاذ وجود داشته

باشد. این به خاطر تسلط رویکرد کلامی اشعری است و به حاشیه رفتن رویکرد کلامی معتزلی و... به تصویب رسیدند. در حالیکه در رویکرد شیعه همواره بحث تخطئه مطرح بوده است. اگر در فقه سیاسی شیعه دو فتوای متعارض وجود داشته باشد می‌گوییم ممکن است یکی خطا باشد و ممکن است هر دو خطا باشد. اما در مکاتب چهارگانه اهل سنت قائل به تصویب هستند و می‌گویند خدای متعال بر اساس چهار فتوا، چهار حقیقت ایجاد کرده و هر چهار تا درست هست.

انسداد باب اجتهاد در اهل سنت به این معنا که اجتهاد را در چهار گروه منحصر کرده اند هنوز وجود دارد اما در نگاه شیعه انفتاح باب اجتهاد وجود دارد و فتوای هیچ فقیهی ملاک نیست و بر باقی تبعیت لازم نیست. ما ائمه را داریم که ما نمی‌گوییم مجتهدند بلکه به خاطر عصمتشان و الهی بودن علمشان هر چه گویند تبیین دین است؛ وحی نیست ولی تبیین دین است و بر ما لازم الاطاعه است.

نکته سوم، کمرنگ شدن نقش سیاسی علما در رویکرد فقه سیاسی اهل سنت است. ولی نقش سلاطین و خلفا و روسای جمهور و حاکمانی که صلاحیت‌های علمیشان از نظر فقهی مطرح نبوده پررنگ شده اند. در فقه سیاسی شیعه پیوسته نقش سیاسی علما پررنگ بوده است به عنوان نایبان امام؛ خصوصاً در مورد اصولی‌ها.

در مصر دیدیم که با وجود مبارزه ده‌ها ساله اخوان المسلمین وقتی به قدرت رسیدند مرسی در رأس قرار گرفت و به لحاظ صلاحیت‌های فقهی و دینی در مرتبه پایینی بود که با اسرائیل رابطه داشت و دست پادشاه عربستان را بوسید و... اما در تفکر شیعی علما حتی در زمان حکومت پادشاهان مدعی تشیع حتی خود را به عنوان مرجع تقلید هم بالاتر از پادشاه می‌دیدند و برای او دستورالعمل صادر می‌کردند.

به لحاظ روش شناختی هم تفاوت وجود دارد:

در اهل سنت عمل به قیاس، استحسان، مصالح مرسله و سد ذرایع معتبر است ولی در شیعه اینها پذیرفته نیست.

همینطور عدم تداوم عصمت پس از حضرت رسول در میان اهل سنت و در مقابل، عصمت ائمه در شیعه.

حضور در قدرت و تولید نظریه پس از عمل در جهان سنت اتفاق افتاده و فقه سیاسی آن‌ها بر همین اساس، چهار نظریه دولت را منعکس کرده:

روش اهل حل و عقد (خلیفه اول)

نصب (خلیفه دوم). نصب در فقه شیعه یعنی نصب الهی و در فقه سیاسی اهل سنت یعنی توسط خلیفه قبلی.

شوری؛ خلیفه سوم بر اساس رأی شوری به خلافت رسید. انتخاب حضرت امیر را هم به روش اهل حق و عقد بر می گردانند.

روش چهارمی که می پذیرند روش است که معاویه بر اساس آن به قدرت رسید که روش تغلب با غین یعنی غلبه با فحشا و شوکت و زور بود یعنی قدرت داشت ارتش داشت و جنگید و قدرت را به دست گرفت این را می گویم که تولد فقه سیاسی و اندیشه سیاسی و نظریه سیاسی پس از عمل سیاسی است یعنی اول اتفاقاتی افتاده بعد نظریه اش تولید شده است یعنی گفته اند چون این اتفاق افتاده همین را به عنوان نظریه می پذیریم چون ۴ الگو پس از رسول الله اد شده و به وجود آمده در فقه سیاسی اهل سنت این چهار روش مورد استفاده و توجه قرار گرفته که در کتاب‌های مختلف ذکر شده از جمله در همان کتاب سلوک الملوک فضل الله تعبیر دارد که حکومت چهار طریق است. امامت در اصطلاح اهل سنت یعنی طرق انعقاد امانت و همان طریق انعقاد سلطنت و حکومت برای این است که ما در جهان اهل سنت و فقه اهل سنت الگوهای متنوعی از نظام های سیاسی را میبینیم خوب در دوره جدید از دموکراسی هم توسط برخی علما و مخصوصا روشنفکران اهل سنت سخن گفته شده که این ها هم استدلال شان به همان دوره خلفای نخستین هست به این ترتیب که معتقد هستند که پس از رحلت رسول الله دیدگاه اهل سنت بر این قرار گرفت که حکومت به مردم واگذار شده و از عمل الهی بودن در آمده است نظام می گویند خوب یکی هم می تواند دموکراسی باشد

که در واقع این گسترش یافته همان تر اول است یعنی اهل حل و عقد که وقتی باز می کنند می گویند تبدیل می شود به نظریه دموکراسی و به هر حال آنچه شما در ه های موجود می بینید مثل داعش و طالبان اتفاقاتی که می افتد این است که گاهی بر می گردند به یک نظریه در آن زمان و دوره اولیه یک نظریه برجسته می کنند ولی به طور غالب در فقه سیاسی اهل سنت این دیدگاه وجود دارد در حالی که در فقه سیاسی شیعه به طور غالب و کلان بحثی که وجود دارد این است که عمل سیاسی به رفتار سیاسی و تشکیل نظام های سیاسی پس از رسول الله با روش و سیره رسول الله مورد ارزیابی قرار می گیرد و نظریه نظام سیاسی شیعه همان همان روش است که رسول الله ارائه کرده اند یعنی نصب الهی و ته های مردمی است که امروز از آن به عنوان مردم سالیات سالاری دینی تعبیر می کنند نصب الهی حضرت رسول در مکه هم داشت اما دولت تشکیل نداد چون آن بخش دوم یعنی بسط ید و قدرت که با حضور و حضور مردم حاصل می شود و بیعت مردم وجود نداشت وقتی زمینه اش در مدینه فراهم شد حضرت رسول با هجرت به مدینه و البته با بیعت هایی که پیش از آن در پیمان های عقب با اهالی مدینه داشت در مدینه همین بحث گسترده تر شد و نظام سیاسی در آنجا شکل گرفت و همین برای ائمه هم هست که منصوب از سوی خدای متعال بودند اما حکومتی از آنها

منعقد شاد که بسط ید هم به وجود آمده مثل حکومت حدوداً پنج ساله امام علی همین را امروز هم شیعه می گوید و باز هم بحث این است که یک نصب الهی داریم که بحث شرعیت را تبیین می کند و از طریق انتخابات تامین می کند که در آن زمان در صدر اسلام به آن می گفتند بیعت تفاوتی که وجود دارد این است که نصب در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به اسم بوده است اما در مورد فقیه جامع الشرایط به شرایط و اوصاف است یعنی اینجا یک نفر از میان فقهای جامع الشرایط توسط یک راهکار عقلایی مثل مجلس خبرگان رهبری انتخاب می شود که یک تفاوت و تمایز این تمایز دیگر از تفاوت دیگری که وجود دارد که گمان می کنم هفتمین تفاوت میشود در فقه سیاسی اهل سنت باز به صورت عموم می گویم و به صورت اغلب این گونه است و وجود نداشته باشند امنیت بر عدالت معمولاً مقدم می شود به به نفع امنیت از آن صرف نظر می شود

نوع فتاوایی که در جهت حمایت از حکومت های پادشاهی ستمگر صادر شده است در طول تاریخ مبتنی بر همین بحث بوده است که اجازه نمی دادند کسی علیه حکومت های خود کامه قیام کند با این استدلال که قیام باعث می شود اما امنیت خدشه دار شود که یک نمونه آن قیام امام حسین علیه السلام است که توسط فقهای حکومتی در آن زمان به عنوان کسی مطرح شد که علیه حکومت خود روس کرده است و خروج علیه حکومت ممنوع بوده و جایز نیست در حالی که فقه سیاسی شیعه عدالت بر امنیت مقدم و اساساً امنیت با عدالت تعریف می شود بر اساس آیه ۸۲ سوره انعام خدای متعال می فرماید

الذین آمنوا...

آنان که ایمان بیاورند و ایمانشان را به ظلم نپوشانند در امنیت هستند

برخوردار هستند و هدایت یافته هستند

و هم امنیت اخلاقی مطرح است در فقه سیاسی شیعه امنیت با عدالت تعریف می شود و اگر جای عدالت وجود نداشته باشد می توانیم بگوییم امنیت دچار مخاطره شده است و با تهدید روبرو شده است.

تفاوت بعدی این است که در فقه سیاسی اهل سنت ها و مفاهیمی مثل عدالت صحابه یا سحاب گرایی خلافت خلیفه گرایی قریشی بودن در آغاز کار و قلبه مفاهیم برجسته است در حالیکه در فقه سیاسی و اصطلاح و واژه هایی مثل امامت ولایت فقیه و عدالت گرایی مطرح است قسمت و غیره

در آنجا انتخاب شورا و تقلب خیلی مطرح است ولی در تاریخ سیاسی شیعه نصب و... است در آنجا از اصطلاح حل و عقد استفاده می‌شود و اینجا از اصطلاح اهل نص و...

دو سنت سیاسی در جهان اسلام وجود دارد فقه سیاسی شیعه و فقه سیاسی اهل سنت

به لحاظ تاریخی بخش عمده‌ای از تاریخ اسلام توسط فقه سیاسی اهل سنت اداره شده است چرا که عمده جهان اسلام در نفوذ در فضای اهل سنت تعریف می‌کردند

البته به غیر از زمانی که حضرت امیر حکومت می‌کردند بعد بنی امیه هست و بعد از آن بنی عباس

تا ۱۹۲۲ خلافت برقرار بود و در سال ۱۹۲۴ خلافت یعنی حدود یک قرن قبل

در حالی که بخشهایی که شیعیان حاکم بودند بخش‌های خیلی کمی بوده و عمدتاً در سرزمین ایران مخصوصاً در دوره صفویه صفویه و دوره کوتاه ایلخانان جهت چند بغداد را هم کردند و همینطور دوره آل بویه که دوره کوتاهی است و علیرغم اینکه بغداد را فتح کردند ولی خلافت را حذف کردند ولی ایلخانان خلافت را حذف کردند

با مقایسه جهان شیعه و اهل سنت از بحث خارج می‌شویم و وارد اتاق سیاسی شیعه می‌شویم در فقه سیاسی دوره‌های گفتمان‌های مختلفی وجود داشته است اولین بحثی که در اینجا داریم مقایسه اصولی‌ها و اخباری‌ها در عرصه فقه سیاسی هستند همانطور که مستحضر هستید در میان علمای شیعه در دوره غیبت با دو نحله مواجه شدیم که به آنها گفته می‌شد محدثین یعنی کسانی که اهل حدیث بودند و نحله‌ای که از عقل و اجتهاد گفته می‌شود که اجتهاد می‌کردند.

اهل حدیث مردم را به مستمع و محدث تقسیم می‌کردند مردم مستمع حدیث بودند و عالم حدیث نقل می‌کرد در حالی که گروه مسطح دین و عقل گراها مردم را به دو گروه مجتهدین و مقلدین تقسیم می‌کردند یعنی مجتهد کسی است که از طریق اجتهاد و تلاش علمی به نظر دین در یک مسئله می‌رسد و البته از حدیث یاد می‌کند البته احادیثی که آنها را معتبر می‌کند و بر اساس آن رفتار و مقلد کسی است که طبق فتوای عمل می‌کند این اصطلاح بعدها دچار تحولات شد وقتی به دوره صفویه رسیدیم اصطلاح اهل حدیث تغییر کرده و به اخباری‌ها تغییر کرد

اخبار کسی است که مرحوم استرآبادی به عنوان بزرگ اخباری‌ها مطرح است اصولی‌ها بر به لحاظ روش شناختی عقل‌گرایی را می‌پذیرند یعنی عقل را هم به عنوان یکی از منابع اجتهاد می‌پذیرند در حالی که اخباری‌ها نقل‌گرا هستند و حدیث‌گرا هستند در رویکردهای اصولی و جوب عینی و بر پایه اجتهاد پذیرفته می‌شود یعنی اگر هیچ

مجتهدی باشید نداشته باشیم اجتهاد واجب عینی می شود در غیر این صورت به واجب کفایی می شود و این دیدگاه رایج است ولی در نگاه اخباری ها مخصوصاً اگر اخباری های محکمی هم باشند اجتهاد را حرام می دانند و اینجا استماع است که مورد تاکید قرار می گیرد بنابراین مفاهیم کلیدی اصول ها می شود مقلد و مجتهد در حالی که مفاهیم کلیدی است و اخباری ها می شود محدثین و مستمعین اصولی ها ادله اربعه را با همین است هر چند که ادله اربعه غالباً به سه تا باز می گردد یعنی عقل کتاب حدیث و سنت که شامل سیره هم بشود و اجماع هم عقل است که غالباً به سیره برمی گردد و خودش دید مستقلی به حساب نمی آید و از این رو پذیرفته می شود که کاشف از سیره است

اخباری ها فقط سیره و سخنان معصومین علیهم السلام را می پذیرند

همچنان به لحاظ روش شناختی اصول ها اصالت البرائتی هستند در جایی هیچ دلیل و منبع معتبر شرعی وجود نداشته باشد در حالی که اخباری ها اصالت تکلیف را در این موارد جاری می کنند

البته اصولی ها اصالتاً احتیاط هم دارند البته در جایی که دلیل شرعی وجود داشته باشند. مثل تاخیر بین نماز جمعه و نماز ظهر که شک می کنند که در عصر غیبت هم باید مثل عصر حضور نماز جمعه را خواند و نماز جمعه مثل نماز ظهر است که اصالت و احتیاط جاری می کنند ولی اخباریها در جایی هم که هیچ وجود نداشته باشد، می گویند یا حلال بین است یا حرام بین یا شبهه ناک و در زمان شعبه که باید توقف کنیم

بحث حکومت در عصر غیبت در استدلال اصولی ها غالباً پذیرفته می شود هر چند به لحاظ مبنا برای تبیین دیدگاه های متفاوتی دارند که در ادامه میگوییم.

کلیت داستان اینگونه است که استمرار حکومت و سیاست را می پذیرند از باب امور حسبه یا ولایت فقیه یا قدر متقین در جواز تصرف و امثال اینها اما در رویکرد اخباریها غالباً رویکردی حاکم است که تعطیلی حکومت در عصر غیبت است و عصر عصر تقیه است و باید در عصر غیبت تغییر کرده

در رویکرد اصول ها اصل تنزل و تدریج پیاده می شود یعنی ما یک حکم آرمانی داریم مثل اینکه باید نماز را ایستاده رو به قبله با وضو خوانده اما گاهی نمی توانیم این را به شکل آرمانی به وجود بیاوریم و از این تنزل می کنیم

در اعمال عبادی این مسائل خیلی روشن است ولی در اعمال سیاسی می گویم حاکم ظالمی وجود دارد و می خواهیم با این سال مبارزه کنیم یکی از ظلم ها را کم کنیم و اصل تدریج بگوید اقدام کن گاهی هم ممکن است تنزل بکنیم یعنی نمی توانیم با ظالم مبارزه بکنیم تنزل می کنیم و مثلاً از سه بعد مبارزه با یک بعد مبارزه می کنیم

معمولاً بحث خوب و بد است یعنی کاری یا خوب است یا بد است و یا این که گرفتار امر اضطراری هستیم و بر اساس اضطرار عمل می کنیم

در رویکرد اصولی به لحاظ معرفت شناسی احادیث به حسن صحیح ضعیف و غیره تقسیم می شوند و انواعی دارد که علمادر این جا تقسیم کرده اند در رویکرد اخباری موظف هستیم به همه اخبار در همه امور عمل کنیم و بخشی از اختلافات طب جدید و طب سنتی به اختلاف در احادیث طبی برمی گردد

هر مریضی نسخه های مخصوص به خود دارد و باید به طبیب مراجعه بکند گاهی افراد به معصوم مراجعه می کردند و معصوم می فرمود از دارویی استفاده کن و نسخه ای برای آن فرد مطابق با وضعیت او می پیچید و ممکن هم هست معصومت رجایی نسخه کلی داده باشد و برای همه بیماران مناسب باشد و مباحث در اینجا خیلی مفصل است ی علما اصطلاحات نمی کردند و می گفتند مربوط به بیمار خاص بوده است و این مطلب بخشی از نزاع اخباری ها و اصولی ها و تفاوت رویکرد آنها می باشد

اصولی ها خبر واحد در مباحث اعتقادی را حجت نمی دانند و حتی مثل سید مرتضی در امر فقهی هم می گفت حداقل باید متضافر باشد و سخت گیرانه برخورد می کردند

با توجه به همین رویکردی که سید مرتضی داشته است هنوز رساله ایشان قابل استفاده میباشد چرا که در منابع معرفتی نقلی خودش سخت گیری می کرد. دلیل این هم این است که امکان جعل در اخبار آحاد خیلی زیاد است

با توجه به اینکه اصولی ها قائل به اصالت برائت و اباحه هستند گسترش و دامنه آزادی در رویکرد اصولی پیش از رویکرد اخباری پیش می آید چرا که اخباری ها قائل به اصالت احتیاط و تکلیف هستند

در رویکرد اصولی ها مخاطب قرآن هم معصومین و هم غیر معصومین هستند و ما هم می توانیم از قرآن استفاده کنیم و مطابق آن فتوا بدهیم

اما در رویکرد اخباریها مخاطب قرآن فقط رسول الله است و حداکثر معصومین مخاطب هستند و ما مخاطب معصومین هستیم بنابراین فهم قرآن برای افراد غیر معصوم مقدور نمی باشد ما نمی توانیم به قرآن مراجعه کنیم و حکم دینی برداشت کنیم

در رویکرد اصولی ها همه دانش ها مفید هستند در حالی که در اخباری ها برخی حرام و برخی شبهه ناک هستند و نوعاً حکم می دهند به حرمت دانش هایی مثل فلسفه و منطق دانش های وارداتی از خارج از جهان اسلام به جهان اسلام

در رویکرد اصولی دانش هایی مثل رجال و تفسیر وجود دارد و تقویت می شود در حالیکه اخباری ها اعتقاد ندارند ولی اخباری ها رجال کار نمی کنند چون همه روایات کتب حدیث، مخصوصاً کتب اربعه را می پذیرند و تفسیر غیر معصوم را هم قبول ندارند فقط تفسیر اثری قبول دارند

علما اصولی از مناط قصد شارع مذاق شریعت و ملاکات احکام در اجتهاد خود استفاده می کنند در حالیکه از نظر علما اخباری این ها معنا ندارد و اینها را به رسمیت نمی شناسند

تفاوت های اصولیون

در میان اصولی ها گروه هایی هستند

مجتهدان سنتی و مصلح

در این قسمت سیزده تفاوت در طرح نامه ذکر کردم

مسلح در اینجا به معنای نوگرایی است مثل مرحوم نائینی در باب انقلاب مشروطه و می دهند و می گویند افراد باید قیام کنند برای تحقق مشروطه

ولی مرحوم یزدی به که اصلاً وارد این قضیه نشد و کاری نداشته را یک مجتهد سنتی می دانیم

مثلاً بحث احتکار دسته ای از علمای ها اصولی احتکار را در مصادیق روایات منحصر می دانند ولی گروه دیگری احتکار را منحصر به روایات نمی دانند

مثال دیگر نظام قضایی یک مرحله ای مثل صدر اسلام و یا نظام قضایی چند مرحله ای است

مثال دیگر جواز یا عدم جواز وضع مجازات هایی است که در کتاب و سنت سابقه ندارد

مثال دیگر کنترل جمعیت است که آیا جایز است یا خیر؟

محدود کردن آزادی کارفرما و کارگر در عقد قرارداد کار هم دو دیدگاه وجود دارد؛ جواز و عدم جواز

محدود کردن مالکیت از نظر منابع کمیت و حدود تصرفات هم دو دیدگاه وجود دارد؛ جواز و عدم جواز

مثال دیگر محدود کردن احیای اراضی موات است یا محدود کردن صید یا محدود کردن استفاده از معادن و...

مساله بعدی بحث وضع مالیات است برای توسعه اقتصادی که آیا دولت اجازه وضع مالیات دارد یا خیر

مثال بعدی تعلیمات اجباری است آیا دولت می تواند آموزش را اجباری کند یا خیر

تأسیس نظام سیاسی بر اساس انتخابات عمومی و عمل به رای اکثریت؛ آیا نظر نخبگان و حق رای آنها مهم است یا همه مردم حق رای داشته باشند

توضیح بیشتر راجع به بحث بیعت و انتخابات:

ائمه جمعه از امام سوال پرسیدند مبنی بر اینکه ما از فقهاء مختلف نمایندگی داریم و گاهی دستورهای مختلفی می دهند و راه علاج این چگونه است مخصوصاً در امر سیاست و حکومت باید حرف ولی فقیه و حکم حاکم را بپذیریم یا سایر فقها

امام پاسخ دادند که فقها ولایت دارند ولی تولی و سرپرستی اداره امور با کسی است که رای مردم با او است که در صدر اسلام از آن به بیعت تعبیر می کردند.

وقتی به هیئت توسط معصومین مورد استفاده قرار گرفته این ظرفیت را دارد که امروزه مساوی انتخابات تلقی شود و به انتخابات ارتقا پیدا کند از حاظ نظری به نظریه ای برمی گردد که امام در باب معنی دارند؛ نظریه روح معنا.

نظریه روح معنا می گویند مفاهیم و واژه های قرآن و احادیث چون توسط حکیم مورد استفاده قرار گرفته است. خدا و اهل بیت تا پایان تاریخ را هم نمی دیدند.

مثل مشورت در آیات یک معنای جدی برداشت می شود اینکه شارع این مطلب را می پسندد که امور مربوط به مردم که از ناحیه بحث درباره آنها تعیین تکلیف مشخصی صورت نگرفته است از طریق مشورت و مشارکت سامان پیدا کند.

شارع راضی نیست که امور مردم بدون کسب نظر آنها انجام بشود البته در امور غیر وحیانی نه در مثل چند رکعت بودن نماز صبح.

اما این که می خواهیم بجنگیم و دشمن حمله کرده است حالا می خواهیم در برابر دشمن مقابله کنیم به کمک مردم گروه مربوط به مردم است که پیامبر از آنها مشورت می گیرد که چگونه بجنگیم و تصمیم بر این می شود که بیرون شهر بجنگیم.

بیعت هم روح معنایش این است که تشکیل حکومت و تحقق آن با حضور مردم است و بسط ید حاکم. نوامبر شارع همه این گونه است که با اختیار مردم انجام می شود و حتی نماز خواندن هم قابل اجبار نیست پس در امور سیاسی اراده شاره تعلق گرفته است به امری به اسم حضور آزادانه مردم برای بیعت و انتخابات و با نظریه روح معنا مفاهیمی مثل بیعت شورا و تعاون می گوید تا ممکن است همه مردم برپا کننده باشند.

اگر با نظریه روح معنا آشنا باشیم به طبیعت قابل تبیین و توضیح می باشد.

بحث دیگری که در اینجا داریم؛ در میان فقهای شیعه نوگرا و مصلح هم گفت و گو هایی صورت گرفته است. سوالاتی در اینجا مطرح می شود که خیلی مهم است.

در فقه سیاسی رایج ما سوالی که مطرح بود این است که بیعت اهل حل و عقد می تواند مبنای حکومت قرار بگیرد یا خیر. پرسشی که در نظام ما مطرح می شود این است که انتخابات و حضور مردم می تواند مبنای حکومت قرار بگیرد یا خیر باید توسط فقه پاسخ داده بشود که انقلاب از منظر فقهی چه حکمی دارد. برخی می گویند در انقلاب برخی بیگناهان هم آسیب می بینند و خشونت در انقلاب ها وجود دارد البته انقلاب ایران کمترین خشونت را داشته است

در انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم خشونت بسیار بالا بوده و کشتارهای زیادی صورت گرفته و همین طور در انقلاب روسیه و انقلاب چین تلفات خیلی بالا بوده است و این بحث تلفات و آسیب ها از منظر فقهی جای کار دارد که انقلاب جای از جایز است حلال است کجا واجب است کجا حرام است و غیره.

سوال دوم این است که آیا حاکم می تواند بخشی از قدرت را به دیگران تفویض بکند و الان سوال این است که آیا حاکم می تواند همه قدرت را در خود متمرکز کند.

در گذشته می گفتند چه کسی باید حکومت کند و امروزه می گوئیم چگونه باید حکومت کرد و چگونه باید حکومت بکنیم که جامعه به اهداف خود برسد.

نتیجه تابع اخص مقدمات از و تکلیف این مسائل باید مشخص شوند. کنترل اقتصاد و برنامه ریزی اقتصادی آیا می تواند توسط حکومت انجام شود و برای بخش خصوصی هم تعیین تکلیف شود و میزان آن چقدر است همه اینها باید بررسی شود.

در حکومت ۳ مولف مهم است در اقتصاد سیاست و فرهنگ و نسبت اینها باید در فقه سیاسی روشن شود.

باید سرمایه گذاری را بپذیرد یا خیر بانکداری را بپذیرد یا خیر و میزان دخالت باید چقدر باشد.

تبدیل شدن دولت به یک قدرت سامانمند که در زندگی همه افراد نفوذ دارد جایز است یا خیر؟

مثل گذشته نیست که دولت ها مسائل کلان را پیگیری می کردند و ریزترین مسائل توسط دولت ها پیگیری می شود که باید همه اینها در فقه بحث بشوند.

دولت در گذشته در دستگاه فقهی به "دار" تقسیم می شد مثل دارالاسلام دارالحرب دارالکفر و غیره. که یک دستگاه محیط شناسی پیچیده ای طراحی شده است توسط فقها.

ولی الان بحث هایی مثل حاکمیت ملی، مرزها، ناسیونالیسم، تابعیت و غیره مطرح است.

به عنوان مثال الان مشخص نیست که یک خارجی که در ایران زندگی میکند چگونه باید تابعیت بگیرد و در فقه سیاسی روشن نیست. حتی اگر مسلمان هم باشد و ۵۰ سال هم در ایران زندگی بکند مشخص نیست بحث حاکمیت ملی و تابعیت آن چیست. چارچوب قوانین با ملی گرایی است و فقه سیاسی هنوز این بحث ها را مطرح نکرده است. ما در بحث مقاومت فرامرزی جلو رفتیم ولی قوانین داخلی ما مباحث ملی گرایی شدید است.

در گذشته و فقه سیاسی سنتی صنایع و تعلیم آن و... واجب کفایی بود ولی امروز بحث تبعیت از اقتصاد صنعتی، سرمایه داری، پسا صنعتی و... مطرح است که زندگی معنوی و فضائل اخلاقی را دچار تحولات می کند مجاز است یا خیر که لازمه اش شناخت سیستم است که بعد از شناخت باید تصمیم بگیریم که مورد قبول است یا خیر؟

ما یک تحولات معرفتی داریم و یک تحولات زندگی اجتماعی

فقیه مورد رجوع تحولات و مسائل است حوادث واقعه را باید تبیین و تحلیل بکند که این حوادث واقعه از یک سو نتیجه تحولات زندگی سیاسی اجتماعی است و از سوی دیگر نتیجه تحولات معرفتی است که اینها سوالات جدیدی

را مطرح می کنند و هر سال جدید اجتهاد جدید می خواهد که باید مطابق مقتضیات زمان و مکان اول و بعد از شناخت به موضوع پاسخی که از ادله به دست می آید روشن شود.

ما نه از فقه سیاسی سنتی می توانیم دست برداریم و نمی توانیم فقط به آن اتفاق بکنیم بلکه به تعبیر امام فقه سیاسی ما در عین حال که جواهری هست پویا هم هست و در حالی که تکیه بر منابع اصیل دینی دارد منعطف است و توجه به مقتضیات زمان و مکان هم دارد.

نظام سیاسی ما یک سنت تجدید شونده است که می تواند خود را مرتب به روز بکند و دلیل همین است که فقیه مورد رجوع است و پرسش هایی مطرح می شود که البته اگر موضوع تخصصی باشد فقیه باید تخصص در موضوع هم داشته باشد که ضرورت تأسیس شاخه های مختلف در فقه پیش می آید

درس گفتار نهم

آخرین چالشی که مقبره میکنیم چالش اسب که میان مجتهدان و روشنفکران دینی در حوزه فقه سیاسی وجود دارد می دانید که پس از مشروطه با یک نیروی جدیدی در صحنه سیاسی ایران شدیم که نیروی روشنفکری بود و در ایام مشروطه به منورالفکری معروف بود.

افرادی به خارج رفته و تحصیل کرده و برگشته بودند اما بعد از دهه ۲۰ ما با افرادی مواجه می شویم که روشنفکران دینی هستند و سعی می کنند از این هم استفاده کنند و بر اساس دین تحلیلی از اوضاع ایران ارائه دهند و راهکارهای بر این اساس داشته باشند. بعد از انقلاب اسلامی هم جریان روشنفکری دینی برجسته تر شد.

مواجهه ای با فقه سیاسی هست یک نام مواجهه ای که مجتهد آن دارند و نوع دیگر مواجهه ای است که روشنفکران دینی دارند که مقایسه می کنیم.

لحاظ روش شناختی مجتهدان در اصول فقه و افری دارند و اصول فقه را به عنوان یک دستگاه روش شناختی مطرح می کنند و از دستگاه روش شناختی اصول فقه استفاده می کنند ضمن اینکه از دستگاه های روش شناختی مکمل هم استفاده می کنند اما قلب دستگاه روش شناختی مجتهدان اصول فقه است در حالی که نحله های متعلق به جریان روشنفکری دینی با توجه به این که غالباً تحصیلات حوزوی نداشتند و عده ای از این ها هم که تحصیلات حوزوی داشتند روی خوشی به دستگاه روش شناختی اصول فقه و به مرور از دستگاه روش شناختی دیگری استفاده کردند مثل نحله های مختلف حوزه هرمنوتیک و تفسیر متن که عمدتاً منشاء برون دینی داشته و یا دیگر روشهای جدید.

همین تمایز روش شناختی در دیگر بحث ها هم خودش را نشان داد در حالی که به عنوان نکته دوم در دستگاه معرفت شناختی مجتهدان قائل هستند که حقیقت مطلق ای وجود دارد اجتهاد های مختلف همه تلاش می کنند به آن حقیقت برسند هر چند که همه این اجتهاد ها موفق نمی شوند به حقیقت برسند و اگر ما با اجتهاد های مختلف در مسئله ای مواجه شدیم حداکثر یکی از آنها می تواند حقیقت باشد و همه درست نیستند اما در عین حال اجتهادهای مختلف معجزی هستند.

در دستگاه روشنفکری دینی بحث قرائت های مختلف از دین مطرح است که هر کدام از این قرائت ها بخشی از حقیقت را حمل می کنند.

مثلاً بحث پلورالیزم و کثرت گرایی معرفتی. در حالیکه در رویکرد مجتهدان چنین چیزی وجود ندارد و یک حقیقت بیشتر وجود ندارد که تلاش در کشف آن داریم.

سوم این است که در رویکردهای مجتهدان بر نقش مرکزی علم فقه در مدیریت جامعه و حکومت تاکید می شود بدون اینکه دانش های دیگر نفی شوند و ضمن پذیرفتن نقش دانش های مختلف و علوم مختلف در مدیریت جامعه یک نقش مرکزی به فقه داده می شود به خاطر اینکه فقه اساساً برای سامان دادن زندگی انسان بر اساس شاخصه های الهی است.

در حالیکه روشنفکران دینی غالباً مدیریت علمی را در برابر مدیریت فقهی قرار می دهند و به گونه ای این مباحث را طرح می کنند که جایی برای مدیریت فقه نمی ماند و یا اینکه برای مدیریت فقهی نقشی قائل نیستند. و حتی آن هایی که را هم قبول دارند ولی در سطح یک محدوده دستگاه معرفت شناختی فردی مطرح می کنند از اینجا وارد تمایز چهارم می شویم که برخی روشنفکران دینی مدعی هستند که طبقه سیاسی عقلانیت خود را از دست داده و نمی تواند پاسخگوی مسائل امروز در حالی که مجتهد آن معتقد هستند فقه سیاسی با زمان نو شونده است و می تواند خود را به روز کند در شرایط مختلف می تواند گزاره های مختلف تولید کند و معادله ای بین قدرت و تکلیف برقرار می کند و خود را به روز می کند.

تمایز پنجم این است که به نظر مجتهدان علم فقه هم ابعاد تأسیسی دارد و هم امضایی. معتقد نیستند که می خواهد در همه ساحت ها سبک تأسیس کند. در امور عبادی مقید به دین هستند و در عرصه معاملات دست فقه باز است و روش های عقلایی، عرف پسند و منطقی را غالباً تأیید می کند البته اگر با شرع مغایرت نداشته باشد.

در حالی که روشنفکران دینی بیشتر دوست دارند علم فقه یک علم پاسخ دهنده باشد نه تأسیس کننده. لذا در بحث تأسیس نظام سیاسی جمهوری اسلامی بر اساس اسلوب های فقهی اینها خیلی خوششان نیامد؛ یا در بحث قانون اساسی، جایگاه رهبری و...

البته پیش فرض غالب روشنفکران دینی جدا کردن دین از سیاست است هرچند گاهی با این سبک نمی گویند. و می گویند دین نهادی در کنار نهادهای دیگر است که باید از آن حفاظت کنیم و باید استقلال خودش را داشته باشد و نهاد حکومت هم استقلال خودش را. این تعبیر از اساس اشکال دارد چرا که دین در عرض نهادهای دیگر نیست و بحث سکولاریست ها درست نیست.

آنچه در دیدگاه فقه های نواندیش و مجتهدان انقلابی و متجدد مطرح است، دین یک فرا نهاد و بالای سر نهادهای دیگر است. دین ارزش های بینشی و اخلاقی و حتی کنش ها را بر اساس ضوابط خود تزریق می کند در نهاد حکومت، خانواده، اقتصاد، تعلیم و تربیت، بهداشت و خرده نهادهای ذیل اینها. البته نهاد حکومت هم بالادستی است نسبت به نهادهای دیگر؛ مثل زمانی که نهاد بهداشت زمانی که به تأمین امنیت نیاز دارد به سراغ نهاد حکومت می رود و نهاد اقتصاد برای تأمین امنیت به سراغ حکومت می رود.

پس دین از بالا به این نهادها اشراف دارد و به لحاظ نظام ارزشی و حقوق الهی و... پشتیبانی می کند.

تمایز دیگر این است که مجتهدان قائل به دینی کردن عصر و زمان هستند و راه حل مشکلات بازگشت به ارزش های دینی و نگرش دینی است. اما در رویکرد روشنفکران دینی بحث عصری کردن دین مطرح است که تلاش کنیم قرائتی از دین ارائه دهیم که با مدرنیته سازگار باشد. حتی حاضرند بخش هایی از دین را کنار بگذارند

رویکرد بعدی به عدم نیاز به علوم انسانی تجربی در تفقه است و روشنفکران می گویند نیاز هست

اول اینکه قید تجربی در علوم انسانی دقیق نیست و علوم انسانی علوم فرهنگی هستند که با انسان و نظامات ارزشی سر و کار دارند. لذا وقتی با نظام های ارزشی مواجه هستیم باید ببینیم با کدام مکتب سر و کار داریم؛ لیبرالیسم، محافظه کاری و... اسلام خود یک مکتب جامعه است و نظام ارزشی خود را دارد و در ساحت تفقه باید مبتنی بر ارزش های اسلامی باشیم.

البته اگر جایی تجربه به این معنا طرح شود که موضوع را بشناسیم و در جای خود مورد توجه قرار می گیرد.

اما در رویکرد روشنفکران دینی بحث به سمت تحمیل و تطبیق می رود که فقط باید خودش را تطبیق با علوم انسانی بدهد و نقش حاکمیت آن را بپذیرد و حرفی خلاف نزنند. در حالی که در علوم انسانی ما با تئوری های در علوم انسانی ما با تئوریهای و مکاتب متعارض و متناقض و متضاد ای در خیلی از عرصه ها روبه رو هستیم مثلاً در رشته علوم سیاسی. بحثی مثل امنیت که وظیفه ذاتی دولت ها هست با مکاتب امنیتی مختلفی روبه رو هستیم مثلاً از یک سو با مکاتب امنیتی رئالیستی و لیبرالیستی سر و کار داریم در حالی که برخی از متفکران از مکاتب امنیتی لیبرالیستی و رئالیستی دفاع می کنند.

در جایی مکتب امنیتی کپنهاگ را داریم و از سوی دیگر مکتب امنیتی فمینیست ها.

در مورد پرسش ها مثل مرجع امنیت چیست وقتی سراغ هر کدام از مکاتب می روید به روش خاصی جواب میدهند. علوم انسانی سوسیالیستی و مارکسیستی داریم و علوم انسانی رئالیستی و لیبرالیستی هم داریم علوم انسانی چپگرایان جدید را داریم و تنوع بسیاری در عرصه علوم سیاسی و علوم انسانی هستند روانشناسی مدیریت و سایر رشته ها هم این مکاتبه مختلف وجود دارند و این که به حق باید تابع علوم انسانی باشد واقعاً پذیرفتنی نیست چنانکه در خود فقه متنوع دیدگاههای فقهی را داریم.

تمایزات دیگری هم بین این دو نحله وجود دارد که از جمله تاکید بیشتر روشنفکران دینی بر بحث آزادی هستند در حالی که تاکید بیشتر فقها بر بحث عدالت هست.

تاکید بیشتر روشنفکران دینی بر ضرورت شناخت موضوعات قبل از صدور مطرح است در حالی که تاکید مجتهدان بر این است که شناخته موضوعات از وظایف فقیه نیست و این کار مقلدین هست و متخصصین هر رشته این تمایزات نسبی هست و رویکرد غالب نه اینکه هر روشنفکر دینی یا هر مجتهدی این حرف ها را بگوید.

غالباً روشنفکران دینی از این سنخ حرفا می گویند و مجتهدین هم از آن سنخ صحبت ها

بحث دیگری که وجود دارد و مختصر اشاره می کنیم این است که عواملی به عنوان موانع گسترش فقه سیاسی مطرح است که هر که از در عرصه فقه سیاسی کار میکند این است که به اینها توجه کند

برخی از این موانع تاریخی هست، از مباحث حضرت امام در کتاب ولایت فقیه استفاده کردم که اشاره کرده اند به اینکه اقدامات مخالفان اسلام که از صدر اسلام اقدامات آنها شروع شده تا دوره جدید که استعمارگران هم به اینها اضافه شده اند و اینها نوعاً در تبلیغات خود و این مطلب تاکید می کنند که اسلام یک دین سیاسی نیست و اسلام نظام

و این تبلیغات گاهی اوقات آنقدر فراگیر شده مخصوصاً در بت‌های مستشرقان در کتب مختلف که به زبان‌های مختلف هم ترجمه و منتشر شده که حتی خود مسلمان‌ها و حتی اهل علم و حتی گاهی خود حوزوی‌ها هم باور کرده‌اند که اسلام نظامات ندارد.

حضرت امام می‌فرماید اگر نگاه اجمالی به قرآن کریم کنیم می‌بینیم که پر از این نظامات است و وقتی شما قرآن را می‌بینید درباره نظام خانواده صحبت کرده که نظام خانواده چگونه تاسیس می‌شود و ازدواج چگونه شکل می‌گیرد چگونه ادامه پیدا می‌کند و حتی اینکه نظام خانواده چگونه منحل می‌شود.

وقتی سراغ نظامات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی می‌رویم در قرآن کریم هم از جنگ و سال و مباحث نظامی و غیره صحبت شده نبرد‌های انبیا الهی با دشمنان خودشان و جنگ‌های رسول الله با دشمنانش و دفاع و جهاد مطرح شده. ول‌جنگی و صلح در قرآن مطرح شده و اصول امنیت در قرآن مطرح شده در حوزه اقتصاد مباحث ارزشی حاکم بر اقتصاد و اینکه در اموال سرمایه‌داران حقی هست برای انسان‌های سائل و محروم و مباحث انبیا هم زکات و باعث بسیار اقتصادی در قرآن کریم مطرح شده مثل قرض الحسنه و امثال آن.

حتی نظام تعلیم و تربیت و نظام عدالت

نظام هدایت و نظامی ضلالت در هر صفحه قرآن هست و همه انسان‌ها طبقه‌بندی شده‌اند به متقین مخلصین مومنین در یک طرف و در طرف دیگر کافرین مشترکین منافقین فاسقین مصرف این مرتدین و گروه‌های دیگر

شاخص هوا بیان شده و رهبری این‌ها مطرح شده بنابراین این یک تبلیغات دروغین است که از سوی دشمنان اسلام مطرح شده برای اینکه در فکر و ذهن مسلمانان این را نهادینه کنند که اسلام نظامات ندارد مثلاً فرق نظامات ندارد

مگر نظامات غیر از این است که شما بر اساس قانون و نظام حق و تکلیف نهادهای مختلف را شکل دهید.

فقه در نهاد خانواده مباحث مختلفی دارد کتاب نکاح کتاب طلاق و همین‌طور در فقه درباره نهاد اقتصاد کتاب‌های مهمی داریم کتاب مکاسب کتاب متاجر و غیره.

در مباحث نظامی کتاب الجهاد داریم در مباحث قضایی کتاب حدود و دیات در عرصه تعلیم و تربیت و آموزش‌های واجب و حرام و کتب ضالیه مطرح شده و در عرصه حکومت در بحث حاکم عادل و حاکم جائز و نظام مشروطه توسط فقیهی مثل آیت الله نائینی مطرح شده.

یکی از موانع گسترش فقه سیاسی العات نظام مند اسلام از جمله نظامات سیاسی اسلام اقدامات مخالفان اسلام بوده از صدر اسلام و در ۳۰۰ سال اخیر استعمارگران هم اضافه شده‌اند و مرتب تبلیغ کرده‌اند که اسلام دین جامعی نیست این‌ها می‌شود موانع خارجی.

اما موانع داخلی مختلف است.

اینکه حوزه‌های علمیه در حکومت‌های جور نمی‌توانستند آزاد به همه معارف اسلام بپردازند و حوزه‌ها تحت فشار بودند مخصوصاً در دوره پهلوی و تمام هم با غم این بوده که بحث ضروری اسلام را حفظ کنند و نتوانستند به همه مباحث اسلام به خصوص مباحث اجتماعی بپردازند که شبهه به وجود آمده که شاید اسلام نظامات را ارائه نکرده

مشکل دیگر به جدایی رهبری سیاسی مسلمانان از رهبری دینی و فقهی در بیشتر کشورهای اسلامی هست که هنوز در بسیاری از این کشورها وجود دارد

در کشورهای غیر از جمهوری اسلامی رهبرهای سیاسی از رهبر دینی جدا هستند که به ذهنیت جدایی دین از سیاست در این کشورها دامن می‌زند.

تمام اینها جزء موانع تاریخ است که از گذشته تا امروز اتفاق افتاده و می‌دانیم که در زمان صدر اسلام و زمان پیامبر رهبری سیاسی و مذهبی از هم جدا نبود.

دسته چهارم موانع فکری و معرفتی هست. به هر گونه موانعی گفته می‌شود که از نظر فکری باعث می‌شود که مسلمانان به مباحث سیاسی و اجتماعی نظامات اسلام توجه نکنند مثل اخباریگری.

این رویکردهایی که مسلمانان را از برخی دانش‌های نافع دور میکند و می‌گوید سراغ برخی علوم نروید چرا دنبال علوم طبیعی می‌روید و علوم دنیوی و حکمت و فلسفه و علوم مختلف و...

اینها باعث می‌شود که عقل انسان به فعلیت نرسیده و در مراتب ضعیفی بماند و مسلمانان در مواجهه با مکاتب دیگر از بین بروند و متلاشی بشوند

دو دسته محرک داریم یکی محرک‌های معرفتی که ما را به حرکت در می‌آورند به سمت اهداف و دیگر محرک‌های انگیزشی است اگر کسی محرک‌های انگیزشی و معرفتی او تضعیف شود انگیزه‌ای ندارد برای مطالعه و

درس خواندن و تحقیق و کشف نظامات سیاسی اسلام ظهور اخباریگری در شیعیان و اشاعره در اهل سنت در این جهت نقش داشت

برخلاف تسلط اشاعره بر جهان سنت در شیعه اخباریگری نتوانست مسلط بشود و با تلاش علمای اصولی محقق نشد هرچند همیشه ظهور و بروز داشته اند.

قاعده عدالت باید مورد توجه قرار بگیرد مخصوصاً در فقه ما که بحث عدالت و قاعده عدالت حساس است. در تفکر اهل بیت علیهم السلام بحثی مطرح است به عنوان جنود عقل و جنود جهل به لحاظ معرفتی و نظری عقلانیت مهم است. وقتی عقلانیت می خواهد در عرصه عمل تجلی کند خود را در قالب عدالت نشان می دهد. در سطح فردی شروع می شود و می گوئیم انسان عادل کسی است که به لحاظ شهوات تعریف شده و به لحاظ غضب ارتقا پیدا کرده و به لحاظ شجاعت شجاع است و در برابر زوال می ایستد و قوه وهمیه او به حکمت و بصیرت تبدیل شده است پس انسان عادل یعنی انسان عقیف شجاع بصیر و حکیم. پس دو مفهوم کلیدی پیدا می کنیم عقل و عدل. انسان طراز انسان عاقل و عادل و جامعه تراز جامعه عادل و غل و همینطور دولت بره بر تراز عاقل و عادل است. دانش تراز هم دانش عاقل و عادل است و در فقه ما باید عقلانیت و عدالت حاکم باشد.

دسته سوم از موانع رشته فقه سیاسی تفکرات سکولاریستی و الحادی بوده که به جامعه ما نفوذ کرده. وقتی مارکسیسم به جامعه ما نفوذ کرد و روشنفکران مارکسیستی نفوذ کردند و صاحب حزب و روزنامه شدند با دین و خدا میانه ای ندارد تا چه برسد به فقه همینطور ملی گرایان و ناسیونالیست ها و روشنفکران ملی گرا که میانه ای با دین نداشتند چه برسد با فقه.

هرچند برخی از آنها متدین بودند و کلی نمی گوئیم و به لحاظ اجتماعی قائل به نظامات دینی نبودند.

برای گسترش فقه سیاسی متناسب با نیازهایی که داریم پیش فرض هایی وجود دارد.

اول به ضرورت تفکیک دین و سیاست است. اگر کسی این مسئله را قبول نکند قائل به فقه سیاسی نمی شود اما اگر بگوئیم دین و سیاست مثل روح و جسد هستند و همانطور که روح ما بدن ما را به حرکت در می آورد سیاست بدون شرع هم مثل جسد بدون روح است و اگر شرع نباشد ظلم می کند.

دوم لزوم تبدیل احکام فقهی به قانون. کاری که مجلس شورای اسلامی باید انجام بدهد چنین چیزی هست. فعلاً شورای نگهبان پس از قانون نظر می‌دهد که حالت انفعالی دارد و باید قبل از ارائه در صحن علنی مجلس از دانش فقه استفاده بشود.

به لحاظ فقهی باید نظامات بقیه اسلام استخراج بشود و با همین نظامات اجرا بشود اگر برخی نظامات اجرا شده و برخی از نظامات اجرا نشود نتیجه حاکمیت اسلام بر آن مرتب نخواهد شد.

سوم بحث ضرورت تشکیل دولت اسلامی است و اگر کسی این مطلب را قبول نداشته باشد کسی به فقه سیاسی نمی‌پردازد اما اگر قائل بر ضرورت تشکیل دولت اسلامی باشیم باید به فقه سیاسی توجه کنیم چرا که فقه سیاسی دانش ساماندهی زندگی سیاسی در دولت اسلامی است

چهارم توجه به اصل مصلحت عمومی و حفظ نظام که به خیلی از معرفت‌ها احتیاج دارد از جمله فقه سیاسی. البته در همه این موارد به دانش‌های مختلفی نیاز هست ولی چون بحث ما فقه سیاسی است به آن اشاره می‌کنیم

الزام پنجم توجه به بحث عدالت است که قبلاً هم اشاره شد. فقه مقصد آن اجرای عدالت در سطوح مختلف جامعه است یک ساحت در عرصه قوانین هست که فقه سیاسی متکفل آن می‌شود. یک عرصه شرایط کارگزاران هست و بخش دیگر عدالت در رفتارها که فقه و فقه سیاسی چون تکالیف و حقوق را تعیین می‌کنند این بخش را هم باید به عهده بگیرند. به لحاظ موضوعی ساحت‌های دیگری هم وجود دارد که توضیح داده شد

ششم توجه به نقش کارشناسان در صدور احکام حکومتی. همان‌طور که در رشته‌های مختلف از کارشناس استفاده می‌شود در مباحث دینی هم باید از کارشناسان دینی استفاده شود

بحث بعدی توجه به حوزه ثابت‌ها و متغیرها و جدا کردن این دو حوزه از همدیگر است. باید بدانیم همه دین ثابت نیست و در دین برخی مسائل هست که ثابت و فرازمانی و فرامکانی است و خیلی از امور هم متغیر است و متناسب با مقتضیات زمان و مکان است. برخی مسائل و ضوابط هم بین این دو مسائل ثابت و متغیر هستند که در طرح‌نامه در قالب یک نمودار توضیح داده شده است.

توجه به شخصیت‌های حقوقی در کنار شخصیت‌های حقیقی بحث بعدی هست. دولت به عنوان یک شخصیت حقوقی باید مدنظر قرار گیرد و همانگونه که تکالیف افراد مشخص می‌شود تکلیف دولت هم مشخص بشود. دولت چه

تکالیفی در قبال شهروندان دارد که در این جهت ضعف داریم. تکالیف و وظایف مجلس شورای اسلامی قوه قضائیه وزارت های مختلف از نظر دینی باید روشن شود.

به منابع تولید معرفت و مباحث روش شناسی و به ویژه به مباحث عقل باید به توجه ویژه ای داشته باشیم. مباحث جامعه شناسی و مباحث دیگری هم هست که در درجه دوم هست مباحثی مثل هسته ای شدن صنعتی شدن تخصیص نقش ها و کارکرد ها، ادغام در ساختارهای بین المللی، قوانین ملی و تابعیت و...

بحث دیگه دیدگاه های ارائه شده در ساختارهای دخالت عرف در احکام شرعی مهم است و کسانی که در عرصه فقه سیاسی کار می کنند باید به این بحث هم توجه داشته باشند یعنی مناسبات سیاسی با توجه به اینکه فقه سیاسی از موضوعات و مبتلا به روز استفاده می کند با عرف به معانی مختلف سر و کار دارد و اینها به صورت جمعی تاثیر بگذارد بر اجتهاد های مربوط به ساحت فقه سیاسی.

درس گفتار هفتم

مباحث مربوط به کلیات تمام شد.

بحث امروز بحث ما مربوط میشود به رساله فی العمل مع السلطان شریف مرتضی برادر سید رضی که به سید مرتضی معروف است.

مقدمه

این رساله سال ۴۱۵ هجری قمری نوشته شده است یعنی نیمه اول قرن پنجم هجری و همین طور که از عنوان مشخص است پرسشی است درباره همکاری با سلطان و حکومت.

وقتی از سلطان صحبت می شود بیشتر توجه به حکمران و حکمرانان است. البته منظور پادشاه مثل آنچه در ذهن ما است نیست. منظور هر کسی هست که هست خلیفه پادشاه فرعون و یا حتی حضرت سلیمان که حکومت داشته و خوب و بد مطرح نیست.

در قرن چهارم و پنجم فقه سیاسی دانشی بوده که در طبقه بندی ها ذکر نشده است در کتاب احصاء العلوم فارابی که به معنای طبقه بندی دانشها است از علم مدنی یاد کرده و علم مدنی فلسفه سیاسی و فقه مدنی.

بنابراین از نظر طبقه بندی علوم فقه سیاسی و فقه مدنی و فلسفه سیاسی دانش های شناخته شده ای بوده اند در دوره آغاز عصر غیبت کبری.

این بر خلاف نظر بعضی اند پژوهشگران هست که مدعی شده اند که فقه شیعه تا قرن دهم هجری اساساً یک فقه فردی بوده و مدعی شده اند که در فقه شیعه تا قرن دهم و پیش از آن هیچ ردپایی از فقه سیاسی نمی شود پیدا کرد. برای نقض این ادعا، بحث طبقه بندی خیلی مهم است که این ادعا را نقض می کند که اصطلاحات فقه مدنی و فلسفه سیاسی شناخته شده بوده است. وجود همین رساله هم تماماً یک بحث سیاسی است در بحث فقه سیاسی و انواع دولت بحث شده و شرایط همکاری با دولت ها در آن طرح شده است.

چرا در فقه ما فلسفه ماه علم کلام تفسیر و دیگر شاخه های دانش و در تاریخ اسلام چرا به مباحث سیاسی توجه می شده به خاطر اینکه در قرآن کریم وقتی که از سیاست صحبت می شود همیشه از دو بحث صحبت می شود یکی بحث از علم است و دیگری عمل. مثلاً در داستان طالوت و جالوت که در سوره بقره آمده بحثی که مطرح می شود که جناب سموئیل به تقاضای عده ای از معتمدین و مردم خودش که میخواستند فرمانروای نظامی برای آنها تعیین بشود و به فرماندهی او به جنگ جالوت بروند سموئیل به آنها می گوید خدای متعال طالوت را به عنوان ملک برای شما تعیین کرده است و عده ای اعتراض می کنند که چرا طالوت؟!؟

طالوت سرمایه دار نیست و ثروتی ندارد. پاسخی که به پیامبر خدا به اینها می دهد این است که برای فرمانروایی آنچه از صلاحیت و شایستگی می آورد یکی علم و دانش و تخصص است و یکی هم عمل و عمل یعنی بتواند این کار را انجام بدهد و قدرت لازم و مهارت و توانایی لازم را داشته باشد.

در داستان حضرت یوسف هم این بحث مطرح است آنجایی که از فرمانروای مصر می خواهد که امر وزارت را در اختیار او بگذارد تا بتواند مردم را از مشکل قحطی و اقتصادی که قرار است ۷ سال دیگر پیش بیاید به سلامت عبور بدهد استدلال می کند که من هم حفیظ هستم و هم علیم هستم و دوباره بحث دانش و مهارت مطرح می شود.

و در سیره پیامبر و نهج البلاغه هم بحث علم مطرح می شود و هم بحث عمل و خیلی طبیعی است. در تاریخ اسلام در تفسیر در فلسفه این مباحث زنده است و در فلسفه بحث نظام های سیاسی فاضله.

بحثی که الان مطرح می کنیم فقط جنبه تاریخی ندارد و مربوط به مسئله ای در نیمه اول قرن پنجم نیست بلکه بحث روز است. در جمهوری اسلامی ایران نظام سیاسی مشروع داریم ولی در خارج از ایران برای همه شیعیان و مسلمانان این مباحث مطرح است که می توانیم وارد سیستم حکومتی بشویم یا خیر و تحت چه شرایطی می توانیم مناسب را بپذیریم و مسئله مربوط به روز است و اهمیت دارد. سید مرتضی از نظر اصول فقه خبر واحد را حجت نمی دانسته و پاسخ فقهی متکی به قرآن و روایات متواتر بوده و حداقل متضافر. و بر اساس خبر واحد بتوان می داده. در این رساله

نزدیک به همه موارد سخ ایشون همواره بر فقه ما حاکم هست و اکثریت فقهای بعدی هم این را با کم و زیاد پذیرفته اند.

اما جواب سید مرتضی

بدان که حکومت و حکمران بر دو نوع هست.

1-حکومتی که هم بر حق است و هم بر اساس عدل عمل می کند.

محقق بودن بر اساس مشروعیت مربوط می شود و عادل بودن بر اساس عمل و نوع دوم حکومتی است که به لحاظ مشروعیت باطل است و به لحاظ عملکرد ظالم است و به لحاظ شیوه از روی کار آمدن هم بر اساس غلبه و زور بر سر کار آمده. پذیرش منصب از حکومت بر حق تعادل که مشکلی ندارد و حتی با تکلیف حاکم واجب می شود و مورد صحبت ما نیست. بحث ما حکومت نوع دوم است و محل نزاع این مدل از حکومت است.

پذیرش منصب از حاکم ظالم که با زور به قدرت رسیده انواعی دارد. سید مرتضی واجب را بحث کرده و سایر موارد را بحث نکرده چرا که این حالت خیلی بعید است حرام راحت به ذهن می رسد ولی حالت واجب خیلی حالت بعیدی است.

اگر موارد واجب اثبات بشود تکلیف بقیه قسمت ها روشن میشود. پذیرش مناسب در صورتی واجب می شود که فرد یقین داشته باشد یا گمان قریب به یقین داشته باشد که اگر منصب را بپذیرد چهار کار می تواند انجام دهد.

1-اقامه حق و برقرار کردن شریعت

2-قدرت پیدا می کند بر این که باطل را دفع کند

3-قدرت پیدا می کند بر امر به معروف

4-قدرت پیدا می کند بر نهی از منکر

و بداند که اگر این منصب را قبول نکند هیچ کدام از این چهار کار را نمی تواند انجام بدهد. در این صورت بر این فرد واجب می شود پذیرش منصب. چرا که مقدمه واجب واجب است و حکومت به عنوان یک ابزار و وسیله است برای انجام تکالیف الهی. اقامه حق ، رفع باطل امر به معروف و نهی از منکر واجبات شرعی الهی هستند. این چهار

تکلیف را در صورتی می تواند انجام بدهد که منصب را قبول کند اگر منصب را قبول نکند این چهار کار انجام نمی شوند و زمین می مانند.

ممکن است مسئله از وجوب هم بالاتر رود و به الجاء برسد. مورد الجاء و اضطرار که فرد مجبور به پذیرش مناسب است مثل اینکه حاکم شمشیر بکشد که اگر سمت را قبول نکنید تورا میکشم.

در اینجا اشکالی مطرح می کند: پذیرش منصب از سوی ظالم حسن و مستحب هم نیست تا چه برسد که واجب باشد. وقتی ظالم شد پذیرش منصب قبیح است و همکاری جایز نیست. فقه شیعه روی عدالت استوار شده و عدالت از اصول است. مثلاً دروغ ممکن است منافی داشته باشد و فرض کنیم نفع دینی داشته باشد ولی از نظر فرق حرام است حتی اگر منجر به تقویت ایمان شخصی شود. دروغ ذاتاً قبیح است و حسن نمی شود.

پاسخ :

نمی پذیریم که وجه قبح در پذیرش منصب از سوی ظالم همین پذیرش منصب از سوی ظالم باشد چرا که اگر این وجه قبح ثابت باشد وقتی ما را با شمشیر مجبور کرد هم نباید می پذیرفتیم.

پذیرش منصب هم مثل مثال دروغ نیست.

پاسخ های دیگری هم می دهد در دو دسته یک دسته نقضی و یک دسته حلی.

در تاریخ مواردی داریم که این مطلب اتفاق افتاده و از سوی حاکم ظالم و غیرمشروع منصب قبول کرده اند مثل حضرت یوسف که خودش تقاضای حکومت کرد از حاکم مصر که مشروعیت نداشته و چون از سوی خدا حکومتش تایید نشده باطل است و ظالم

کار حضرت یوسف هیچ توجیهی ندارد جز همین مسئله که ایشان دید اقامه حقوق الهی واجب است و تنها راه برای آن پذیرفتن منصب است. از یک حاکم غیر الهی تقاضای مناسب می کند برای نجات جان مردم و می گوید من شرایط لازم برای گرفتن این منصب را دارم.

نقض دوم این است که حضرت علی علیه السلام داخل در شورا شد تا به امامت که حق است برسد. در حالی که شورا مشروعیت نداشت.

جواب حلی این است که وقتی فرمانروای مصر مشروعیت ندارد نمی تواند به حضرت یوسف مشروعیت بدهد و ظاهر این است که فرمانروای مصر حکم می زند برای حضرت یوسف. حضرت یوسف پیامبر خدا است و از سوی خدا منصوب شده است ولی در ظاهر تصور می کنیم که توسط پادشاه مصر منصوب شد. در مورد امیرالمومنین هم مسئله همین است که اگر بر فرض توسط شورا به امامت می رسید ولی در حقیقت امامت او به نصب پیامبر و خدا بود.

بر همین اساس حضرت علی ولید بن عقبه را حد زد که در حقیقت امام بود هر چند حکومت در اختیارش نبود و هر کجا بسط ید پیدا می کرد اقدام می کرد.

در فقه مسلم و اجتماعی است که اگر جنسی را پیش کسی امانت بگذارید و پس از مدتی از او می خواهید امانتی شما را پس بدهد ولی او انکار می کند.

این فرد منکر می شود و می گوید چیزی پیش من امانت نیست. شما ناراحت می شوید و می گوید من به شما اعتماد کردم. ولی بعد به شما می گوید شما به من امانت ندادید ولی من چنین کالایی دارم و به شما می دهم و شما می بینید کالای خود شماست. حال سوال این است که مالکیت شما از باب هدیه است یا از باب مالکیت قدیم شما؟ خب مشخص است شخص خیانت کرده و اصلاً مالک نیست که بخواهد هدیه بدهد. تصرف شما به حکم مالکیت اول است و فرد اصلاً مالک نشده که بخواهد هبه کند.

ولایت حضرت امیر هم به حکم نص رسول الله است نه اسباب عارضی مثل شورا و ...

خب این جواب های حلی و نقضی چه ارتباطی به سوال وزیر خلیفه عباسی دارد در حالی که الان امام معصوم در دسترس نیست؟ این سوال برای الان است که حکومت عباسیان پیشنهاد منصب داده و چگونه باید بپذیریم؟ مواردی مثل حضرت یوسف و حضرت امیر که مثال زدید معصوم بودند. الان در عصر غیبت تکلیف چیست و وجوب چگونه درست می شود؟ در این قسمت بدون طرح اسم ولایت فقیه، مضمون و محتوا ولایت فقیه است. سیدمرتضی اینجا می گوید که الان هم که عصر غیبت است این مسئله وجود دارد و فقهای جامع الشرایط و علما همچنان اجازه دارند و مشروعیت دارند که این مناصب را از سوی ائمه حق قبول کنند. مثل حکم گرفتن مالک از حضرت امیر و حکم گرفتن علی بن یقظین از امام کاظم علیه السلام که در دربار هارون وزیر بود و مشروعیت پذیرفتن پست هم به حکم امام بود. در عصر غیبت هم فقیه که جانشین امام است می گوید اگر منصب را نپذیرید چهار کار زمین می ماند بر تو واجب است و فقیه در اینجا نائب امام است.

در طول تاریخ انسان های صالح و علما ولایت را می پذیرفتند در زمان های مختلف از سوی ظلمه به خاطر اسبابی که ذکر کردیم که تنها راه اقامه حق، دفع باطل و امر به معروف و نهی از منکر همین است. پذیرش منصب از سوی ظلمه در ظاهر از جانب ظلمه است ولی در باطن از سوی ائمه حق است. وقتی که شرایط گفته شده وجود داشت و منصب پذیرفتید در حقیقت از سوی ائمه پذیرفته اید و متصرف هستید به امر ائمه که تصرفات شما مشروع است.

اشکال: وقتی منصب از سوی ظالم می پذیرید خواه ناخواه تعظیم کننده حاکم ستمگر هستید. وقتی بقیه این را می بینند که فلانی منصب را قبول کرده معنایش برای مردم این است که همه او را تعظیم و تکریم کنند و در نتیجه پذیرش منصب قبیح است.

پاسخ: فرض کنیم ایشان منصب نپذیرید، چکار می کند؟ علیه حکومت اقدامی می کند یا باز هم تابع حکومت است چون ناگزیر است که تقیه کند و هیچ کاری هم از دستش بر نمی آید و اقامه حق نمی کند و... پس تکریم و احترام در صورت نپذیرفتن منصب هم وجود دارد. فرض این است که نمی تواند اقدامی انجام دهد ولی با پذیرش منصب می تواند کارهای مفیدی کند.

اشکال: اگر اتفاقی بیفتد که بتواند بعضی معروف ها را امر کند یا گاهی اوقات بتواند امر به معروف کند؛ بعضی منکر ها را نهی کند یا بعضی وقت ها بتواند نهی کند. یا اینکه خودش مجبور شود ترک معروف کند و مرتکب منکر شود.

پاسخ: این موارد منظور ما نیست. اگر چاره ای نباشد از این افعال و تصورش این بود که با پذیرش منصب می تواند اقامه حق و دفع باطل کند... وارد حکومت می شود و می بیند مجبور به انجام منکر شود در اینجا باید استعفا بدهد.

اشکال: اگر مجبور شود بر قتل نفوس محترمه، همانطور که بر پذیرش منصب مجبور شده آیا اجبارا می تواند قتل نفس کند؟

پاسخ: جایز نیست چرا که اجبار در اصل پذیرش منصب بود اما در مورد خون اجبار جایز نیست. نمی تواند بی گناهی را بکشد حتی اگر خودش کشته شود. روایات متضافر داریم که در خون تقیه نیست. کسی حق ندارد برای تقیه کسی را بکشد حتی اگر به قیمت جاننش تمام شود.

اشکال: مورد پذیرش ولایت و منصب واجب می شود برای انجام چهار کار است. اگر کسی مانع شود که منصب را قبول کند یا جلوی کارش را بگیرند.

پاسخ: گفتیم اگر با پذیرش منصب می تواند چهار کار را انجام شود هر کس مانع شود مثل این است که مانع امام معصوم شده. چرا که فرد منصب را از سوی امام زمان دارد لذا جایز نیست.

اشکال: از کجا معلوم می شود منصب را پذیرفته که به منافع دنیا برسد یا واقعاً نیت خیر دارد؟

پاسخ: ملاک این است که اگر این اموال دنیا نبود آیا اقدام می کرد یا خیر؟ اگر پول باشد اقدام می کند و آن کارهای خیر را هم نمی کند که مشخص است هدف دنیاست. ولی اگر در ورود به حکومت منافع دنیا برایش مهم نیست که مشخص است نیت خیر دارد.

این اشکالات مطرح می شود و خلاصه مباحث این است که هر جا خلاف می شود باید کنار بکشیم و هر کجا که کار مفیدی انجام می شود و اقامه حق می شود در حکومت می مانیم.

اشکال: چگونه می گوئید کار با سلاطین اشکالی ندارد؟ در حالی که روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که کفاره کار با سلاطین این است که مشکلات برادران دینی را حل کند. در این روایت می گوئید کار با ظالم گناه است و کفاره آن قضاء حاجت مومنین است.

پاسخ: اینطور معنا می کنیم که فرمایش امام این است که برطرف کردن نیاز برادران دینی باعث می شود که پذیرش ولایت از جانب ظالم از قبیح خارج می شود و حسن می شود.

این کتاب به فارسی هم ترجمه شده که مطالعه کنید. یکی از رساله های بسیار مهم فقه سیاسی از قرن پنجم است. سید مرتضی و سید رضی جزء رهبران سیاسی در عصر خودشان بودند. عمده مباحث نهج البلاغه هم مربوط به دوره خلافت حضرت امیر است و مباحث سیاسی مطرح است. آثار سید مرتضی هم پر از مباحث سیاسی است و این رساله را هم به تقاضای وزیر دولت عباسی معری نوشته است. این بحث ها در ورای جمهوری اسلامی همه جا مطرح است.

در بحث همکاری ایشان از حکمران خارج شد و به حکمرانی رفت. بحث را طرح کرد که بخشی از مسائل دینی جز از طریق قدرت قابل اجرا نیست. باید قدرت را در اختیار داشته باشید تا جامعه را به سمتی هدایت کنید که حق اقامه شود، باطل دفع شود، امر به معروف و نهی از منکر شود. این چهار کار که مجوز پذیرش منصب از سوی ظلمه معرفی شد و حتی گفتند حتی واجب هم می شود مربوط به حکمرانی است. یعنی چه بسا حاکم مشروع نباشد که امروزه هم در کشورهای مختلف وجود دارد می توان امیدوار بود که این مسائل انجام شود. مومنین به دنبال اقامه حق باشند و... اگر قابل تحقق باشد فقیه می تواند از حیث اینکه نیابت دارد از صاحب امر اجازه بدهد. در این رساله مختصر سید

مرتضی مفاهیم مهمی در عرصه فقه سیاسی مطرح شده و اگر روی این کلیدواژه ها دقت کنید بحث های مهمی دارد. انواع دولت، عدل، ظالم، غلبه، ولایت، مناصب حکومتی و... اصطلاحات کلیدی در فقه سیاسی است. حکومت در قرآن، حکومت حضرت امیر و بحث انسان های صالح که هیچ گاه بی تفاوت نبوده اند و سعی می کردند با قدرت آن چهار کار را انجام دهند.

وظیفه ذاتی حکومت ها از نظر سید مرتضی هم همان چهار کار اصلی است. اقامه حق یعنی هر چه در دین گفته است؛ حق را که عدل است زنده کنیم و باطل را که ظلم است کنار بزنیم.

ملعون من عاق الوالدین

ملعون کان اجره اجیر

درس گفتار هشتم

از شرایطی که گفتمان تقیه در آن حاکم است به بحث سید مرتضی پرداختیم. گفتمان دوم گفتمان اصلاح بود. گفتمان اصلاح در حکومت هایی رواج داشته که حاکمان مدعی تشیع بوده اند بر خلاف گفتمان تقیه که بیشتر در زمان هایی بوده که حکام غیر شیعی بوده اند.

حکومت های شیعی مثل صفویه، قاجاریه و ایلخانان. دوره آل بویه اشکالش این است که ذیل خلافت کار می کند. از دوره صفویه بحث محقق سبزواری را دنبال می کنیم در کتاب روضه الانوار عباسی که در دوره شاه عباس دوم زندگی می کردند. این کتاب را به درخواست شاه عباس دوم نوشته است و فارسی است. سلوک الملوك فضل الله روزبهان خنجی هم در گفتمان تغلب قرار داده بودیم که بحث می کنیم.

در گفتمان اصلاح به آیت الله ملا احمد نراقی و آیت الله نائینی و اگر فرصت شد شیخ فضل الله نوری اکفتا می کنیم. در این جلسه عوائد الایام نراقی بحث می شود. برای اندیشه سیاسی محقق سبزواری کتاب روضه الانوار عباسی را ببینید و کفایه الاحکام و کتاب ذخیره المعاد فی شرح الارشاد و کتاب رساله خلافيه که خطی هم هست

مرحوم ملا احمد فرزند ملا مهدی نراقی از علمای مشهور قاجاریه هستند. در علم اخلاق شهرت دارند ولی ملا احمد از فقهای بزرگ هم هست. کتاب عوائد الایام مجموع مقالات دارد که هر وقت فرصت می کردند راجع به موضوعی که مهم بوده مطلبی می نوشتند.

عائده 54 در بحث ولایت فقیه است. ولایة الحاکم

در رساله مسأله فی العمل مع السلطان بحث سلطان بود و اینجا بحث ولایت حاکم است. بحث حکومت است و اینکه چه کسی حق سرپرستی جامعه را دارد. شروع زیبایی دارد

مصصح از متن تیزی استنباط کرده: الاصل عدم ثبوت ولایة علی احد الا من ولاه الله سبحانه

این اصل در فقه شیعه اکثر فقها پذیرفته اند و برداشت از متن است. عبارت مرحوم نراقی اینطور شروع می شود که بدان ولایت و سرپرستی امور مردم از سوی خدا بر بندگانیش برای رسول خدا ثابت است، برای اوصیاء رسول خدا یعنی ائمه هم ثابت است. در مکتب شیعه این مفروض است و همه قبول دارند. پیامبر و ائمه از جانب خدا بر مردم ولایت دارند ولایت عامه هم هست. می فرماید آن ها سلاطین و فرمانروای مردم هستند و پادشاهان هستند و... والی، قاضی و... هستند. زمام امور مردم در دست اینهاست و مردم رعیت محسوب می شوند و شهروند و پیرو.

نکته: بعضی گفته اند که این عاوده 54 اساسا درباره ولایت سیاسی و حکومت و... نیست و لذا نباید ولایت سیاسی فقیه را استفاده کنیم. پاسخ این است که توجه صرف به همین عبارات روشن می شود که اتفاقا دارد از ولایت سیاسی بحث می کند و همه تعبیر سیاسی است. هنوز بحث فقیه نیست و در ادامه طرح می شود و بحثی که شروع شده بحث ولایت سیاسی است. اگر بگوییم بحث ولایت غیر سیاسی مطرح نشده تا حدی درست است ولی دقیق نیست. اشاره هایی که ولایت غیر سیاسی دارد ولی می گوید چون زیاد بحث شده در این مقاله نمی پردازم.

می فرماید اما غیر پیامبر و اوصیاء او چطور؟ شکی نیست که اصل فقهی عدم ثبوت ولایت افراد بر یکدیگر است. مگر اینکه خدا ولایت داده باشد یا رسول او و یا یکی از ائمه. در این صورت آن شخص ولی خواهد بود بر کسانی که بهش ولایت داده اند در امور آنها. مثل سرپرستی مردم مصر توسط مالک به حکم حضرت امیر.

در مورد غیر رسول و ائمه باید ثابت شود که ولایت دارد. اگر ثابت شده تابعیم. و ثابت هم شده و در فقه ولایت برای افراد زیادی ثابت شده مثل فقهاء عادل، پدران، اجداد، وصی، ازواج، وکلا و... فقها بر عوام ولایت دارند، آباء بر اولاد و...

ولی ولایت اینها در محدوده خاصی است. ولایت پدر بر فرزند در محدوده خاصی است همینطور فقها. ما در این مقاله در مورد ولایت غیر فقها صحبت نمی کنیم. چون در کتب فقهی بحث شده است. مقصود ما در این مقاله ولایت فقها است. از این جهت که آنها حاکمان زمان غیبت هستند. وقتی امام اصل نیست فقیه حاکم است و نائب ائمه هستند. آیا ولایت فقها عامه است و فراگیر و در همه مواردی که ولایت امام ثابت بوده یا خیر؟ قرار است موارد ولایت فقها بحث شود که عامه است یا خاصه و در حد ولایت ائمه است یا خیر؟

بحث مطلقه و مقیده نیست. طرفداران ولایت عامه خود به مطلقه و مقیده تقسیم می شوند که در مباحث امام بحث می شود.

این مقاله به این خاطر نوشته شده که بسیاری موارد دیدم که فقها امور زیادی را به حاکم در زمان غیبت ارجاع می دهند. اما دلیل برای آن ذکر نمی کنند و حدود و ثغور را روشن نمی کنند. بحث منطبق نیست

دلیل دوم اینکه بسیاری از افراد غیر محتاط از اهل علم را دیدم که وقتی به اجتهاد متجزی می رسند در شهرها مستقر می شوند و قضاوت می کنند و متولی امور مردم می شوند و حد جاری می کنند و در اموال ایتام و اوقاف عامه وارد می شوند و... که تمام از لوازم ریاست کبری است. توان اقامه دلیل برای کارهایشان هم ندارند و نهایت می گویند این امور در طول تاریخ توسط علما انجام می شده.

در این مقاله وظیفه فقها، موارد ولایتشان و... بحث شده. برخی در تحقیقاتشان گفته اند مرحوم ملا احمد اولین کسی بوده که بحث ولایت فقیه را طرح کرده. در حالیکه عبارت خودشان این نیست. من دیده ام که مصنفین امور بسیاری را به حاکم در زمان غیبت محول می کنند و او را صاحب ولایت می دانند ولی بحث یکجا جمع نشده. درست این است که بگوییم مرحوم نراقی برای اولین بار بحث ولایت فقیه را به شکل منسجم و در قالب یک رساله مستقل در فقه مطرح کرده. در رساله سیدمرتضی هم دیدیم که بحث زعامت فقیه در زمان غیبت بحث شده و در آثار دیگر هم بسیار موجود است. ادله هم مطرح شده...

در ادامه روش بحث مشخص شده. روال کار فقها در مباحث فقهی این است که روایت روایت بحث می کنند، سند، دلالت و... بحث می کنند. مرحوم نراقی در اینجا چون میخواست در یک رساله کار جمع شود بحث را در دو بخش پیگیری می کند: بخش اول روایاتی که به نحوی از انحا ولایتی را به فقیه و اهل علم متوجه می کند می آید و وقتی این روایات به شکل فهرست گونه ای آمد دلالت بحث می شود. 19 روایت را مطرح می کنند و بعد وارد مقام دومی می شوند که دلالت این روایات است.

روایاتی که اینجا می آورند سنگ بنای مباحث فقهی بعدی شده است. شیخ انصاری مدتی شاگرد ایشان در کاشان بوده و در مکاسب به همین روایات توجه دارد البته در دلالت با استاد خودش اختلاف نظر دارد. مرحوم نائینی در منی الطالب و امام در کتاب البیع هم به همین روایات پرداخته اند.

روایت اول: العلماء ورثة الانبياء

2. العلماء امناء

3. مرسله فقيه (مرسله كتاب من لا يحضره الفقيه) ... اللهم ارحم خلفائي... الذين يأتون بعدى و يروون حديثى و سنتى

4. على بن حمزه بطائنى... لان المومنين الفقهاء حصون الاسلام كحصر...

5. سكونى از امام صادق عليه السلام. الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخل فى الدنيا...

6. افتخر يوم القيامة بعلماء امتى..

7. منزلة الفقيه فى هذا الوقت كمنزلة الانبياء فى بنى اسرائيل

8. ... من خير خلق الله بعد ائمه الهدى و مصاييح الدجى... العلماء اذا صلحوا...

9. فضل العالم على الناس كفضلى على ادنهم

10. حديث قدسى، عظم العلماء و اعرف فضلهم ... كفضلى على كل شىء

11. الملوك حكام على الناس و العلماء حكام على الملوك

12. توقيع از صاحب الامر، و اما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة احاديثنا

13. ما رواه الامام فى تفسيره... مفصل است خودتان مطالعه كنيد

14 مشهوره ابى خديجه كه شبيه مقبوله عمر بن حنظله است. ... فانى قد جعلته قاضيا

15. باز از ابى خديجه شبيه همان

16. مقبوله عمر بن حنظله كه مهمترين روايت است... نظر فى حلالنا و حرامنا و...

17. السلطان ولى من لا ولى له.

18. مهم است؛ از امام حسين عليه السلام... بان مجارى الامور و الاحكام على ايدى العلماء بالله. الامناء على حلاله و حرامه.

19. روايت فضل بن شاذان از امام صادق عليه السلام كه مفصل است.

درس گفتار نهم

ادامه بررسی کتاب مرحوم نراقی عائده 54:

گفتیم که در فقه سیاسی امامیه گفتمان های مختلفی داریم با توجه به ظرفیت های زمانی مختلف و قرار شد که از هر گفتمانی به نمونه مثال بزنیم. برای گفتمان های تقیه و گفتمان اصلاحی مثال هایی گفته شد. اما در مورد کتاب فوائد الایام مرحوم نراقی، عائده 54 این کتاب به بحث ولایت عامه فقیه اختصاص دارد و این بحث را در ۲ مقام سازماندهی کرد.

مقام اول ادله نقلی بود که ۱۹ روایت را ایشان مطرح نمودند، که ۱۸ تا در جلسه قبل بررسی شد. مقبوله عمر بن حنظله باقی ماند که می خوانیم و وارد مقام دوم می شویم تا ببینیم از این ادله نقدی چگونه استدلال می کند.

عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، ص: 534

السادسة عشر ((دلیل نقلی 16 ام)): مقبوله عمر بن حنظله، و فیها ((و فیها: یعنی ایشان بخشی از روایت معقول مقبول را در این جا آورده نه همه آن را)): «ینظران إلی من کان منکم قد روی حدیثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف أحکامنا، فلیرضوا به حکما، فإنی قد جعلته علیکم حاکما، فإذا حکم بحکمنا، فلم یقبله منه، فإنما استخفَّ بحکم الله، و علینا ردّ، و الرادّ علینا الرادّ علی الله، و هو علی حدّ الشرک بالله»

مقبوله: یعنی علی رغم مشکل در سند فقها روایت را پذیرفتند.

. ماجرای مقبوله عمر بن حنظله که از ادله مهم نقلی در بحث ولایت فقیه است، ماجرا مربوط به پرسشی که از امام صادق علیه السلام می شود و آن پرسش موضوعش این است که اگر بین ۲ نفر از شیعیان اختلافی ایجاد شد، آن ها چه بکنند؟ آیا مجاز هستند که به دستگاه قضایی حکومت غیر شیعی مراجعه کنند یا باید کار دیگری بکنند؟ حضرت جواب دادند. این جا پاسخ سوال است و خود حدیث نیامده.

می فرمایند ینظران إلی من کان منکم قد روی حدیثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف أحکامنا

یعنی نگاه کنند دو طرف دعوا به کسی از شما علمای امت که حدیث ما را نقل می کند و در حلال و حرام ما اهل مطالعه است و فقه و احکام ما را می شناسد.

، فلیرضوا به حکما

طرف‌های دعوا باید رضایت بدهند «امراست» به آن شخص (عالم) که حکم باشد و بین این‌ها داوری بکند و حکم کند.

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكَ حَاكِمًا.

من امام صادق او را بر شما حاکم قرار دادم،

، فَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمِنَا، فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ، وَ عَلَيْنَا رَدٌّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ

هرگاه حکم کرد بر اساس حکم ما، اگر شما قبول نکنند طرفین حکم خدا را سبک شمرده و حکم ما را رد کرده و هر که حکم ما را رد کند انگار حکم خدا را رد کرده و این در حد شرک به خدا هست.

در این روایت ۲ بحث دلالتی مهم‌تر است:

۱- فلیرضوا به حکما

برخی مانور دادند که باید ۲ طرف به عالم رضایت بدهند که حکم باشد و از آن خواستند انتخاب و اختیار را استفاده کنند. یعنی علما زیاده هر که را ۲ طرف پسندیدن او بشود حکم. کسانی که از وجود مجلس خبرگان دفاع می‌کنند که از میان فقها یک فقیه از آن انتخاب می‌شود، یکی از ادله آن‌ها فلیرضوا به حکماً است.

۲- فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكَ حَاكِمًا

بحث این که حکماً یعنی به عنوان قاضی او را نصب کردم «مثل مشهوره ابی خدیجه» یا نه این حاکماً عام است و اعم از قضاوت است، یعنی فقیه اگر توان اجرای حکم را داشت حکم را اجرا هم می‌کند.

حضرت امام «ره» که بعداً می‌خوانیم، تفسیرشان براساس قرائنی که ارائه می‌دهند با توجه به همه روایت، فرمودند عام هست. برخی فرمودن حاکماً یعنی قاضیا منتها «در جهان امروز بر خلاف جهان گذشته که امکان داشت قضاوت به شکل استقلالی صورت بگیرد قضاوت برعهده حکومت‌ها هست، چون وظیفه ذاتی و حکومت است و باید قوه قضائیه داشته باشد»، پس از باب این ملازمه بین قوه مجریه و قضاوت فهمیده می‌شود حاکما یعنی حاکما، چون هم بعد قضاوت است هم بعد قوه مجریه.

در مقام اول پس از اینکه ۱۹ روایت بررسی شده، ایشان وارد دلالت و سند نشد. بلکه صرفاً روایات را آورد.

حالا مقام دوم، که وارد دلالت روایت هم می‌شوند هر چند وارد بحث سند نمی‌شوند.

عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام، ص: 536

المقام الثانی: فی بیان وظیفه العلماء الأبرار و الفقهاء الأخیار فی أمور الناس، [و هی آمران]

مقام ثانی در بیان وظایف علمای ابرار و فقهای نیکوکار در امور مردم.

در این جا ۲ امر داریم. در این مقام به طور کلی راجع به مواردی که فقها ولایت دارند سخن می‌گوییم، با توفیق الهی چنین می‌گوییم که (خوب دقت بفرمایید این صفحه خیلی مهم است) فقیه در ۲ مورد ولایت دارد:

أحدهما: کلّ ما كان للنبي و الإمام- الذين هم سلاطين الأنام و حصون الإسلام- فيه الولاية و كان لهم، فلفقيه أيضا ذلك، إلّا ما أخرجه الدليل من إجماع أو نصّ أو غيرهما.

هر چه اختیارات برای پیامبر و امام بوده، از این حیث آن‌ها فرمانروای مردم بودند و حصن اسلام بودن پس تمام مواردی که پیامبر و امام در آن حکومت داشتند، از حیث حکومت داشتند «نه حیث دیگر» فقیه جامع‌الشرایط هم دارد. مرحوم امام «ره» هم این را در کتاب البیع آوردند و برخی از سابقه بحث خبر نداشتند، گفتند برای اولین بار این تعبیر) کلّ ما كان للنبي و الإمام فيه الولاية و كان لهم، فلفقيه أيضا ذلك، را حضرت امام به کار برده در حالی که که می‌بینیم مرحوم نراقی هم به کار برده، همین قید «مگر آنچه با دلیل خارج شود از اختیارات فقیه» هم حضرت امام دارند. حالا دلیل می‌تواند اجماع فقها باشد یا نص یا غیر این ۲، که بگوید فلان اختیار جزء اختیارات پیامبر یا امام بوده ولی جزء اختیارات فقیه نیست، مرحوم نراقی این جا مثالی نزده برای این بحث ولی حضرت امام «ره» مثال زدن به بحث جهاد ابتدایی، فرموده: کما اینکه در مورد جهاد ابتدایی چنین می‌گویند، «نظر دیگران را گفته» و بعد فرموده فتامل!.

پس سوال این که وظیفه فقهای جامع‌الشرایط چیست و در چه مواردی ولایت دارند؟ در هر موردی که پیامبر و امام از حیث ولایت و فرمانروایی بر مردم ولایت داشتند نیز، فقیه جامع‌الشرایط هم این اختیارات را دارد.

مورد دوم: که مسیر دیگری است برای اثبات ولایت سیاسی برای فقهای جامع‌الشرایط فرموده:

و ثانيهما : أنّ كل فعل متعلّق بأمور العباد فی دينهم أو دنياهم و لا بدّ من الإتيان به و لا مفرّ منه،

مورد دوم از موارد ولایت فقها، این بیان، بیان حسبه ای هست و از مسیر امور حسبه دارند بحث را مطرح می‌کنند، البته بسیار وسیع گرفته شده، فرمودند هر کاری که مربوط به امور مردم و بندگان خدا باشد، چه امور دینی و چه امور

دنیا، ولی از این حیث که چاره‌ای نباشد که، باید انجام بشود و هیچ راه فراری از آن نیست. چرا باید انجام دهیم؟ چون یا عقلاً یا عادتاً (عرفاً) امور مادی معاد یا معاش تعدادی بر آن متوقف است یا نه دلایل شرعی داریم، مثلاً خدا فرموده یا اجماع داریم یا از باب نفی ضرر یا ... به هر حال دلایل شرعی داریم برای کاری، ولی وظیفه برای شخص خاص یا جماعتی مشخص نشده. یعنی شارع گفته کاری انجام شود ولی نگفته چه کسی انجام دهد تمام این‌ها وظایف فقیه است. پس مورد دوم از دلایل ولایت فراگیر شد و چیزی را جا نگذاشت ایشان، هر امری که برای دین و دنیا مردم لازم باشد که انجام بشود و از نظر عقلی این را اثبات کنید یا از نظر عرفی «عادت یعنی عرفی» یا شرعی و متولی معینی نداشته باشد، مثلاً به امور بچه‌ها باید رسیدگی کرد، و پدر و مادر باید رسیدگی کنند، اما یک اموری داریم مثل امور بهداشتی کلان جامعه یا امور دفاعی و امنیتی کلان جامعه و ... این‌ها هم برای امر معاش مردم لازم است هم امر معاد مردم، دفاع از دین در مقابل فرهنگ‌های ضد دینی که می‌خواهند اسلام را از بین ببرند، همه این‌ها می‌افتد بر عهده فقیه جامع‌الشرایط.

در ابتدای مقام دوم ایشان اجمال مطلب را فرمود، اما در ادامه همین ۲ مطلب را باز می‌کند و همین معنا را با جزئیات بیشتری توضیح می‌دهد. لذا می‌فرماید اما الاول: «که فرمود کلما کان لنبی و امامت کان للفقیه ایضاً» دلیل شما چیست؟ حالا از آن ۱۹ روایتی که بالا آورده بود این‌جا استفاده می‌کند، می‌گویند دلیل بر این مطلب، بعد از این که ظاهراً اجماع هم این را تأیید می‌کند، یعنی می‌فرماید:

فالدلیل علیه بعد ظاهر الإجماع - حیث نصّ به کثیر من الأصحاب ³، بحیث یطهر منهم کونه من المسلمات - ما صرّحت به الأخبار.....

بعد از آنکه ظاهر اجماع را ما داریم، دلیل نقلی هم را داریم، و می‌فرماید بسیاری از اصحاب «که در پاورقی نام آن‌ها برده شده توسط مصححین»، بعد از ظاهر اجماع، از فرمایش فقهاء شیعه متوجه می‌شویم که ولایت سیاسی فقیه شیعه از مسلمات است. پس در واقع ۲ دلیل ایشان دارد می‌آورد، دلیل اول اجماع و دلیل دوم روایت، ایشان از هر روایتی مرکز روایت را می‌آورد و اخبار را می‌گوید که دلیل مابین اخبار است:

عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، ص: 537

فإنّ من البدیهیات التي یفهمها کل عامی و عالم و یحکم بها: أنه إذا قال نبی لأحد عند مسافرتة أو وفاته: فلان وارثی، و مثلی، و بمنزلتی، و خلیفتی، و أُمینی، و حجتی، و الحاکم من قبلی علیکم، و المرجع لکم فی جمیع حوادثکم، و بیده

مجارى أموركم و أحكامكم، و هو الكافل لرعتى، أن له كل ما كان لذلك النبى فى أمور الرعيه و ما يتعلق بأمته، بحيث لا يشك فيه أحد، و يتبادر منه ذلك.

از بدیهاتی است که هر آدم بی سواد و باسوادى این را می فهمد و حکم می کند، که وقتى پیامبرى در مورد يك نفر این طور بگوید قبل از سفر یا از دنیا رفتن، راجع بفردى وضعیت این طور کند «فلان وارث من است و ...فلان وارثى، و مثلى، و بمنزلى، و خلیفتى، و آمینى، و حجتى، و الحاکم من قبلى علیکم، و المرجع لکم فى جمیع حوادثکم، و بیده مجارى أمورکم و أحكامکم، و هو الكافل لرعتى.» هر آدمى می فهمد که مى خواهد بگوید هر اختیاراتى که برای من هست در امور امت برای این عالم و جانشین من هم هست.

چگونه این معنا فهمیده نشود در صورتى که اکثر نصوص وارده در حق معصومین علیه السلام که برای اثبات ولایت آن ها استفاده می شود متضمن همین مضامین است.

ببینید ادله ای که برای ائمه معصومین علیهم السلام داریم همین طور مضامین را در مقام امام دارد، البته در مقام امام، تفاوتى که وجود دارد این که در مورد علما عبارت های دیگری هم داریم، به هر حال نظر مرحوم نراقى این است هر چند شاید در برخی جاها مناقشه شود.

به خصوص این که در مورد علما وارد شده که آن ها بعد از ائمه، علما و فقهای جامع الشرایط بهترین خلق خدا هستند.

حالا می خواهد به عبارت دیگر توضیح روایات را بگوید:

و إن أردت توضیح ذلك: فانظر إلى أنه لو.....

می گوید نگاه کن اگر پادشاهی در ناحیه ای باشد و بخواهد به منطقه دیگری مسافرت کند و در حق شخصی برخی از عباراتی که آمده در روایات آمده بگوید، اگر وی در مورد فردی بگوید که «فلان خلیفتى، و بمنزلى، و مثلى، و آمینى، و الكافل لرعتى، و الحاکم من جانبى، و حجتى علیکم، و المرجع فى جمیع الحوادث لکم، و على یده مجارى أمورکم و أحكامکم» آیا برای احدی تردید می ماند که شخصی که سلطان دارد جانشین می کند در همه موارد آن ناحیه اختیار دارد، مگر موردی که استثنا کند، بگوید غیر فلان اختیار، و گرنه از این روایت ما عمومیت ولایت را استفاده می کنیم، ولایت عام را استفاده می کنیم نه ولایت مقید را، ایشان از اشکال مقدّر که: برخی روایات مطرح شده ضعیف است را به این صورت جواب می دهد که:

1- ضعف اخبار بعد از این که اصحاب به آن عمل کردند، با عمل اصحاب «فقها» جبران می شود.

۲- راه دیگری برای جبران ضعف اینها انضمام این ها با یکدیگر است، یعنی ۱۹ روایت را به هم ضمیمه کنیم و روایت از آن در بیاوریم.

3- دلیل سوم ورود اکثر آن ها در کتب معتبر است .

برای جبران ضعف.

خب البته این ها هم محل بحث است و بنای ما ورود به عنوان نقد نیست و در حال گزارشیم تا که بینیم مرحوم نراقی این بحث را در دوره قاجاریه چگونه ارائه کرده و از آن نتیجه گرفته است .

این مقام اول این بوده که ۲ دلیل برای ولایت عامه فقها ذکر شده، ۱ دلیل اجماع بوده دلیل دوم دلالت روایات بود که از ۱۹ روایت برداشت کرده و یکجا ارائه کرده و ۳ پاسخ هم برای ضعف سند آن ارائه داده.

اما مورد مورد و مسیر دومی که برای اثبات ولایت عامه فقها آورده، و آن این بوده که هر کاری که متعلق به امور دین یا دنیا و مردم باشد و کسی را که به شکل معین برای انجام آن کار مشخص شده ، نداشته باشیم ، این ها می شود وظیفه فقها این چه دلیلی دارد ؟

و أما الثاني [أن كل فعل متعلق بأمور العباد في دينهم أو دنياهم]

فیدل علیه بعد الإجماع أيضا أمران:

؟أحدهما: أنه مما لا شك فيه أن كل أمر كان كذلك لا بدّ و أن ينصب الشارع الرؤف الحكيم عليه واليا و قيّما و متوليا، و المفروض عدم دليل على نصب معيّن، أو واحد لا بعينه، أو جماعة غير الفقيه....

می فرماید: برای این مطلب هم یکی از دلایل اجماع است و ۲ دلیل دیگر: اینجا با سرعت بیشتر می خوانیم چون اصل بحث ایشان همان مورد اول بود که ، چون اگر کسی بحث اول را قبول کند نوبت به دومی نمی رسد چون بحث اول به اندازه کافی گویا بود. «البتة عايد ۵۴ ترجمه شده و می توانید مراجعه کنید». دلیل اول: شارعی که ما می شناسیم خدای رؤف است و نمی تواند جامعه را بی سرپرست رها کنند، ما به این یقین داریم (لا شك فيه) . اگر ما قبول داریم که خدای ما حکیم رؤف و رحمان و رحیم است و مهربان است به حال ما و نمی گذارد جامعه اسلامی بدون سرپرست باشد. از طرفی هم هیچ دلیلی روایی نداریم که بگوید چه کسی مسئول این کار است. این جا چه کار باید بکنیم؟

این جا دلیل عقلی به ما می‌گه باید نزدیک‌ترین فرد به معصوم باید بشود والی و حاکم « که می‌شود فقیه»، چون در مورد فقها خیلی تعریف و تمجید داریم در متون دینی خودمان، پس اگر امر دایر شد بین فقیه جامع‌الشرايط و غیر فقیه، فقیه متقدم است

و ثانیه‌ها: دومی این‌که: از آن صرف‌نظر می‌کنیم و خودتان بخوانید .

این جا نکته‌ای هست ... اینجاست ، این جا ایشان سعی کرده مطلبی را از قواعد شهید هم بگویند که مستند قوی هست، که اگر بخواهید در فقه‌های گذشته نمونه‌ای پیدا کنید در بحث ولایت فقیه، آن نمونه‌ای که از نظر ایشان خیلی برجسته بوده و نزدیک به خود ایشان است، به فرموده ایشان (نراقی ره) مرحوم شهید ره است در قواعد، که می‌فرماید خلاصه آن را اینجا آورده :

و قد ذكر بعض تلك الأمور الشهيد في قواعد، قال ما خلاصته: قاعدة في ضبط ما يحتاج إلى الحاكم: كل قضية وقع النزاع فيها في إثبات شيء أو نفيه أو كيفية، و كل أمر فيه اختلاف بين العلماء، كثبوت الشفعة مع الكثرة، أو احتياج فيه إلى التقويم، كالأرش و تقدير النفقات، أو إلى ضرب المدة، كالإيلاء و الظهار، أو إلى الإلقاء، كاللعان، و ما يحتاج إليه القصاص نفساً أو طرفاً، و الحدود و التعزيرات، و حفظ مال الغياب، كالودائع و اللقطات ¹.

انتهی. انتهى كلام شهيد

«در متنی آمده ... در قواعد این را برای کسانی گفتم که علاقه دارند بیشتر بحث را ببینند».

ثم نقول: إنّ من الأمور التي هي وظيفة الفقهاء و منصبهم و لهم الولاية فيه كثيرة، يعلم مواردها مما ذكر، و نذكر هنا بعضها:...

حالا بعد از این ۲ منظر می‌گوییم اموری که وظیفه فقها است و منصب فقها استو برای فقها در آن امور ولایت است ، نفرموده حق، فرموده وظیفه است . حق نیست که بتواند از حق خود بگذرد، لذا نمی‌توان استعفا دهد یا کناره‌گیری کند. البته هر جا تکلیفی می‌آید، حقوقی هم می‌آید یعنی وقتی بر فقها وظیفه‌ای واجب است بر مردم هم وظایفی واجب است، یعنی حقی امام مسلمین بر مسلمین پیدا می‌کند که آن حق اطاعت است لذا در قرآن می‌فرماید

أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و اولى الامر منهم

چون اگر اطاعت نشود رسول نمی‌تواند وظیفه‌اش را انجام دهد.

مواردی که فقها در آن ولایت دارند زیاد است که ما بعضی را ذکر می‌کنیم:

این عبارت مهم است که «نذکرهنا بعضها»: این موارد:

مورد اول: وظیفه افتاء و بر شهروندان واجب است که از فقها در فتوای اطاعت کنند و تقلید کنند و با ۲ روش گفته شده قابل اثبات است.

ادامه بحث افتاء فقط تیترو خوانده شد که عبارت‌اند از: فوائد ولایت افتاء:

۱: ثبوت ولایت افتاء بر فقیه و وجوب تقلید بر مقلد عامی متلازم هستند.

۲: مقلد عامی هم در یک چیز باید اجتهاد کند و آن این که از چه کسی باید تقلید بکند.

۳ باید بررسی بکند کجا افتاء واجب است و کجا تقلید واجب است، فقیه هم یک جایی فتوا دادن بر او واجب است.

۴: (لازم نیست بخوانیم)

۵: فقیه مرجع تقلید شده واجب است بداند کجا واجب است فتوا بدهد و کجا واجب نیست.

مورد دوم:

ولایت در قضاوت در مرافعات و اختلاف‌ها و بر رعیت هم واجب است به فقها و مراجع کنند و حکم آن‌ها را بپذیرند.

مورد سوم: ولایت در حوزه حدود و تعزیرات «این مورد اختلافی بین فقها است برخی ثابت دانسته‌اند در عرصه غیبت و برخی نه، که شیخان آن را ثابت دانسته‌اند و شهیدان و بسیاری از متأخرین، پس بیشتر قبول دارند چون آن‌هایی که می‌گویند نیست حرفشان خلاف است.»

امام «ره» می‌فرماید ما باید به این پرسش جواب دهیم که آیا قرآن کریم مخصوص حضور معصوم است و در عصر غیبت نسخ شده یا قرآن کریم برای همه زمان‌ها است؟ که قطعاً برای همه زمان‌ها است و می‌دانیم حدود در قرآن ذکر شده

و برخی مثل علامه حلی و ... منع کردن حدود و تعزیرات را در عصر غیبت و نظر خود مرحوم نراقی ثبوت ولایت در حوزه حدود و تعزیرات را می‌پذیرند.

مورد پنجم: اموال یتیمی.

مورد ششم: اموال المجانین و سفها.

مورد هفتم: اموال غائبین.

و موارد هشتم: موارد مربوط به ازدواج و طلاق.

از موارد دیگر: تصرف در اموال مربوط به امام،

در آخر مواردی آورده که شامل مسائل سیاسی هم می‌شود.

از مواردی که ولایت فقیه ولایت دارد، همه مواردی که ثابت شده مباشرت امام نسبت به آن از امور شهروندان

از آخرین مورد: و هر فعلی که چاره‌ای نیست از انجام آن به دلیل عقلی یا شرعی.

پس ما چند نکته در مورد فوائد الایام متوجه شدیم:

یک نکته این که ولایت عامه فقیه را ایشان مطرح کرده و نظر خودش همین است و مدعی است که اجماع فقها یا اکثریت فقها نگاهشان همین بوده، اختیارات را از حیث فرمان‌روایی و حکومت و سیاست، مشابه اختیارات پیامبر «ص» و ائمه «علیهم‌السلام» می‌داند، مگر دلیلی باشد که موارد خاصی را استثنا کرده باشد (که اشاره شد به مثال حضرت امام «ره» که مثال به جهاد ابتدایی زدند اما یک فتاامل هم در جلوی آن نوشتند زیرا برخی فقها و جهاد ابتدایی را هم در صورت وجود مصلحت جایز می‌دانند.)

نکته دیگر: این تعبیر درست نیست اگر کسی بگوید مرحوم ملا احمد نراقی «پسر» برای اولین بار بحث ولایت فقیه را مطرح کرده درست نیست، چون ایشان ادعای اجماع کرد. بلکه این تعبیر درست است که مرحوم نراقی برای اولین بار بحث ولایت فقیه را در یک جا گردآوری کرده که قبلاً در کتب دیگر پراکنده بوده.

نکته دیگر این که ایشان در این عائدۀ واقعاً دارد از ولایت سیاسی سخن می‌گوید نه ولایت‌های دیگر.

درس گفتار دهم

در مکاسب، بحث مهمی هست، مرحوم شیخ انصاری شاگرد چند ساله مرحوم نراقی بوده‌اند، ببینیم نسبت به بحث استاد خود چه می‌گویند، ایشان می‌فرماید:

مسألة [فی ولایة الفقیه] کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)، ج 3، ص: 545

من جمله أولياء التصرف في مال من لا يستقل بالتصرف في ماله: الحاكم، والمراد منه: الفقيه الجامع لشرائط الفتوى، و قد رأينا هنا ذكر مناصب الفقيه، امثالاً لأمر أكثر حضار مجلس المذاكرة، فنقول مستعيناً بالله

للفقيه الجامع للشرائط مناصب ثلاثة:.....

بحثی داشته در مورد مباحث اقتصادی (مکاسب) بحث این بوده که افرادی مستقلاً و به تنهایی نمی تواند در اموال خود تصرف کنند، مثل صغیر ایشان می فرماید حاکم می تواند در اموال این ها تصرف کند، مثل کارخانه ای که ارث به یک نوزاد رسیده و فردی برای مدیریت و حفظ آن نیست، چه کسی کار را برعهده بگیرد تا نوزاد به سن قانونی برسد ؟ می فرماید از جمله اولیا تصرف در مال کسی که نمی تواند در ملک خودش تصرف کند حاکم است و منظور از حاکم ، فقیه جامع الشرایط فتوی است و بعد به مناسبت اینکه شاگردان درس از ایشان تقاضا کردند تا در مورد مناصب فقیه صحبت بکنند. می فرماید پس در این مورد بحث خواهیم داشت و می فرماید شیخ انصاری ره برای فقیه جامع الشرایط ۳ منصب است:

مورد اول افتاء است که در آن اختلافی نیست ، مردم عامی به آن احتیاج دارند و می فرمایند مربوط به باب اجتهاد و تقلید است و دیگر راجع به آن صحبت نمی کنند، که معلوم می شود پس سؤال طلبه ها از افتاء نبوده.

مورد دوم : الحکومة (منظورشان قضاوت است) پس ولایت قضایی هم برای فقیه ثابت است بدون اختلاف که البته مطالبش در کتاب قضا موجود است و ایشان هم در کتاب القضاء بحث کرده که معلوم می شود پس سؤال طلبه ها از قضا هم نبوده.

مورد سوم: ولایت تصرف در اموال و انفس (توضیحات استاد: یعنی ولایت تصرف در مال و جان یعنی ولایت سیاسی، یعنی ولایت و حکومت چون حکومت با تصرف در اموال و انفس سروکار دارد، مالیات می گیرند (جبايت خراجها)و.. ، امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی مالک اشتر را به مصر می فرستند به او دستور می دهند که خراج بگیر، بحث تامین امنیت است و جنگ و زندان و قصاص و غیر که این ها بحث انفس می شود ، پس این قسمت محل بحث است) ایشان می فرمایند :

کتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)؛ ج 3، ص: 546

الثالث: ولاية التصرف في الأموال و الأنفس،

و هو المقصود بالتفصيل هنا،.....

معلوم می‌شود سوالی که طلبه‌ها داشتند همین قسمت سوم بوده، معلوم می‌شود ذهن طلبه‌ها با این مسئله درگیر بوده. اهمیت بحث شیخ اعظم این است که نوع فقهای بعدی که بحث ولایت سیاسی فقیه را در درس‌های خودشان مطرح کردند، ذیل همین مطلب مطرح کردند، مثل حضرت امام (ره) که بررسی خواهد شد. که شیخ انصاری البته علی‌رغم این که فرموده به تفصیل وارد می‌شویم، اما خیلی خلاصه فرمودند.

می‌فرماید:

کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحديثه)؛ ج 3، ص: 546

فَنَقُولُ: الْوَلَايَةُ تَتَصَوَّرُ عَلَى وَجْهَيْنِ:

الأول: استقلال الولي بالتصرف مع قطع النظر عن كون تصرف غيره منوطاً بإذنه أو غير منوط به،

و مرجع هذا إلى كون نظره سبباً في جواز تصرفه.

الثاني: عدم استقلال غيره بالتصرف، و كون تصرف الغير منوطاً بإذنه و إن لم يكن هو مستقلاً بالتصرف،

شیخ انصاری ولایت به دو شکل متصور است: ۱ استقلالاً اجازه تصرف داشته باشد

۲ استقلال در تصرف ندارد و اگر بخواهد تصرف کند باید از کسی که اجازه تصرف استقلالاً دارد اجازه بگیرد.

و ایشان هم مثل مرحوم نراقی می‌فرماید اصل عدم سقوط ولایت فردی بر فرد دیگر است مگر این که با دلیل آن را خارج کنیم، ایشان می‌فرماید که برای نبی و ائمه علیهم السلام این دلایل اقامه شده و آنها ولایت استقلالاً را داشتند و به قرآن کریم و به این آیات استدلال کرده‌اند:

قال الله تعالى النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ¹، و مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ²، فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ³، و أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ⁴، و إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ .. الْآيَةُ ⁵، إلى غير ذلك.

پس این آیات را آورده ایشان به روایاتی هم استناد می‌کنند به صورت خیلی خلاصه و استناد به اجماع و عقل برای ولایت ائمه، چون این قسمت مورد ابهام ما نیست وارد نمی‌شویم و جزو مسلمات است. بحث مربوط می‌شود به عصر غیبت و فقهای جامع شرایط که از اینجا شروع می‌شود:

کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحديثه)؛ ج 3، ص: 548

و أمّا بالمعنى الثانى أعنى اشتراط تصرف الغير يا ذنهم ((منظور تصرف فقها)) فهو و إن كان مخالفاً للأصل، إلّا أنّه قد ورد أخبار خاصّة بوجوب الرجوع إليهم «2» ((و در این جا روایت‌هایی را که مرحوم نراقی به تفصیل آورده بود ایشان در چند خط خلاصه کرده))، و عدم جواز الاستقلال لغيرهم بالنسبة إلى المصالح المطلوبة للشارع الغير المأخوذة على شخص معین من الرعيّة، كالحدود و التعزيرات، و التصرف فى أموال القاصرين، و إلزام الناس بالخروج عن الحقوق، و نحو ذلك.

این روایات را آورده تا رسیده به این نقطه که می فرمایند :

ص: 549

و كذا ما دلّ على وجوب الرجوع فى الوقائع الحادثة إلى رواة الحديث معللاً بـ «أنهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله» «2»؛ فإنّه دلّ على أنّ الإمام هو المرجع الأصلى.

یعنی امام مرجع اصلی است و دارد به فقها اجازه می دهد و روایات دیگری هم پشت سر هم (خلاصه تر) آورده که در بحث مرحوم نراقی بود و در آخر می گوید: آنچه مهم است اینکه ما بدانیم فقیه ولایت دارد یا ندارد، ولایت استقلالی دارد یا ندارد یا ولایت غیر استقلالی دارد یا ندارد. اما ولایت بر وجه اول (استقلالی مثل ائمه) این با هیچ دلیل عامی ثابت نشده سواى آنکه چه بسا به تخیل بیاید که از اخباری که در شأن علما وارد شده، بشود همچنین چیزی را استفاده کرد مثل :

«أنّ العلماء ورثة الأنبياء، و [ذاك] «2» أن الأنبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً و لكن ورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيءٍ منها أخذ بحظٍّ وافرٍ» «3».

و «أنّ العلماء أمناء الرسل» و....

و مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و.... این جا نظر شیخ روشن می شود و می خواهد بگوید که از این ها ، آیا ولایت استقلالی برای فقیه ثابت می شود یا خیر:

ص: 553

لكنّ الإنصاف بعد ملاحظة سياقها أو صدرها أو ذيلها يقتضى الجزم بأنّها فى مقام بيان وظيفتهم من حيث الأحكام الشرعية، لا كونهم كالنبيّ و الأئمة صلوات الله عليهم فى كونهم أولى بالناس «1» فى أموالهم....

انصاف این است که بعد از ملاحظه سیاق این روایت‌ها یا صدر و ذیل این روایات ما جزم پیدا می‌کنیم که این روایت‌ها در مقام بیان وظیفه فقها از حیث احکام شرعی هستند، یعنی همان ولایت افتاء را می‌خواهند بیان کنند، نمی‌خواهند بگویند فقها مثل انبیا و ائمه علیهم السلام هستند در ولایت در اموال و انفس مردم نسبت به خود مردم، مثل این که اگر فقیه از مکلف بخواهد زکات یا خمسش را بدهد، ما دلیلی نداریم که باید به فقیه خمس و زکاتش را بدهد، بلکه اگر شرعاً ثابت شده که، شرط صحت اداء خمس و زکات (بحث بر سر وجوب خمس و زکات نیست بلکه در نحوه تحویل آن است، فقیه می‌تواند بگوید باید زکات را به کسی که من مشخص کردن بدهی تا به طور متمرکز برای حل مسائل جامعه مصرف شود؟) ایشان می‌فرماید که نمی‌تواند. بعد یک تبصره می‌زند که اگر یک دلیلی آمد و بر اساس آن دلیل این ثابت شد که وقتی شما بریء الذمه می‌شوی در پرداخت خمس و زکات، که به فقیه یا کسی که او فقیه مشخص کرده بدهی، این بحث دیگری است که در این صورت از محل کلام خارج می‌شود.

چیز دیگر که ایشان می‌گویند: که ما چاره‌ای نداریم که باید این‌ها را به همین مطلب حمل بکنیم، چون اگر به این حمل نکنیم باید تخصیص اکثر را بپذیریم. چرا؟ چون اکثر فقها همچون ولایتی را ندارند. (توضیح استاد: خوب این بحث عجیبی است! مثل این که بگوییم چون به یک حکم شرعی عمل نمی‌شود پس اصلاً این حکم شرعی نیست، یعنی ادله را تخصیص بزنیم، ایشان می‌گویند چون تخصیص اکثر لازم می‌آید، پس ما بهتره بگوییم دلالت نمی‌کند).

ص: 553

و بالجمله، فأقامه الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه كالإمام علیه السلام إلّا ما خرج بالدلیل دونه خرط القتاد!

و بالجمله: بحث رو جمع می‌کنند، خلاصه: دلیل بر وجوب اطاعت فقیه مثل امام (مگر مواردی که با دلیل خارج شود این ثابت شدنی نیست).

توضیح استاد: ببینید طلبه‌ها از ایشان خواستند که بگویند فقیه ولایت فقیه ولایت بر اموال و انفس دارد یا نه، ایشان اولاً به مقدمه در بحث اثبات ولایت برای نبی و امام آورد که اصلاً محل سوال نبود، این قسمتی که محل بحث بود از اینجا:

کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیث)؛ ج 3، ص: 551

إنّما المهمّ التعرّض لحکم ولایة الفقیه بأحد الوجهین المتقدمین، فنقول:....

که محل بحث بود خیلی خلاصه بحث شد، چون اولی که محل بحث نبود، بحث این بود که فقیه نایب امام است پس دومی محل بحث است، یعنی تصرفات فقیه با اذن امام است بر اساس روایاتی که از امام رسیده، درواقع کل بحث ایشان از این قسمت شروع می‌شود یعنی تقریباً این بحثی که طلبه‌ها از ایشان خواسته بودند مطرح کنند در حدود یک‌ونیم صفحه بحث شده، و دیگر آن دقت‌های فقهی نیست وریزه کاری‌های فقهی نیست و با یک جمله لکن الإنصاف و... بحث را ایشان تمام کرد، درحالی که بحث روشن است که مفصل است. حالا یا مرحوم شیخ انصاری تقیه کرده یا شرایط را برای تفسیر مناسب ندیده، یعنی مطالبه‌ای که از سوی طلبه‌های درس شده ایشان تردید داشته که چه کسی دارد مطالبه می‌کند، چون دوره ناصری جاسوس‌های مختلفی هم در این مراکز بودند، مخصوصاً چون بحث هند و وجوهای هند و روابط ایران با عثمانی و اعتراضات تهران و فتاوی مختلف و ارتباط علمای شیعه با سلاطین قاجار و این‌ها مسائل خاص خود را داشت، حدس من این است که ایشان تردید داشتند وارد بحث شوند، چون ایشان در رساله‌ای که در باب قضا نوشتند وارد ولایت سیاسی فقیه هم شده‌اند، چون وقتی شما حکم قضا صادر می‌کنید به‌طور طبیعی ممکن است به جاهایی حکم قضایی شما متوجه اموال و انفس شود و گرنه دیگر شما حکم قضایی ندارید. نمی‌شود گفت ولایت قضایی حرفی درش نیست ولی در ولایت سیاسی حرف و حدیث هست. ملاحظه بفرمایید ایشان در بحث ولایت قاضی قضایی فرمودند:

کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحديثه)؛ ج 3، ص: 545

الثانی: الحکومه،

فله الحکم بما یراه حقاً فی المرافعات و غیرها فی الجملة. و هذا المنصب أيضاً ثابت له بلا خلاف فتوی و نصاً، یعنی فقیه ولایت قضایی دارد بلا خلاف، پس اگر ولایت قضایی دارد وارد بحث اموال و انفس هم می‌شود که صادر می‌کند پس اگر وارد اموال و انفس هم شد پس ولایت در اموال و انفس هم باید داشته باشد.

لذا این بحث یک تحلیل جامع‌تری می‌خواهد یعنی کسانی که به این بخش از فرمایشات مرحوم شیخ انصاری استناد می‌کنند به‌نظر من غفلت می‌کنند از شرایطی که ایشان در آن بحث را مطرح کرده و همین‌طور از دیگر آثار ایشان که بحث را در آن کامل‌تر مطرح کرده و حتی از خود همین بحث کوتاه این‌جا که بالا، ولایت قضایی را اجماعی می‌داند که در آن تصرف اموال و انفس هم هست. بعد در ذیل همین ولایت اموال و انفس می‌گویند که این انصراف دارد به احکام شرعی و... و وارد بحث نشدند و اصلاً روش شیخ نیست چون خیلی دقت دارند و مو را از ماست بیرون می‌کشند.

چون خیلی مطلب شیخ بیرون مطرح می شود و خیلی روی این مانور می دهند این قسمت خوانده شد ، اما شیخ خیلی گذرا از این رد می شود و انگار شرایط مناسب نبوده و عمداً تفصیلاً وارد بحث نشدند .

اتمام بررسی متن شیخ ره

((سوالی که یکی از دانشجویان کپی کرده بودند و در جلسات قبل پرسیده شده که ضبط هم نگردیده و پاسخ استاد: این بود که وقتی امیرالمؤمنین یک فردی مثل مالک اشتر را می فرستد به جایی مثل مصر که بروند حکومت آن جا را به عهده بگیرند، آن ها را با اختیار تام می فرستادند لذا از احادیث شریف که مرحوم نراقی ذکر کرد و شیخ هم کوتاه در آورد، ما می گوئیم این طور نیست وقتی حضرت مالک را می فرستد و اختیار تصرف در اموال و انفس هم به او می دهد و وظایف دینی و سیاسی و... هم به او می دهد در دیگر ادله هم همین است. اگر پیامبر صلوات الله علیه و آله یا ائمه کسی را برای حکومت در یک ناحیه می فرستادند این اختیارات را به او می دادند ، این یک امر طبیعی است که این برای فقهای جامع الشرایط هم باید باشد، یعنی مخالف با آن دلیل از این طرف باید بیاوریم که این ولایتی که به فقها داده شده چطور فقط مقید شده در امور مربوط به فقه و شریعت و احکام شرعی؟ البته گاهی هم بوده که برای اداره یک شهر مثلاً ۲ نفر را می فرستادند که البته بیشتر در دوره خلفا رواج پیدا کرد ولی در دوره امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم ندرتاً بوده و بیشتر فردی همه امور را انجام می دادند. یعنی هم تفویض های جزئی را داشتیم و هم کلی را، لذا این فرمایش شیخ اعظم اصلاً برای ما توضیح نمی دهد چطور به این نتیجه رسیدند و اصلاً روش ایشان این نیست و در یک مسئله کوچک ما می بینیم که چقدر ان قلت و قلت دارد اما این جا خیلی گذرا عبور می کنند و به اختصار علی رغم این که وعده تفصیل داده بودند، من (استاد) احتمال می دهم ایشان متوجه افرادی در درس و اطراف شده اند که غیر طلبه هستند و نامحرم بودند و شاید نگرانی داشتند که بخواهند از بحث ها سواستفاده کنند برای تضعیف دولت در ایران، چون این ها نجف بودند و نجف زیرمجموعه عثمانی ها بود و زیرمجموعه ایران نبود، احتمالاً، البته این ها تحلیل است و سندی برای آن ها ندارم و حدس می زنم چون خیلی خیلی انسان زیرکی بوده و دشمنان خیلی تلاش داشتند از ایشان تأییدی برای کمپانی هند شرقی بگیرند که ایشان مانع هر سوء استفاده ای هم شدند همین قسمت را حواشی اش را بررسی کنید و نظر دیگر فقها را نیز در مورد ولایت فقیه در ذیل همین قسمت می توانید ببینید.

درس گفتار یازدهم

بحث شیخ در جلسه قبل را اشاره کردیم و چون شما در مکاسب می خوانید سریع عبور کردیم، بحث شیخ در مکاسب به منبع فقهای بعدی تبدیل شده، تقریباً اکثر فقهای بعدی در ذیل همین بحث مرحوم شیخ، مطالب خود را مطرح کرده اند از جمله در منیة الطالب که بعد از این که کتاب تنبیه الملة و تنزیه الامه را خواندیم، یک بخش هایی از آن

کتاب را هم برای شما می‌خوانم. شاگردانی که از مرحوم شیخ خواستند که به شئونات ولایت فقیه بپردازد من ندیدم در منابع نامبرده شده باشند، چه کسانی بودند که توجهات سیاسی داشتن و از شیخ خواستند و شیخ هم به‌خاطر آن‌ها این مسئله را مطرح کرده، منتها به هر دلیلی که می‌تواند محل تحقیق باشد، مرحوم شیخ به‌صورت جدی وارد بحث نشد، که با دقت‌های جناب شیخ نمی‌ساخت، تازه همان مواردی هم که پرداخت موارد فرعی و یا ولایت معصومین علیهم السلام بود.

به‌هرحال ما می‌دانیم مرحوم ملا محمد کاظم آخوند خراسانی و آیت‌الله نائینی از شاگردان شیخ اعظم اند، که البته آخوند خراسانی ره هم نسبت به آیت‌الله نائینی سمت استادی دارد. در درس تحولات سیاسی-اجتماعی بحث کردیم که در قضایای مشروطه که در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴ قمری) رخ داد، حوزه علمیه نجف و علما و طلاب نجف، به ۳ گروه تقسیم شدند: یک عده که خیلی جدی طرفدار مشروطه بودند مثل مرحوم آخوند خراسانی و همین مرحوم نائینی یا آیت‌الله مازندرانی، گروه دیگری که مخالف مشروطه بودند به شکل علنی مثل مرحوم سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه و دسته سوم علمایی که اظهار نظر نمی‌کردند، مثل مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی که بعداً شد مؤسس حوزه علمیه قم، در احوالات ایشان آمده که سعی می‌کرد در بخشی از روز کتاب مرحوم آخوند خراسانی را تدریس کند و برخی از روز هم کتاب آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی را، تا که متهم به طرف‌داری از طرفی نشود. برخی هم اصلاً از نجف به کربلا رفتند تا داخل در این درگیری‌ها نباشند. اگر بخواهیم یک روایت دست‌اولی از این درگیری‌ها ببینید به کتاب سیاحت شرق (مرحوم آقا نجفی قوچانی) مراجعه کنید. که شرح زندگی آقا نجفی است مخصوصاً دوره مشروطه هم در آنجا هست.

کتاب آیت‌الله نائینی با تأخیر در دوره‌ی استبداد صغیر بعد از ۲ الی ۳ سال از پیروزی انقلاب مشروطه نوشته شده، (تقریظ مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی تاریخش ۱۳۲۷ است). دوره به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، که پس از پیروزی اولیه مشروطه، که بعد از مدتی دوباره مشروطه‌خواهان قیام می‌کنند و تهران را می‌گیرند و در تهران هم رهبران مشروطه‌خواهان آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و بهبهانی و آیت‌الله طباطبایی بودند. که البته شیخ فضل‌الله نوری از دوره استبداد صغیر، دیگر طرفدار مشروطه نیست و نظریه‌اش به مشروطه مشروعه متحول می‌شود و بعد به حرمت مشروطه نظر می‌دهد و به‌همین خاطر توسط مشروطه‌خواهان به شهادت می‌رسند. بعد از آنکه بحث مرحوم نائینی را گفتیم به رساله حرمت مشروطه ایشان هم (فقط) اشاره می‌کنیم، چون در ترم قبل تفصیلی گفته شد است.

خب شما همان‌طور که می‌دانیم مرحوم آخوند خراسانی کتاب تنبیه را تأیید کرده و نشان می‌دهد که مرحوم آخوند هم از این کتاب راضی است و در تقریظ خود نوشته:

تقریظ آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم رساله شریفه «تنبيه الأُمَّة و تنزيه المَلَّة» که از افاضات جناب مستطاب شریعت مدار، صفوة الفقهاء و المجتهدين ثقة الاسلام و المسلمين، العالم العامل آقا میرزا محمد حسین النائینی الغروی - دامت افاضاته - است، اجلّ از تمجید و سزاوار است که ان شاء الله تعالی به تعلیم و تعلّم و تفهیم و تفهّم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقّه استفاده و حقیقت کلمه مبارکه «بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دینانا» را به عین الیقین ادراک نمایند. ان شاء الله تعالی.

تقریظ آیه الله ملا عبد الله مازندرانی بسم الله تعالی شأنه...

بعد هم که تقریظ آیت الله ملا عبد الله مازندرانی آمده که ایشان هم تمجید کرد و یکی از بزرگان نجف هستند. *** در ادامه استاد از نسخه ای که در نرم افزار جامع اهل بیت (تصحیح آقای ورعی) آمده بود شروع به توضیح و خواندن نمودند. ((البته عنوان تیترها را مصحح از متن کتاب استخراج کرده)).

برای اینکه شما تصور بهتری پیدا بکنید من مقدمه مرحوم نائینی را برایتان توضیح می دهم:

در ابتدا باید اشاره کنیم کتاب از ۳ بخش تشکیل شده:

۱ مقدمه ۲ فصول پنج گانه و ۳ خاتمه .

* کتاب فصول پنج گانه کتاب ۵ موضوع دارد که به ترتیب عبارت اند:

۱ حقیقت سلطنت ((منظور از سلطنت اینجا حکومت است)) در نزد ادیان و عقلا

۲ تحدید سلطنت در عصر غیبت

۳ مشروط و تحدید سلطنت

۴ پاسخ به شبهات و مغالطات

۵ صحت و مشروعیت مداخله نمایندگان مجلس (در امور اداره کشور و قانون گذاری) و شرایط و وظایف آنها

* خاتمه نیز ۲ مقصد دارد:

--مقصد اول قوای حافظ استبداد، مقصد دوم راه‌های علاج قوای استبداد

در خاتمه از بحث فقهی خارج شدند و بیشتر به بحث جامعه‌شناختی را مطرح کرده‌اند.

۷ قوه حافظه استبداد (با استفاده از برداشت از متن ایشان) عبارت‌اند از:

۱ جهل مردم

۲ استبداد دینی

۳ شاه پرستی

۴ اختلاف کلمه بین مردم

۵ ترساندن و آزار و اذیت آزادی‌خواهان

۶ عادی و طبیعی بودن زورگویی اقویا

۷ استفاده از امکانات مملکت برای سرکوبی ملت.

--مقصد دوم راه‌های علاج قوای استبداد است که چهار مورد را مطرح کرده‌اند:

۱ آگاهی دادن به ملت

۲-علاج استبداد دینی با تهذیب نفس (یعنی کسانی که استبداد را با آیات و روایات توجیه می‌کنند اینان عالمان درباری هستند و اگر عالم تهذیب نفس داشته باشد چنین کاری را نمی‌کند)

۳ علاج شاه پرستی با تکیه بر شایسته‌سالاری

۴ وحدت کلمه

حالا مقدمه را ملاحظه بفرمایید در مقدمه تقریباً خلاصه این ۵ فصل آمده و نیز موارد ذیل:

**انگیزه تألیف کتاب

**نام‌گذاری کتاب

**تالیف و تشریح مفاهیم (که در قسمت تالیف و تشریح مفاهیم این موارد آمده:

- ضرورت قیام حکومت به نوع مردم (امور مشترک بین مردم) و

- بحث اقسام سلطنت: دو نوع سلطنت را مطرح کرده (منظور از سلطنت مطلقه حکمرانی و حکومت است)

۱ سلطنت تملیکیه: حکومتی که حکمران مردم و حکومت را مثل من که خودشان تصور می کند و مثل مالکان در امور شهروندان تصرف می کند

۲ سلطنت ولایتیه: منظور حکومتی است که حاکمان و حکمرانان مردم و مملکت را امانت در دست خودشان تلقی می کنند و حکومت برای آنان مثل امانت است.

امتیاز (یا تفاوت) دو نوع سلطنت: آنچه که باعث می شود حکومت معصومین از انحراف حفظ شود عصمت است. عصمت حافظ سلطنت و ولایتیه است که در عصر غیبت طبق نظر ایشان نظارت بیرونی می تواند جایگزین قوه نگهدارنده عصمت شود (که منظورشان از قوای بیرونی مجلس شورا و قانون اساسی است) تحقق نظارت بیرونی (قانون اساسی و مجلس شورای ملی) که البته وقتی ایشان این کتاب را نوشت قانون نوشته شده بود ولی دوره استبداد صغیر است و ایشان دوباره دارد بر آن ها تأکید می کند، و به آن ها مشروعیت می دهد.

درمورد مشروعیت نظارت در مجلس بحث کرده و ۲ نکته را تذکر داده که :

1- اسارت و تملیک اساس حکومت حکومت تملیکیه است (که بالا گفته شد)

2- آزادی و مساوات اساس سلطنت ولایتیه هست

**سپس دو تیتیر در مقدمه گشوده و توضیح داده که :

در تیتیر اول مطالب ذیل آمده: آزادی از اسارت و بندگی، قرآن و اسارت مردم، اسارت مردم در تاریخ اسلام، فرعون و اسارت بنی اسرائیل، بنی امیه و اسارت مردم امام حسین علیه السلام قهرمان آزادگی، امام عصر عجل تعالی فرجه الشریف و آزادی از اسارت طاغوت ها.

در تیتیر دوم مقدمه این مطالب آمده: مساوات در حقوق، مساوات در احکام، مساوات در مجازات، فقها در مصاف با استبداد، شعبه استبداد دینی و آمیختن حق و باطل.

این جا مقدمه تمام شد و، این مقدمه را خواندم تا به شما بگویم، این فصول پنج گانه خلاصه اش در این مقدمه آمده، لذا ما به بخشی از مقدمه اکتفا می کنیم چون خلاصه فصول این جا هست و متن ادبی ایشان هم سخت است. لذا برخی

قسمت‌ها که اهمیت بیشتری دارد را در حدی که بتوانیم نظرات ایشان را در باب فقه مشروطه برای شما توضیح دهم برایتان می‌خوانم.

مقدمتا بگویم آیت‌الله نائینی صاحب ابتکار در فقه سیاسی است، که تقسیم حکومت‌ها را تغییر می‌دهد و قبل و بعد ایشان تقسیم اینگونه بود که حکومت‌ها به حاکم تنزل پیدا می‌کنند و حاکم تقسیم می‌شود براساس سلطان عادل و جائر بود. اما ایشان این تقسیم را تغییر می‌دهد و آن همان تقسیم حکومت‌ها به تملیک و ولایت است. بعد تملیک و ولایت را هم پیوند زده به تبعیض و اسارت و آزادی و مساوات، یعنی به جای عدل و جوری که قبلاً گفته می‌شد حالا بحث تبعیض و اسارت و آزادی و مساوات را هم وارد صحنه کرده. خوب مستحضرید که شعار آزادی و برابری و برادری از شعارهایی بود که انقلاب در فرانسه مطرح شد و بعداً به ممالک دیگر هم رفت و به ایران و نجف هم آمد. اما آن زمان عربی این اصطلاحات را می‌گفتند (یعنی میگفتند اخوه، حریت، مساواة) مرحوم نائینی این‌جا تلاش می‌کند، که آزادی و مساوات را تئوریزه کرده و از منظر دینی توضیح دهد و به نحوی بگوید این‌ها مطالبی بوده (البته می‌خوانیم اما چون متن سنگین است اول می‌خواهم خلاصه و ساده بگویم از بیرون تا وقتی وارد متن می‌شویم راحت متوجه شوید) که در اسلام مطرح شده و اروپایی‌ها و غربی‌ها در جنگ‌های صلیبی با سیاست اسلامی آشنا شدند و آن‌ها در اثر آشنایی با سیاست اسلامی و عمل به آن روزه‌روز پیشرفت کردند ولی در سطح جهان اسلام مسلمانان روزه‌روز از سیاست اسلامی دور شدند و امروز (زمان تألیف کتاب) گرفتار استبداد، انحطاط و استعمار شدند. ما داریم مطالبی را که از دین خودمان است می‌گیریم ولو از غربی‌ها، لذا ایشان بعداً استدلال‌هایی هم از کتاب و سنت می‌آورد برای اینکه اثبات کنند مساوات و آزادی از شعارها و حقایق اسلامی است.

با این مقدمه وارد بحث ایشان می‌شویم و ناگفته نماند تحولی که مرحوم نائینی در فقه سیاسی ایجاد کرد با طرح فقه مشروطه بود که البته بعداً ادامه پیدا نکرد و بعداً با فقه سیاسی انقلاب اسلامی روبرو می‌شویم که حضرت امام مبدع آنست و آن را تئوریزه و ارائه می‌کند. تفاوت اصلی در فقه مشروطه با فقه ولایت که حضرت امام مطرح می‌کند این است که، در فقه مشروطه شاه همچنان می‌ماند، البته نائینی این را اسلامی نمی‌داند و بحثش این است که افسد به فاسد دفع می‌کنیم، یعنی مابین بد و بدتر گرفتار شدیم، ولی می‌توانید از افسد عبور کنیم به فاسد یا بد، چون این مقدور ما هست بر ما واجب ماست و لازم است این کار را انجام دهیم. بعد می‌فرمایند در نظام پادشاهی استبدادی ۳ تا ظلم وجود دارد و در نظام پادشاهی مشروطه ۱ ظلم وجود دارد که همان باقی ماندن سلطنت است، و وقتی ما می‌توانیم ۳ تا ظلم را به ۱ ظلم تبدیل کنیم واجب است که این کار را انجام دهیم اما در فقه سیاسی انقلاب اسلامی کار بزرگی

که امام می‌کند این است که بساط سلطنت را کلاً جمع می‌کند و نظام مردم‌سالاری دینی را ارائه می‌دهد که در عصر غیبت می‌توانیم آن را برقرار کنیم.

تا این‌جا مطالبی بود که استاد قبل از ورود به متن کتاب برای ساده شدن فهم آن فرمودند در ادامه وارد متن کتاب تنبیه الأئمة و تنزیه المله می‌شویم و آن مقدار از متن کتاب که در این جلسه خوانده شد عیناً به صورت کامل آورده شده و توضیحات استاد در درون ۲ پرانتز ((.....)) قرار گرفته است، البته برخی قسمت های متن هم که پرش کردند و نخواندند حذف کردیم).

[مقدمه مؤلف] (تنبیه الأئمة و تنزیه المله، ص: 35)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على اشرف الأولين و الآخرين، و خاتم الأنبياء و المرسلين محمد و آله الطاهرين، و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

[ترقی اروپائیان و اسارت مسلمانان ((تیتز مصحح)) و بعد، مطلعین بر تواریخ عالم دانسته‌اند که ملل مسیحی و اروپائیان، قبل از جنگ صلیب ((منظور جنگ های صلیبی که حدود 200 سال در دوره میانه، میان مسلمان و اروپاییان برقرار بود))، چنانچه از تمام شعب حکمت علمی بی‌نصیب بودند، همین قسم از علوم تمدنی و حکمت علمی و احکام سیاسی هم، یا بواسطه عدم تشریع آنها در شرایع سابقه و یا از روی تحریف کتب سماوی و در دست نبودن آنها بی‌بهره بودند و بعد از آن واقعه عظیمه عدم فوزشان را به مقصد، به عدم تمدن و بی‌علمی خود مستند دانستند، علاج این امراض را اهم مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در مقام طلب بر آمدند.

اصول تمدن و سیاسات اسلامی را از کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت - ((مولا علی)) علیه افضل الصلاة و السلام - و غیرها اخذ و در تواریخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن اصول و استناد تمام ترقیات فوق العاده حاصله در کمتر از نصف قرن اول را به متابعت و پیروی آن اقرار کردند ((پس چه شد تا اینجا؟ می‌گویند وقتی که بعد از جنگ های صلیبی غربی ها در احوال خودشان اندیشیدند و متوجه انحطاط خودشان شدند راهکار را در استفاده از علم مسلمان ها مخصوصا اصول سیاسات اسلامی که در کتاب و سنت آمده مخصوصا فرامین صادره از امیرالمومنین علی علیه السلام دانستند و این ها را گرفتند و شروع کردند به عمل کردن به اینها، می‌خواهد بگوید که ما اگر مساوات و آزادی را از انقلاب غرب می‌گیریم مال آنها نیست مال خودمان است که داریم از آنها می‌گیریم "هذه بضاعتنا ردت إلینا"))، لکن حسن ممارست و مزاولت و جودت استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر قهقرائی و گرفتاری اسلامیان به ذل رقت و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت،

مآل امر طرفین را به این نتیجه مشهوده و حالت حالیه منتهی ساخت ((یعنی آنها آدم های خوش فهمی بودند و اهل پیگیری بودند رشد کردند و لی ما مسلمین گرفتار طاغوت ها شدیم و از کتاب و سنت خودمان اعراض کردیم و دچار عقب ماندگی شدیم))، و حتی مبادی تاریخیه سابقه هم تدریجا فراموش و تمکین نفوس ابیه مسلمین را از چنین اسارت و رقیّت وحشیانه از لوازم اسلامیت پنداشتند ((بعضی حتی گفتند این عقب ماندگی خواست و تایید اسلام است، که میگوید این دیگر خیلی چیز عجیبی است))، و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت، که سرچشمه ترقیات است، منافی و با ضرورت عقل مستقل، مخالف و مسلمانی را اساس خرابی ها شمردند، تا در این جزء زمان که - بحمد الله تعالی و حسن تأییده - دوره سیر قهقرائیه مسلمین به آخرین نقطه منتهی، و اسارت در تحت ارادات شهوانیه جائزین را نوبت منقضی، و رقیّت منحوسه ملعونه را عمر به پایان رسید ((میگوید کار به جایی رسید که یه عده اصلا از اسلام برمی گشتند، برای اینکه فکر می کردند اسلام مخالف تمدن و عدالت هست، مخالف عقله و امثال اینها، میگوید اما خدا رو شکر دوره اینها و دوره طاغوت ها به سر رسید))، عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی، از مقتضیات دین و آئین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذلّ رقیّت فراعنه امت برخوردار، به حقوق مشروعیه ملّیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جباریه و استفاده حقوق مغضوبه خود، سمندروار از دریاهاى آتش نیندیشده، ریختن خونهای طیبیه خود را در طریق این مقصد، از اعظم موجبات سعادت و حیات ملّیه دانستند و [برتری] ایثار در خون خود غلتیدن را بر حیات در اسارت ظالمین، از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام که فرمود:

«نفوس ابیه من أن تؤثر طاعة اللّثام على مصارع الکرام» اقتباس کردند. ((پس فهمیدند مردم که باید از زیر یوغ این طاغوت ها خارج شوند ولو به شهادشان منجر شود و علمای ربانی هم اینها را رهبری کردند، یعنی این انقلاب مشروطه هم تحت تاثیر علمای دین بود)) صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف ((مخصوصا منظورش مرحوم آخوند خراسانی)) که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدّس ((یعنی وجوب مشروطه)) و تعقّب آن ((یعنی به دنبال آن آمدن)) به فتوای مشیخه اسلامیّه اسلامبول که مرجع اهل سنت اند ((یعنی فتوای وجوب مشروطه مورد تایید علمای اهل سنت که در اسلامبول هستند قرار گرفت، چون نجف و عراق در این دوره زیر حاکمیت عثمانی است و خلیفه هم بر آن حکومت می کند که مقرر خلیفه هم اسلامبول بود، که امروز به آن استامبول می گویند که همان قسطنطنیه بوده، پس فتوای وجوب مشروطه را هم علمای نجف دادند و هم بعد از علمای نجف اسلامبول هم آن را تایید کردند))، برای برائت ساحت مقدسه دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالفه با ضرورت عقل مستقل، حجتی شد ظاهر و لسان عیب جویان را مقطوع ساخت ((یعنی معلوم شد که اسلام طرفدار استبداد نیست، طرفدار

تبعیض و ظلم نیست بلکه اسلام طرفدار عقل، عدل و تمدن است اما می‌گه در ایران یک توطئه ای شد که جلوی این امر را بگیرند، گفته شد که این کتاب در دوره استبداد صغیر نوشته شده، یعنی مجلس به توپ بسته شد توسط لیاخوف روسی و حمایت محمد علی شاه و در واقع انقلاب مشروطه از بین رفت و مملکت برگشت به قبل از مشروطه))، لکن دسته گران آدمی خوار ایران((منظورش هیئت حاکمه وقت ایران یعنی محمد علی شاه و اعوانش))، چون برای ابقاء شجره خبیثه ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب و اموال مسلمین وسیله و دست آویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند، لهذا به سنت ملعونه فرعونیه که **أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ** [1] گفت، از این اسم بی‌مسمی و لفظ خالی از معنی رفع ید نکرده، با فراعنه ایران همدست و کردند آنچه کردند!!)) (وقتی موسی در برابر فرعون قرار گرفت بخشی از همین آیه 26 [1] غافر است، **إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ** یعنی فرعون گفت: من می‌ترسم که موسی دین شما را تغییر دهد البته اینجا دین به معنای نظامات است، نظامات فکری و عملی. ایشان می‌گویند در ایران هم به همین اتفاقی افتاده و محمد علی شاه همان فرعون است وعده ای هم دور او به اسم دین آمدند جلوی مشروطه را گرفتند و کردند آنچه کردند و مجلس را به توپ بستند و جلوی مشروطه را گرفتند)). شائع عهد ضحاک و چنگیز را تجدید و دین‌داریش خواندند، و سلب فعالیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عما یفعل و نحو ذلک از صفات خاصه الهیه- عز اسمہ- را از جابرین، با اسلامیّت منافی شمردند، و از آلوده ساختن شرع قویم به چنین لکه ننگ و عار عظیم هیچ پروا نکرده، در مجمع مسیحیان عیب جو، بدان اعلان و چنین ظلمی را به ساحت مقدسه نبوت ختمیه- صلوات الله علیها- و بلکه به ذات اقدس احدیت- تعالی شأنه-، مستبدانه روا داشتند؛ درجه ظلم و استبداد را به این مقام منتهی، و ظلم به خالق را وسیله ظلم به مخلوق قرار دادند، صدق الله العظیم و کذلک یقول

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ¹

((تا اینجا فهمیدم ایشان چه رویکردی دارد به مسائلی که در ایران می‌گذرد به عنوان یک فقیه، لذا ایشان طبق همین بحث هایی هم که شما در روش تحقیق هم می‌خوانید می‌خواهد بگوید چرا کتاب می‌نویسم؟))

[انگیزه تألیف کتاب]

¹ (1). روم، آیه 10، سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.

و چون به مقتضای حدیث صحیح: «إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه و إلا فعليه لعنة الله^۲، سکوت از چنین زندقه و الحاد و لعب به دین مبین و عدم انتصار شریعت مقدّسه در دفع این ضیم و ظلم بین خلاف تکلیف، و بلکه مساعدت و اعانتی در این ظلم است، لهذا این اقلّ خدام شرع انور در مقام ادای این تکلیف و قیام به این خدمت بر آمده، لازم دانست مخالفت این زندقه و الحاد را با ضرورت دین اسلام آشکار سازد. امید که - بعون الله تعالی و حسن تأییده - به درجه قبول فائز و موجب سقوط از سایرین گردد و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت، و إليه أنیب، و هو المسدّد للصّواب. (ایشان احساسش این است که بدعتی در ایران رخ داده و آمده اند مجلس را به توپ بسته اند و عده ای هم شروع به توجیه این از منظر دین کردند و ایشان به همین دلیل احساس تکلیف کرده و آمده این کتاب را نوشته در رد و نقد کسانی که در طهران مخالف با مشروطه دارند قلم می زنند و قدم می زنند))

[نامگذاری کتاب]

و چون وضع رساله برای تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملّت ((اینجا یعنی پاک کردن دین)) از این زندقه و الحاد و بدعت است، لهذا نامش را «تنبیه الأُمّة و تنزیه الملّة» [نهاده] (تنبیه الامة یعنی آگاه کردن مردم که یعنی دین طرفدار مشروطه است و تنزیه الملّه یعنی پاک کردن دین از تهمت استبداد)) و مقاصدش را در طی یک مقدمه و رسم پنج فصل و خاتمه ایراد می نمائیم. (بعضی فکر کردند اسم عربی دارد متن آن هم عربی است اما اینطور نیست، ما همین بخش هایی از مقدمه را را بخوانیم دیگر فصول به عهده خود شما، چون نظریه ایشان با خواندن مقدمه فهمیده می شود و فصول به تفصیل و جزئیات می پردازد))

[تعریف و تشریح مفاهیم] تنبیه الأُمّة و تنزیه الملّة، ص: 39

اما مقدمه: در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت دولت، و تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حرّیت و مساوات است. ((خوب همه بحث مشروطه هم همین ها هست دیگه))

[الف) ضرورت قیام حکومت به نوع مردم]

² - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگاه بدعتها در امت من آشکار شد، عالم باید علمش را آشکار سازد (و با آنها مبارزه کند)، عالمی که چنین نکند لعنت خدا بر او باد!

بدان که این معنی، نزد جمیع امم مسلم و تمام عقلاء عالم بر آن متفقند که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر، متوقف به سلطنت و سیاستی است، خواه قائم به شخص واحد باشد یا به هیئت جمعیه، و چه آنکه تصدی آن به حق باشد یا اغتصاب، به قهر باشد یا به وراثت یا به انتخاب. ((ما به دولت احتیاج داریم و این بدیهی است، این بحث ضرورت دولت است، ما انسان ها دو دسته نیاز داریم، یکی نیاز های شخصی و فردی و یکی نیاز های مشترک، مثلاً همه ما به امنیت نیاز داریم، همه ما به راه های مشترک نیاز داریم و.....، این نیاز های مشترک را حکومت تامین می کند مخصوصاً بحث امنیت را که خیلی خیلی ضروری است، همان فرمایش امیر امومنین علیه السلام: لابد من ناس من امیر بر او فاجر))

همین طور بالضروره معلوم است که حفظ شرف و استقلال و قومیت هر قومی «1» هم چه آنکه راجع به امتیازات دینی باشد یا وطنیه، منوط به قیام امارتشان است به نوع خودشان، و آلا جهات امتیازیه و ناموس اعظم دین و مذهب و شرف استقلال وطن و قومیتشان به کلی نیست و نابود خواهد بود، هر چند به اعلی مدارج ثروت و مکت و آبادانی و ترقی مملکت نائل شوند. ((هیچ کس دلش برای ملت دیگری نمی سوزد هر ملتی خودش باید خودش را اداره کند و گرنه قوم دیگری دلش برای مانمی سوزد، ما خودمان باید خانه خود را اداره کنیم و گرنه کسی دلش به حال ما نمی سوزد هر چند خیلی هم پولدار باشیم، اگر خودمان اداره نکردیم استقلال، شرف و .. همه از بین می روند))

از این جهت است که در شریعت مطهره، حفظ بیضه اسلام را از اهم جمیع تکالیف و سلطنت اسلامی را از وظائف و شئون امامت مقرر فرموده اند- ((میگه برای همین است که در فقه اسلام گفته اند که حفظ کیان اسلام از اهم واجبات است و برای همین یکی از شئون امامت حکومت است و خیلی مطلب بدیهی است)) و تفصیل مطلب موکول به مباحث امامت و خارج از این مبحث است- و واضح است که تمام جهات راجعه به توقف نظام عالم به اصل سلطنت و توقف حفظ شرف و قومیت هر قومی به امارت نوع خودشان، منتهی به دو اصل است:

اول: حفظ نظامات داخلی مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هرذی حقی به حق خود و منع از تعدی و تجاوز
آحاد ملت بعضهم علی بعض إلى غیر ذلک از وظایف نوعیه راجعه به مصالح داخلی مملکت و ملت.

دوم: تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیر ذلک و این معنی را در لسان متشرعین، «حفظ بیضه اسلام» و سایر ملل «حفظ وطنش» خوانند. ((در اینجا دارد وظایف دولت ها را بیان می کند، میگه دولت ها دو وظیفه کلیدی دارند، یک وظیفه داخلی و یک وظیفه خارجی است، وظیفه داخلی همان برقراری عدل و نظم در جامعه و تربیت مردم و بحث جامعه پذیری سیاسی مردم، تربیت اهالی این است

، مردم آموزش ببینند ، هر کسی سر جای خودش قرار بگیرد ، عدالت برقرار شود ، نظم برقرار شود .، بحث دوم ارتباط با دول خارجی است ، باید دولت مراقبت بکند که استقلال کشور با خدشه روبه رو نشود ، لذا باید ارتش تهیه بکند ، سلاح تهیه بکند که اگر به کشور حمله شد از کشور دفاع بکند ، پس یکی می شود سیاست داخلی و سیاست خارجی ، که دو وظیفه ای است که هر حکومت بر عهده دارد)) و احکامی که در شریعت مطهره برای اقامه این دو وظیفه مقرر است ، «احکام سیاسیّه و تمدنیّه» و جزء دوم از حکمت عملیه اش دانند. ((بحث حکمت که به دو قسمت عملی و نظری تقسیم می شود و حکمت عملی هم به سه بخش تقسیم می شود ، تدبیر فرد ، تدبیر منزل و تدبیر مدن ، می خواهد بگوید در اسلام این بحث احکام سیاسیّه و تمدنیّه از قدیم الایام در حکمت عملیه مطرح می شده))³ شدت اهتمام عظمای از سلاطین متقدمین فرس ((ایران)) و روم در انتخاب حکمای کاملین در علم و عمل برای وزارت و تصدی و قبول آنان هم با کمال تورّع ((ورع)) از ترفع قاهرانه از این جهت بوده ، و بلکه ابتدای جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعیه ، چه از انبیاء علیهم السّلام بوده و از حکما ، همه برای اقامه این وظائف و تمشیت این امور بوده و در شریعت مطهره هم ، با تکمیل نواقص و بیان شرائط و قیود آن ، بر همین وجه مفرد ، فرموده اند. ((پس حکومت را ایشان بدیهی و لازم میدانند و معتقد است که دین به سیاست پرداخته ، معتقد که در اسلام سیاست در حوزه حکمت عملی هست و علمای گذشته ما و انبیاء همه به سیاست توجه داشته اند و سیاست از شئون امامت هست و از شئون امام مسلمین هست ، وظایف دولت که هر دولتی به وظایفی در حوزه سیاست داخلی دارد و به وظایفی در حوزه سیاست خارجی دارد حالا اقسام دولت))

[ب) اقسام سلطنت ((دولت))]

و کیفیت استیلاء و تصرف سلطان در مملکت به اعتبار انحصار آن در تملیکیّه یا ولایتیه بودن و شقّ ثالث نداشتن ، بر یکی از دو وجه متصور تواند بود. ((ایشان نظرش این است که حکومت منحصر در یکی از این دو مورد است و شقّ سومی دیگه ندارد . یا حکمان مردم و مملکت را در دست خودشان امانت تلقی می کنند یا ملک خودشان))

³ - ر. ک: خواجه نصیر الدین طوسی ، اخلاق ناصری ، ص 40 ، «و اما حکمت عملی و آن دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی بود بر وجهی که مؤدّی باشد به نظام احوال معاش و معاد ایشان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجّه اند سوی آن ، و آن هم منقسم شود به دو قسم: یکی آنچه راجع بود با هر نفسی به افراد و دیگر آنچه راجع بود با جماعتی به مشارکت ..

پس حکمت عملی نیز سه قسم بود: اول را تهذیب اخلاق خوانند و دوم را تدبیر منزل و سیم را سیاست مدن».

اول: آنکه، مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصیّه خود با مملکت و اهلش معامله فرماید، مملکت را بما فیها مال خود انگارد و اهلش را مانند عبید و اماء، بلکه اغنام و احشام ((بلکه مثل گوسفند، چطور یه کسی یه گوسفندی دارد به آن رسیدگی می کند تا خوب برسه و بعد بکشه و از گوشتش استفاده کند، اینها هم اگر به مردم رسیدگی می کنند، نگاهشان به مردم مثل یه گوسفند یا گاو است، که رسیدگی می کند که به موقع از آن بهره بردارد))، برای مرادات و درک شہواتش مسخر و مخلوق پندارد، هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید، مقربش کند و هر که را منافی یافت، از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته، تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه به خورد سگانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونس ته ریش ((تشویق)) و به نهب و غارت اموالش، وادارشان نماید و هر مالی را که خواهد، از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافش بخشد و هر حقّی را که خواهد، احقاق و اگر خواهد، پایمالش کند ((یعنی اگر دلش بخواد حق را احقاق می کند و اگر دلش بخواد پایمال می کند و خلاصه ملاکی وجود ندارد)) و در تمام مملکت به هر تصرفی مختار و خراج را هم از قبیل مال الاجاره و حق الارض ملک شخصی خود استیفاء و در مصالح و اغراض شخصیّه خود مصروف دارد، ((بد نیست خاطره ای گفته شود که مربوط است که می گویند وقتی ناصر دین شاه رفت اروپا بعد اونجا دید که چه پیشرفتی اتفاق افتاده، علاقه مند شد که ایران هم اینطوری باشه، پرسید که راز و رمز این پیشرفت ها چیه؟ بهش گفتند یه کلمه گفتند "قانون"، گفت کاری ندارد ما هم برقرار کنیم، گفتند سید جمال خیلی وارد است، گفتند سید جمال کجاست؟ گفتند لندن است، سید جمال را دید و گفت شما بیا ایران و کمک کن که این پیشرفت ها در ایران هم اتفاق بیفتد، سید آمد ایران، حالا در تاریخ دارد که اولین مواجهه سید جمال با ناصر دین شاه وقتی در طهران او را دید تا قانون را برقرار کند این بحث بود: از شاه پرسید شما چقدر حقوق می گیرید، شاه گفت یعنی چی، سید برایش توضیح داد که شما شاه مملکتی و برای این کاری که انجام می دهی باید حقوق بگیری، شاه خیلی ناراحت شد و گفت خب خزانه مملکت جیب منه و هروقت لازم داشته باشم از خزانه برمی دارم، سید جمال توضیح داد که اینطور نمیشه خزانه باید از جیب شما جدا باشه و خزانه بیت المال است، تنها کسانی که برای مملکت کاری می کنند از آن برداشت کنند، تا بعد هم حقوق شاه زادگان و ... را مشخص کنید و بیت المال جدا شود، ناصرالدین شاه دید اینطور خیلی سخت می شود و به او گفت شما از راه رسیدی خسته ای فعلا بروید استراحت کنید و بعد هم به او پیام داد که ما راضی به زحمت شما نیستیم، خودمان آن یک کلمه (قانون) را برقرار می کنیم، و بعد از او خواست ایران را ترک کند....

نائینی از دوستان سید جمال الدین اسد آبادی بوده و گفته شده گاهی سید جمال مخفیانه به نجف مسافرت می کرد و مخفیانه هم با نائینی ملاقات می کرد. قصه همان است که همه چیز را ملک خود می داند ((باقی متن که توضیح بود خوانده نشد و به صفحه بعد رفتند))

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 42

و این قسم از سلطنت را چون دلخواهانه و از باب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصی خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطان است، لهذا تملک و استبدادیه گویند و هم استعبادیه و اعتسافیه ((حرکت بدون راهنما)) و تسلطیه و تحکمیّه هم خوانند و جهت تسمیه و مناسبت اسماء مذکوره هم با مسمی ظاهر است و صاحب این چنین سلطنت را حاکم مطلق و حاکم به امر و مالک رقاب و ظالم قهار و امثال ذلک نامند، ملّتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت باشند اُسرَاء و اذْلاء و ارقّاء گویند، و هم به ملاحظه آنکه حالشان حال ایتام و صغاری است، بی خبر از دارایی های مغضوبه خود، لهذا مستصغرين - که به معنی صغار و ایتام شمرده شدگان است - هم خوانند ((توضیح می دهد حکومت محمد علی شاه از این قسم است)) ((که یک صفحه بعد را فرمود خودتان بخوانید و پریدند را خودتان بخوانید))....

ادامه دادند :

2. سلطنت ولایّیه [مقصودش الزام پادشاهی نیست یعنی فرمانروایی]

دوم آنکه، مقام مالکیت و قاهریت و فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید اصلاً در بین نباشد ((چون اینها صفات خداست و یک حاکم اصلاً نمی تواند صفات خدایی داشته باشد)). اساس سلطنت فقط بر اقامه همان وظائف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت مبتنی و استیلای سلطان به همان اندازه محدود و تصرفش به عدم تجاوز از آن حدّ، مقید و مشروط باشد.

[امتیاز ((فرق)) دو نوع سلطنت] تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 44

و این دو قسم از سلطنت هم به حسب حاقّ حقیق، متباین و هم در لوازم و آثار، متمایزند؛ ((دیگه اینجا به بعد را نمی خوانم (قبلاً گفته شده از خارج ولی خیلی دقیق بحث کرده و وارد این بحث شده که)) ((پرش به صفحه بعد))

((ادامه دادند))

و چون حقیقت این قسم از سلطنت، چنانچه دانستی، از باب ولایت و امانت و مانند سایر اقسام ولایات و امانات، به عدم تعدی و تفریط متقوم و محدود است، پس لا محاله حافظ این حقیقت و مانع از تبدلش به مالکیت مطلقه و رادع از تعدی و تفریط در آن، مانند سایر اقسام ولایات و امانات به همان محاسبه و مراقبه و مسئولیت کامله منحصر، و بالاترین وسیله [ای] که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و ادای این امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد و استیثار متصور تواند بود، همان عصمتی است که اصول مذهب ما- طائفه امامیه- بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است.

((در عصر غیبت چه باید کرد؟ می فرماید اینجا باید از نظارت بیرونی استفاده کنیم)).

[نظارت بیرونی، جایگزین قوه عاصمه عصمت]

و با دسترسی نبودن به آن دامن مبارک ((عصر غیبت)) اگر چه به ندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان [1] مستجمع کمالات و هم از امثال بوذرجمهر قوه علمیّه و هیئت مسدده و رادعه نظاری انتخاب نموده، بر خود گمارد و اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت را بر پای دارد، ((تصور ایشان این است که همانطور که گفتند، انوشیروان عادل بوده، می فرمایند اینطور موارد خیلی کم اتفاق می افتد که یک پادشاه با اینکه خودش هم عادل است باز هم یک وزیر حکیمی مثل بوذرجمهر را بگذارد ناظر عملکرد خودش، این موارد کم است، چون کم است ما باید یک هیئتی را انتخاب بکنیم که کارشان نظارت بر حاکمان و حکومت باشد))

[تحقق نظارت بیرونی] تنبیه الأئمة و تنزیه الملة، ص: 47

و غایت آنچه به حسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامه اش با اطراد و رسمیت به جای آن قوه عاصمه عصمت و حتی با مغضوبیت مقام ((یعنی ولو مقام پادشاه هم نگه داریم، چون از نظر فقه شیعه پادشاه غاصبه، چون جانشین امام معصوم فقهای جامع الشرایط هستند نه پادشاه، میگویم ولو پادشاه غاصب است ولی ما به هیچین کاری می توانیم بکنیم و با مغضوبیت مقام این کار را انجام دهیم)) هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سایه و صورتی از آن معنی و قامت تواند بود، موقوف بر دو امر است:

[1. تدوین قانون اساسی]

اول: مرتب داشتن دستوری ((دستور همان قانون منظور است)) که به تحدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه لازمه اقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملاً وافی و کیفیّت اقامه آن وظایف و درجه استیلای سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمیت متضمن، و خروج از وظیفه نگهبانی و امانت‌داری به هر یک از طرفین افراط و تفریط چون خیانت به نوع است مانند خیانت در سایر امانات رسماً موجب انزال ابدی و سایر عقوبات مترتبه بر خیانت باشد ((یک همچین قانونی می‌خواهیم و اینجا ایشان از قانون اساسی حمایت می‌کند و اگر فرد از این قانون اساسی خودداری کرد خود به خود عزل شود، پس کار اول تدوین قانون اساسی و کار دوم تشکیل مجلس شورای ملی بر اساس آن قانون، قبلاً هم در ترم قبل گفته شد که دولت و حکومت مشروطه کلاً دو رکن دارد یک رکن قانون اساسی است و یک رکن هم پارلمان، البته حکومت پادشاهی است دیگر که دو رکن دارد.))

((بخشی را نخواندند و ادامه دادند :))

[2. تشکیل مجلس شورای ملی] تنبیه الأئمة و تنزیه الملة، ص: 48

دوم: استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیئت مسدده و رادعه نظاری از عقلا و دانایان مملکت و خیر خواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خیر ((آگاه)) و به وظایف و مقتضیات سیاسی عصر هم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظائف لازمه نوعیه و جلوگیری از هر گونه تعدی و تفریط، و مبعوثان ملت و قوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی، مجمع رسمی ایشان است...

((بخشی را نخواندند و ادامه دادند :))

((اینجا یک بحث مهمی است که این مجلس، مشروعیت خودش را از کجا می‌آورد؟ می‌فرماید:))

[مشروعیت نظارت مجلس] تنبیه الأئمة و تنزیه الملة، ص: 49

و مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنابر اصول اهل سنت و جماعت ((اول نظر اهل سنت را می‌گوید)) که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این امور متبع دانسته‌اند، به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود ((طبق مبنای اهل سنت که مشخصه چون این و کلاً مورد انتخاب مردمند خودشان این مشروعیت را می‌توانند بدهند به هیئت ناظر، ادامه این قسمت خیلی مهم است))، و اما بنابر اصول ما - طایفه امامیه - که اینگونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت - علی مغیبه السلام - می‌دانیم، ((پس ایشان قائل به ولایت

سیاسی فقیه هست)) اشتغال هیئت منتخبه بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافی است و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی.((البته بعد از این خیلی نکته ای را در بحث ولایت فقیه بحث نمی کنند ، چون می گویند یک خوابی دیده اند و بر اساس اون خواب این کتاب دو فصل دیگه هم داشته که قرار بوده در اون دو فصل صحبت بشه اما به دلیل خوابی که دیدند آن دو فصل را در کتاب نیاوردند ، این رو بدانید .

پس ایشان چطور مسئله را حل کرد ؟ می گوید سیاست و حکومت در عصر غیبت از وظایف نواب عام عصر غیبت است ، یعنی فقهای جامع الشرایط ، بنابر این در آن هیئتی که می خواهد بر حکام و حکومت نظارت کند اگر مجتهد عادل باشد یا خود آن هیئت مأذون باشد از قبل مجتهد عادل و این رای بدهد مشروع است و تمام است . ، بعد وارد مقایسه این دو نوع حکومت میشه ، اسارت و تبعیض اساس سلطنت تملیکیه هست و به همین خاطر غیر شرعی است ، اما آزادی و مساوات اساس سلطنت ولایتیه هست و به همین خاطر مشروع است و عبارات در اینجا روشن است))

((بخشی را نخواندند و ادامه دادند :))

((تشویق می کند مردم را که باید در صحنه باشند و استدلال می کند به آیه شریفه : **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** ، ما اگر می خواهیم به آزادی برسیم اول باید از اسارت نفس رها بشویم تا بتوانیم از اسارت سلاطین رها شویم ، بعد به آیاتی از قرآن کریم استناد کرده اند از جمله :))

[ج] آزادی از اسارت و بندگی [تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 52]

مع هذا در سورة مبارکه شعراء از لسان حضرت کلیم- علی نبینا و آله و علیه السلام- به فرعون می فرماید **وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىٰ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**⁴⁷)) (این بنده کردن بنی اسرائیل را بهش می نازی ، خوب کار بدی کردی اینها باید بنده خدا باشند)) و در آیه مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون می فرماید **وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ** ⁽²⁾)). مؤمنون، آیه 47 **فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ** (فرعون و اطرافیانش در پاسخ موسی و هارون) گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم. در حالی که قوم آنان بردگان ما هستند؟! پس اینکه مردم را به بردگی بگیرند به کار فرعونی است ، مخالف خواست خدا است))

، از آیه مبارکه دیگر هم که از لسان آنان می‌فرماید **وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ**، «3»، ظاهر است عبودیت اسرائیلیان عبارت از همین مقهوریتی است که بدان گرفتار بودند ((پس ایشان با استناد به داستان حضرت موسی علیه السلام و طاغوتی به نام فرعون اثبات می‌کند که حضرت موسی برای نجات و آزادی بنی اسرائیل از دست فرعون آمده بود، این که گفت "ارسل معی بنی اسرائیل یعنی می‌خواست بنی اسرائیل را آزاد بکند، بعد به نمونه‌هایی در تاریخ اسلام اشاره دارد و دوباره بحث خطبه قاصعه در نهج البلاغه اشاره دارد که امیرالمومنین علیه السلام هم به همین بحث فرعون و اسارت بنی اسرائیل اشاره فرمودند. به بنی امیه و اسارت مردم اشاره کرده و از جمله به امام حسین علیه السلام که قیام کرد برای نجات مردم از دست بنی امیه و آزادی آنان از دست مردم، امام زمان عجل هم تشریف می‌آورند تا مردم را آزاد بکنند)). و هم بمقتضای احادیث وارده در تفسیر آیه مبارکه **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** - **إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا** [3] ((و انطباق فقرات آخر امام زمان می‌آید تا مردم را از عبادت دیگران آزاد بکند تا فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را شریک خدا قرار ندهند).

در ادامه اشاره دارند به اینکه گاهی افرادی می‌خواهند از دین سوء استفاده بکنند و با توجیهات دینی می‌خواهند استبداد سیاسی را توجیه کنند که دوباره مثال می‌زند به فرعون که اشاره شد.))

****پس ایشان در بحث آزادی عمدتاً به قرآن کریم و نهج البلاغه و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره امیرالمومنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و این ادله‌ای بود که در این بحث آورد و نشان می‌دهد که شما در فقه سیاسی می‌توانید از این ادله استفاده کنید، چون فقیه بزرگی مثل نائینی به این شکل بحث را پیش برده، چون بحث‌هایی مثل فقه سیاسی اینطور نیست که راهش طی شده باشد و خودتان باید پیش بروید و استدلال بکنید.**

درس گفتار دوازدهم

کتاب تنبیه الام و تنزیه المله مرحوم آیت الله نائینی را ادامه می‌دهیم.

عرض کردم که آیت الله نائینی (ره)، مبدع یک گفتمان در فقه سیاسی شیعه محسوب می‌شود و فقه سیاسی ایشان و اندیشه سیاسی فقهی ایشان تأثیرات بسیار زیادی گذشته هم بر حوزه‌های علمیه شیعه و هم اهل سنت در سطح جهان اسلام، برای این که ایشان با یک روش جدید و اسلوب جدیدی مواجه شده با یکی از مسائل مهم دنیای مدرن، که اون همان حکومت سلطنت مشروطه است و سعی کرده که با مراجعه به قرآن کریم و سیره انبیای الهی و نبی مکرم اسلام ص و ائمه معصومین علیهم السلام بیاد ۱ قرائتی با رویکردهای شیعی از حکومت بده و این که شیعیان چگونه

می‌تونن مواجه بشن با این حکومت مشروطه و چه مقدار می‌تونن از اون دفاع بکنند و البته خب ایشون هم مثل مرحوم آخوند خراسانی و بعضی از فقهاء دیگه فتوای فقهیشان وجوب انقلاب مشروطه و وجوب تحقق مشروطه بود. خب! من در جلسه گذشته بخش‌هایی از اندیشه سیاسی فقهی ایشون رو مورد تأمل قرار دادیم هرچند که صرفاً فقهی هم نبود بلکه ابعاد فلسفه سیاسی و کلام سیاسی هم اجمالاً داشت و در بخش اخیر سعی کرد که آزادی را به‌عنوان یک اندیشه دینی توضیح بده، با البته رویکرد آزادی از استبداد و آزادی از طاغوت. یعنی بیشتر بحثشان رویکرد آزادی سیاسی داشت و بیشتر هم نه بلکه تماماً بحث ایشون غلظتش، غلظت رویکرد سیاسی بود، هرچند در یک جاهایی ابعاد دیگری هم (خیلی کم) پیدا می‌کرد. حالا در این قسمت بحث مساوات رو مطرح می‌کنه و با ۱ قرائتی که از مساوات ارائه می‌کنه سعی می‌کنه بگه که مساوات هم ۱ اندیشه برخاسته از دین هست و غربی‌ها از طریق جنگ‌های صلیبی بود که با این اندیشه اسلامی آشنا شدند و این رو اخذ کردن، مسلمان‌ها بعداً این رو فراموش کردن، حالا داره به خود ما برمی‌گرده و البته اگر ما به متون دینی خودمون هم مراجعه بکنیم این را در متون دینی خودمون می‌بینیم حالا من بعداً البته در اندیشه فقه سیاسی مرحوم شیخ فضل‌الله نوری اون‌جا یه تیکه‌هایی براتون خواهم خواند که تفسیر مرحوم شیخ با تفسیر و توضیح مرحوم نائینی فرق داره، یعنی چیزی که مرحوم نائینی توضیح می‌ده جزء مسلمات دینی اما اون چیزی که مرحوم شیخ فضل‌الله نوری ره در رساله حرمت مشروطه خودشون بیان فرمودن، اون نشون می‌ده که در تهران نه آزادی به این معنا که مرحوم نائینی فرموده‌اند تعریف می‌شد و نه مساوات به این معنا.

ولی اجمالاً الان ما می‌خواهیم که اندیشه مرحوم نائینی رو این‌جا بگم این بحث‌ها به‌خودی‌خود، یعنی قطع نظر از تطبیق بر ایران عصر مشروطه خوب اندیشه‌های فقهی درست و معتبری هست.

ایشون می‌فرماید:

[د) مساوات آحاد ملت با سلطان] تنبیه الأمة و تنزیه الملة، ص: 60

و اما مساوات تمام افراد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام، [و] شدت اهتمام حضرت ختمی مرتبت - صلواته علیه و آله - را در استحکام این اساس سعادت امت، از سیره مقدسه حضرتش توان فهمید. خوب است از هر بایی نمونه‌ای ذکر شود:

[مساوات در حقوق] ((یعنی حاکم و مردم در حقوق مساوی باشند))

اول: مساوات در حقوق را از داستان فرستادن دخترش حلی و زیور موروته از مادرش خدیجه- سلام الله علیهما- را به مدینه منوره برای فکاک شوهرش ابی العاص از امیر مسلمین، و گریستن آن حضرت به مشاهده آن و بخشیدن و ارجاع تمام مسلمین حقوقشان را به آن معظمه ﴿﴾ باید استفاده نموده، که به چه دقت مقرر فرموده‌اند! ((داستان معروف صورت گرفته در تاریخ اسلام که در جریان هستید))

[مساوات در احکام]

((یعنی پیامبر و دخترش و همه در برابر قانون مساوی هستند، یعنی همه در برابر قانون مساوی‌اند یعنی این جور نیست که حضرت به عنوان این که حالا پیامبر است، رهبر است، حاکم است یا فرمانرواست بخواهد که به چیزی را خودش درش تصرف بکند، بگه به مسلمین چه ربطی داره چنین کنید و تمام. نه همون جوری که اگر ۱ فرد عادی بود باهاش مواجه می‌شد نسبت به خودش و دخترش هم همین اقدام را انجام داد و البته از این قبیل موارد در تاریخ اسلام زیاد بوده))

دوم: مساوات در احکام را از امر به تسویه فیما بین عمش عباس و پسر عمش عقیل - با اینکه بالمجبوری ایشان را به جنگ آورده بودند- با سایر اسرای قریش، حتی در بستن دستها و بازوهایشان باید سرمشق گرفت، که اصلاً جهت فارقه و مائزه در کار نیست.

((درجنگ به نظرم بدر بود که عباس به اسارت درآمد، و عقیل با این‌ها مثل بقیه برخورد کردند و هیچ تفاوتی قائل نشده‌اند.))

[مساوات در مجازات]

سوم: درجه مساوات در مقاصه ((تقاص کردن)) و مجازات را از برهنه فرمودن دو کتف مبارک بر فراز منبر در همان قرب ارتحال، با اشتداد، مرض و حاضر فرمودن تازیانه یا عصای ممشوق ((باریک)) برای مقاصه نمودن سواده «سواده بن قیس»- به محض ادعای آنکه در بعضی اسفار هنگامی که برهنه بوده، تازیانه یا عصای مزبور، از ناقه تجاوز و به کتفش رسیده- و بالاخره قناعت او به بوسیدن خاتم نبوت که در کتف مبارک بود. «4»

((از تاریخ اسلام نمونه‌هایی ذکر می‌کنم، برا این که بگه در اسلام، هم مساوات در حقوق هست یعنی حاکمان و مردم در حقوق با هم مساوی هستند و هم مساوات، در احکام و مجازات‌ها هم. برای همین نمونه‌های همش از تاریخ اسلام ولو برای این که این‌ها رو بخواد اثبات بکنه، خوب چند تا نمونه دیگه هم این جا گفته ..))

و هم از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای استحکام این اساس مبارک مجالی را فرض، ((یعنی یک صورتی را فرض کرد)) و فرمود: «اگر از صدیقه طاهره، سیده النساء، فاطمه زهرا- صلوات الله علیها- سرقت سرزند، دست مبارکش را قطع خواهم نمود»، «5» ((اینجور فرضی یعنی با هیچ کس تعارف نداریم).

حالا این جا این بحث دیگه ادامه داره نمونه های دیگری هم ذکر کرده اند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، داستان مواجهه علی با برادرش عقیل این جا نقل شده و داستان های دیگر را من از این ها عبور می کنم.

پس ایشون سعی کرد که ۲ تا از شعارهای مشروطه رو بگه که این ها با اسلام هیچ منافاتی ندارند یکی مساوات در برابر انواع و اقسام قوانین و دوم حریت و آزادی.))

[فقها در مصاف با استبداد] تنبیه الأمة و تنزیه الملة، ص: 63

((حالا این جا می خواد بگه که ما فقها و علمای اسلام در برابر استبداد بایستیم، در برابر تبعیض بایستیم))

و از برای پیروی و متابعت همین سنت «1» و سیره مأخوذه از انبیا و اولیا- علیهم افضل الصلوة و السلام- است که در این عصر فرخنده، که عصر سعادت و یقظه ((بیداری در آن رساله ای که خواجه عبدالله انصاری نوشتند به نام منازل و سایرین اولین منزل سیر و سلوک را فرموده اند یقظه هست که استناد کردن به اون آیه شریفه: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ صَلَّيْتُ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفَرَادَىٰ» که حضرت امام هم خیلی بهش استناد می کردند. اساساً اولین قدم برای هر گونه انقلاب آگاهی یقظه و بیداری مردم هست)) و که در این عصر فرخنده که انقضاء دوره اسارت و انتهاء سیر فقهقرائی اسلامیان- بعونه تعالی- باید شمرد، ربانین فقهاء، روحانین، رؤسای مذهب جعفری- علی مشیده افضل الصلوة و السلام- هم در استنقاذ حریت و حقوق مغضوبه مسلمین و تخلص رقابشان از ذل رقیت و اسارت جائزین، همان همّت مجدّانه را مطابق همان سیره مقدسه مبارکه مبذول، و بر طبق دستور مقرر در شریعت مطهره که «ما لا یدرک کله لا یترک کله» «3» در تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی- که علاوه بر تمام خرابی ها عیانیه، اصل دولت اسلامیّه را هم به انقراض عاجل مشرف نموده است- ((سلطنت تملیکیه)) به نحوه ثانیه، ((سلطنت ولایتیه)) که حاسم «4» اکثر مواد فساد و مانع استیلای کفره بر بلاد است، بذل مهجه و مجاهدت لازمه در حفظ بیضه اسلام را مصروف فرموده و می فرمایند، و چون بدیهی است تنبه «5» غیرتمندان

اسلام به آزادی رقابشان از رقیّت جائرین و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیّات مملکت با غاصبین و پی بردن به خطرات مترتّب بر استبداد و فعّال ما یشاء بودن ظالمین برای جدّشان در طلب و شوقشان به مطلب، اعظم وسیله و اقوی سبب است؛

[شعبه استبداد دینی و آمیختن حق و باطل] تنبیه الأُمّة و تنزیه الملة، ص: 64

همان شعبه استبداد دینی به اقتضای همان وظیفه مقامیّه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد را به اسم حفظ دین قدیما و حدیثا متکفّل بوده و هست ((یک از جذایبیهایی که اندیشه مرحوم نائینی ره برای روشن کران داره و اگر دقت کرده باشید روشنفکران دینی خیلی به نائینی توجه می کنند و مخصوصاً نهضت آزادی ایران خیلی به نائینی توجه داشته اند و حتی آیت الله طالقانی هم یکی از انگیزه هایی که این کتاب را تجدید چاپ کردند و ۱ خلاصه روانی ازش ارائه کرده اند تقاضای همین نهضت آزادی ها بود ، همین بحث آزادی و طرح استبداد دینی، یعنی این اصطلاح و مفهومی که مرحوم نائینی به کار بردند، خیلی بعداً مورد استفاده ی روشن فکران دینی قرار گرفت. استبداد دینی تقریباً مشابه واژه علمای درباری است که کسانی مثل حضرت امام ره بکار می بردند. که عالم نباید درباری باشه، عالم باید مستقل باشه آزاد باشه، حر باشه، مثل امام حسین علیه السلام علما باید باشند حق گرا باشند و زیر بار ذلت نروند، مثلاً. این نکته که حالا خواستم بهش توجه کنید.

خب ایشونم خیلی هشدار می دهد که به هر حال اگر ما می خواهیم که نوع اول حکومت رو یعنی سلطنت تملیکیه را به نوع دوم یعنی به سلطنت ولایتیه تحویل ببریم و تبدیل کنیم، باید از استبداد دینی خلاص بشیم یعنی باید اهل علم بیدار بشن و استبداد را توجیه دینی نکنند، و می گه این آیه هم به همچنین مطلبی اشاره داره «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» که بهشون می گه که حق را با باطل در نیامیزید و حق را کتمان نکنید درحالی که شما می دانید که این چیزی که کتمان می کنید حق است. وقتی حق را می دونید پس از حق حمایت بکنید، طرف داری بکنید،)، خطاب مستطاب **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** ¹ را مانند مخاطبین اولین ((یعنی علمای یهود)) آن پس پشت انداخت و این دو اصل سعادت و سرمایه ی حیات امت را- که دانستی حفظ حقوق ملّیه و مسئولیت ولات و غیرها همه مترتب بر آنها است- محض تنفّر و صرف قلوب و پی نبردن ملّت به مطلوب، به صورتهای زشت قبیح دیگر جلوه گر ساخت! اما حرّیت مظلومه مغضوبه ملّت از ذلّ رقیّت جائرین را، که دانستی از اعظم مواهب الهیه- عزّ اسمّه- بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدع شجره ملعونه بنی العاص، و استنفاذش از غاصبین از اهمّ مقاصد انبیا و اولیا علیهم السّلام بوده، به موهومش خواندن قناعت نکرد، ((والی آخر ادامه متن را و فرمودند

:اینجا اشاره ای به فرانسه و انگلیس و ... دارد که اون‌ها چطور متنبه شدن و دستورات اسلامی را دارند عمل می‌کنند در حوزه آزادی و مساوات، ولی ما عمل نمی‌کنیم خب اینها توضیحاتش که ان‌شاءالله خودتون مطالعه می‌فرمایید.....

دوباره استدلال می‌کنه به قیام امام حسین ع در برابر یزید و به این آیه استدلال می‌کند که :

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿2﴾

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿3﴾.

و خوب است عنان قلم را از شرح این فضیحت که تبعاتش هر چه باشد بازهم عاید به نوع است گرفته، کشف حقیقت این مغالطات را به موقع خود احاله و به فهرست مندرجات فصول پنج‌گانه، مقدمه را ختم کنیم، و اجمال آن بدین ترتیب است:

[فصول پنج‌گانه کتاب] تنبيه الأمة و تنزيه الملة؛ ص: 67

((خب از این جا فصول پنج‌گانه کتاب شروع می‌شه من فقط برای این که شما آشنا بشید یک تورقی می‌کنم.

فصل اول حقیقت سلطنت نزد ادیان و عقلا همون قضایای که مختصر آمده بود این جا مفصل‌تر میاد و استدلال هم دقیق‌تر می‌شه.))

[فصل اول:] [حقیقت سلطنت نزد ادیان و عقلا] تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 69

[مقام اول: امانت‌داری، حقیقت سلطنت]

((مقام اول امانت‌داری حقیقت سلطنت خوب این همون سلطنت ولایتیه بود. مثلاً این جا استدلالی هم کرده به اون ماجرای بلقیس، که وقتی که نامه حضرت سلیمان بهش آمد ببینید بلقیس چی میگه:))

و بلکه از آیه مبارکه قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَإِذَا كُنْتُ قِاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿1﴾ که از لسان ملکه سبأ حکایت فرموده‌اند، ظاهر است که با اینکه قومش آفتاب پرست بوده‌اند، مع هذا ارادة حکومتشان شوریّه عمومیّه بوده نه استبدادیّه.

(1). نحل، آیه 32 (ملکه سبا) گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم برای من بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور (و مشورت) شما انجام نداده‌ام».

((شورویه منظور کشور شورویه نیست و این شورویه یعنی همون شورا یعنی ایشان (بلقیس) مشورت می‌کنه با اطرافیان خودش مستبد نیست. با اینکه مسلمونم نیستن و مؤمن و الهی هم نیستند آفتاب پرست بوده‌اند که این امر پسندیده است یعنی خدای متعال این ماجرا را که داره می‌گه به شیوه تأیید آمیز می‌گه که به هم‌چین عقل داشتی هم‌چین خردی داشت.

((باز آیه ی دیگه ذکر می‌کند و می‌گوید)):

و حتی از آیه مبارکه **فَتَنَّا زُعُورَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النِّجْوَى** ¹ که داستان مشورت فرعونیان در امر حضرت کلیم و هارون - علی نبینا و آله و علیهما السلام - و منتهی شدن مذاکره علنیّه ایشان را در این باب به مذاکره سرّیه حکایت فرموده‌اند، استفاده توان کرد که چنانچه رفتار دولت انگلیس فعلاً مبعوض و نسبت به ملت انگلیسیّه، چون کاملاً بیدارند، «مسئوله و شورویه»، و نسبت به اسرا و اذلاء هندوستان و غیرها از ممالک اسلامیّه که به واسطه بی‌حسی و خواب گران، گرفتار چنین اسارت و بازهم در خوابند، «استعبادیّه و استبدادیّه» است؛ ((خوب اینجا فقیه ما نشون می‌ده که خیلی به احوال ملل دنیا آگاهه و از نحوه رفتار حکومت‌ها با مردم خودشون و مردم دیگر کشورها هم خبر داره .

خیلی نکته مهمی رو ایشون فرمودن میگه ببینید مردم انگلیس چون بیدارند، اجازه نمی‌دهند به حاکمان انگلیس که باهاشون بخوام به شیوه استبدادی برخورد بکنند، لذا حکومت انگلیس در داخل انگلیس مجبوره که با مردم خودش مشورت بکنه و از استبداد پرهیز بکنه ولی همین انگلیسی‌ها در هند که مستعمره ایشون هست، اون‌جا چون مردم در خوابند مردم بیدار نیستند، اون‌جا به شیوه استبدادی دارن حکومت می‌کنند، پس یقظه و بیداری مردم نقش مهمی داره در این که حکومت شورویه باشه یعنی بر اساس شورا عمل کنه و آزادی بده به مردم، یا نه براساس استبداد عمل بکنه.))

همین طور رفتار دولت فرعونیه هم با وجود ادّعای الوهیت مع هذا مبعوض و نسبت به قبطیان که قومش بودند شورویه و نسبت به اسباط بنی اسرائیل استعبادیّه بوده و آیه مبارکه **يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** ² هم مفید همین معنی است. ((چنان که می‌گه دولت فرعونیه هم همین طور بوده این که آیه مبارکه می‌گی اصلاً مفید همین معناست، یعنی فرعون با قبطی‌ها که قومش بوده‌اند نسبت به قبطیان (عبارت رو ملاحظه بفرمایید) یعنی ۲ نوع حکومت می‌کرد با قبطی‌ها

مشورت می کرد و از استبداد پرهیز می کرد، ولی به بنی اسرائیل که می رسید نه) مثل بردگان با اون ها برخورد می کرد چون که این ها آگاه نبودند و کسی هم نبود که از شون دفاع بکنه تا حضرت موسی برای دفاع از آن ها مبعوث شد.

این بخش را از روی متن ادامه ندادند و از خارج گفتند ...

و بعد استیلای معاویه رو با همین «الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» ⁽²⁾ به عدد می شوم سی نفر بوده و سلطنت می شومه استبدادیّه از آنان موروث است.

همین سلطنت می شومه استبدادیّه داره توضیح می دهد

((بعد توضیح می دهد که محدودیت سلطنت چقدر است و درجه محدودیت سلطنت چقدره می فرماید که:

[مقام دوم: درجه محدودیت سلطنت]

و اما مرحله ثانیه هم از آنچه سابقا گذشت اجمالا مبین شد، و دانستی ((همان مطلبی که بالا در باب ولایت فقیه گفته بود اینجا هم میگه)) که به مقتضای آنچه اساس مذهب ما- طائفه امامیه- بر آن مبتنی، و کلمه ⁽³⁾ «الهیّه عصمت را در ولایت بر سیاست امور امت معتبر دانستیم، درجه این محدودیت فقط نه بر همان خود سرانه تحکّم و مستبدانه ارتکاب نداشتن واقف و به همین اندازنده مقصور است، بلکه اجمالا دانستی که تا به کجا منتهی است.

بحث امر نوعیه است که بالا هم ذکر کرده:

و اما بنا بر اصول اهل سنت: که نه عصمت و نه نصب الهی- عزّ اسمہ-، هیچ یک را لازم ندانسته، بیعت اهل حلّ و عقد این امت را موجب انعقادش دانستند، هر چند درجه محدودیت به جایی که مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد، لکن عدم تخطی از کتاب و سنت و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله را در نفس عقد بیعت، شرط لازم الذکر و اندک تخلف دل بخواهانه ارتکاب و حکمرانی را، منافی مقام و منصب دانسته، در لزوم جلوگیری متفق شدند،

((حالا این هم از زیبایی های این متنه که شما اصطلاح حکمرانی رو می بینید ایشون به کار برده، با اینکه می گویند اصطلاح حکمرانی خوب می گن یه چیز جدیدی است دیگه ولی هم در فرمایشات ایشون آمده، و کلمه و مفهوم حکمرانی به کاررفته، هم در فرمایشات استاد مطهری و خیلی از متون دیگه))

دیگر ادامه این قسمت را نخواندند.....))

((در عصر غیبت چه کار کنیم ؟ این که عصر حضور بود))

فصل دوم: در تنقیح امر دوم است و باید سه مطلب من باب المقدمه بیان شود:

((این قسمت از نوآوری های ایشان است))

[چند مقدمه:]

[1. وجوب نهی از منکر]

اول: آنکه در باب نهی از منکر بالضروره من الدین معلوم است که، چنانچه شخص واحد فرضا در آن واحد منکرات عدیة را مرتکب شود، ردعش از هر یک از آنها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط به تمکن از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است. ((مثلاً کسی 4 تا منکر رو مرتکب می شه ، شما که می خواهید نهی از منکر بکنید، این 4 تا نهی لازم داره، ممکنه شما یکی شو بتونی نهی از منکر کنی مثلاً، 3 تا رو نتونی، به هر حال هر مقدار که مقدورت هست باید انجام بدید، این نکته اول))

[2. نیابت فقهاء در عصر غیبت]

دویم: آنکه از جمله قطعیات مذهب ما- طائفه امامیه- این است که در این عصر غیبت- علی مغیبه السلام- آنچه از ولایات نوعیه ((یعنی آن چه به نوع مردم مربوط می شود و آنچه که مشترک است بین نوع انسانها)) را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم، معلوم باشد،

«وظائف حسیه» نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب؛ ((عنایت بفرماید این تیکه خیلی مهم است، یعنی ایشون دو تا فرض می کنه، یه فرض اینه که ما بگیم فقها نیابت عامه دارند این همون ولایت عامه فقیه می شه نه مطلقه، حواستون باشه، چون ولایت عامه بعد 2 دسته میشن ، که این را امام مطرح فرمودند اون جا من می گم، ولایت عامه ای ها یا مطلقه اند یا مقیده اند ، فعلاً اینا وارد اون بحث هنوز نشدن .

این جا بحث اینه که فقیه از سوی امام نیابت عامه اگه بگیم داره، یعنی ولایت هم افتی داره هم قضا داره هم سیاست و اجرا داره، خب می گه حتی اگر کسی (چون ایشون به اندیشه شیخ انصاری آشنا بوده دیگه)می گه حتی اگه کسی بگه که نیابت عامه در جمیع مناصب برای فقیه ثابت نیست ولی از باب وظایف حسیه که می شه ما اثبات می کنیم نیابت فقها رو. این همان چیزی است که امام هم تو پایان بحث ولایت فقیه می فرماید که، اگر احیاناً کسی از این

مسیری که ما رفتیم ولایت فقیه را اثبات نکند، ولایت سیاسی رو، از باب حسبیه که می شود ثابت کرد. یعنی این که شارع راضی نیست که امر سیاست و حکومت بدون متولی بماند، وقتی که راضی نیست قدر متیقن در متولی می شه فقیه جامع الشرایط، چون فقیه جامع الشرایط نایب امام بله.

و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام ((یعنی مملکت اسلام باید حفظ شود)) و بلکه اهمّیّت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیّه از تمام امور حسبیّه از اوضح قطعیات است ((یعنی اینها بدیهی است و تردیدی در آن نیست))، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود.

[3. لزوم تحدید غاصب]

سوم: آنکه در ابواب ولایات بر امثال اوقاف عامّه و خاصّه و غیرها از آنچه راجع به باب ولایات است، این معنی نزد تمام علمای اسلام مسلم و از قطعیات است که چنانچه غاصبی عدوانا وضع ید نماید و رفع یدش رأسا ممکن نباشد، و لکن ترتیبات عملیه و گماشتن هیئت نظاری بتوان تصرّفش را تحدید ((محدود)) و موقوفه مغضوبه را- مثلاً- از حیف و میل و صرف در شهواتش، کلاً ام بعضاً^[1]، صیانت نمود، البتّه وجوب آن بدیهی و خلاف در آن نه تنها از علمای مشرّعین، بلکه از عقلای دهرین هم هیچ متصور و متحمل نخواهد بود. ((در نکته سوم به بحث عقلایی مطرح می فرمایند، میگه می بینید، «یه مثالی می زنه بعد اون رو تطبیق میده بر بحث حکومت»، شخصی موقوفه ای در دستش هست حالا عام یا خاص، این موقوفه در اختیارش است و دارد بخور، بخوره و خلاصه حیف و میل می کند، بعد ما می گوییم که طبق مثلاً وقف نامه، ما هیئت نظارتی را فعال بکنیم که بر این موقوفه نظارت بکنند، وقتی ما این هیئت رو فعال می کنیم اطمینان داریم که این هیئت نمی تواند به صورت کامل جلوی حیف و میل رو بگیرد، ولی مطمئنیم که مثلاً ۵۰، ۶۰ درصد یا ۶۰، ۷۰ درصد جلوی حیف و میل رو می گیرد. خُب ما این کار را بکنیم یا نه؟

می گه همه عقلا می گویند این کار رو انجام بدی، حالا دولت و حکومت هم همین طور، ما یه وقتی نمی تونیم که غاصب را، یعنی پادشاهی را کلاً حذف کنیم، اما می تونیم تصرفاتش را محدود بکنیم. خب اگه می تونیم محدود بکنیم، این یه کار عقلایی است.

داره این جا نتیجه گیری می کنه می گه:

[نتیجه: لزوم تحدید سلطنت جائره و تحویل آن به مشروطه]

و چون این سه مطلب مبین شد، ((مطلب مبین شد یعنی چی؟ مطلب اول چی بود؟

1- اگر یک فرد چند تا منکر انجام می دهد هر منکر او ، یک نهی از منکر دارد، تو اگر نمی تونی از همه منکراتی که انجام می دهد او راباز داری ،از هر چند تا که می توانی بازبرداری خوب بازدار اون مقدار واجب است .

2- بحث دوم این بود که امور زمین مانده را اگه نمی تونی همه را انجام بدهی ،هرچقدر که می تونی انجام بده چون شارع راضی به ترکش نیست .چه از باب نیابت عامه اگر هم نیابت عامه را قبول نکردین از باب امور حسبيه (قدر متیقن) فقیه همچنین تکلیفی داره

3- از باب اون چه که در اوقاف می گوئیم. درواقع چطور می گوئیم اگر با نظارت می شود حیف و میل را کم کرد این کار لازم حالا در بحث حکومت هم همینه اگه شما می تونید جلوی ظلم رو بگیرید و یا کاهش بدید، حالا می شود واجب.

حالا ایشون با این استدلال می گه که در مشروطه نسبت به سلطنت استبدادی، ظلم از 3 تا کاهش پیدا می کند و می شود 1، و چون 3 ظلم را ما می تونیم 2 تا را کم کنیم ،ولی یک ظلم می ماند ،ما واجب است که با مشروطه فبا انقلاب مشروطه ، حکومت استبدادی را محدود بکنیم.

این جا مغز و قلب فقه مشروطه نائینی است .این بحثی که این جا می گه ..))

و چون این سه مطلب مبین شد، مجال شبهه و تشکیک در وجوب تحویل ((تبدیل)) سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی به نحوه ثانیه، با عدم مقدوریت از ید از آن باقی نخواهد بود، چه، بعد از آنکه دانستی که نحوه اولی هم اغتصاب رداء کبریائی - عز اسمه- و ظلم به ساحت اقدس احدیت است و هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت- صلوات الله علیها- و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد است، به خلاف نحوه ثانیه که ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگر خالی است. ((چطور؟ توضیح بدهم این قسمت را .ظلم به خدا چه جوریه؟ چون که حکومت تملیکیه نمی گذارد احکام خدا در جامعه اجرا بشه .ظلم به امام چطوریه؟ چون پادشاه که نمی تونه نایب امام زمان باشه، غاصبه. ظلم به مردم چطوریه؟ چون مردم رو مثل گاو و گوسفند خودش می دونه دیگه ، هر ظلمی که بخواهد در حق آنها انجام می دهد.

اما در مشروطه که به ولایتیه نزدیک می‌شود، می‌گه فقط ظلم به امام زمان مونه . چرا؟ چون باز هم پادشاه مونده دیگه ، پادشاه نمی‌تونه جانشین امام زمان باشه. ولی ظلم به خدا و مردم نیست . چرا؟ چون هم احکام الهی قرار که بهش عمل بشه و هم دیگه قراره که به بندگان خدا ظلم نشه، بلکه نمایندگان در مجلس بیایند و از حقوق مردم دفاع بکنند))

پس حقیقت تحویل و تبدیل سلطنت جائره، عبارت از قصر و تحدید استیلای جوری و ردع از آن دو ظلم و غضب زائد خواهد بود، نه از باب رفع یک فرد از ظلم و وضع فرد مابین دیگر اخفّ از اول؛ و به عبارت اوضح آنکه ((حالا می‌خواهد خودش ساده تر بگوید))، تصرّفات نحوه ثانیه فقط به همان مقدار نظم و حفظ مملکت مقصور، و تصرّفات نحوه اولی زیاده و اضعاف آن است و بر هیچ حد هم واقف و مقصور نیست، و تبدیل نحوه سلطنت عبارت است از منع و ردع از این زیادتها.

((عرض کردم ، ایشان حالا در ادامه می‌گوید دفع افسد به فاسد می‌کنیم، بعد آن رؤیایی (خوابی) را که عرض کردم این جا تعریف کرده، که من حالا از ذکر رؤیا دیگر صرفه نظر می‌کنم.

بعد استدلالی دارند راجع به شورویه بودن سلطنت، یعنی شورائی بودن سلطنت و حفظ مملکت اسلامی، که باز هم یک مستنداتی می‌آورد ، اعم از آیات قرآن و تاریخ که از آن ها در فصل سوم با تفصیل بیشتری یاد می‌کنند ، من نمونه‌ها را از فصل سوم براتون می‌خونم . از جمله آیه « **وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ** » هست که این فی الامر رو که می‌گه مفرد محلی به الف و لام و مفید عموم اطلاقی است ، توضیح داده دیگه ، می‌گوید شامل کلیه امور سیاسی می‌شه این « و شاورهم فی الامر » این امر مفید کلیه امور سیاسیه هست و البته شامل احکام الهیه نمی‌شود، بعد می‌گویند ایت از باب تخصص است ، نه تخصیص ، چون کلاً احکام الهی از فی الامر خارج بوده.

و همین‌طور به آیه **وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ** استناد کرده، به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب این جا استناد کرده ، یعنی باز همان روشی را که داشت قرآن، سیره پیامبر ص سیره امام علی علیه السلام، این جا به این جمله امام علی ع اشاره کرده که فرمودند: «فلا تكلّمونی بما تكلّم به الجابرة و لا تتحقّظوا منی بما يتحقّظ به عند أهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعة، و لا تظنّوا بی استقّلالاً فی حقّ قیل لی، و لا التماس إعظام لنفسی؛ فإنّه من استثقل الحقّ أن یقال له أو العدل ان یعرض علیه كان العمل بهما اثقل علیه فلا تكفّوا عن مقاله بحقّ أو مشورة بعدل» ¹ .

(1). نهج البلاغه، خ 216؛ با من آنگونه که با گردنکشان سخن گفته می‌شود، سخن نگویید و آنچه که از مردم خشمگین پنهان داشته می‌شود، از من پنهان مکنید و با من به تظاهر و چاپلوسی رفتار نکنید، و درباره من گمان مبرید

که اگر حقی گفته شود، بر من گران آید و یا مرا به بزرگی تعظیم نمائید، زیرا کسی که گفتن حق بر او یا پیشنهاد عدل دشوار آید، عمل به آن دو برای وی دشوارتر است. پس از حق گویی یا مشورت به عدل، خودداری نکنید.

شاهد مثال آخرش هست: فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل.

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 86

اینجاست آن آیه ای که اشاره کردم، هَذِهِ بَعْضُ اعْتِنِ الرَّدَّتِ إِلَيْنِ، یعنی این چیزی که غربی ها از ما گرفتند حالا دارند به خود ما برمی گردانند))

و علی کلّ حال زهی اسف و حسرت که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی ((منظورش علمای غیر مذهب است))، چه قدر از مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بی خبریم؟! و به جای آنکه شورای عمومی ملی ر ((یعنی پارلمان را، مجلس را)) هَذِهِ بَعْضُ اعْتِنِ الرَّدَّتِ إِلَيْنِ «2» (2). یوسف، آیه 65 «این سرمایه ماست که به ما بازپس گردانده شده است».

بگوئیم، با اسلامیت مخالفش می شماریم ((و باید بگوئیم این چیزی که از غربی ها می گیریم برای خود ما مسلمان ها بوده)) و حتی آیه واضح الدلالة سابقه را هم گویا در کتاب مجید الهی - عز اسمه - هرگز نخوانده و یا به مفادش بر نخورده [ایم] یا آنکه به واسطه منافاتش با شهوات و شعبه استبداد و استعباد خودمان داستان نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «1» را تجدید نمودیم. ((یعنی ما اصلا، وحی و کتاب خدا و .. را پشت سر انداختیم و اصلا عمل نمی کنیم))

((ادامه این قسمت از متن را عبور کردند و از بیرون توضیح فرمودند که: بحث نظارت بیرونی را مطرح کرده که نظارت نمایندگان ملت بر مجریان و قوه مجریه هست.

این جا بحث قانون اساسی را می بینید که مفصل مطرح کرده.))

[مسلمانان و مباحث فلسفه سیاسی] تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 92

((و این جا به گله می کنه می گویند که ما باید به مسائل سیاسی پردازیم،

با اینکه - بحمد الله تعالى و حسن تأییده - از مثل یک کلمه مبارکه «لا تنقض اليقين بالشك»⁵ «1» آن همه قواعد لطیفه استخراج نمودیم، از مقتضیات مبانی و اصول مذهب و مایه امتیازمان از سایر فرق چنین غافل و ابتلای به اسارت و رقیت طواغیت امت را الی زمان الفرج - عجل الله تعالی آیمه - به کلی بی علاج پنداشته، اصلاً در این وادی داخل نشدیم (یعنی کلاً سیاست و این ها را رها کردیم تا ان شاء الله امام زمان خودش بیاد و خودمونو مبتلای این طاغوت ها کردیم) و دیگران در پی بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلیص رقابشان از این اسارت منحوسه، گوی سبقت ربوندند، مبدأ طبیعی آن چنان ترقی و نفوذ را از سیاست اسلامیّه اخذ (یعنی غربی ها اگر پیشرفت کردند، این را از سیاست اسلامیّه گرفته اند))

و به وسیله جودت استنباط و حسن تفریع، این چنین فروع صحیحه بر آن مرتب، و به همان نتایج فائقه نائل شدند و ما مسلمانان به قهقرا برگشتیم، حال هم که بعد اللّتیّ و الّتی، اندک تنبّهی حاصل و مقتضیات احکام دین و اصول مذهبمان را با کمال سربه زیری از دیگران اخذ و مصداق **هـ ذِه بَضْ عَتْنِ اِ رُدَّتْ اِلَیْنِ** شد، باز هم جهله و ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی درجه همدستی با ظالمین را به آخرین نقطه منتهی و سلب فعالیت ما یشاء و حاکمیت ما یزید، و مالکیت رقاب، و عدم مسئولیت عمّا یفعل از جائزین را با اسلامیّت و قرآن منافی شمردند؛ ((داره به مخالفین مشروطه می گوید، علمای مخالف مشروطه شدند)) همانا بر طبق اراده استبدادیّه خود و محض همدستی با جائزین، دین و «1» مذهبی تازه اختراع نموده، اسمش را اسلام، و اساسش را بر تشریک طواغیت امت با ذات احدیّت - تقدّست اسماءه - ((یعنی شاه را هم میگویند مثل خدا)) در صفات مذکوره مبتنی ساختند! و کتاب جور و استبدادی هم که به مقتضای **اِنَّ الشَّیْطَانِ لَیُّوْحُوْنٌ اِلَیْ اَوَّلَیْ اَیْنِهِمْ** «2» از کفرستان روسیه بر ایشان نازل، که متضمن این دستور العملهای جوریه و مبنی بر همین مبانی است ((مجلس را محمد علی شاه به توپ بست دیگه و لیاخوف اینکار رو کرد و بعد این ها مطرح شد که ۱ قانونی از روسیه، بعد از این به توپ بستن مجلس آمده که محمد علی شاه دیگه طبق او

⁵ (1). حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 1، ص 245؛ زراره درباره مردی که در حال وضو خواب او را ربوده بود از امام علیه السلام سؤال می کند که آیا چنین خوابی مبطل وضوست یا نه؟ امام به تفصیل پاسخ داده، سپس ضابطه ای تعیین می کند که یقین هرگز با شک نقض نمی شود. فقهاء از این جمله در روایات متعدّد اصل استصحاب را کشف کرده و در مباحث متعدد از آن سود جستند.

⁶ (6). ظاهراً اشاره به قانونی از روسیه است که محمد علی شاه بعد از تعطیل مجلس به جای قانون اساسی مشروطه پیشنهاد کرد و به نجف ارسال کرد، ولی اثری از این قانون در آثار تاریخی یافت نشد.

به اصطلاح حکومت بکنه، و اون خط تلگراف همدست انگلیسی‌ها بود گاهی از این شیطنت‌ها هم می‌شد و یه چیزایی هم می‌فرستادن نجف، خلاصه این دوری نجف از تهران باعث یک سری از این حرف‌ها حدیث‌ها هم شده بود دیگه)) قرآن آسمانی‌اش خواند، «قرآن آسمانی‌اش خواندند و به همدستی با طواغیت امت مستظهر و در بلد اسلام به چنین خلاف ضروری واضح، اجهار و چنین نغمه‌ها سرودند، و داستان **أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّهُ ذَا كُشَىٰ** عَجَابٌ ... مَإِ سَمِعْنَا بِهِ ذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّهُ ذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»¹ را تجدید نمودند، عصمنا الله تعالی من غلبة الهوى وإيثار العاجلة ومعاونة الظلمة وسوء الخاتمة بمحمد وآله الطاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين -»².

(1). ص، آیات 5 و 7 «(کافران درباره پیامبر گفتند:) آیا او به جای این همه خدایان خدای واحدی قرار داده؟ این به راستی چیز عجیبی است!.. ما هرگز چنین چیزی در آیین واپسین ننشیده‌ایم، این تنها یک آیین ساختگی است.

[فصل چهارم:] [پاسخ به شبهات و مغالطات] تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 95

فقط از بیرون توضیح دادند و متن این قسمت را نخواندند))

فصل چهارم که پاسخ به شبهات و مغالطه هست، این قسمت تقریباً پاسخ به مباحثی است که در رساله حرمت مشروطه شیخ فضل الله نوری رضوان الله تعالی علیه آمده و این رو چون در ترم قبل اشاره‌ای کرده بودم این جا دیگه توقف نمی‌کنیم، همون مطالبی که در مقدمه آمده بود ایشون به عنوان مغالطه مطرح می‌کنه و جواب می‌ده ولی مسئله‌ای که وجود داره اینه که مطلبی که ایشون می‌گه، اگه این گونه بود درست بود ولی مطلبی که وجود داره اینه که در تهران اون چیزی که می‌گذشت همون چیزی است که مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری گزارش کرده ببینید(☺))

[الف) مغالطه درباره آزادی] تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 96

اول: مغالطه راجعه به اصل مبارک «حریت» است، که الحق از شاه مغالطه‌کاری‌های عالم و کشف حقیقتش هم از همه اهمّ و الزم است؛ چه، بعد از آنکه در مقدمه مبین شد و دانستی که حقیقت سلطنت تملکیه عبارت از اغتصاب رقاب ملت است در تحت تحکّمات خود سرانه، و [پس از طلوع اسلام] مبدأ این اغتصاب را هم به مقتضای حدیث نبوی متواتر بین الشیعه و اهل السنّه دانستی که بلوغ بنی العاص - لعنهم الله تعالی - به عدد می‌شوم¹ سی نفر بوده، و هم دانستی که اساس ولایتیه بودن آن، ((تا آخر، ببینید ایشون می‌گوید که آزادی یعنی این استبداد را حذف کردن. خب این همون چیزی بود که شیخ فضل الله در مرحله اول که خودش فتوا به وجوب مشروط داده بود مطرح کرد، اما بعداً

متوجه شد که اینا وقتی می گن آزادی منظورشون آزادی از مذهب، نه آزادی از استبداد فقط، بلکه آزادی از استبداد ۱ بهانه ای است که آزادی از دین و مذهب را هم مطرح بکنند .

چنان که تا الان هم همین جوریه یعنی مثلاً در دولت دوم خرداد اگه خاطرتون باشه وقتی بحث آزادی خیلی مطرح شده بود، یه عده دوباره همین مطلب رو می گفتند که ، اگر آزادیه ، پس ما حجاب نداشته باشیم. یعنی آزادی در برداشتن روسری و حجاب و این ها معنا می شود، یعنی فوراً بحث را می برند از آزادی سیاسی به سمت آزادی مذهبی . این جا ایشون این رو نقل می کنه ، می گه اینا گفتن که اینا می خوان از مذهب آزاد بشن، نه این مغالطه است و و اصلاً منظور این نیست. خوب مرحوم نائینی که به تهران نبود که بداند مثلاً در تهران چه خبره، این هایی که شعار آزادی را در تهران می دهند مقصودشان چیه ؟ ببینید این جا می گه که ، آخرش را ، من همش رو نمی خونه بله می گه که ((☺))

تنبيه الأمة و تنزيه الملة، ص: 99

و ما ظالم پرستان هم چنان روزگاری که آزادی از این اسارت و رقیت را لا مذهبی و یا از دعوات زناده و ملاحظه بایه- لعنهم الله تعالی- جلوه می دادیم و مشروطیت دولت جائره را دین و مذهبی در مقابل شریعت حقّه به خرج می آوردیم، مسلمان را به تمکین از این رقیت ملعونه وادار، و به ازاء این حسن خدمت تیول و مرسوم «2» و جائزه و انعامها می گرفتیم((یعنی می گن که آقا اینا می خواهند بایه آزاد بشه ، زناده آزاد بشوند، لامذهبی آزاد بشه ، نه منظور در مشروطه این نیست.

عرض می کنم، بحث مرحوم نائینی به لحاظ اندیشه ای درسته، یعنی آزادی از استبداد اندیشه دینی، ولی اون چه که در تهران از ناحیه شیخ فضل الله نوری متوجه شد این بود که همین آزادی مطرح می شود، یعنی آزادی زندیقان، آزادی بایه، آزادی از مذهب و لامذهبی این چیزها فهمیده می شد. ایشون می گه این مغالطه هست، نخیر اصلاً مقصود مشروطه خواهان این نیست .

دقیق ترش اینه بگیم مقصود نائینی از مشروطه این نیست، مقصود نائینی و آخوند خراسانی از حریت این نیست که بی دینی آزاد باشه و حرف درسته ، ولی مقصود روشن فکرای که در تهران بودند چی؟ این جا حق با شیخ فضل الله نوری که در رساله حرمت مشروطه اش استدلال کرده که چون این ها حریت را به معنای حریت و آزادی از مذهب می داند ما آن را نمی پذیریم و حرام می دانیم .

دوباره می گه که : ((

[ب) مغالطه درباره مساوات]

دویم: مغالطه راجعه به اصل ظاهر مساوات است ((اینجا مسئله چی بوده؟ ایشون میگه مساوات یعنی در برابر قانون و احکام و این‌ها برابر باشیم ، خب این حرف درستیه ، شیخ فضل‌الله نوری در رساله حرمت مشروطه چی گفته که اون فتوا به حرمت داد؟ میگه اول ما فکر می‌کردیم که منظور این‌ها از مساوات عادلانه بودن، ولی بعداً متوجه شدیم که منظور این‌ها از مساوات اینه که زن و مرد و مسلمان و کافر این‌ها در برابر قانون هم مساوی باشند. مرحوم نائینی این‌جا می‌گه نه این مغالطه هست ، مشروط چی‌ها در تهران چنین منظوری ندارند و این توجیه نادرستی که این افراد در کتاب‌های خودشون کردند . که خب همان دوری مسافت به‌نظر می‌رسه که باعث این اشتباه شده ، یعنی مرحوم نائینی که تهران نبود که بداند در تهران چه خبره، فکر می‌کرد که مساوات یعنی برابری در برابر قانون، که حرف درستی هم هست. ولی مرحوم شیخ در تهران بود ،متوجه شد که این‌ها اول از اون‌جا شروع کردند ولی بعد کم‌کم رفتند به این طرف که مساوات یعنی همه زن و مرد و کافر و مسلمان و ازلی و بابی و این‌ها همه در برابر قانون مساوی باشند، نباید فرقی بین زن و مرد و مسلمان و کافر و مرتد و این‌ها وجود داشته باشه، ولی مرحوم نائینی فکر می‌کنی اینا تحریف کرده‌اند و به این آیه استدلال می‌کنه

يُحَرِّقُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

خب می‌بینید که مفصل هم این‌جا بحث را مطرح کردند و چند تا مغالطه دیگر هم گفته، درباره قانون اساسی و درباره بیعت و امثال این‌ها ، که اینها را هم ایشون سعی می‌کنه که از باب مقدمه واجب حل بکنه، این‌جا شما می‌بینید که ۱ قاعده اصول فقهی رو ایشون به کار می‌برند در بحث فقه سیاسی ، که خیلی هم جالبه یعنی این از چیزایی که شما خوب که دقت بکنید و یاد بگیرید، که ما اگه بخواهیم به احکام اسلام عمل بکنیم و از کیان اسلامی حفاظت بکنیم، خب! تشکیل پارلمان و تدوین قانون اساسی لازمه ، مقدمه واجب، واجبه یعنی اگر جلوی استبداد رو گرفتن واجبه این جز از طریق قانون اساسی و پارلمان نمی‌شود، پس تشکیل قانون اساسی تدوین قانون اساسی و تشکیل پارلمان واجب هست.

چند تا همین جوری اشکال دیگه رو هم ایشان سعی کردند این‌جا پاسخ بدهند که اگر من توصیه می‌کنم که حتماً این‌ها را بخونید مثلاً این که گفتن رای اکثریت بدعته، توضیح می‌ده که این چنین نیست و این در سیره پیامبر عمل به رأی اکثریت بوده در سیره امام علی عمل به رأی اکثریت بوده در غیر جایی که وحی بوده البته ، ((

و خوب است کلامی را که در همین اوقات بعض ایرانیان مقیمین اسلامبول در طی ابلاغات شفاهیه که از لسان حضرات مشیخه اسلامیّه، به نجف اشراف به حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی - دام ظلّه - نوشته بودند، به علاقه ضدّیت نامه «2» با شنائع و هفوات صادره از ظالم پرستان ایران، در این مقام ذکر و این فصل را ختم دهیم.

در طی بیانات مفصله ای که در لزوم اهتمام در تشیید این اساس سعادت از لسان آن خیر خواه بزرگ اسلام نوشته بود این عبارت بود ((این خیلی مطلب مهمی است)):

«این سیل عظیم که به نام «1» تمدن بشری از بلاد غرب به سمت ممالک اسلامیّه سرازیر است، اگر ماها رؤسای اسلام جلوگیری نکنیم و تمدن اسلامی را کاملاً به موقع اجرا نگذاریم، اساس مسلمانی تدریجاً از آثار آن سیل عظیم محو و نابود خواهد بود انتهی!»! بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا! ((مرحوم نائینی یکی از دغدغه هاش اینه که، تمدن اسلامی را در خطر می بینه، می گه این تمدن غرب که از غرب به سمت ممالک اسلامی سرازیر شده، اگه ماها فکری نکنیم، سیاست اسلامی را مطرح نکنیم، خودمون با استبداد استعمار و مبارزه نکنیم، حالا استعمار ایشون برجسته نکرده در این کتاب خودش همین جا فقط هست که یه اشاره ای می شه از زبان مرحوم آخوند خراسانی و اون نامه ای که از استامبول براشون آمده. این مرد بزرگ در مقام حفظ اسلام با اینکه - بحمد الله تعالی - استقلال دولت علیه عثمانی هنوز کاملاً محفوظ است، مع هذا عواقب را ملتفت و در حفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی می فرماید ((البته عاقبت اندیشی ایشون هم درست بوده و عثمانی فرو پاشید دیگه، در جنگ جهانی اول در 1922 میلادی فروپاشید، در 1924 کلاً خلافت جمع شد و شما می بینید که همین کشورهای مختلف بود که اول بین فرانسه و روسیه به انگلیس و ایتالیا و این ها تقسیم شد و بعد هم یکی یکی به یک استقلال ظاهری رسیده اند، ولی باطناً همچنان وابسته هستند.))

شرایط نمایندگان خیلی جالبه ببینید اون زمان که ایشون این کتاب را نوشته شرایط نمایندگان مجلس را چی دونهسته عمده و اصل مطلب اجتماع شرایط «1» و اتّصاف به کمالات نفسانیّه معتبره در این باب است و اصول لازمه و امّهات آنها چند امر است:

اول: علمیت کامله ((اجتهاد)) در باب سیاست و فی الحقیقه مجتهد بودن در فنّ سیاست، حقوق ((حقوق گفتنش مهمه)) مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقائق و خفایای حیل معموله بین الدول ((فریب نخورد))، و خبرت کامله به خصوصیات و وظائف لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر، که - بعون الله تعالی و حسن تأییده - به انضمام این علمیت کامله سیاسیه به فقاہت هیئت مجتهدین منتخبین برای تنقیض آراء و تطبیقش بر شرعیات، قوه علمیه لازمه در سیاست امور امت به قدر قوه بشریه کامل و نتیجه مقصوده مرتب گردد ان شاء الله تعالی. ((الان شرط نماینده مجلس را ما فوق لیسانس یا معادل آن می دانیم))

[2]. وارسنگی از هوی و طمع]

الان هم کسی این را چک نمی کند.!

[3. خیرخواه دین و دولت و مملکت]

[توصیه: دقت در انتخاب نمایندگان]

[ج] وظائف اصلی نمایندگان [1. تطبیق دخل و خرج مملکت] [2. تشخیص وضع قوانین و تمیز ثابت از متغیر] ((یعنی بدانند چه قوانین ثابتی در اسلام داریم و چه بخشی متغیر، که اون بخش متغیر را می توانند تغییر دهند و بعد احکام ثابت و متغیر را بحث کرده اند...))

درس گفتار چهاردهم

تعریف متفاوت امام از حکومت (هم متفاوت از سید مرتضی و هم متفاوت از نایینی)

امام ره: الاسلام هو الحکومه.

این مطالبی که بیان خواهد شد مبتنی بر کتاب البیع صفحه ی ۶۲۰ به بعد می باشد.

و بعد ما عرفت ذلك نقول: إن الأحكام الإلهية سواء الأحكام المربوطة بالماليات، أو السياسيات^۷، أو الحقوق لم تنسخ، بل تبقى إلى يوم القيامة، و نفس بقاء تلك الأحكام يقضى بضرورة حكومة و ولايه، تضمن حفظ سيادة القانون الإلهي، و تتكفل بإجرائه، و لا يمكن إجراء أحكام الله إلا بها؛ لئلا يلزم الهرج و المرج.

⁷. هر آنچه که به حوزه اجرا مربوط باشد.

مع أنّ حفظ النظام من الواجبات الأكيدة، واختلال أمور المسلمين من الأمور المبعوضة، و لا یقام بذا، و لا یسدّ هذا إلّا بوال و حکومت.

مضافاً إلى ١ أنّ حفظ ثغور المسلمين من التهاجم، و بلادهم من غلبه المعتدين، واجب عقلاً و شرعاً، و لا یمكن ذلك إلّا بتشکیل الحكومة، و کلّ ذلك من أوضح ما یحتاج إليه المسلمون، و لا یعقل ترک ذلك من الحکیم الصانع.

در این فراز حضرت امام وارد بیان ادله ضرورت تشکیل حکومت اسلامی می شوند که در بیان این ادله فرقی بین زمان حضور و غیبت نیست.

ادله ضرورت تشکیل حکومت اسلامی (در این ادله، تفاوتی بین حضور و غیبت نیست)

دلیل اول: جاودانگی احکامی که در اسلام آمده است اعم از آیات قرآن و سایر آن؛

آیا این آیات و احکام اسلامی در عصر غیبت، نسخ شده اند و یا ادامه دارند؟

مستحضر هستید که هیچ فقیهی چنین ادعایی مبنی بر نسخ آیات و احکام ندارد بلکه به عکس نظر فقها این است که: حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه و اجرای این احکام هم مستلزم وجود حکومت است و در علم اصول خواندیم که مقدمه واجب، واجب است؛ فلذا تشکیل حکومت واجب است.

(تفاوت میان حکومت و ولایت از دیدگاه امام)

در این جا دو بحث مطرح است:

۱- حکومت

۲- ولایت (رهبری و سرپرستی)

حکومت و ولایت دو مقوله هستند:

ولایت همان امر رهبری امت است که حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در همان ایام مکه که حکومت هم نداشته اند واجد ولایت بودند. یعنی ولایت متوقف بر حکومت نیست.

اما حکومت متوقف بر بسط ید و بیعت مردم است. پس ممکن است جایی ولایت باشد و حکومت نباشد مثل زمانی که رسول خدا در مکه بودند. و بالعکس جایی حکومت باشد و ولایت نباشد (که استاد مثالی نزدند. مثال از بنده:

حکومت اسلامی صفویه که ولایت نداشتند و فیه نظر) و ممکن است جایی هم حکومت باشد و هم ولایت باشد
مثل زمان رسول خدا در شهر مدینه.

دلیل دوم: حفظ نظام از واجبات اکید است و اختلال در امور مسلمین از محرمات شدید است و این حفظ نظام
امور مسلمین و عدم اختلال در آن، بدون امر رهبری و حکومت ممکن نمی‌باشد.

دلیل سوم: بحث امنیت جامعه و کشور اسلامی عقلاً و شرعاً واجب است که تامین شود و این مهم بدون تشکیل
حکومت ممکن نیست.

همه این ادله کاملاً واضح است و هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند منکر این ادله شود.

فما هو دلیل الإمامة، بعینه دلیل علی لزوم الحکومة بعد غیبه ولی الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف، و لا سیما
مع هذه السنين المتמادية، و لعلها تطول - و العیاذ باللّٰه إلى آلاف من السنين، و العلم عنده تعالی.

پس هر آنچه که دلیل امامت است، بعینه دلیل تشکیل حکومت در عصر غیبت خواهد بود. خصوصاً با این سال‌های
طولانی‌ای که به طول انجامیده‌است.

فهل یعقل من حکمة الباری الحکیم إهمال الأمة الإسلامية، و عدم تعیین تکلیف لهم، أو یرضی الحکیم بالهرج و المرج
و اختلال النظام، و لا یأتی بشرع قاطع للعدر؛ لئلا تكون للناس علیه حجة؟! و ما ذکرناه و إن کان من واضحات العقل؛
همه این بیانات، ادله عقلی است که توسط حضرت امام ره مطرح شده‌است.

از این جا به بعد حضرت امام، اختصاری از مصادیق ادله ضرورت تشکیل حکومت در عصر حضور و غیبت را بیان
می‌فرمایند:

فإن لزوم الحکومة لبسط العدالة، و التعلیم و التریة، و حفظ النظم، و رفع الظلم، و سد الثغور، و المنع عن تجاوز الأجانب
من أوضح أحكام العقول، من غیر فرق بین عصر و عصر، أو مصر و مصر

شش دلیل بدیهی عقلی برای تشکیل حکومت اسلامی در همه اعصار و امصار که توسط حضرت امام مطرح می‌شود
عبارت‌اند از:

۱- بسط عدالت (عدالت گستری)

۲- گسترش تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش)

۳- حفظ نظم (امور انتظامی)

۴- رفع ظلم (امور قضائی)

۵- حفظ مرزها

۶- جلوگیری از تجاوز اجانب

آیا دلیل نقلی هم بر تشکیل حکومت داریم:

و مع ذلك فقد دلّ عليه الدليل الشرعي أيضاً، ففي «الوافي» عقد باباً «في أنه ليس شيء مما يحتاج إليه الناس إلّا و قد جاء فيه كتاب أو سنّة» و فيه روايات:

رواية مازم، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال إنّ الله تبارك و تعالى أنزل في القرآن تبيان كل شيء، حتّى و الله ما ترك الله شيئاً يحتاج إليه العباد، حتّى لا يستطيع عبد يقول: لو كان هذا أنزل في القرآن إلّا و قد أنزل الله تعالى فيه

و آية حاجة كالحاجة إلى تعيين من يدبر أمر الأمة، و يحفظ نظام بلاد المسلمين طيلة الزمان، و مدى الدهر في عصر الغيبة، مع بقاء أحكام الإسلام التي لا يمكن بسطها إلّا بيد والي المسلمين، و سائس الأمة و العباد.

في «نهج البلاغة» فرض الله الإيمان تطهيراً من الشرك. إلى أن قال و الإمامة نظاماً للأمة

في خطبة الصديقة سلام الله عليها ففرض الله الإيمان تطهيراً من الشرك إلى أن قالت و الطاعة نظاماً للملّة، و الإمامة لمّا من الفرقه

بحث اول كه ضرورت تشكيل حكومت اسلامى بود در اين جا به اتمام رسيد.

نکته: طرح این مباحث توسط حضرت امام ره با سایر فقها تفاوت دارد و آن هم این است که مباحث ایشان با رویکرد فلسفه سیاسی و حکمت سیاسی می باشد و با ادله عقلی و با قالب برهانی شروع می شود و در ادامه حالت فقهی پیدا می کند فلذا این مباحث با یک پشتوانه فلسفی سیاسی و حکمی جلو می رود و تکیه گاه بحث، عقل است و برای تأیید عقل از مؤیدات شرعی استفاده می شود.

بحث دوم- الکلام فی شخص الوالی در عصر غیبت چه کسی امر حکومت را بر عهده دارد؟

الان که قائل هستیم به این که باید حکومت در عصر غیبت هم ادامه داشته باشد و ادله عقلی و نقلی بر آن اقامه شد، یک سؤال مطرح می شود:

در عصر غیبت چه کسی امر حکومت را بر عهده دارد؟

ثمّ بعد ما وضح ذلك، يبقى الكلام في شخص الوالي، ولا إشكال على المذهب الحقّ في أنّ الأئمّة و الولاة بعد النبيّ (صلّى اللّٰه عليه وآله و سلّم)؛ سيّد الوصيّين أمير المؤمنين، و أولاده المعصومون صلوات اللّٰه عليهم أجمعين، خلفاً بعد سلف إلى زمان الغيبة، فهم ولاة الأمر، و لهم ما للنبيّ (صلّى اللّٰه عليه وآله و سلّم) من الولاية العامّة، و الخلافة الكليّة الإلهيّة.

أمّا في زمان الغيبة، فالولاية و الحكومة و إن لم تجعل لشخص خاصّ، لكن يجب بحسب العقل و النقل أن تبقى بنحو آخر (با اوصاف معرفی شوند نه با اسم)؛ لما تقدّم من عدم إمكان إهمال ذلك، لأنّهما ممّا تحتاج إليه الجماعة الإسلاميّة. و قد دلّت الأدلّة على عدم إهمال ما يحتاج إليه الناس، كما تقدّم بعضها و دلّت على أنّ جعل الإمامة لأجل لَمّ الفرق، و نظام الملّة، و حفظ الشريعة و غيرها، و العلّة متحقّقة في زمن الغيبة، و مطلوبيّة النظام و حفظ الإسلام معلومة، لا ينبغي لدى مسكّة إنكارها.

(تفاوت روشی امام با شیخ انصاری در طرح بحث ولایت در عصر حضور و غیبت)

در این جا حضرت امام مباحث مربوط به عصر حضور را کاملاً مختصر بیان می کند و به تفصیل وارد بحث عصر غیبت می شود و این رویکرد کاملاً برعکس رویکرد شیخ انصاری است چرا که ایشان عصر مربوط به حضور را کاملاً مفصل توضیح می دهند و عصر غیبت که مورد سوال شاگردان ایشان بود را به اختصار بیان می کند.

حال که در عصر غیبت، ولایت و حکومت برای شخص خاص با اسم، معین نشده است فلذا به نحو دیگری که معرفی با اوصاف باشد معین شده است که همان فقهاء جامع شرایط باشند.

پس تکلیف وجود والی نیز تمام شد و تبیین گردید.

پس از این وارد بحث سوم می شویم:

بحث سوم: ما يعتبر في الوالي

فنقول: إنّ الحكومة الإسلامية لما كانت حكومة قانونية، بل حكومة القانون الإلهي فقط، و إنّما جعلت لأجل إجراء القانون، و بسط العدالة الإلهية بين الناس، لا بدّ في الوالي من صفتين، هما أساس الحكومة القانونية، و لا يعقل تحقّقها إلّا بهما:

إحدهما: العلم بالقانون.

و ثانيتهما: العدالة.

۱- حكومة اسلامی حکومت قانون الهی است فلذا پس حاکم نیز باید عالم به قانون اسلامی باشد.

۲- حکومت اسلامی در پی گسترش عدالت است فلذا حاکم نیز باید عادل باشد. (ذات نیافته از هستی بخش-کی تواند شود هستی بخش)

آیا حاکم اسلامی که واجد عدالت نباشد می تواند گسترش دهنده عدالت باشد!!!

و مسألة (الکتابه / الکفایه) داخله فی العلم بنطاقه الأوسع، و لا شبهه فی لزومها فی الحاکم أيضاً، و إن شئت قلت: هی شرط ثالث من أسس الشروط.

تا این جای کار وجود دو صفت یعنی علم و عدالت ضرورت پیدا کرد اما آیا صفات مدیریت و تدبیر و کفایت امور ضرورت دارد یا نه ؟ بله این صفت نیز لازم است لکن از نظر ما همه این موارد داخل در همان صفت اول است یعنی العلم بالقانون که فقط شامل بحث فقه نیست بلکه مباحث مربوط به مملکت داری و هر آنچه که برای اداره جامعه لازم است هم باید وجود داشته باشد.

و اصلاً شک و شبهه‌ای در این بحث کفایت امر نیست و کاملاً ضرورت آن واضح است.

و هذا مع وضوحه فإنّ الجاهل و الظالم و الفاسق، لا یعقل أن يجعلهم اللّٰه تعالیٰ ولاءً علی المسلمین، و حکّاماً علی مقدّراتهم و علی أموالهم و نفوسهم، مع شدّه اهتمام الشارع الأقدس بذلك، و لا یعقل تحقّق إجراء القانون بما هو حقّه إلّا بید الوالی العالم العادل دلت علیه الأدلّة اللفظیّه:

ففي «نهج البلاغه» لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج و الدماء و المغانم و الأحكام و إمامة المسلمين، البخیل، فتكون في أموالهم نهمته، و لا الجاهل فیضلّهم بجهله، و لا الجافي فيقطعهم بجفائه، و لا الحائف للدول فيتخذ قوماً دون قوم، و لا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق، و يقف بها دون المقاطع، و لا المعطل للسنة فيهلك الأمة.

فتری أنّ ما ذكره (عليه السلام) يرجع إلى أمرين: العلم بالأحكام، و العدل.

و قد ورد فى الأخبار اعتبار العلم و العدل فى الإمام (عليه السلام)، و كان من المسلّمات بين المسلمين - منذ الصدر الأوّل لزوم علم الإمام و الخليفة بالأحكام، بل لزوم كونه أفضل من غيره، و إنّما الخلاف فى الموضوع.

كما أنّه لا خلاف بين المسلمين فى لزوم الخلافة، و إنّما الخلاف فى جهات أخر، و لا زال طعن علمائنا على من تصدّى للخلافة: بأنّه جهل حكماً كذاً.

و أمّا العدل، فلا ينبغى الشكّ من أحد المسلمين فى اعتباره، فالعقل و النقل متوافقان فى أنّ الوالى لا بدّ و أن يكون عالماً بالقوانين، و عادلاً فى الناس و فى إجراء الأحكام.

نتیجہ گیری: و عليه فيرجع أمر الولاية إلى الفقيه العادل، و هو الذى يصلح لولاية المسلمين؛ إذ يجب أن يكون الوالى متّصفاً بالفقه و العدل.

فأقامه الحكومة و تشكيل أساس الدولة الإسلامية، من قبيل الواجب الكفائى على الفقهاء العدول، فإن وفق أحدهم لتشكيل الحكومة يجب على غيره الاتباع، و إن لم يتيسر إلّا باجتماعهم، يجب عليهم القيام مجتمعين.

پس زنده نگه داشتن و رونق بخشیدن و امر حکومت از واجبات کفایى بر فقهاء عادل است.

و لو لم يمكن لهم ذلك أصلاً، لم يسقط منصبهم و إن كانوا معذورين فى تأسيس الحكومة.

و مع ذلك، فلكلّ منهم الولاية على أمور المسلمين؛ من بيت المال إلى إجراء الحدود، بل على نفوس المسلمين إذا اقتضت الحكومة التصرف فيها، فيجب عليهم إجراء الحدود مع الإمكان، و أخذ الصدقات و الخراج و الأ خمس، و الصرف فى مصالح المسلمين و فقراء السادة و غيرهم، و سائر حوائج المسلمين و الإسلام.

و در صورت عدم امکان بر تشکیل حکومت، همچنان منصب ولایت امور مسلمین را واجد هستند فلذا باید نسبت به برخی امور در صورت امکان پیگیر باشند:

جمع آوری زکات و خمس و صرف آن در مصالح مسلمین و اسلام، اجرای حدود، فتوای جهاد با متجاوزین یا جلوگیری از ظلم حاکم مبنی بر قتل نفس مظلوم و غیره

فيكون لهم فى الجهات المربوطة بالحكومة، كلّ ما كان لرسول اللّه و الأئمة من بعده صلوات اللّه عليهم أجمعين.

و لا يلزم من ذلك أن تكون رتبته الأنبياء أو الأئمة (عليهم السلام)؛ فإن الفضائل المعنوية أمر لا يشاركهم (عليهم السلام) فيه غيرهم.

فالخلافة لها معنيان و اصطلاحان:

أحدهما: الخلافة الإلهية التكوينية، و هي مختصة بالخلص من أوليائه، كالأنبياء المرسلين، و الأئمة الطاهرين سلام الله عليهم.

و ثانيهما: المعنى الاعتباري الجعلي، كجعل رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) أمير المؤمنين (عليه السلام) خليفة للمسلمين، أو انتخاب فلان و فلان للخلافة.

فالرئاسة الظاهرية الصورية أمر لم يعتن بها الأئمة (عليهم السلام) إلّا لإجراء الحق، و هي التي أرادها علي بن أبي طالب (عليه السلام) بقوله - علي ما حكى عنه و الله لهي أحب إلي من أمرتكم، مشيراً إلى نعل لا قيمة لها.

هر مقام و اختیاری که معصومین در امر حکمرانی دارند فقها نیز دارند.

و این نکته را هم باید توجه داشت که حکومتی که منجر به اقامه حق نشود هیچ ارزشی ندارد.

درس گفتار پانزدهم

گفتمان انقلاب در اندیشه حضرت امام خمینی ره- کتاب البیع جلد ۲- بحث امام هم ذیل بحث شیخ انصاری در کتاب مکاسب می باشد.

(تفاوت روشی امام در طرح بحث ولایت)

دیدیم که بحث امام خیلی متفاوت شده است و ایشان از یک منظر فلسفه سیاسی، بحث فقه سیاسی را مطرح می کنند

وقتی که زیرساخت بحث را از منظر فلسفه سیاسی محکم می کنند، وارد مباحث مربوط به فقه سیاسی می شوند.

در جلسه گذشته مباحث ذیل مطرح شد ۱- ضرورت حکومت اسلامی: این بحث، بحثی است که با رویکرد فلسفه

سیاسی ارائه شده است و نیز کلام سیاسی. فرمایش امام این هست که واجب است بر مسلمانان و در راس آنها،

روحانیون که با تبلیغات اعداء اسلام مواجه شوند تا این مطلب آشکار شود که اساساً اسلام آمده است تا حکومت

عادل را تأسیس کند. (جمله‌ی آخر خیلی مطلب مهمی بود)

بعد فرمودند که در اسلام همه جور قانونی که برای اداره امور جامعه لازم داریم، با وجود دارد.

انواع حکومت را در همین بحث فرمودند و حکومت اسلامی را هم تعریف کردند.

فرمودند که: حکومت اسلام، استبدادی، مشروطه و جمهوری نیست.

از یک جایی به بعد، تعریف، ایجابی می شود و چون در جلسه قبل عرض شد، به عنوان یادآوری جلسه قبل است. سپس استدلال هایی را مطرح فرمودند که این استدلال ها عقلی بود که فرمودند، قوانین الهی، نسخ نشده است و این قرآن، برای امروز ما هم هست، برای عصر غیبت هم هست و نه تنها تا الان نسخ نشده است بلکه تا روز قیامت هم برقرار است و خود بقای این احکام ایجاب می کند ضرورت حکومت و ولایت را. حکومت، همان قوه اجرایی است و ولایت، بحث رهبری است و ممکن است رهبری را داشته باشیم ولی رهبر با توجه به عدم حضور مردم، بسط ید پیدا نکند و موفق به تشکیل حکومت نشود. مثل رسول الله در مکه و یا اکثر ائمه اطهار و اکثر فقهای جامع الشرایط در طول تاریخ.

این ریزینی های حضرت امام است که هر دو بحث حکومت و ولایت را مورد توجه قرار می دهند. مشروعیت رهبری، صد در صد الهی است اما بحث حکومت، آنست که با بیعت مردم اقامه می شود.

پس ادله ی دیگری آوردند که آن را هم مطرح کردیم.

قلمرو وظایف حکومت از دیدگاه امام

- ۱- بسط عدالت: حکومت باید مراقب باشد که در درون جامعه، شکاف های طبقاتی غیر قابل تحملی وجود نداشته باشد و هیچ نوع از ظلم نباید وجود داشته باشد. (نه ظلم اقتصادی، نه ظلم فرهنگی و غیره)
- ۲- بسط تعلیم و تربیت (بحث فرهنگ، دانشگاه ها، حوزه های علمیه، صداوسیما که مردم هم از تعلیم برخوردار شوند و هم از تربیت و تزکیه).
- ۳- حفظ نظم (امور انتظامی)
- ۴- رفع ظلم: بسط عدالت یک چیزی است، رفع ظلم یک چیز دیگر. اگر کسی رفت به دادگاه شکایت کرد که کسی دارد به من ظلم می کند، در این جا حکومت باید بررسی کند و اگر ظلمی اتفاق می افتد، رفع ظلم کند.
- ۵- حفظ مرزها (مرزبانی):

حفظ مرزهای دولت و سرزمین اسلامی.

۶- منع از تجاوز بیگانگان

این‌ها ادله عقلی برای تشکیل حکومت اسلامی بود.

فرمود که ادله نقلی هم وجود دارد که از جمله اشاره کردند به کتاب وافی.

بحث دوم: چه کسی رهبر است از نظر امام؟

فرمودند در زمان حضور معصوم که معلوم است. اول پیغمبر است، بعد از پیغمبر، ائمه هستند اما در زمان غیبت، اگرچه ولایت و حکومت، برای اسم خاصی نیامده است (برخلاف زمان حضور پیامبر و ائمه) لکن واجب است (هم به دلیل عقلی و هم نقلی که در بالا گفته شد) این که ولایت و حکومت به‌نحو دیگری باقی بمانند.

نکته: امام ولایت و حکومت را دو چیز می‌داند و فایده این دویست، این است که اگر فرد واجد شرایط رهبری، موفق به تشکیل حکومت نشود، باز هم اختیارات رهبری دارد و واجب‌الاطاعه است.

شرائط رهبری از نظر امام خمینی

۱- علم به قانون ۲- عدالت ۳- کفایت.

اگر این علم به قانون را وسیع بگیریم، شامل شرایط مربوط به کفایت یعنی مدیریت و توانمندی اداره امور جامعه هم می‌شود.

در قرآن کریم هر جا که بحث رهبران آمده‌است، معمولاً روی ۲ شرط خیلی تأکید شده‌است.

مثلاً در ماجرای طالوت، وقتی که بنی‌اسرائیل از پیامبر خود خواستند برای ما یک فرمان‌روایی تعیین کن تا ما به جنگ جالوت برویم، وقتی پاسخ داده شد که خداوند، طالوت را برای شما انتخاب کرده‌است، آن‌ها معترض شدند که طالوت سرمایه‌دار نیست و ما سرمایه‌دار هستیم. پس به چه معنا طالوت انتخاب شد؟!

در آن‌جا بود که پیامبر بنی‌اسرائیل فرمود که طالوت به دلیل این که ۲ ویژگی دارد، فرمان‌روا شده‌است:

۱- بحث علم است:

علم به مملکت‌داری و قانون دارد. یعنی دانش و تخصص لازم در عرصه مملکت‌داری را بلد است.

2-جسم: توانمند هم هست

در این جا هم همین است هم باید علم و آگاهی لازم برای مملکت داری را داشته باشد و هم عادل باشد، یعنی توانایی برقراری عدالت را داشته باشد.

یک مورد هم بحث حضرت یوسف است. یوسف با توجه به خوابی که فرمانروای مصر می بیند متوجه می شود که مردم با مشکل اقتصادی مواجه خواهند شد، فلذا برای حل مشکلات معیشتی و اقتصادی مردم از حاکم مصر تقاضا کرد تا زمین ها را در اختیار او قرار دهد و ۲ ویژگی برای خود ذکر کرد:

انی حفیظ علیم. در این جا هم باز یک شرط علمی (علیم) و یک شرط عملی (حفیظ) را مطرح فرمودند. یعنی هم بلدم این کار را انجام دهم و هم می توانم امین باشم و حافظ بیت المال.

لذا در این جا امام خمینی نتیجه می گیرد که امر اداره جامعه به فقیه عادل برمی گردد و او هست که صلاحیت رهبری مسلمانان را دارد.

نکته: رهبری الهی، حتی در صورت عدم برپایی حکومت، ولایت دارد و چون ولایت دارد، هر میزان از امور اجرایی را که بتواند انجام دهد، انجام می دهد.

و آن اختیارات حکومتی ای که رسول خدا و ائمه علیهم السلام داشتند، برای فقیه جامع الشرایط هم وجود دارد. قید فی الجهاته المربوط بالحکومه" برای این است که اگر احیاناً رسول خدا و ائمه یک اختیارات ویژه ای داشتند و به حکومت مربوط نمی شده است، اختیارات فقیه جامع الشرایط شامل آن موارد نمی شود.

تفاوت خلافت الهی تکوینی با خلافت اعتباری صوری از نظر امام؟

نکته: امام توضیح می دهند که خلافت الهی تکوینی با خلافت اعتباری جعلی فرق می کند و در این جا مقصود، ریاست ظاهری صوری است که مورد توجه اهل بیت قرار نمی گرفت مگر در مورد اجرای حق. و می فرمایند که ما همین را می گوئیم که اختیارات حکومتی فقها، مشابه اختیارات حکومتی معصومین است.

تشابه اختیارات از این نظر است که همه، احکام را اجرا می کنند و اصلاً حکومت اسلامی برپا می شود برای اجرای عدالت، برای استقرار دولت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم و رفع ظلم که همه این ها بر اساس قوانین الهی است.

نکته: تا این جا را در جلسه قبل گفتیم.

از این جا به بعد، محور جدید و بحث جلسه امروز است.

ادله ولایت فقیه:

دلیل امام خمینی بر ولایت سیاسی و رهبری فقیه در عصر غیبت چیست؟

امام می‌فرمایند مسئله ولایت سیاسی فقیه در زمان غیبت، مسئله‌ای است که اگر کسی بتواند اطراف قضیه را به درستی تصور کند، اساساً یک امری نیست که نیاز به برهان داشته باشد.

حالا اطراف قضیه چیست که اگر درست تصور کنیم، دیگر دنبال دلیل نمی‌گردیم و برای ما بدیهی خواهد بود؟ به شکل‌های مختلفی می‌توانیم تصویر کنیم.

یکی: همین مدلی هست که خود امام از اول تا حالا برای ما بیان فرمودند. یعنی بیاییم و با خودمان یک تأملی کنیم و بگوییم که اساساً اسلام برای چه آمده‌است؟ ایشان فرمودند که اساساً اسلام آمده‌است برای ایجاد حکومت عادل. اگر این طور باشد، در عصر غیبت چطور می‌شود؟ اینجا است که خیلی بدیهی می‌شود چون صرف قانون موجب سعادت بشر نمی‌شود بلکه نیازمند به معجزی می‌باشد و کدام دین است که رهبر و معجزی نخواهد؟

روش دوم:

این است که ما اصلاً اسم فقیه و غیر فقیه را نمی‌آوریم بلکه می‌گوییم این که جامعه اساساً نیازمند حکومت است، که امری بدیهی می‌باشد.

این جا بحث دوم پیش می‌آید که اگر ما ضرورتاً به حکومت نیازمندیم، نیاز به این هم داریم که یک نفری در رأس حکومت باشد. ما در یک جامعه اسلامی و دینی هستیم. ما می‌گوییم براساس اسلام، بهترین انسانی که از لحاظ علم و عمل داریم، این در راس قرار می‌گیرد. حالا این چطور است؟

همه می‌گویند خیلی عالی و بدیهی است. یعنی اگر درست تصور کنیم نیازمند به برهان نیست.

حالا این آدم که بهترین است، کیست؟ فقیه جامع الشرایط.

اما با این حال امام چون احساس می‌کرد این بحث برای همگان بدیهی نباشد، لذا می‌فرمایند دلایلی برای اثبات ولایت سیاسی فقیه جامع الشرایط داریم با همین معنای وسیعی که از ولایت گفتیم (مراد از معنای وسیع، اختیارات حکومتی برای فقیه جامع الشرایط، مشابه همان اختیارات حکومتی معصومین علیهم السلام است).

روایاتی را ذکر می‌کنند که ما همین‌ها را در عواید‌الایام خواندیم.

(فرق بحث مرحوم امام با مرحوم نراقی در طرح بحث ولایت فقیه؟)

امام وارد بحث‌های دلالتی شده‌است و وارد بحث‌های حدیثی هم در مواردی شده‌است.

ادله نقلی

1_مرسله‌ی فقیه

نکته:

نکته: مرسل حدیثی است که سلسله سند آن موجود نیست و مراد از فقیه، من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق است.

اللهم ارحم خلفایی: خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خودت قرار بده.

از حضرت سؤال شد که جانشینان شما چه کسانی هستند؟

کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

بررسی سندی روایت

نکته: همین حدیث را در عیون اخبار هم به طرق ثلاثه داریم.

چرا 3 روش است؟

چون افرادی که در سلسله سند، در آنجا نقل شدند، هر کدام از آن‌ها، مغایر با دیگری هستند. پس مرسل شیخ

صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه، دیگر در عیون الاخبار، مرسل نیست بلکه مسند است و سلسله روات

آمده‌است، با تفاوت هم آمده‌است.

در بعضی از نقل‌ها یک جمله‌ی پایانی هم در روایت وجود دارد: ((حدیث و روایت مرا به مردم پس از من آموزش

می‌دهند.))

در معانی الاخبار، هم همین روایت با سند چهارم، غیر از این اسناد وجود دارد.

ادامه: لذا امام نتیجه می‌گیرد: بنابراین، این روایت، یک روایت مورد تایید و اعتمادی هست چون از مسیرهای مختلف برای ما نقل شده‌است.

اگر فقط از همین صدوق هم برای ما نقل می‌شد، باز هم مشکلی نداشت چرا که مراسیل صدوق کمتر از مراسیل کسی مثل ابن ابی عمیر نیست.

نکته: (داستان ابن ابی عمیر): روایاتی را که ایشان جمع کرده بود وقتی در دولت خلفای بنی عباس او را دستگیر کردند، یکی از بستگان وی، روایاتی که او نوشته بود را در زمین مدفون می‌کند. وقتی ابن ابی عمیر از زندان آزاد شد و سراغ این روایت‌ها را گرفت، و زمین را شکافت، دید که بسیاری از این‌ها از بین رفته‌است. لذا خیلی وقت‌ها ایشان از حافظه‌ی خودش حدیث را نقل می‌کرد. مضمون را نقل می‌کرد ولی سلسله سند را یاد نداشت. لذا بعدی‌ها فرمودند که مراسلات او مورد قبول است.

(انواع مراسلات صدوق از نظر امام)

ادامه: حضرت امام می‌فرمایند که مراسلات صدوق، بر ۲ نوع است:

مرحوم صدوق به ۲ مدل احادیث مرسل را نقل کرده است:

گاهی فعل معلوم آورده‌است و گاهی فعل مجهول.

آنجا که فعل معلوم آورده‌است یعنی قبول داشته‌است مثل همین حدیثی که در این جا خواندیم.

یعنی مطمئن بود که یک همچین چیزی از حضرت نقل شده است. اما اگر مجهول گفت، یعنی این که خود ایشان هم مطمئن نبوده و ایشان هم دارد می‌گوید که این گونه روایت شده‌است و این که واقعاً گفته باشد یا نگفته باشد نمی‌دانم.

امام: این روایت‌ها را آوردند برای این که بگویند این حدیث حدیث معتبری است.

نکته: تا این جا بحث روایی و سندی بود و حالا می‌خواهد وارد دلالت آن شود. نتیجه گرفت که از نظر سند، حدیث، محکم است.

بررسی دلالتی روایت

اما آیا در بحث ولایت فقیه دلالت دارد؟

چون تعبیر خلافت آمده است.

ادامه: معنای جانشین و خلیفه رسول خدا، از اول اسلام تا حالا یک امر مشخصی بوده است و در آن ابهامی نبوده است.

و ان معنا این است که اگر کسی هم بگوید که خلافت، ظهور در ولایت و حکومت ندارد، حداقل این است که بگوییم قدر متیقن این خلافت، ولایت و حکومت است.

پس، از نظر امام، از لحاظ دلالت هم، این حدیث دلالت بر ولایت و حکومت دارد.

امام: این که برخی ها بگویند که منظور حضرت از خلافت، خلافت در روایت و سنت است، حضرت امام می فرمایند: لا معنا له. ایشان می فرمایند: مگر رسول خدا، ناقل روایت های خودشان بودند تا ما بگوییم از این جهت که خلیفه و جانشین می خواهد.

ما از این می فهمیم که همه اختیاراتی که حضرت داشته است برای علمایی که جانشین او می شوند هم وجود دارد مگر دلیلی وجود داشته باشد که براساس آن یک اختیارات از اختیارات علما را خارج نماید.

مهم ترین اشکال دلالتی به حدیث، شاید این اشکال باشد که بعضی از فقها فرمودند که فرمایش شما درست است. یعنی منظور حضرت رسول از خلفا، ائمه معصومین می باشند، نه علما. از جمله در همان متنی که ما از مرحوم نائینی در منیه الطالب خواندیم، در آن جا هم یک چنین تفسیری شده بود اما امام می فرمایند که ما این را نمی پذیریم چون روش حضرت رسول این نبوده است که از ائمه معصومین، با کلمه ی خلافت یاد کند. بلکه برای ائمه کلمات خاص و ویژه ای بکار می بردند. چون ائمه، گنجینه های علم خداوند هستند و این تعبیر اصلا برای ائمه بکار نمی رود. و اگر مقصود، ائمه بود، حضرت باید در پاسخ این طور می فرمودند: علی و اولاده المعصومون.

ادامه: برخی ها گفتند که مقصود از این خلفا روات و محدثین هستند و حتی شامل فقها هم نمی شود. امام می فرمایند که این احتمال از احتمال قبلی هم، او هن است.

۲-روایت دوم: استدلال به روایت علی ابن ابی حمزه:

اذا مات المؤمن بکت علیه الملائكة... سر فثلم فی الاسلام ثلثة لا یسدها شیء... لان المؤمنین الفقهاء، حصون الاسلام کحصن الثور المدینه لها (شاهد مثال، همین بخش اخیر است).

اول بحث سند باید روشن بشود، سپس وارد بحث دلالت می شویم.

بررسی سندی روایت

امام می‌فرمایند که سند آن مشکلی ندارد، جز خود علی بن ابی حمزه که براساس قول معروف، ایشان ضعیف است هر چند که توثیق شده‌است از برخی افراد.

داستان علی بن ابی حمزه: آدم معتبری است اما پس از ارتحال امام کاظم علیه‌السلام با توجه به وجوهات و اموال بسیاری که نزد او جمع شده بود، زیر بار پذیرش امامت امام رضا علیه‌السلام نرفت. (برای این که وجوهات را برای امام نفرستاد.)

امام هم در مورد ایشان یک تعبیری دارد بنام کلب ممطوره.

کلب ممطوره:

سگ به‌خودی‌خود نجس است. حالا اگر باران هم به او خرده باشد، هر جا که می‌رود، آن جا را هم کثیف می‌کند.

این اصطلاح در این جا یعنی اگر به علی بن ابی حمزه نزدیک شوید، شما را هم خراب می‌کند.

آن‌هایی که او را توثیق کرده‌اند، چطور او را توثیق کرده‌اند؟ زندگی او را به ۲ بخش تقسیم می‌کنند:

۱- قبل از شهادت امام کاظم علیه‌السلام که وی شخصیت معتبری بوده‌است.

۲- بعد از شهادت ایشان، که دچار انحراف شده‌است و از آن اعتبار افتاده‌است.

لذا می‌گویند روایاتی را که در قبل از شهادت حضرت نقل کرده‌است، مقبول است و بعد از آن، دیگر مقبول نیست.

امام: شیخ طوسی در کتاب عده فرموده‌است که طایفه امامیه به روایات علی ابن ابی حمزه عمل کرده‌اند.

ابن غضائری که در رجال مشهور است، او گفته‌است که پدر تبم آبی حمزه، از او مورد اعتماد تر است و از این فهمیده می‌شود که او خودش مورد اعتماد است و پدرش مورد اعتمادتر بوده‌است.

امام: منافاتی ندارد که ما ضعف این شخص را قبول کنیم، به روایات او هم عمل کنیم. (بدین روش که بگوییم، تضعیف ایشان به جهت کاری است که بعد از شهادت امام کاظم علیه‌السلام انجام داده ولی روایاتی را که قبلاً نقل کرده می‌تواند روایات درستی باشد.

ممکن است این جا کسی اشکال کند و بگوید که اگر آدمی این طور است، و با این میزان ثروت به انحراف کشیده می شود، ممکن است که قبلاً هم پول گرفته باشد و روایاتی را جعل کرده باشد.

پاسخ: این بحث دیگری است و باید دید که این روایتی که جعل شده است، نفعی برای ایشان یا کسانی داشته است که پول با او دادند یا خیر؟

فرض کنید که یک روایتی در فضیلت مردمان یک شهر جعل کند یا در این خریدن یک میوه ای جعل کند تا بگوییم که این حدیثی که گفت، بنفع میوه فروشان یا به نفع مردمان فلان شهر بوده است یا به ضرر مردمان فلان منطقه بوده که این احادیث، از این قبیل نیست).

ادامه: چون شیخ طوسی فرمود که طایفه امامیه به روایات علی بن ابی حمزه عمل کرده اند و شهادت شیخ طائفه به عملی طایفه امامیه به عمل به روایات علی بن حمزه مورد قبول است.

امام: البته نقل دیگری از این حدیث وجود دارد که کلمه فقها را ندارد.

که امام می فرمایند، در این جا این کلمه باید حذف شده باشد. یعنی اضافه کردن بعید است اما سقوط بعید نیست. کم کردن مرسوم است چون شخص، گاهی حرف ها را خلاصه می کند هر چند که این مسئله هم که بگوییم که یک کلمه از روایت کم شده باشد، خلاف اصل است، اما در دوران بین زیاد و نقص، می توانیم بگوییم که زیاده، خلاف اصل است.

امام: تناسب بین حکم و موضوع هم به ما می گوید که مقصود از این روایت، فقیه است، نه هر مؤمنی. این که می فرماید یک خلای پیدا می شود که هیچ چیزی جایش را پر نمی کند یا این که می گوید که این ها، در اسلام هستند، این خلأ منطبق نمی شود مگر با فقیه مؤمن.

نکته: تا این جا بحث سندی بود.

بررسی دلالتی حدیث

آیا این حدیث دلالت بر ولایت فقیه می کند یا خیر؟

خلاصه حرف های امام را می گویم و سپس بخش هایی از عبارت را هم می خوانیم:

امام می‌فرمایند که این چطور فقیهی هست که اگر بمیرد، یک ثلمه‌ای به اسلام وارد می‌شود که نمی‌شود جای آن را به راحتی پر کرد و کدام فقها هستند که حصن و دژ اسلامند؟

این، جور در نمی‌آید مگر با فقیهی که ولایت و حکومت داشته باشد.

امام: بعد از این که اعتقاد پیدا کردیم به ضرورت حکومت و آنچه در بحث ضرورت حکومت اسلامی گفتیم که نظام یعنی سیستم و حکومت، به همه شئون آن. حالا وقتی به این مطلب، اعتقاد پیدا کردیم، به این نکته می‌رسیم که: شکی نیست که فقیه، نمی‌تواند حافظ دین اسلام باشد مگر به این که حافظ همه شئون اسلام باشد.

(استاد: چطور می‌گوییم که دیوار شعر برای شعر، حکم دین را دارد؟ چه وقتی این حرف را می‌زنیم وقتی دشمن نتواند از آن رد شود و الا دیگر اهمیتی ندارد. فقیه هم همین طور است. یعنی فقیه نمی‌تواند دژ اسلام باشد، مگر این که حافظ همه شئون اسلام باشد.)

امام: اسلام به صرف احکام آن، اسلام نیست اسلام مساوی است با حکومت، آن‌هم با تمام شئون آن و احکام، قوانین اسلام است یعنی اسلام به صرف احکام آن، اسلام نیست.

احکام، قوانین حکومت است و قانون، یک شأن از شئون حکومت است. بلکه احکام، مطلوب بالعرض هستند و امور ابزاری هستند برای اجرای حکومت و بسط عدالت (استاد: فلذا اگر لازمه اجرای حکمی تحقق یافتن ظلم باشد، نباید گذاشت که اجرا بشود. بحث احکام ثانویه و اولیه، همین است. مثلاً شارع می‌گوید که روزه بر تو واجب است اما اگر برای تو ضرر دارد، روزه نگیر. چون اسلام نیامده است برای ضرر زدن.

البته غیر از احکام جهاد که طبیعت آن، بحث دفاع و جهاد است که اجر بالایی دارد.

یا احکام حکومتی که مثلاً مسجدی سر راه است و موجب اذیت مردم است، این جا حکم می‌دهیم به این که خراب شود و جای دیگر مسجد بنا شود.)

امام: پس این که فقیه، حصن اسلام است، معنایی برایش نیست الا این که فقیه باید والی و رهبر و رئیس دولت باشد. و باید از همان اختیارات حکومتی پیامبر و ائمه برخوردار باشد.

امام: در روایتی از امیرمؤمنان نقل شده است (در نهج البلاغه):

ارتش به اذن خدا، حصون رعیت است و امور مردم برقرار نمی‌ماند مگر به جنود و ارتش.

امام نتیجه گیری می کنند: پس همان طور که رعیت مگر با ارتش، برپا نمی ماند، ما هم می توانیم بگوییم که اسلام برقرار نمی ماند جز با فقها و آن هم فقهای که دژ اسلام هستیم و قیام و زنده بودن اسلام به اجرای همه قوانین و مقررات است، نه این که فقط برخی از احکام فردی بخواهد اجرا بشود و سایر احکام اجتماعی، سیاسی، فرهنگی اسلام، پیاده نشود و پیاده سازی همه احکام اسلام ممکن نیست مگر با فرمانروایی که حکم دژ را داشته باشد و از اسلام با همه وجودش حفاظت کند و این در گروی این است که بگوییم، الاسلام هو الحکومه بشئونها و الاحکام، قوانین الاسلام و فقیه بشود، دژ.

۳- موثق سکونی:

سکونی از روایات عامی هست ولی مورد توثیق قرار گرفته است.

درس گفتار شانزدهم

رسیدیم به روایت دیگری که فرمودند: «الاستدلال بموثقة السکونی و بما ذکرناه ظهرت دلالة سائر الروایات، و لا يحتاج فی بیان دلالتها إلى إتعاب النفس»؛ می فرماید با توجه به مطالبی که ذکر کردیم دلالت دیگر روایات هم ظاهر می شود بر مراد و نیازی نیست که ما در بخش دوم؛ یعنی آن جایی که دلالت روایات را بحث می کردیم به خودمان زحمت بدهیم، مثل موثق سکونی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده «عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): الفقهاء أئمة الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا. قيل: يا رسول الله، و ما دخولهم في الدنيا؟ قال اتباع السلطان، فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم»؛

بررسی سندی

این روایت می فرماید که در منابع دیگری هم نقل شده که اسمش را اینجا آوردند و مثلاً در مستدرک که از نوادر راوندی نقل شده یا در دعائم الإسلام «و کیف کان» حالا از سندش بیشتر از این صحبت نمی کند، چون می گوید که مثلاً در مستدرک که از نوادر راوندی نقل کرده «قائلاً: بإسناده الصحيح عن موسى بن جعفر (عليه السلام)» یا در ذیل روایت منقول در دعائم الإسلام هست که «فاحذروهم على أديانكم».

«و کیف کان»، این «کیف کان» را که می‌آورد یعنی حالا وارد دلالت شویم. به هر حال «قوله (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) أَمْنَاءُ الرِّسْلِ بِالتَّقْرِيبِ الْمُتَقَدِّمِ، يَفِيدُ كَوْنَهُمْ أَمْنَاءَ لِرَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) فِي جَمِيعِ الشُّؤُنِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِرِسَالَتِهِ، وَ أَوْضَحَهَا زَعَامَةُ الْأُمَّةِ»؛ وقتی حضرت می‌فرماید که «الفقاء امناء الرسل» فقها امین انبیاء هستند یکی از رسول کیست؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است بنابراین فقهاء امین از رسول الله هم هستند در چه چیزی؟ می‌فرماید در همه چیز در همه شؤونات انبیا «فی جمیع الشؤون المتعلقة برسالته» اینها امناء هستند که واضح‌ترینش می‌شود «زعامة الأمة»، «و أَوْضَحَهَا زَعَامَةُ الْأُمَّةِ وَ بَسْطُ الْعَدَالَةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ، وَ مَا لَهَا مِنَ الْمَقْدَمَاتِ وَ الْأَسْبَابِ وَ اللُّوْازِمِ»؛ واضح‌ترین بخش که علما از سوی رسول الله (صلی الله علیه و آله) امین هستند و امناء هستند، زعامت و رهبری مردم است در حیث امت بودن. پس می‌شوند امام و بسط عدالت اجتماعی و آنچه که مربوط بشود به مقدمات و اسباب و لوازم. مثلاً تشکیل حکومت می‌شود جزء مقدمات و لوازمش.

«فَأَمِينُ الرِّسُولِ أَمِينٌ فِي جَمِيعِ شُؤُنِهِ»؛ امین پیامبر (صلی الله علیه و آله) امین حضرت است در تمام شؤوناتش. «و لَيْسَ شَأْنُ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ) ذِكْرَ الْأَحْكَامِ فَقَطْ»؛ شأن حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) که فقط بیان احکام نیست. «حَتَّى يَكُونَ الْفَقِيهَ أَمِيناً فِيهِ»، تا فقیه هم فقط در بیان احکام امین باشد. «بَلِ الْمَهْمُ إِجْرَاءُ الْأَحْكَامِ»؛ از بیان احکام مهم‌تر اجرای احکام است «و الْأَمَانَةُ وَ الْأَمَانَةُ فِيهَا أَنْ يَجْرِيهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ» امانت در اجرای احکام چیست؟ این است که «أَنْ يَجْرِيهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ» طبق همان چیزی که مقرر شده اینها مورد اجرا در بیاید.

«و يُؤَكِّدُ ذَلِكَ مَا فِي رَوَايَةِ «الْعِلَلِ» الْمُتَقَدِّمَةِ، حَيْثُ قَالَ فِي عِلَلِ الْإِمَامَةِ وَ الْأَمْرِ بِطَاعَتِهِمْ إِنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مُعْدُودٍ» تا اینجا «و لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِيناً، يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَّى وَ الدَّخُولِ فِيْمَا حَظَرَهُ عَلَيْهِمْ. إِلَى أَنْ

قال فجعل عليهم قِيَمًا يَمْنَعُهُم من الفساد، و يقيم فيهم الحدود؛» خدای متعال بر مردم یک رهبری قرار داد قیمی قرار داد که «یمنعهم من الفساد» آنها را از فساد باز بدارد و اقامه کند برپا بدارد در میان آنها حدود را.

(امام در کتاب البیع بحث ولایت مطلقه را مطرح کردند، نه بعد از انقلاب اسلامی)

«فإذا ضم إلى ذلك قوله (صلى الله عليه وآله وسلم) الفقهاء أمناء الرسل يعلم منه أنهم أمناء الرسل لأجل ما ذكره؛ من إجراء الحدود، و المنع عن التعدى، و المنع عن اندراس الإسلام، و تغیر السنّة و الأحكام، فالفقهاء أمناء الرسل و حصون الإسلام؛ لهذه الخصوصية و غيرها، و هو عبارة أخرى عن الولاية المطلقة»؛ این کلمه اینجا فوق العاده مهم است؛ یعنی این مطلب عبارت دیگری است از ولایت مطلقه فقهای جامع الشرایط.

چرا این عبارت اینجا مهم است؟ چون که بعضی از فضلا و علما و اساتید که شاید حواسشان نبوده یا با تأمل و دقت متن امام را مطالعه نکردند اینها فرمودند که امام بعد از انقلاب اسلامی و در سالهای پایان عمر شریفشان به ولایت مطلقه رسیدند و اصطلاح ولایت مطلقه را بکار بردند و قبل از انقلاب در درسهای ولایت فقیه در حد ... بحث را پیگیری می کردند در حالی که از نظر ما چنین مطلبی درست نیست؛ یعنی اگر به متن البیع با دقت توجه بکنیم می بینیم که امام در البیع هم بحث ولایت مطلقه را بکار بردند.

)))))))))) توضیح استاد: تفاوت ولایت مطلقه با ولایت عامه و تفاوت ایشان با نائینی و نراقی.

من در اینجا یک توضیحی باید بدهم که ولایت مطلقه با ولایت عامه چه فرقی دارد؟ خوب دقت بفرمایید! در بحث ولایت فقیه، دو قسمتش اجماعی است؛ یعنی ولایت افتاء و ولایت قضا.

می ماند بحث ولایت در اجرا و ولایت بر حکومت و رهبری، این چگونه است؟ این را اگر بپذیرد این می شود ولایت عامه؛ یعنی همان چیزی که مرحوم نراقی هم فرمود. نائینی (رحمه الله علیه) هم فرمود. پس عام است خاص نیست. اینکه ولایت اگر مخصوص قضا و افتاء باشد خاصه می شود ولی اگر شامل سیاست و حکومت هم بشود

می شود عامه. مطلقه کجاست؟ ببینید طرفداران ولایت عامه یعنی اینهایی که قائل اند که فقیه ولایت و حکومت هم دارد اینها دوباره خودشان دو گروه می شوند:

1- یک گروه می گویند که ولایت عامه فقیه مقید است به احکام اولیه و ثانویه، این می شود ولایت عامه مقیده. 2- یک عده می فرمایند مثل حضرت امام که ولایت عامه فقیه مقید به احکام اولیه و ثانویه نیست، بلکه فقیه هم مثل معصوم از اختیارات حکومتی برخوردار است دستش در احکام حکومتی باز است بیش از احکام ثانویه. دائرمدار مصلحت هم می تواند حکم صادر بکند قانون گذاری بکند.

در تعبیری که مقام معظم رهبری در آن سفر کرمانشاه در آن سخنرانی فرمودند ولایت مطلقه یک انعطافی می دهد به ولایت عامه فقیه برای اجرای مقررات و احکام اسلام براساس مصالح مردم.((((((((((((((((4-توقيع شريف:

استدلال بعدی و روایت بعدی فرمودند: «الاستدلال بالتوقيع المبارك و منها: التوقيع المبارك المنسوب إلى صاحب الأمر روحی فداه، و عجل اللّٰه تعالیٰ فرجه، نقله الصدوق، عن محمد بن محمد بن عصام، عن الكلینی، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل أشکلت علیّ. فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان عجل اللّٰه تعالیٰ فرجه أمّا ما سألت عنه أرشدك اللّٰه و ثبتک» تا «إلى أن قال» تا اینجا «و أمّا الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها إلى رواة حدیثنا؛ فإنهم حجّتی علیکم، و أنا حجّة اللّٰه. إلى آخره»؛ تا آخر حدیث.

«و عن الشيخ (قدّس سرّه) روايته فی کتاب «الغیبة» بسنده إلى محمد بن یعقوب، و الروایة من جهة إسحاق بن یعقوب غیر معتبره»؛
بررسی سندی

از نظر سند، مشکلی که این روایت دارد وجود شخصی است در این روایت بنام اسحاق بن یعقوب. می‌فرماید روایت از جهت اسحاق بن یعقوب معتبر نیست چرا؟ بخاطر اینکه اسحاق بن یعقوب ناشناخته است یعنی نمی‌دانیم که اسحاق بن یعقوب چه کسی بود، مخصوصاً که از ایشان روایت دیگری هم ظاهراً نقل نشده است. بعضی گفتند که بینید محمد بن یعقوب، اصحاب بن یعقوب، پس اسحاق هم پسر یعقوب بوده داداش محمد بوده است یعنی این برادر مثلاً کلینی است! چنین چیزی ثابت نشده است. به هر حال اسحاق بن یعقوب فرمودند که چون شناخته شده نیست از این جهت ایراد وارد است به هر حال به این روایت از جهت سندش به این توقیع از نظر سند این مطلب وارد است.

بررسی دلالتی روایت

«و أمّا دلالت»، با توجه به اینکه این توقیع مقبول واقع شده است و در میان اصحاب متّبع بوده، شاید نظر شریفشان این است که این عمل اصحاب جبران ضعف می‌کند؛ لذا وارد دلالتش شدند. اگر ما هم بپذیریم این را، آیا بر «ما نحن فيه» دلالت می‌کند یا خیر؟ می‌فرماید: «فتارة من ناحیه قوله (عليه السلام) أمّا الحوادث الواقعة»؛ یک منظری که می‌توانیم بر «ما نحن فيه» دلالت می‌کند بحث حوادث واقعه است. در واقع حوادث واقعه در قبال حوادث سابقه قرار می‌گیرد یعنی ما دو دسته حوادث داریم یک حوادثی که قبلاً اتفاق افتاده و معصوم پاسخ آنها را داده آنها می‌شود حوادث سابقه. سؤال کننده از محضر امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) این است که ما در حوادث سابقه که کاری نداریم آنها که متونش هست روایات هست آیات هست مراجعه می‌کنیم جواب سؤالمان آنجا هست که احکام این جوری است مثلاً نماز چگونه بخوانیم روزه چگونه بگیریم، اینها در منابع ما هست. اما مسئله حوادث واقعه است یعنی حوادثی که روزانه اتفاق می‌افتد اینها را به چه کسی مراجعه کنیم؟

«و تقریبها» تقریب مطلب این است که «أنّ الظاهر أنّه ليس المراد بها أحكامها، بل نفس الحوادث»؛ ظاهر این است که مقصود سؤال کننده احکام حوادث واقعه نبود، بلکه خود حوادث بوده یعنی ما چکار کنیم. یک جا جنگی اتفاق می افتد یک جا حادثه ای اقتصادی و فرهنگی اتفاق می افتد ما باید چکار کنیم؟ «مضافاً إلى أنّ الرجوع في الأحكام إلى الفقهاء من أصحابهم (عليهم السلام)، كان في عصر الغيبة من الواضحات عند الشيعة، فيبعد السؤال عنه»؛ علاوه بر اینکه ما می دانیم رجوع در احکام به فقهاء «من اصحابهم» از اصحاب ائمه (علیهم السلام) در عصر غیبت از واضحات «عند الشيعة» است؛ یعنی این را هر شیعه ای می داند که راجع به احکام باید به فقیه مراجعه کند. اینجا نمی خواهد که طرف از امام زمان سؤال کند. «فيبعد السؤال عنه» بعید است که سؤال کننده از این مطلب سؤال کرده باشد.

پس چه چیزی ممکن است باشد؟ «و المظنون أنّ السؤال كان بهذا العنوان، فأراد السائل الاستفسار عن تكليفه أو تكليف الأمة في الحوادث الواقعة لهم»؛ به نظر می رسد که سؤال با این عبارت با این وصف پرسش از تکلیف شخص یا تکلیف امت در قبال حوادثی باشد که برایشان اتفاق می افتد. «و من البعيد أن يعدّ السائل عدّة حوادث في السؤال، و يجب (عليه السلام): بأنّ الحوادث كذا، مشيراً إلى ما ذكره»؛ بعید هم هست که بگوییم چند تا حادثه را سؤال کننده مثلاً در سؤال آورده بعد از امام پرسیده که در این چند تا حادثه ما باید چکار کنیم، بعد مثلاً امام جواب داده باشد که «بأنّ الحوادث» مثلاً کذا؛ یعنی اشاره کرده باشد به آن حوادثی که ایشان در نامه ذکر کرده است.

«و كيف كان» به هر حال، جمع بندی بحث. این «كيف كان» را هر جا می آورد دارد جمع بندی می کند «لا إشكال في أنّه يظهر منه أنّ بعض الحوادث التي لا تكون من قبيل بيان الأحكام، يكون المرجع فيها الفقهاء»؛ قدر متیقن این است که در این مطلب هیچ اشکالی وجود ندارد که از این فرمایش امام ما این مقدار مطلب را درک می کنیم که در وقتی که حادثه ای اتفاق می افتد ما باید به فقهاء مراجعه کنیم حادثه ای که از قبیل بیان احکام نیست باید به فقهاء

مراجعه کنیم که نظرتان چیست؟ مثلاً جنگی شده ما هم واردش بشویم؟ صلحی شده، ما هم زیرش را امضاء کنیم؟ چکار باید بکنیم؟ این جنبه اول؛ یعنی «فتارة من ناحية قوله عليه السلام اما الحوادث الواقعة».

اما «و أخرى من ناحية التعليل» يك جنبه ديگرى از دلالت حديث را مى توانيم وارد شويم و آن از ناحيه تعليلى است كه در پايان روايت آورد. گفت شما به فقهاء مراجعه كنيد به روايات احاديث ما؛ البته كه امام فرمود يعنى فقهاء، «بأنهم حجتي عليكم، و أنا حجة الله»؛ اين استدلال كرده است چرا بايد به روايات حديث يعنى فقهاء مراجعه كرد؟ چون آنها حجت من بر شما هستند از طرف من ولايت دارند نائب من هستند و شما بايد از آنها حرف شنوى داشته باشيد و من خودم حجت خدا هستم خدا مرا حجت قرار داده است.

«و تقريبها:» حالا تقرير اين بحث و تبين بحث به اين شكل مى شود «بأن كون المعصوم حجة الله، ليس معناه أنه مبين الأحكام فقط؛» آيا اينكه معصوم فرمود «أنا حجة الله» يعنى من فقط احكام مى گويم براى شما يا شامل حكومت هم مى شود؟ شامل ولايت و رهبرى هم مى شود؟ اگر «أنا حجة الله» شامل همه اين انواع و اقسام ولايت و حكومت و اينها مى شود فقهاء هم كه حجت از سوى امام بر ما هستند آنها هم اين ولايت ها را دارند «فإن زارة و محمد بن مسلم و أشباههما أيضاً أقوالهم حجة، و ليس لأحد ردّهم و ترك العمل برواياتهم، و هذا واضح. بل المراد بكونه و كون آبائه الطاهرين (عليهم السلام) حجج الله على العباد، أن الله تعالى يحتج بوجودهم و سيرتهم و أعمالهم و أقوالهم، على العباد فى جميع شؤونهم، و منها العدل فى جميع شؤون الحكومة. فأمر المؤمنين (عليه السلام) حجة على الأمراء و خلفاء الجور، و قطع الله تعالى بسيرته عذرهم فى التعدى عن الحدود، و التجاوز و التفريط فى بيت مال المسلمين، و التخلف عن الأحكام، فهو حجة على العباد بجميع شؤونه. و كذا سائر الحجج، و لا سيما ولى الأمر الذى يسطر العدل فى العباد، و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً، و يحكم فيهم بحكومة عادلة إلهية».

حالا اینجا چنین مطلبی را می‌فرماید که روز قیامت که بشود خدای متعالی از همه کسانی که حکومت تشکیل دادند سؤال می‌کند که چرا به عدالت عمل نکردید؟ می‌گویند نمی‌شد خدایا امکانش نبود؟ بعد می‌گوید چطور علی توانست به عدالت عمل کند؟ عنایت می‌فرمایید! «وَأَنَّهُمْ حَجَّجَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَيْضاً؛ بِمَعْنَى أَنَّهُ لَوْ رَجَعُوا إِلَى غَيْرِهِمْ فِي الْأُمُورِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الْإِلَهِيَّةِ مِنْ تَدْبِيرِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، وَ تَمْشِيَةِ سِيَاسَتِهِمْ، وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكُومَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ لَا عَذْرَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَعَ وَجُودِهِمْ. نَعَمْ، لَوْ غَلَبَتْ سُلَاطِينُ الْجَوْرِ، وَ سَلَبَتْ الْقُدْرَةَ عَنْهُمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، لَكَانَ عَذْرًا عَقْلِيًّا مَعَ كَوْنِهِمْ أَوْلِيَاءَ الْأُمُورِ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى»؛ بله، بعضی وقت‌ها معصوم می‌خواست حکومت تشکیل بدهد اما نشد سلاطین جور غلبه کردند قدرت را از آنها سلب کردند، معصوم اینجا عذر عقلی دارد که نتوانسته حکومت تشکیل بدهد. اما با اینکه نتوانستند حکومت تشکیل بدهند از سوی خدای متعالی هم چنان ولایت بر امور داشتند منصبشان ساقط نمی‌شد. فقهاء هم همین‌طور هستند فقهای جامع شرایط باید تلاش بکنند برای تشکیل حکومت، واجب کفایی است. بله اگر نشد، عذر عقلی دارند «عند الله» اما باز هم منصبشان ساقط نمی‌شود باید هر مقدار که می‌توانند به وظایف خودشان عمل کنند.

«فَهُمْ حَجَّجَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ، وَ الْفُقَهَاءَ حَجَّجَ الْإِمَامُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَكُلٌّ مَّا لَهُ لَهُمْ»؛

هر چه معصوم اختیارات داشت وظیفه داشت حالا فقیه هم که جانشین معصوم است آن وظایف را دارد «فَكُلٌّ مَّا لَهُ لَهُمْ»

هر چه وظایف سیاسی اجتماعی امام داشت برای فقهاء هم هست چرا؟ «بِوَسْطَةِ جَعْلِهِمْ حُجَّةً عَلَى الْعِبَادِ، وَ لَا إِشْكَالَ فِي دَلَالَتِهِ لَوْلَا ضَعْفُهُ»؛

جمع بندی و نتیجه گیری روایت در سند و دلالت:

دلالت حدیث عالی است در دلالت حدیث اشکالی نیست «لولا ضعفه» اگر آن ضعف سندی نبود که بالا فرمود از نظر سند ضعیف بود.

«مضافاً إلى ۱ أن الواضح من مذهب الشيعة، أن كون الإمام حجة الله تعالى ۲، عبارة أخرى عن منصبه الإلهي ۳؛ مثلاً وقتی می گویند امام حجة الله است این اشاره دارد به منصب الهی امام. «و ولايته على الأمة بجميع شؤون الولاية، لا كونه مرجعاً في الأحكام فقط»، ببینید که چرا مدام رد می کند و می گوید مخصوص فقط مرجعیت در احکام نیست؟ چون بعضی از فقهاء فرمودند که این روایات همه اش ناظر به آن بُعد فقه و احکام است و ناظر به ولایت بر امت و ولایت سیاسی و اینها نیست. می فرماید این اصلاً هیچ دلیلی ندارد که چنین قیدی ما بزنیم. «و عليه» بنابراین «فيستفاد من قوله (عليه السلام) فإنهم حجتي عليكم، وأنا حجة الله ۴» چه چیزی استفاده می شود؟ این مطلب استفاده می شود «أن المراد أن ما هو لي من قبل الله تعالى ۵، لهم من قبلي» همه آن اختیارات و وظایفی که من از ناحیه خدای متعال داشتم برای فقهاء هم از ناحیه من خواهد بود. «و معلوم أن هذا يرجع إلى ۶ جعل إلهي ۷ له (عليه السلام)، و جعل من قبله للفقهاء، فلا بد للإخراج من هذه الكليّة من دليل مخرج فيتبع. و يؤيد ذلك - بل يدلّ عليه قول أمير المؤمنين (عليه السلام) لشريح قد جلست مجلساً لا يجلسه إلّا نبيّ، أو وصي نبيّ، أو شقيّ ۸».

تقریب مطلب چه می شود؟ «بتقريب: أن الفقيه العدل ليس نبياً ولا شقيّاً؛ فقيه عادل نه نبی است نه شقی، پس چیست؟ «فهو وصي ۹»، پس وصی است «و الوصي ۱۰ له ما للموصي» برای وصی همه آن اختیاراتی که موصی داشته هست.

«و نحوه ما عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال اتقوا الحكومة؛ فإن الحكومة إنما هي للإمام العالم بالقضاء، العادل في المسلمين؛ لنبي، أو وصي نبي. فيظهر أن القضاء للإمام و الرئيس العالم العادل، و لما ثبت كون القضاء للفقهاء، ثبت أنه للرئيس و الوصي، فتدبر»؛ این هم روایت دیگر.

6- روایت بعدی «الاستدلال بمقبولة عمر بن حنظلة و منها: مقبولة عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجلين من أصحابنا؛ می گوید که از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم درباره دو نفر از اصحاب ما از شیعیان «بینهما منازعة في دين أو ميراث» که بینشان یک دعوی پیش می آید درباره یک طلبی که از هم دارند یا بحث ارث و میراث است مثلاً. «فتحاکما إلى السلطان أو إلى القضاء»؛ اینها دعویشان را می برند پیش حاکم یا قاضی. ببینید که دو تا بحث است: «إلى السلطان أو إلى القضاء» پیش حکومت مراجعه می کنند یا پیش قاضی حکومت. «أ يحل ذلك؟» آیا این جایز است؟ چون بحث حکومت جور بود.

«قال» امام صادق (عليه السلام) فرمود: «من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت»؛ کسی که دعوی خودش را ببرد پیش اینها یعنی خلفای عباس یا بنی عباس یا قضاتشان چه حق چه باطل فرقی نمی کند؛ یعنی چه حق با شما باشد چه باطل باشید شما «فإنما تحاكم إلى الطاغوت» چنین کسی به طاغوت مراجعه کرده است «و ما يحكم له» آنچه که به نفعش حکم بشود «فإنما يأخذ سحتاً» این سحت دارد می گیرد «و إن كان حقاً ثابتاً له؛ لأنه أخذه بحكم الطاغوت»؛ ولو حق باشد قاضی هم درست حکم صادر کند بگوید حق با الف است و واقعاً هم حق با الف باشد ولی این چیزی را که می گیرد سحت است گناه است چرا؟ چون به طاغوت مراجعه کرده است «لأنه أخذه بحكم الطاغوت» چون این را دارد دریافت می کند به حکم طاغوت.

مگر چه اشکالی دارد؟ می فرماید: «و قد أمر الله أن يكفر به» خدا دستور داده که ما به طاغوت کفر بورزیم کجا؟ «قال تعالى» (يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحِّا كَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ) یک عده دوست

دارند تمایل دارند که محاکمات خوئدشان را به طاغوت ببرند در حالی که امر شده‌اند که به طاغوت کفر بورزند که در سوره «نساء» آمده این آیه. «قلت:» گفتم: «فکیف یصنعان؟» پس چکار کنند؟ «قال» فرمود: «ینظران من کان منکم ممّن قد روی حدیثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف أحکامنا، فلیرضوا به حکماً؛ نگاه کنند در میان شما ببینید چه کسانی حدیث ما را نقل می‌کنند و چه کسانی تخصص دارند در حلال و حرام و چه کسانی احکام ما را می‌شناسند «فلیرضوا به حکماً» به یکی از این علما رضایت بدهد. پس باید رضایت بدهند به یکی از این علما که حکم باشد که حالا از این «فلیرضوا» آنهایی که از این حدیث برای بحث ولایت فقیه استفاده می‌کنند مردم‌سالاری را از این «فلیرضوا» استفاده می‌کنند یعنی تعداد فقهاء زیاد است کدام فقیه حاکم می‌شود؟ آنکه رضایت مردم با اوست؛ یعنی آنکه رأی مردم با اوست؛ لذا امام (رحمة الله علیه) در بهشت زهرا فرمود که من به موجب اینکه مردم مرا قبول دارند دولت تعیین می‌کنم! یا جای دیگر فرمود به موجب این رأی اعتمادی که مردم در این تجمعات میلیونی ابراز کردند یا بعد بحث خبرگان درست شد که خبرگان نمایندگان مردم‌اند که بعد از ارتحال حضرت امام رهبر را انتخاب کردند از میان فقهاء. این از همین «فالیرضوا» استفاده شده البته ادله دیگری هم دارد از جمله ادله عقلی.

«فلیرضوا به حکماً» پس باید رضایت بدهند طرفین دعوا به یکی از اینها. حالا به کدام؟ هر کدام را که دوست دارند؛ یعنی هر دو توافق می‌کنند که ما فلانی را قبول داریم فلان فقیه را به عنوان حاکم و حکم و قاضی قبول داریم هر چه او گفت ما انجام می‌دهیم. در این صورت «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً؛ همان کسی را که شما رضایت می‌دهید که بین شما داوری بکند من همان را بر شما حاکم کردم. «إذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فإنما استخفّ بحکم اللّهِ» اگر براساس ملاک‌هایی که ما داریم حکم کرد و مورد قبول قرار نگرفت این تخفیف حکم خدا

هست یعنی شما حکم خدا را سبک شمردید «وعلینا ردّ»؛ این ردّ ما محسوب می شود «و الرادّ علینا الرادّ علی اللّٰه» کسی که ما را رد کند مثل این است که خدا را رد کرده است «و هو علی حدّ الشّرع باللّٰه» تا پایان حدیث.

بررسی سندی:

می فرماید: «و الروایة» که بحث سند است «من المقبولات التي دار عليها ربحی القضاء، و عمل الأصحاب بها حتّى اتصفت بالمقبولة، فضعفها سنداً بعمر بن حنظلة مجبور» از روایات ضعیف است ولی ضعفش جبران شده است به همین خاطر می گویند مقبوله؛ یعنی علی رغم ضعف سندی که دارد مورد قبول علما قرار گرفته «مع أنّ الشواهد الكثيرة المذكورة في محلّها، لو لم تدلّ علی وثاقته، فلا أقلّ من دلالتها علی حسنه، فلا إشكال من جهة السند»؛ پس بحث سند مشکلی ندارد.

بررسی دلالی

«و أمّا الدلالة»؛ دلالتش چطور؟ «فلأجل تمسّك الإمام (عليه السّلام) بالآية الشريفة، فلا بدّ من النظر إليها، و مقدار دلالتها، حتّى يتبيّن الحال»؛ امام (رحمة الله علیه) می فرماید که با توجه به اینکه امام به آیه قرآن استناد کرده و با تمسک به آیه نظر داده، ما هم لازم است که بینیم آیه چیست و مقدار دلالت آیه چقدر است «حتی يتبين الحال» تا قصه برای ما هم روشن شود؛ یعنی امام به یک آیه استناد کرد، پس ما برویم بینیم آیه چه می گوید!

« قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ خداى متعال فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ خداى متعال امر می کند شما مسلمان ها را که امانت ها را به اهلش بدهید ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ وقتی که دارید قضاوت می کنید بین مردم براساس عدل قضاوت بکنید. عنایت بفرماید من یک نکته ای الآن گفتم که این را مفسرات دقیق النظر قبول ندارند. خواستم بگویم که انگار حالت عادى است ولى درست نیست. مثلاً گفتیم که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾، این مخاطب «كُم»

کیست؟ خدا امر می کند شما را که امانت ها را به اهلش بدهید. ببینید جمله اول مبهم است ولی جمله دوم جمله اول را روشن می کند. جمله دوم یعنی **(وَإِذْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)** وقتی که داوری می کنید قضاوت می کنید بین مردم، براساس عدل قضاوت بکنید نشان می دهد که مخاطب، حکومت است حکومت اسلامی مخاطب است. پس اگر مخاطب جمله دوم حکومت اسلامی است و حاکمان اسلامی هستند، مخاطب جمله اول هم حاکمان اسلامی هستند؛ یعنی **(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ)**، یعنی خدا امر می کند به شما رهبران و فرمانروایان دولت اسلامی **(أَنْ تُوَدُّوا أَلْأَمَانَ أَنْ تَأْتُوا إِلَى أَهْلِهِ)** که هر امانتی را به اهلش بسپرید مثلاً می خواهید قاضی منسوب کنید این قاضی باید صلاحیت و شایستگی لازم را داشته باشد. بخواهید فرمانده نیروهای مسلح تعیین کنید می خواهید فرماندار بگذارید می خواهید وزیر انتخاب کنید هر کسی را در هر مسندی می گذارید اینها امانت است مناصب حکومتی امانت است ای حاکمان جامعه اسلامی! امانت ها را به اهلش بدهید اهل یعنی شایسته سالاری. **(وَإِذْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ)** وقتی که قضاوت می کنید بین مردم، **(أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)** براساس عدالت داوری کنید قضاوت کنید.

پس این آیه هم شامل حکومت می شود هم شامل قضاوت می شود. بخش اولش و فراز اول شامل حکومت است و کل هیأت حاکمه. بخش دوم قدر متیقن بحث قضا را در بر می گیرد. لذا می فرماید: «لا شبهة فی شمول الحكم للقضاء الذی هو شأن القاضي» در این مطلب شبهه ای نیست که این آیه شامل حکم قاضی که می شود. «و الحكم من الولاية و الأمراء» و همین طور شامل شمول حکم از ناحیه ولایت و امرا هم می شود یعنی فرمانداران و فرمانروایان و امرای لشکرها و اینها را هم در می گیرد. «و فی «المجمع»؛ در مجمع البیان این طور آمده: «أمر الله الولاية و الحکام أن يحكموا بالعدل و النصفه»؛ خدا فرمانروایان را و حکام را امر کرده است که براساس عدل و انصاف عمل بکنند. اینها پاورقی های همین مباحثی است که از آنها عبور کردیم اگر خواستید آیات را در سوره «نساء» ببینید آیه 59 چند تا آیه است اینها را باهم ببینید حتماً مطالعه بفرمایید.

«و نظيره قوله تعالى: ﴿أَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ﴾ آیا این مشابه دارد در قرآن؟ بله، این آیه را ملاحظه بفرمایید! خدای متعال می فرماید: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ)** ای داود ما تو را خلیفه قرار

دادیم در زمین پس بین مردم براساس حق داوری کن خلیفه قرار دادیم یعنی چه؟ یعنی حکومت دست توست بین مردم براساس حق حکم صادر کند.

«ثُمَّ قَالَ تَعَالَىٰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (اجازه بدهید من قرآن کریم را باز کنم و بگویم که الآن چه آیه‌ای را داریم می‌خوانیم اگر شما در محضر قرآن کریم هستید قرآن را باز کنید این شیوه بحث و استدلال فقهی ما فوق العاده زیباست ببینید امام صادق (علیه السلام) به آیه استناد کرد امام می‌گوید ما برویم به آیه مراجعه کنیم ببینیم که آیه چه می‌فرماید. آیه 58 این بود: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) عرض کردیم که بزرگان و مفسران روایت همه فرمودند که مخاطب این آیه حاکمان هستند. خدا به شما حاکمان امر می‌کند که امانت‌ها را و مناصب حکومتی را به افرادی بدهید که شایستگی آنها را داشته باشند و وقتی بین مردم داوری می‌کنید براساس عدل داوری کنید.

آیه 59 یعنی این آیه‌ای که الآن خواندیم در متن حضرت امام (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) تا آخر آیه، این آیه 59 است یعنی آیه بعدی است. مخاطب این آیه مردم هستند؛ لذا می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ای مردیم که آمدید به رسول الله لیبیک گفتید به خدا لیبیک گفتید و گفتید که ما اسلام آوردیم و ما می‌خواهیم مؤمن باشیم ما می‌خواهیم ملتزم باشیم به احکام و قوانین اسلام! ای مردی که شما خودتان آمدید با اختیار خودتان ایمان آوردید حکومت اسلامی را قبول کردید، یک: (أَطِيعُوا اللَّهَ) از خدا اطاعت کنید. دو: (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) از رسول الله اطاعت کنید. ببینید بحث حکومت است و اگر بحث حکومت نباشد (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) را با (أَطِيعُوا) نمی‌آورد فقط اگر بحث احکام الهی بود

می گفت که «اطیعوا الله و الرسول» اینکه **(أَطِيعُوا)** تکرار شده، چون جنس اطاعت فرق دارد. **(أَطِيعُوا اللَّهَ)**، یعنی وحی ای که آمد که پیامبر می گوید این هم اطاعت از پیامبر هم هست. **(وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ)**، یعنی دستوراتی حکومتی که پیغمبر صادر می کند. **(وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)** کسانی که مناصب به آنها داده شده، رسول الله یک کسی را می گذارد فرمانده لشکر، اسامه را می گذارد فرمانده لشکر، این می شود «أولی الأمر» باید از این هم اطاعت کرد، چون رسول الله او را گذاشته است. البته مفسرین شیعه طبق روایاتی که هست نظرشان این است که بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) یعنی بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) این «أولی الأمر» فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند، چون خدای متعال امر به اطاعت به شکل مطلق جز از معصوم نمی کند. اما به هر حال این را هم شامل می شود که اگر رسول الله مثلاً امام علی را گذاشت برود فرمانده لشکری باشد که رفتند یمن را فتح کردند می خواهد بگوید که از ایشان اطاعت کنید.

حالا اگر دعویاتان شد، **(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا)**؛ اگر دعویاتان شد مثلاً یک کسی را رسول الله فرمانده شما گذاشته که با او بروید فلان عملیات را انجام بدهید، دعویاتان می شود که نه، تو درست امر نکردی! تو دستور الهی نیست! اگر دعویاتان شد در یک کاری، **(فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)** ملاک دستور خدا و رسول است. «إلى آخره» تا آخر آیه که من تا آخر این آیه را هم برایتان خواندم **(إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)** اگر شما به خدا و روز قیامت ایمان دارید باید حواستان باشد که ملاک شما نیستید ملاک خدا و رسول است.

«كما لا شبهة أيضاً في أن مطلق المنازعات داخله فيه»؛ امام می فرماید هیچ شبهه ای نیست که همه منازعات مطلق منازعات داخل در همین آیه است «سواء كانت في الاختلاف في ثبوت شيء ولا ثبوته، أو التنازع الحاصل في سلب حق معلوم من شخص أو أشخاص، أو التنازع الحاصل بين طائفتين المنجرتين إلى قتل و غيره التي كان المرجع بحسب

النوع فيها هو الوالى لا القاضى»؛ دعوای امنیتی به حکومت برمی گردد نه به قاضی. قاضی چکار می تواند بکند؟ یک جایی یک طایفه ای حمله ور شوند به یک طایفه دیگری. قاضی چکار می تواند بکند؟ اینجا حکومت باید وارد شود ارتش وارد بشود پلیس وارد شود نیروی انتظامی وارد شود. «و لا سیما بملاحظة ذكره عقيب وجوب إطاعة الرسول و أولى الأمر؛ فإنّ إطاعتهما بما هی إطاعتهما»؛ اطاعت این دو گروه؛ یعنی رسول الله و أولى الأمر از حیث اطاعت اینها فقط «هی الائتمار بأوامرهم المربوطة بالوالی»؛ این بحث اطاعت از دستورشان است در چارچوب حکومت.

«و ليس المراد بها إطاعتهما فى الأحكام الإلهية»؛ مقصود اطاعت از رسول الله و أولى الأمر در احکام الهیه نیست، چرا؟ چون اگر این بود اطاعت را تکرار نمی کرد. اینکه اطاعت را تکرار کرد برای رسول الله، مال این است که می خواهد از او امر حکومتی رسول الله هم اطاعت کنید. چرا برای أولى الأمر تکرار نکرد؟ چون أولى الأمر عطف شد به رسول الله و جنس اطاعت در سول و أولى الأمر هر دو جنس حکومتی است. «ضرورة أن إطاعة الأوامر الإلهية إطاعة لله»؛ این خیلی روشن است اطاعت اوامر الهی همان اطاعت خدا هست «لا إطاعة لهما»؛ نه اطاعت رسول الله و أولى الأمر. «فلو صلى قاصداً إطاعة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، أو الإمام (عليه السلام)، بطلت صلاته»؛ شما مثلاً اگر بلند می شوی نماز می خوانی، بگویی که خدایا! من بخاطر امر پیغمبر نماز می خوانم! می گویند اصلاً نماز شما باطل است.

«نعم، إطاعة أوامرهم السلطانية إطاعة لله أيضاً»؛ بله این جورى می توانیم بگوئیم که اطاعت اوامر حکومتی رسول الله و أولى الأمر هم در واقع اطاعت برای خدا هست، چرا؟ چون خدا امر کرده که ما از رسول الله و أولى الأمر اطاعت کنیم. «لأمره تعالى بإطاعتهم».

«ثُمَّ قَالَ تَعَالَى ۙ» حالا می‌رود آیه بعدی را می‌خواند؛ یعنی آیه چندم؟ آیه شصت سوره مبارکه «نساء». این سه تا آیه‌ای که می‌خوانیم از مهم‌ترین آیات سیاسی قرآن کریم است. «ثُمَّ قَالَ تَعَالَى» بعد خدای متعالی فرمود که: **(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَبَّسُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ)**؛ ای پیامبر! آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند که آنان ایمان آورده‌اند به آنچه که نازل شده است به سوی تو و آنچه که فرو فرستاده شده است **(مِنْ قَبْلِكَ)**؛ پیش از تو یعنی انبیای سابق. اینها را تو نمی‌بینی که **(يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَبَّسُوا إِلَى الطَّاغُوتِ)** تمایل دارند که دعوای خودشان را ببرند پیش طاغوت **(وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ)**؛ در حالی که فرمان داده شده است به اینها که به طاغوت کفر بورزند. حالا ماجرای این است که بعضی از مسلمان‌ها می‌خواستند دعوایی که داشتند ببرند پیش بزرگانی از اهل کتاب؛ یعنی بجای اینکه بیاورند پیش پیغمبر، گفتند ما برویم پیش فلان کسی که مثلاً اهل کتاب است تا او مثلاً حکم صادر کند «إِلَى آخِرِهِ»؛ یعنی تا آخر آیه. ادامه آیه چیست؟ ادامه آیه این است که می‌فرماید: **(وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا)**؛ این تقاضایی که اینها دارند این خواستی که اینها دارند که دعوای خود را ببرند پیش طاغوت این خواست شیطان است. شیطان می‌خواهد که اینها را گمراه کند چه گمراه کردن آشکاری! مسلمان که نباید به طاغوت مراجعه کند مسلمان جامعه خودش را دارد دولت خودش را دارد قوه قضائیه خودش را دارد، نباید برای دعوایش به دیگران مراجعه کند.

«و هَذِهِ الْآيَةُ أَيْضاً مَفَادُهَا أَعْمٌ مِنَ التَّحَاكُمِ إِلَى الْقَضَاءِ وَ إِلَى الْوَلَاءِ»؛ این آیه را هم اگر شما دقت کنید، مفادش و مضمونش اعم از مراجعه به قضات و حکام است. حالا چرا امام مرتب این را دارد توضیح می‌دهد و تأکید می‌کند که بحث فقط قضات نیست بلکه ولات هم هست؟ دلیلش این است که بعضی از فقهای عظام این روایت را یعنی مقبوله عمر بن حنظله را آمدند و گفتند که مقصود فقط بحث قضاوت است مقصود بحث مراجعه به حکومت نیست

و در قضاوت هم که ما اجماع داریم و فقهاء همه ولایت قضایی فقهاء را قبول دارند ولایت سیاسی را بعضی قبول نداشتند یعنی می گفتند از این ادله استفاده نمی شود به تعبیر دقیق تر. امام می فرماید نه، اتفاقاً این آیه ای که امام صادق به آن استناد کرده ما قرآن را در دسترس داریم به قرآن مراجعه کنیم ببینیم که این آیات چیست. سه تا آیه را هر سه تا را آوردند می فرمایند نگاه کنید هر سه تا هم شامل حکومت است هم شامل قضاوت است شامل هر دو تا بحث می شود و واقعاً هم می شود اتفاقاً دلالتش به نظر خیلی واضح است خیلی خیلی واضح است.

«لو لم نقل» اگر نگوییم «بأنّ الطاغوت» عبارة عن خصوص السلاطين و الأمراء؛ اگر نگوییم به اینکه طاغوت اصلاً عبارتی است که مخصوص سلاطین و امرا می شود اینجا چون فرمود **(يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحْاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ)**، یعنی اگر می خواهید بگویید که روایت محدود است نباید بگویید مخصوص قضات است باید بگویید این مخصوص حکومت ها است اگر می خواهید قید بزنید از این طرف باید قید بزنید نه از آن طرف، چرا؟ «لأنّ الطغيان و المبالغة فيه مناسب لهم لا للقضاء»؛ چون طغيانگری و اصرار در طغيانگری مناسب با مقام سلاطین است نه مقام قضات. قاضی حکم صادر می کند تازه اجرای حکم هم دست خودش نیست باید برود دایره اجرای احکام. او فقط حکم صادر کرد، این سلاطین هستند که خودشان همه کاری دستور می دهند امر و نهی می کنند که انجام بشود و چه بسا طغیان می کنند. «و لو أطلق على القضاء» اگر بر قضات هم اطلاق بشود «يكون لضرب من التأويل»؛ یک تأویلی باید زحمت بکشیم و با تأویل این را انجام بدهیم. «أو تتبع السلاطين» یا به تبع سلاطین «الذين هم الأصل في الطغيان، و يظهر» حالا دلالت را نتیجه گیری می کنند «و يظهر من المقبولة التعميم بالنسبة إليهما» مقبوله عمر بن حنظله تعمیم داده می شود به هر دو تا؛ یعنی این مقبوله یعنی سؤال فرد از امام صادق (علیه السلام) هم مربوط می شود به حاکمان هم قضات.

«ثم إنَّ قوله: «منازعة في دين أو ميراث»، لا شبهة في شموله للمنازعات التي تقع بين الناس فيما يرجع فيه إلى القضاة، كدعوى أن فلاناً مديون مع إنكاره، و دعوى أنه وارث و نحو ذلك، و فيما يرجع فيه إلى الولاية و الأمراء، كالتنازع الحاصل بينهما لأجل عدم أداء دينه، أو إرثه بعد معلوميته. و هذا النحو من المنازعات مرجعها للأمراء، فإذا قتل ظالم شخصاً من طائفة، و وقع النزاع بين الطائفتين، لا مرجع لرفعه إلّا الولاية. و معلوم أن قوله: في دين أو ميراث، من باب المثال، و المقصود استفادة التكليف في مطلق المنازعات، و الاستفسار عن المرجع فيها؛ تا اینجا چه شد؟ امام می فرماید که سؤال سائل هم شامل قضاوت است هم شامل مسائلی است که مربوط به امرا و حاکمان می شود. چطور؟ شما بینید در بحث ارث و دین و میراث دو مدل دعوا داریم یک وقت طرف به قاضی مراجعه می کند قاضی می آید حکم صادر می کند می گوید این باید دینش را بپردازند به فلانی. ارث و میراث را هم تعیین تکلیف می کند حالا رفتند آن فردی که بدهکار بود بدهی را نمی دهد آن کسی که اموال دستش است ارث وراث را نمی دهد به آنها و بینشان دعوا می شود شما می خواهید بگویید که حکم قاضی را چرا شما عمل نمی کنید؟ مجبور هستید به پلیس مراجعه کنید مجبور کنید به حکومت مراجعه کنید تا حکومت بیاید براساس حکم قاضی جلوی دعوا و نزاع را بگیرد و حق را به حق دار برساند.

«و لهذا أکّد الکلام لرفع الإبهام بقوله: فتحاكما إلى السلطان، أو إلى القضاة»؛ به این خاطر است که سؤال کننده در کلام خودش، هم تعبیر سلطان را آورد هم تعبیر قضات را آورد. گفت که اینها مراجعه می کنند به سلطان یا به قضات. «و من الواضح عدم تدخّل الخلفاء في ذلك العصر - بل مطلقاً في المرافعات التي ترجع إلى القضاة، و كذلك العکس. فقوله (عليه السّلام) من تحاكم إليهم في حقّ أو باطل فإنّما تحاكم إلى الطاغوت انطباقه على الولاية أوضح، بل لولا القرائن لكان الظاهر منه خصوص الولاية. و كيف كان: لا إشكال في دخول الطغاة من الولاية فيه، و لا سيّما مع مناسبات الحكم و الموضوع»؛ مناسبات حکم و موضوع ایجاد می کند که ما بگوییم یا این سؤال کننده و این آیات،

اینها مطلق طاغوت‌ها و حاکمان را شامل می‌شود یا اینکه بگوییم اعم است هم حاکمان را شامل می‌شود و هم قضات را شامل می‌شود. «و مع استشهاده بالآیه التي هي ظاهرة فيهم في نفسها؛ آیه هم که همین را می‌رساند. «بل لولا ذلك يمكن أيضاً أن يقال بالتعميم؛ للمناسبات المغروسة في الأذهان، فيكون قوله بعد ذلك: فكيف يصنعان؟» اینکه سؤال می‌کند که پس چکار کنم؟ «استفساراً عن المرجع في البابين؛ وقتی دارد می‌گوید که پس اینها چکار کنند اگر به طاغوت مراجعه نکنند چکار باید بکنند؟ چکار باید بکنند فقط یعنی در مسائل قضایی، وقتی که حکمی یا مسئله‌ای را از منظر قاضی نمی‌دانند یا نه، هم مسائل قضایی هم مسائل حکومتی، هر دو تا را دارد سؤال می‌کند؟ «و اختصاصه بأحدهما» اگر شما بگویید که نه، سؤال کننده فقط می‌خواهد از منظر قضایی بپرسد «و لا سيما بالقضاء» شما اختصاص بدهید سؤال سؤال کننده را که گفت: «و كيف يصنعان؟»، به یکی از این دو، مخصوصاً به قضاوت اگر استناد بدهید و مخصوص بکنید واقعاً «فی غاية البعد»؛ این خیلی بعید است بگویید که سؤال کننده فقط می‌خواهد بگوید که ما قاضی‌اش را چکار کنیم؟ حالا حکومت را رها کنید! پس حکومت را می‌خواهد چکار کند «لو لم نقل: بأنه مقطوع الخلاف» اگر نگوییم که واقعاً اینجا طرف دارد سؤال می‌کند که کلاً این اختلاف را ما چگونه فیصله بدهیم؟ چگونه این نزاع را برطرف کنیم؟ چه قضایی باشد چه اجرایی باشد؟ لذا حضرت فرمود: «و قوله (عليه السلام) فليرضوا به حكماً تعيين للحاكم في التنازع»؛ اینکه فقط شما رضایت بدهید به یکی از آن فقهاء که او حکم باشد یعنی حاکم برای خودتان در نزاع تعیین کنید که آن منازعات شما را فیصله بدهد «فليس لصاحب الحق الرجوع إلى ولاية الجور، ولا إلى القضاء»؛ نتیجه: برای صاحب حق و برای یک پیرو اهل بیت جایز نیست مراجعه کند به ولات جور و به حکومت‌های جور و نه به قضات جور.

«و لو توهم من قوله (عليه السلام) فليرضوا اختصاصه بمورد تعيين الحكم، فلا شبهة في عدم إرادة خصوصه، بل ذكر من باب المثال، و إلّا فالرجوع إلى القضاء الذي هو المراد جزماً لا يعتبر فيه الرضا من الطرفين. فاتضح من جميع

ذلك: أَنَّهُ يَسْتَفَادُ مِنْ قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ حَاكِمًا أَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَدْ جَعَلَ الْفَقِيهَ حَاكِمًا فِيمَا هُوَ مِنْ شُؤْنِ الْقَضَاءِ، وَ مَا هُوَ مِنْ شُؤْنِ الْوِلَايَةِ. فَالْفَقِيهَ وَلِيُّ الْأَمْرِ فِي الْبَابَيْنِ، وَ حَاكِمٌ فِي الْقَسْمَيْنِ، وَ لَا سِيَّمَا مَعَ عَدُولِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ قَوْلِهِ: «قَاضِيًا» إِلَى قَوْلِهِ: «حَاكِمًا» فَإِنَّ الْأَوَامِرَ أَحْكَامًا، فَأَوَامِرُ اللَّهِ وَ نَوَاهِيهِ أَحْكَامُ اللَّهِ تَعَالَى. بَلْ لَا يَبْعَدُ أَنْ يَكُونَ الْقَضَاءُ أَعَمُّ مِنْ قَضَاءِ الْقَاضِي، وَ أَمْرُ الْوَالِي وَ حُكْمُهُ، قَالَ تَعَالَى: ﴿يَكُ آيَهُ دِيكَرَى مِى آيد: (وَمَ كَ أَنْ لِمُؤْمِنٍ وَ لَ الْمُؤْمِنَةِ إِذْ قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) وَ كَيْفَ كَانَ لَا يَنْبَغِي الْإِشْكَالُ فِي التَّعْمِيمِ.﴾. اَيْن «كَيْفَ كَانَ» نَتِيجَةُ نَهَائِي اِسْتِ بِه هَر حَال مُسَلِّمَ از نَظَر مَا اَيْن اِسْتِ كِه تَعْمِيمِ اِگَر بَدَهِيدِ اِسْكَالِي دَر تَعْمِيمِ بَاقِي نَمِي مَاند؛ يََعْنِي بَدُون هِيچ تَرْدِيدِي بَگُو شَامِل حُكُومَت وَ قَضَا هَر دُو تَا مِي شُود.

اين هم مقبوله عمر بن حنظله كه مهم ترين سند در اين ادله نقلی برای بحث ولايت سياسی فقيه همين مقبول عمر بن حنظله است چون علاوه بر روايت، شما به آيات قرآن هم اينجا استناد می كنيد؛ يعنى آيه 58 و 59 و 60 سوره مباركه «نساء» و آيه 36 احزاب.

اين آيه اخير هم كه آوردند به گمانم از سوره مباركه «احزاب» باشد اجازه بدهيد آدرسش را نگاه كنيم من اين طور به ذهنم هست كه سوره مباركه «احزاب» است سوره 33 مى شود آيه 36 ﴿وَمَ كَ أَنْ لِمُؤْمِنٍ وَ لَ الْمُؤْمِنَةِ إِذْ قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾.

درس گفتار هفدهم

خب در بحث گفتمان حضرت امام بوديم، ايشان به لحاظ نوع گفتمان سياسی ايشان در گفتمان انقلاب قرار ميگردد از سال 48 به بعد كه بحث ولايت فقيه و حكومت اسلامي را مطرح كردند راه كار و شيوه انقلاب را هم تجويز كردند

برای ساقط کردن حکومت به عنوان فقیه و تا قبل از آن یعنی سالهای 41 و 42 و 43 به لحاظ سیاسی می توان گفت رفتار سیاسی امام بیشتر شبیه علمای مشروطه خواه است یعنی یک رفتار سیاسی اصلاحی دارد بدنبال حذف سلطنت و ایجاد حکومت اسلامی نیست بلکه اعتراضاتش اعتراضاتی است در چارچوب حکومت مشروطه، مثلاً علت تبعید ایشان اعتراضشان به کاپیتولاسیون هست که خوب تبعید شدند به این دلیل، یا قبلش اعتراضاتی که داشتند تماماً در چارچوب قانون مشروطه و قانون اساسی مشروطه بود اما به لحاظ نظری امام هم در کتاب های قبل از دهه چهل یعنی مثل کتاب کشف الاسرار که در سال 1323 قمری نوشتند آنجا بحث سیاسی ولایت سیاسی فقیه را مطرح فرمودند هم در کتاب البیع که درسهای ایشان هست در سال 48 بهمن 1348 ایشان بحث ولایت فقیه را در درس خارج فقه تدریس کردند که هم به شکل یک کتاب مستقلاً چاپ شد به فارسی و هم در کتاب البیع تقریرات به قلم خود ایشان در جلد دوم همین متنی که می خوانیم اینجا آمده

بحث ما در جلسات گذشته رسیده بود به ادله نقلی ولایت سیاسی فقیه خب ایشان مهمترین ادله اش ادله عقلی بود ولی بعد از ادله عقلی وارد ادله نقلی شدند در ادله نقلی مواردی در جلسات گذشته مطرح شد و امروز این دلائل را به پایان می رسانیم یکی از روایات هایی که آوردند مشهوره ابی خدیجه هست ولیمکن الاستشهاد المراد من القضاء المربوط بالقضاء غیر ما هو مربوط بالسلطان بمشهوره ابی خدیجه، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ

فان الظاهر من صدرها الى قوله (عليه السلام) قاضيا هي المنازعات التي يرجع فيها الى القضاء و من تحذيره بعد ذلك من الارجاع الى السلطان الجائر و جعله مقابلا للآول بقوله (عليه السلام) و اياكم الى اخره هي المنازعات التي يرجع فيها الى السلطان لرفع التجاوز و التعدي لا لفصل الخصومه

می فرماید که مشابه آن بحثی که در مقبوله عمرو بن حنظله صورت گرفت که در جلسه قبل بحث شد که نظر حضرت امام ره با توجه به آیات سوره مبارکه نساء که در فرمایش امام صادق (علیه السلام) به آن ها استناد شده بود که فرمودند هم بر بحث قضاوت مطرح است هم بحث حکومت چون منازعات دو جور است یک بخش از منازعات همین است که با حکم قاضی تمام می شود ولی یک بخش از منازعات، منازعاتی هست که نیازمند ورود حکومت هست مثل اینکه دو طائفه مثلاً می افتند به جان هم گروه نفر می افتند به جان هم خب اینجا قاضی کاری نمی تواند بکند اینجا باید پلیس وارد صحنه شود و اقدامات امنیتی خود را انجام دهد.

می‌فرمایند که در مشهوره اُبی خدیجه هم این دو حیث به شکل مستقل مورد توجه قرار گرفته‌اند می‌فرماید می‌توان استشهاد کرد می‌توان سند آورد بر اینکه مراد از قضای مربوط به قضات غیر از آن چیزی است که مربوط به سلطان هست به مشهوره اُبی خدیجه، یعنی در این حدی است هم مسائل مربوط به قاضی و آن خصومت‌ها و نزاع‌هایی که قاضی می‌تواند فیصله بخش آن‌ها باشد با آن نزاع‌هایی که حاکم باید وارد شود این‌ها از هم تفکیک شده‌اند یعنی دو تا چیز ذکر شده است چون امام صادق (علیه السلام) فرمود که به اصحاب ما بگو قل لهم اِياکم اذا وقعت بینکم خصومتا أو تنازعا من شئ من الاخذ و العطاء أن تحاکما بین هولاء الفساق مبادا یکی از شما به یکی از این فاسقان مراجعه کنید برای اخذ و عطا وقتی بینتان دشمنی پیش آمد قرار دهید بین خودتان مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد من آن را برای شما قاضی قرار دادم، جعل کردم او را به عنوان قاضی.

بعد فرمود و اِياکم أَنْ یُخَاصِمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ مبادا که خصومتی که بین دو نفر از شماها پیش می‌آید باعث شود که بعضی از شماها بروید به سوی سلطان جائر، اینکه قاضی و جائر را تفکیک کرده یعنی اینکه منازعات دو نوع است برای حل بعضی از منازعات به قضات مراجعه می‌کنیم و برای حل بعضی از منازعات به حکومت مراجعه می‌کنیم امام از هر دو ما را هشدار داد که در چه در منازعات دسته اول چه در منازعات دسته دوم در هیچ یک به حاکمان جور مراجعه نکنید نه به قضات جور نه به سلطان جور.

پس آنچه هم که در مشهوره اُبی خدیجه آمده مؤید آن چیزی هست که در مقبوله عمر بن حنظله آمده

نکته: در بعضی از کتب برای اینکه گفته شود آن چیزی که در مقبوله عمر بن حنظله آمده بود فقط شامل قضات می‌شود نه شامل حکام، مشهوره اُبی خدیجه را تا این قسمت نقل می‌کنند یعنی می‌گویند فانی قد جعلته علیکم قاضیا و این ایاکم دوم را نمی‌خوانند این را شما باید دقت کنید که بعضی اوقات این اتفاق می‌افتد و می‌گویند از اینکه در مشهور اُبی خدیجه آمده که فانی قد جعلتکم علیه قاضیا معلوم می‌شود که آنچه که در مقبول عمرو بن حنظله هم بوده حاکما یعنی قاضیا در حالی که اگر ادامه مشهوره اُبی خدیجه را بخوانند یا بنویسند متوجه می‌شوند که در ادامه آن حیث سلطان جائر هم آمده و اِياکم أَنْ یُخَاصِمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً إِلَى سُلْطَانِ الْجَائِرِ

بعد اینجا یک شبهه‌ای را مطرح کردند و بهش پاسخ داده شده ثم قد انقذح شبه فی بعض الازدهان و أن أباعبدالله (علیه السلام) فی آیامه امامته اذا نصب للاماره أو القضاء شخصاً أو أشخاصا کان أمدّه الی زمان امامته و بعد وفاته و انتقال الامامه الی من بعده یبطل النصب و ینزل الولات و القضاء می‌فرماید که ممکن است به ذهن کسی این مطلب برسد که اگر امام صادق (علیه السلام) در زمان امامت خودش کسی را به امارت و حکومت یا به قضاوت نصب کند، این مدت

حکومت یا قضاوت این شخص تا زمان امامت امام صادق (علیه السلام) است، بعد از وفات امام صادق و انتقال امامت به کسی که بعد از امام بوده الی من بعده و انتقال الامامه الی من بعده، خب دیگر این نصب باطل است و طرف خود به خود منزل است از حکومت و قضاوت مثلاً امام علی (علیه السلام) کسی را یکجا نصب کرده به عنوان فرمانده یا قاضی امام که به شهادت می‌رسد مدت حکومت آن فرد هم تمام می‌شود ممکن است کسی این چنین شبهه‌ای می‌رسد، بگویند اینکه امام صادق که می‌فرماید من جعل یا نصب کردم به عنوان قاضی یا حاکم، سلمنا که این دلالت دارد ولی با شهادت امام (علیه السلام) دیگر تمام شده، امارت و قضاوت بعد از ارتحال امام صادق دیگر ندارد می‌فرماید فیه ما لایخفی

فانه مع الغرض أن مقتضى المذهب أن الامام، امام حيا و ميتا و قائما و قاعدا أن النصب لمن سواء كان نصب الولاه أو القضاة أو نصب المتولى للوقف أو القيم على السفهاء و الصغار لا يبطل بموت الناس

می‌فرماید با قطع نظر از این بحث که مقتضای مذهب هست و ما امامیه معتقد هستیم که امام امام است حی باشد یا میت قائم باشد یا فائده چون فرمود الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا صرف نظر از این بحث نکته‌ای که هست این است که این است که وقتی کسی کسی را برای منصبی نصب می‌کند این فردی که به آن منصب منصوب شده با از دنیا رفتن آن ناصب مدت حکومتش تمام نمی‌شود بلکه هست تا اینکه سلطان بعدی اگر خواست تغییرش بدهد مثل اینکه مثلاً شما برای یک وقف متولی که تعیین می‌کنید اینطور نیست که واقف از دنیا رفت متولی کارش باطل شود، یا مثلاً رئیس جمهور که انتخاب می‌شود بعد حکومت خودش را شروع می‌کند اینطور نیست که رئیس جمهور کار خود را شروع می‌کند حکم رئیس قبلی در مورد افراد از بر جای خودش باقی است هر مسئولی سرجای خودش هست تا اینکه رئیس جمهور افراد جدیدی را نصب کند چه بسا افرادی را تغییر ندهد، درواقع مناصب حکومت با از دنیا رفتن کسی که این‌ها را نصب کرده اینطور نیست که باطل شود، ادامه دارند مگر اینکه حاکم بعدی بخواهد تغییر بدهد.

بله می‌فرماید نصب برای منصبی چه نسب ولات باشد یعنی فرمانداران چه نصب قضات یا نصب متولی برای وقف باشد یا قیم برای افراد دارای عدم رشد عقلی و افراد صغیر و یتیم باشد این با فوت آن ناصب باطل نمی‌شود چرا؟

إذ من الضروري في طريقة العقلاء أنه مع تغير السلطان أو هيئة الدولة و نحوهما لا ينزل الولاية و القضاء و غيرهم من المنصوبين من قبلهم و لا يحتاجون من نصب جديد نعم للرئيس الجديد عزلهم متى أراد،

این یک شیوه عقلانیست که با تغییر حاکم، فرمانداران یا قضات یا غیر اینها از کارگزاری که از سوی حکومت‌های قبلی منصوب شده بودند، منزعز نمی‌شوند و البته احتیاج به نصب جدید هم ندارند به کار خود ادامه می‌دهند

بله رئیس جدید می‌تواند منصوب رئیس سابق را تغییر دهد و مع عدمه بقی المناصب علی حالها اگر آنها را تغییر نداد بر سر مناصب خودشان باقی می‌مانند

و فی‌المقام، اما در ما نحن فيه لا یعقل هدم الأئمة اللاحقین اصلاً معقول نیست گفته شود ائمه بعدی لغو کردند حکمی را که امام قبلی داد

لا یعقل هدم الأئمة اللاحقین (علیهم السّلام) نصب الإمام أبی عبد الله (علیه السّلام)؛ لآنّه یرجع إمّا إلى نصب غیر الفقهاء العدول، و إرجاع الأمر إلیهم، فمع صلاحیة الفقهاء العدول کما یکشف عنها نصب أبی عبد الله (علیه السّلام) إیّاهم لا یعقل ترجیح غیرهم المرجوح بالنسبة إلیهم علیهم، و لو کان عدلاً إمامیاً.

چون می‌گوید مثلاً ائمه بعدی چی را تغییر دادند مثلاً گفتند که دیگر فقهای عادل جانشینان ما نیستند، مؤمنین عادل هستند، اینکه اصلاً ترجیح مناسبی نیست یعنی معقول نیست که ائمه چنین ترجیحی دهند، افراد غیر مرجوح را بر فقها مثلاً بگویند که کسی که فقیه نیست، یک عدل امامی مثلاً برتری دارد بر فقهای عدول، که چنین چیزی معقول نیست ائمه بعدی چنین حرفی نمی‌زنند

و قد تقدّم: أنّه كالضروری لزوم كون الوالی عالماً بالقوانین، و الجاهل لا یصلح لهذا المنصب

ما پیش از این اثبات کردیم که ضروری است که فرمانروای مسلمانان عالم به قوانین باشد کسی که جاهل به قوانین باشد برای این منصب مناسب نیست، اگر عالم به قوانین باشد یعنی فقیه باشد، و لا لمنصب القضاء کسی که جاهل باشد برای منصب قضاء هم مناسب نیست او إلى إرجاعهم إلى ولاء الجور و قضاته، یکی هم این است که گفته شود اصلاً ائمه بعدی گفتند که اشکالی ندارد به حاکمان جور و قضات جور مراجعه کنید

و هو ظاهر الفساد، این هم که فسادش آشکار است، امام معصوم چنین حرفی نمی‌زند کلاً إهمال لهذا الأمر الضروریّ الذی تحتاج إلیه الأمم، و لا یعقل بقاء عیشهم إلّا بذلك، فمن نصبه الإمام (علیه السّلام) منصوب إلى زمان ظهور ولیّ الأمر (علیه السّلام). پس کسی که امام صادق (علیه السّلام) نصب کرده این تا زمان ظهور ولی عصر عجل بر حکم خودش باقی است

مضافاً إلى أن من الضروري في الفقه أن نصبه باق، ولا زال تمسك الفقهاء بمقبولة عمر بن حنظلة لإثبات منصب القضاء للفقهاء، كما أن من فهم منها الأعم استدلل بها لذلك، وهذا واضح علاوة بر اینکه در طول این دوران تاریخی می بینیم که پیوسته فقهاء استناد کردند به مقبولة عمرو بن حنظله برای اثبات منصب قضاء برای فقهاء

همانطور که آن دسته از فقهای که مقبولة عمرو بن حنظله را اعم از منصب قضاء می دیدند به این همین مقبولة استناد کردند، این شبهه اول.

شبهه دوم: و هنا شبهة اخرى، و هي أن الإمام (عليه السلام) وإن كان خليفة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و ولي الأمر، و له نصب الولاية و القضاء، لكن لم تكن يده مبسوطة، بل كان في سيطرة خلفاء الجور، فلا أثر لجعل منصب الولاية لأشخاص لا يمكن لهم القيام بأمرها، و أما نصب القضاء فله أثر في الجملة.

شبهه دوم این است که فرض هم اینکه شما می گوید باشد، مشکلی که هست این است که وقتی که حکومت جور حاکم هست و امام کسی را هم اگر بخواهد نصب کند این بسط ید ندارد، این چه فایده ای دارد این جعل، جعل منصب ولایت برای اشخاص وقتی مفید است که طرف بسط یدی داشته باشد اقداماتی کند اما در مورد قضات البته اینطور نیست می شود گفت که وقتی فرد را به عنوان قاضی نصب کنند فی الجملة اثری برایش هست یعنی یک مواردی می تواند قضاوت کند اما در نصب فرد به عنوان حاکم این اصلاً فایده و ثمره ای ندارد چون اصلاً بسیط ید ندارد.

و فيها: أنه مع وجود أثر في الجملة في جعل الولاية أيضاً كما لا يخفى - فإن جعل المرجع للشيعة يوجب رجوعهم إليه و لو سرّاً في كثير من الأمور، كما نشاهد بالضرورة أن لهذا الجعل سرّاً سياسياً عميقاً، و هو طرح حكومته عادلة إلهية،

پس یک سرّ سیاسی عمیقی هست در این جعل یعنی امام قبول نمی کند که این جعل بی اثر باشد می فرماید نه دقت کنید در علاوه بر قضاوت در جعل ولایت هم اثر فی الجملة هست، این اثر فی الجملة این است که پیروان اهل بیت می دانند که در صورت عدم دسترسی امام (علیه السلام) یک نائب الامام هست برای این جعل سرّ سیاسی عمیقی است آن سرّ عمیق سیاسی و هو طرح حکومت عادله الهیه

یعنی همچنان می توان در عصر غیبت از حکومت عادله الهیه برخوردار باشید، اگر اهل قیام باشید ما رهبرش را تأمین کردیم.

و تهيئة بعض أسبابها، حتى لا يتحير المفكرون لو وقفهم الله لتشكيل حكومته إلهية. بل هو زائداً على الطرح بعثهم إلى ذلك، كما هو واضح.

فقط بحث طرح نیست اصلاً این ایده مردم را تشویق می‌کند بر می‌انگیزاند به سوی تشکیل حکومت الهی

و لقد تصدَّى بعض المفكرين لطرح حكومة و تخطيطها في السجن؛ بعضی از اندیشمندان وقتی در زندان بودن طرح و نقشه حکومت را طراحی کردند به امید اینکه این در آینده محقق شود بر جاء تحقُّقها في الآتي، و وفق بعضهم لذلك حتى في عصرنا فالرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) عين خلفاء بخصوصهم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک جانشینانی را با اسم و مشخصات معرفی کرده و هم الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم، و فی نصبهم و تعیینهم مصالح، در نصب و تعیین ائمه هم مصالحی وجود دارد از جمله آن مصالح منها: تحقُّق أمة عظيمة بلغت في الحال - بحمد الله - عدداً كبيراً جداً.

بل الغالب في العظماء من الأنبياء و غيرهم الشروع في الطرح أو العمل من الصفر تقريباً، فهذا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، قد قام بالرسالة و لم يؤمن به في أول تبليغه إلا طفل صغير السن عظيم الشأن، و امرأة جليئة. منظور حضرت علی (علیه السلام) و حضرت خدیجه (سلام الله علیها) است

و لكن قام بأعباء الرسالة و نشر الدعوة عن عزم راسخ، و إرادة قويّة، و قوّة قدسيّة، غير آيس من حصول مقصده، و جاهد و تحمّل المشاقّ طيلة حياته، در طول حیات خودش هم مجاهده کرد هم مشقات را تحمل کرد پیامبری که یک روزی پسر بچه و خانم جلیل القدر بهش اقتدا می‌کرد، مأیوس نشد و اسلام را گسترش داد حتی بلغ الأمر إلى أن نشر الإسلام في العالم، تا اینکه شما می‌بینید الان در همه جهان گسترش پیدا کرده و بلغت عدّة المسلمين في الحال قريبة من سبعمائة مليوناً، هفتصد میلیون شده، این زمان تدوین کتاب است اینقدر بودن، الان که مستحضری که جمیعت مسلمین باز دو میلیارد بیشتر شده و ستزید إن شاء الله و اللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ. و أبو عبد الله (علیه السلام) قد أسّس بهذا الجعل أساساً قوياً للأمة و للمذهب؛ امام صادق با این تاسیسی که کرد یک اندیشه راهبردی را که می‌تواند حافظ امت و مذهب باشد برای ما بنیانگذاری کرده و اندیشه راهبردی را برای ما بجا گذاشته بحيث لو نشر هذا الطرح و التأسيس في مجتمع التشيع، و أبلغه الفقهاء و المفكرون إلى الناس و لا سيّما إلى المجامع العلميّة و ذوى الأفكار الراقية لصار ذلك موجباً لانتباه الأمة و التفاتهم إليه، و خصوصاً طبقه الشبان، فلعلّه يصير موجباً لقيام شخص أو أشخاص بتأسيس حكومة إسلاميّة عادلة، تقطع أيادي الأجانب من بلاد المسلمين. اگر این اندیشه‌ای که امام صادق (علیه السلام) برای ما به ارمغان گذاشته را مطرح و منتشر کنیم امید هست که فقیهی از فقهاء متفکری از متفکران این‌ها وقتی آشنا می‌شوند با این اندیشه برخیزند، مخصوصاً جوانان قیام و توجه کنند و این باعث شود شخص و اشخاصی حکومت اسلامی عادلانه ایجاد کنند و ایادی اجانب را از بلاد مسلمین قطع کنند

و اللازم على العلماء الأعلام و المبلّغين أيدهم الله تعالى أن يقوموا بهذا الأمر الحيوي، لازم است بر علمای اعلام که خداوند آن‌ها را تأیید کند که قیام کنند به این امر حیاتی یعنی هم آگاه کردن مردم مخصوصاً جوانان به این اندیشه راهبردی و هم کمک به تشکیل به حکومت اسلامی عادلّه و یزیلوا الیأس من قلوبهم و زائل کنند ناامیدی و یأس را از دلهاشان و قلوب الطلاب و المحصلین و سائر الناس، فإنّه مبدأ الخمود و القعود عن الوصول إلى الحقّ.

استدلال دیگر به صحیحہ قداح هست:

الاستدلال بصحیحہ القدّاح و منها: صحیحہ القدّاح؛ عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً إلى الجنة إلى أن قال و إنّ العلماء ورثة الأنبياء، إنّ الأنبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً، و لكن ورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظّ وافر

و قریب منها روایة أبی البختری مع اختلاف فی التعبير. و قد وقع سهو فی قلم النراقی (قدّس سرّه) فیالعوائد حیث وصف روایة أبی البختری بالصحّة، مع أنّها ضعیفة، و لا یبعد أن یكون مراده صحیحہ القدّاح، و عند الکتب وقع سهو من قلمه الشریف

ببینید این نشان می‌دهد که منبع امام در این بحث عوائد است همان عائده 54 که قبلاً خواندیم بعد می‌فرماید آنجا مرحوم عراقی یک سهوی در قلمش رفته بجای اینکه بگوید صحیحہ قداح گفته صحیحہ أبی البختری در حالی که أبی البختری روایاتش ضعیف است

این از باب سند اما از باب دلالتش:

ثمّ إنّ مقتضى كون الفقهاء ورثة الأنبياء - و منهم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، و سائر المرسلين الذين لهم الولاية العامة على الخلق، لازمه این حرف که علماء وارث انبياء هستند این است که گفته شود فقهاء هم وارث انبياء هستند زیرا فقهاء هم جزء علما هستند، اگر علما و از جمله فقهاء وارث انبياء هستند لازمه این حرف این است که همه آنچه که برای انبياء بوده به علماء هم منتقل شود البته آن‌هایی که انتقال یافتنی هست، مثلاً وحی انتقال یافتنی نیست اما حکومت امر انتقال یافتنی است رهبری مردم امر انتقال یافتنی است، لازمه این امر چی هست؟ انتقال کلّ ما كان لهم إليهم، آنچه که برای انبياء بوده منتقل شود به فقهاء إلّا ما ثبت أنّه غير ممكن الانتقال، مگر ثابت شود که چیزی غیر قابل انتقال است

و لا شبهة فی أنّ الولاية قابلة للانتقال، شبهه‌ای نیست در اینکه ولایت از جمله اموری است که قابل انتقال است یعنی حکومت از جمله چیزهای قابل انتقال است، کالسلطنة التي كانت عند أهل الجور موروثه خلفاً عن سلف مثل پادشاهی‌ها که به ارث می‌رسد از قبلی به بعدی ولایت هم همینطور است

و قد مرّ: أنّه ليس المراد بالولاية هي الولاية الكليّة الإلهيّة، التي دارت علیّ لسان العرفاء، و بعض أهل الفلسفة، بل المراد هي الولاية الجعليّة الاعتباريّة، کالسلطنة العرفيّة می‌گوید البته ما پیش از این گفتیم که مقصود از ولایت آن ولایت کلیه الهیه که به زبان عرفاء جاری شده یا به زبان بعض اهل فلسفه آمده نیست بلکه مراد از این ولایت ولایت جعلیه اعتباریه هست مثل همین حکومت‌های عرفی و سائر مناصب عقلانیّه دیگر مناصب عقلانیّه که جعلی و قرار دادی و اعتباری است و سائر المناصب العقلانیّة، کالخلافة التي جعلها اللّٰه تعالیٰ لداود (علیه السلام)، مثل خلافتی که خداوند برای داوود جعل و اعتبار کرد و فرّع علیها الحكم بالحقّ بین الناس، و تفریع کرد بر این جعل حکم به حق را بین مردم یعنی داوود را جعل کرد به عنوان خلیفه بعد بهش گفت حالا که خلیفه قرار دادم بین مردم بر اساس حق داوری کن و کنصب رسول اللّٰه (صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم) علیاً (علیه السلام) بأمر اللّٰه تعالیٰ خلیفه و ولیّاً علی الأُمّة

و مثل نصب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) به دستور خداوند به عنوان خلیفه ولی امت

و من الضروريّ أنّ هذه أمر قابل للانتقال و التوريث، بدیهی است که این ولایت و حکومت امر قابل انتقال و قابل به ارث رسیدن هست چرا؟ و یشهد له مافی نهج البلاغة آنچه که در نهج الباغه آمده بر این گواهی می‌دهد اُری تراثی نهباً. فعليه تكون الولاية- أى كونه أولى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فيما يرجع إلى الحكومة و الأمانة منتقلة إلى الفقهاء. نعم، ربّما يقال: إنّ المراد بالعلماء الأئمة (عليهم السلام) بله بعضی‌ها چه بسا بگویند که مقصود از علماء که در روایات آمده فقهاء نیست بلکه مقصود از ائمه علماء هست، یعنی مقصود از العلماء یعنی الاثمه ورثه الانبياء چنانکه در روایت هم آمده که ائمه (علیه السلام) فرمودند نحن العلماء كما ورد نحن العلماء .

می‌فرماید و فيه ما لا يخفى؛ در این مطلب که گفته شد اشکالی هست که شما هم اگر دقت کنید بر شما مخفی نیست، اشکال چی هست؟ اشکال این است که اگر قرینه بود که مقصود ائمه هست اشکالی ندارد ولی اگر قرینه نداشته باشیم نمی‌توان گفت مقصود از علماء هست

ضرورة أنّه مع عدم القرينة، يكون لفظ العلماء ظاهراً في الفقهاء غير الأئمة (عليهم السلام)،

فراجع ما ورد في العلماء و العالم و العلم خواستی به روایاتی که در مورد علماء و علم و عالم آمده

علاوه بر این آنچه که در صحیحہ قداح آمده که فرموده: «مع أن قوله (عليه السلام) في صحیحہ القداح من سلک طریقاً يطلب فيه علماً لا ينطبق على الأئمة (عليهم السلام) اصلاً این عبارت بالضرورة بر ائمه منطبق نیست

می گوید بالضرورة، فهو قرينه على أنهم غير الأئمة (عليهم السلام). زیرا علم ائمه علم لدنی است نه علم اکتسابی

كما أن قوله في ذیل روایة أبي البختري فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً لا ينطبق عليهم سلام الله عليه بالضرورة. فحينئذ يكون قوله (عليه السلام) فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه؛ فإن فينا أهل البيت. إلى آخره، أمراً متوجهاً إلى العلماء؛

ادامه دارد تا می رسد به اینجا و کیف کان: لا شبهة في أن المراد بهم فقهاؤنا رضوان الله عليهم، و أعلى الله كلمتهم. و أوهن منه ما قيل: من أن وراثته الأنبياء بما هم أنبياء، لا تقتضي إلّا تبليغ الأحكام؛ ضعيف تر از آنچه که گفتیم این چیزی است که گفته شده که اصلاً وراثت انبياء بما انبياء اقتضاء نمی کند جز تبليغ احكام را

يعني سلمنا که مراد از علماء فقها باشد و سلمنا که این ها ورثه انبياء باشند این وراثت فقط وراثت تبليغ احكام است نه تشکیل حکومت، ایشان می فرماید این از حرف بالا هم سبک تر است چرا

فإن الوصف العنواني مأخوذ في القضية، و شأن الأنبياء بما هم أنبياء ليس إلّا التبليغ.

نعم، لو قيل: «إنهم وراثت موسى و إبراهيم (عليهما السلام)» مثلاً صحّت الوراثة في جميع مالهم

و ذلك لأنّ هذا التحليل خارج عن فهم العرف، می فرماید چرا این حرف اوهن است بخاطر اینکه می فرماید این تحلیل خارج از فهم عرفی است ما وقتی عبارت را نگاه می کنیم العلماء ورثه الانبياء یعنی همه کارهایی که انجام می دادند جز کارهایی که قابل تکرار نیست

و لا ينقدح في الأذهان من هذه العبارة إلّا الوراثة من موسى و عيسى و غيرهم، و لا سيما مع إتيان الجمع في الأنبياء؛ تازه شما می گوید که اگر می گفت موسى و إبراهيم این گفته انبياء که شامل همه می شود

فإن الظاهر منه إرادة أفرادهم، و يكون العنوان مشيراً إليهم، لا مأخوذاً بنحو الموضوعية. و لو سلمنا ذلك، فلا شبهة في أن ما ثبت لعنوان «النبي» (صلى الله عليه و آله و سلم) في الكتاب و السنة، لا بدّ و أن يورث، و قد قال الله تعالى: «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم» و نحن لا نريد إلّا إثبات وراثته هذا المعنى؛ إذ فيه جميع المطالب، و هذا واضح

جداً. كما أنَّ عنوان «الرسول» و «النبي» في متفاهم العرف واحد، و إن ورد الفرق بينهما في الروايات بأنَّ النبي يرى في منامه، و يسمع الصوت، و لا يعاين الملك يعنى فرشته را مشاهده نمی کند و الرسول يسمع الصوت، و يرى في المنام، و يعاين الملك فرشته را رسول می بیند به خلاف نبی و لا شبهة في أنَّ الوراثة ليست بهذا المعنى الذى فى الروايات؛ ضرورة أنَّ الفقهاء لم تكن منزلتهم كذلك، بل المراد فى الرواية هو النبيّ المأمور بالإبلاغ، و هو الرسول عيناً، فحينئذٍ إذا ثبت شيء للرسول، ثبت للفقهاء بالوراثة، كوجوب الإطاعة و نحوها، فلا شبهة من هذه الجهة أيضاً. و العمدة شبهة اخرى،

خب این دیگر ادامه دارد که دیگر ازش صرفنظر می کنیم

می رویم سراغ بحث جمع بندی ایشان می فرماید که روایات دیگری هم استدلال شده که آن ها دیگر روایات محکمی نیست لذا از باب اختصار عبور می کند که ما هم به اختصار عبور می کنیم

اینجا یک شبهه ای را پاسخ می دهند که شما از اول تا اینجا چند بار گفتید که هر آنچه که برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) از جهت سلطنت و ولایت برای فقیه هم هست

خب شاید معصوم یک اختیارات ویژه ای داشته باشد، می فرماید اگر معصوم اختیارات ویژه داشته باشد آن اختیارات ویژه مقصود ما نیست می خواهد این را یک بار دیگر جواب دهد و بحث را روشن کند

ثمَّ إِنَّا قد أشرنا سابقاً ما اشاره کردیم پیش از این إلىَّ أَنَّ ما ثبت للنبيّ (صلى الله عليه وآله وسلم) و الإمام (عليه السلام) - من جهة ولایته و سلطنته ثابت للفقیه ما پیش از این گفتیم آنچه که ثابت شده بر پیامبر و امام از جهت ولایتشان یعنی از جهت رهبری و حکومتشان، ثابت شده باشد برای فقیه هم ثابت است و أمّا إذا ثبت لهم (عليهم السلام) ولایة من غیر هذه الناحية فلا اما اگر ثابت شده باشد برای معصومین (علیه السلام) به غیر از جهت ولایت و سلطنت آن اختیار دیگر برای فقیه ثابت نیست مثلاً فلو قلنا: بأنَّ المعصوم (عليه السلام) له الولاية على طلاق زوجة الرجل، أو بیع ماله، أو أخذه منه و لو لم تقتضه المصلحة العامة، لم یثبت ذلك للفقیه،

اگر گفته شد معصوم (پیامبر یا امام) این اختیار هست که همسر کسی را طلاق دهد یا مالش را بفروشد، بدون اینکه مصلحت عمومی اقتضاء کند، چنین اختیاری گفتیم برای معصوم ثابت است لم یثبت ذلك للفقیه، چون این اختیار ویژه ای برای فقیه ثابت نیست

خب اگر کسی چنین اختیاری برای معصوم قائل شد مثلاً بتواند همسر کسی را طلاق دهد یا مال کسی را بفروشد این برای فقیه ثابت نیست

قید مصلحت عامه زد زیرا اگر مصلحت عامه باشد مشکل ندارد مثلاً مصلحت عامه اقتضاء کند که اموال کسی بفروشد مثلاً ملک کسی در وسط خیابان بیفتد، خب اینجا باید ملکش را بهش بدهند که بفروشد و پولش را بگیرد اگر خودش اقدام نکرد.

و لا دلالة للأدلة المتقدمة على^۱ ثبوتها له حتى يكون الخروج القطعي من قبيل التخصيص حكم سهم الإمام (عليه السلام)

بحث بعدی که ایشان استفاده کرده برای اثبات ولایت سیاسی فقیه حکم سهم امام هست، می‌فرماید که در مورد سهم امام دو دیدگاه وجود دارد یک دیدگاه این است که مثلاً گفته شود سهم امام ملک امام است اگر کسی قائل شد سهم ملک امام است چه دلیلی داریم که فقیه بتواند سهم امام بگیرد، هیچ دلیلی وجود ندارد زیرا اگر ملک شخصی امام باشد فقیه نمی‌تواند سهم امام را بگیرد حضرت امام از این می‌خواهد استفاده کند می‌خواهد حکومت را برای فقیه اثبات کند می‌فرماید تنها در صورتی جایز است که سهم امام را بگیریم که سهم امام ملک امام نباشد بلکه سهم امام مربوط باشد به سهم امامت یعنی خمس و سهم را واجب است به کسی بدهیم که جامعه را اداره می‌کند و اداره جامعه خرج دارد خب این هزینه و خرج یکی از راههای خمس است پس از خود بحث سهم امام که در میان فقهاء رایج است امام استفاده می‌کند و ولایت فقیه را ثابت می‌کند

فحينئذ يقع الكلام: في سهم الإمام (عليه السلام) من الخمس، فإنه بناءً على^۱ كونه ملكاً للإمام (عليه السلام)، لا دليل على^۱ ولاية الفقيه عليه، بنابر اینکه سهم امام ملک امام باشد هیچ دلیلی برای ولایت فقیه بر سهم امام نداریم

خب یعنی شما سهم امام را وقتی می‌توانید بگیرید که قائل باشید که این سهم امام ملک امام نیست بلکه مربوط به منصب می‌شود می‌گوید و لذا تشبثوا فيه بأمر غير مرضية بعضی از فقها که سهم امام را ملک امام می‌دانند و از یک طرف هم می‌خواهند سهم امام را بگیرند، این‌ها متشبه شدند به یک امور غیر مرضیه، اموری که خلاصه چنگی به دل نمی‌زنند و کافی و وافیه مقصد نیست و ادعی^۱ بعضهم العلم برضى الإمام (عليه السلام) بتلك المصارف المعهودة لحفظ الحوزات العلمية و نحوها بعضی مدعی شدند که به این‌ها ملک امام است ولی یقین داریم که امام راضی است که این سهم امام را بگیریم و به مصارف مشخص شده مثلاً حفظ حوزه‌های علمیه و مانند آن خرج کنیم بعد می‌فرماید:

و لیت شعری، کیف يحصل القطع بذلك، کاش می شد فهمید که چطور به این مطلب می شود قطع پیدا کرد ا فلا
يحتمل أن يكون الصرف في بعض الجهات أرجح في نظره الشريف (عليه السلام)، آیا احتمال داده نمی شود که در
بعض جهات اگر صرف کنیم راجح و بهتر باشد از نظر امام مثلاً كالصرف في ردّ الكتب الضالّة الموجبة لانحراف
المسلمين، ما ادعى می کنیم اگر این ها صرف رد کتب ضاله بشود که موجب انحراف مسلمین می شود مخصوصاً
جوانان و لا سیما شبّانهم، و كالصرف في الدفاع عن حوزة الإسلام. می گویم اصلاً این ها باید صرف حفظ کیان اسلام
شود مثلاً

إلى غير ذلك مما لا علم لنا به؟! فدعوى القطع لا تخلو من مجازفة. کسی دعوی قطع کند که ما به این نتیجه
رسیدیم مطلب گزافی است واقعا.

ثمّ لو فرض قطع الفقيه بالرضا، لكنّه لا يفيد ذلك لغيره؛ تازه فرضاً که فقیه به این رضایت قطع دارد قطع فقیه برای
غیرش فایده ای ندارد امر شخصی می شود.

فإن كلّ آخذ لا بدّ له في صحّة تصرّفه من القطع برضا، هر کسی که بخواهد خمس را بگیرد باید قطع داشته باشد به
این رضایت و ليس الأمر مربوطاً بالتقليد و نحوه كما هو ظاهر. اصلاً این قطع مربوط به تقلید نمی شود، نمی شود قطع
را تقلید کرد

و لكن الشأن في ثبوت المالكيّة لهم (عليهم السلام)، و الذي يظهر لي من مجموع الأدلّة في مطلق الخمس - سواء فيه
سهم الإمام (عليه السلام) أو سهم السادة كثر اللّٰه نسلمهم الشريف غير ما أفادوا

می فرماید هم در سهم امام و هم در سهم سادات مطلب چیز دیگری است، مطلب اینطور که گفته شده نیست بعد
توضیح دادند که مفصل است خواستید مطالعه بفرمایید که به نظر من مطلب بر می گردد به شان حکومتی فقهاء و
خمس مربوط می شود به شان ولایت و حکومت ائمه (عليه السلام) و از همین منظر فقهاء هم می توانند این را دریافت
کنند بخاطر اینکه نائبان امام هستند و این نصف نصف را هم ایشان زیر سؤال می برد می گوید تمام این در اختیار حاکم
مسلمین هست باید به وضعیت سادات فقیر رسیدگی کند و می فرماید چه بسا بعضی اوقات نصف کم بیاید باید از آن
نصف هم استفاده کند چه بسا بعضی اوقات نصف زیادی بیاید اشکالی ندارد هر مقدار که فقر سادات برطرف شد
استفاده می کند بقیه اش را صرف دیگر امور جامعه می کند

و معلوم أن الزيادة يرجع الى الوالى زیاده از هر طرف که بیاید مربوط به والی می شود انما هی لسد نوائبه من جميع
احتياجاته دولت الاسلامیه فأن الرساله المحکمه و المتشابهه لسید المرتضى

حالا اینجا یک مطلبی هم از رساله‌های سید مرتضی آورده که خواستید مراجعه بفرمایید، خب این بحث سعی می‌کنیم که به همین مقدار اکتفاء کنیم، فایل را در گروه گذاشتم که مطالعه کنید، اصل کتاب هم هست جلد دوم کتاب الیبع که به فارسی هم ترجمه شده، برای کسانی که به زبان عربی نمی‌توانند مطالعه کنند معرفی فرمایید، متن فارسی این هم منتشر شده البته با آن رساله ولایت فقیه که به زبان فارسی از همان چاپ شده بود یک تفاوت‌هایی دارد

این متن استدلالی فقهی درس خارج است ولی آن متن فارسی مشهور کتاب ولایت فقیه خب یک مقدار ساده‌تر تنظیم شده و خیلی عامه فهم تر تنظیم شده، این هم بحث ولایت فقیه حضرت امام را به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم و از عبور می‌کنیم بحث بعدی که انشاء الله داریم مربوط می‌شود به اینکه ما یک بحثی خواهیم داشت در مورد دولت از منظر فقه سیاسی یعنی تا الان متن می‌خواندیم من خواستم شما با مهم‌ترین گفتمانهای متولد شده و رایج در عرصه فقه سیاسی انچنانکه بوده است آشنا شوید برای گفتمان تقیه متن رساله فی‌العمل مع السلطان مرحوم سید مرتضی را خواندید برای گفتمان تقلب و استبداد کتاب سلوک الملوک فضل الله بن روزبهان را معرفی کردم

برای دوره گفتمان اصلاح از محقق سبزواری و کتاب روضه الانوار عباسی یاد کردیم ولی نشد بخشی از متن را بخوانیم ولی از مرحوم نراقی قاعده 54 را خواندیم که بحث ولایت سیاسی فقیه را در یک مقاله مستقلی در دوره قاجاریه مطرح کرد بعد بحث مرحوم نائینی در تنبیه الامه و قبلش بحث مرحوم شیخ انصاری در کتاب المکاسب را خواندیم که آن بحث مرحوم شیخ انصاری که خودش توجهی داشت به بحث مرحوم نراقی بعداً پایه شد برای مباحث فقه‌های بعدی ولی از دوره قاجاریه شاهد دو گفتمان خیلی مشهور در فقه هستیم یکی گفتمان ولایت کسانی مثل صاحب جواهر و مرحوم نراقی بعد مرحوم شیخ فضل الله نوری دارند یکی هم گفتمان شریعت محور کسانی مثل شیخ انصاری و مرحوم نائینی دارند عرض شد یک گفتمان قانون محوری هم در آن دوره متولد شد تا دوره جدید که در بحث حضرت امام ما می‌بینیم که گفتمان ولایت محور را ایشان خیلی جلو می‌آوردند و موفق می‌شوند که با یک رویکرد راهبردی بحث تشکیل دولت اسلامی را مطرح بکنند، استظهار داشته باشید که اساساً رویکرد ولایتی و گفتمان ولایتی به فقه یک جایگاه راهبردی و استراتژیک می‌بخشد زیرا فقه صاحب پیدا می‌کند یعنی وقتی که ولایت سیاسی برای فقیه اثبات می‌شود با عنوان نائب الامام اینجا شما درواقع دارید می‌گویید که صرف قانون برای سعادت مردم و جامعه کافی نیست بلکه مجری قانون هم می‌خواهد مجری قانون اینجا فقیه عادل قانوندان جامع الشرائط است بنابراین فقه از حالت فعالی برخوردار می‌شود فقیه می‌آید برنامه‌ریزی می‌کند برای انتقال جامعه از وضع موجود به وضع مطلوب و سعی می‌کند فاصله‌ای را که میان جامعه مطلوب با جامعه موجود وجود دارد پر کند همه علوم اسلامی اینجا زنده می‌شوند برای همین است که به تعبیر آقای جوادی می‌فرمود که انقلاب اسلامی فقط زندانیان سیاسی را آزاد نکرده

بلکه علاوه بر آن‌ها علوم اسلامی هم از زندان آزاد کرد علوم اسلامی فرصت حیات پیدا کرد و ما اگر بخواهیم که در عرصه جامعه اسلامی و دولت سازی اسلامی موفق شویم که جزء مراحل پنجگانه‌ای هست که از طرف مقام معظم رهبری مطرح شده چاره‌ای نداریم فقه را به بمثابة یک دانش راهبردی و استراتژیک مورد توجه قرار دهیم و فقه سیاسی و دیگر فقه‌های مضاف را به شکل جدی مورد توجه خودمان قرار دهیم حالا من انشاء الله در جلسات اتی و از جمله جلسه امروز بعد از نماز مغرب و عشاء انشاء الله درسهای دیگری را مطرح می‌کنیم که عرض کردم آن‌ها دیگر مبتنی بر متن نیست بلکه می‌خواهیم یک مقدار افق گشائی کنیم که اگر بخواهیم از فقه موجود بخواهیم به فقه سیاسی مطلوب حرکت کنیم چگونه و با چه روشهایی خوب است که بحث‌ها را پیگیری کنیم به هر حال علمای گذشته ما رضوان الله تعالی علیهم در زمانهای خودشان بهترین‌ها بودند و بهترین وجه و وظائف خود را عمل کردند ما نباید انتظار نباید داشته باشیم که آن‌ها باید مشکلات زمان ما را هم باید پیش‌بینی و حل می‌کردند ما الان باید مسائل زمان خودمان را مورد بحث قرار دهیم و حل فصل کنیم خب امام کار بزرگشان این بود که آمد مشکل اصلی را پیدا کرد و آن وجود حکومت جور بود و آن را اصلاح کرد حکومت اسلامی تشکیل داد در مرتبه بعدی نظام سلطه را به عنوان مشکل شناسایی کرد و فرمود باید نظام سلطه برچیده شود

الان من و شما هستیم که باید وظیفه خودمان علم کنیم انشاء الله.

درس گفتار هجدهم

سلام مجدد محضر شما عزیزان طاعات و عبادات قبول، خب ما یک سری از گفتمان‌ها و متون موجود در عرصه فقه سیاسی را مروری داشتیم البته خیلی با سرعت و در حدی که می‌خواستم شما با فقه سیاسی آن‌گونه که بوده است آشنا شوید از این جلسه مباحثی که مطرح می‌کنم هر وقت شما کنفرانس آماده داشتید کنفرانس‌های شما را گوش می‌دیم، هر وقت آماده نبودید بحث جدیدی مطرح می‌کنم با بهره‌گیری از روش مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای عزیزی حفظه الله در مباحث مربوط به اندیشه سیاسی و سیاست و حکومت مخصوصاً طرح کلی اندیشه سیاسی در قرآن ایشان همینطور تفسیر قرآن ایشان مجلداتی که ازش منتشر شده مثل تفسیر سوره مبارکه توبه تفسیر سوره مبارکه ممتحنه، بعضی از تفاسیر دیگر، شرح نهج البلاغه ایشان، این سه مجلدی که منتشر شده و همینطور کتاب الجهاد ایشان بعضی از مباحث فقهی که از ایشان منتشر شده و آن توجه به قرآن و نهج البلاغه و سیره معصومین علیهم السلام در امر حکومت هست و همینطور توجه به قرآن کریم از حیث حکمرانی انبیاء الهی علیهم السلام که در سخنرانی اخیری که چند ماه پیش در ایام مبعث معظم له ارائه فرمودند آنجا مروری داشتند به حکم رانی انبیاء الهی در قرآن کریم و از آن

پل زدند به انقلاب اسلامی و یک سری از مشابهت‌ها را بیان فرمودند دیگر من این بحث را بخوادم تیتري بزمن و یک تابلویی براش قرار بدهیم

می‌توان گفت که چگونگی گذار از فقه سیاسی موجود به فقه سیاسی مطلوب یا چگونگی گذار از فقه سیاسی آن‌گونه که هست به فقه سیاسی آن‌گونه که باید باشد یا به تعبیر دیگر سؤالی که می‌خواهیم بهش جواب بدهیم این است که اگر بخوایم فقه سیاسی ما توان مند تر از اینکه هست بشود و به مطالباتی که مقام معظم رهبری دارند در زمینه توجه حوزه‌های علمیه به مباحث فقه حکومتی و سیاسی توجه شود چه اقداماتی باید انجام داد و چگونه این امر میسر هست؟ یک اتفاقی باید در عرصه منابع ما بیفتد و یک اتفاقی در عرصه موضوعات.

آن اتفاقی که در عرصه منابع باید بیفتد این است که حتماً باید توجه ما به قرآن کریم و نهج البلاغه و سیره سیاسی معصومین علیهم السلام باید بیشتر شود و همینطور سیره انبیاء الهی که این را سعی می‌کنم در این جلسه یک مقدار بهش پردازم

آن بحث موضوعات را انشاء الله بعد از اینکه این بحث تمام شد چون می‌خواهم بیشتر محورهای اصلی را بیان کنم این‌ها هر کدامش محتاج بحث است می‌شود پایان نامه درباره‌اش نوشت حالا در جای خودش باید تفصیل پیدا کند ولی در حد کلیات که شما با مباحث آشنا شوید انشاء الله خدا توفیق دهد عرض خواهم کرد

یک مقدمه می‌گویم بعد وارد بحث می‌شود برای موضوعات جلسات بعدی سعی خواهم کرد موضوع دولت را که موضوع ذاتی علوم سیاسی هست یا به عبارت دیگر در علوم سیاسی اگر به تعبیر اصول فقه سخن بگویم موضوعی که از عوارض ذاتی صحبت می‌شود بحث دولت است یعنی دولت تنها موضوعی است که در علوم سیاسی ازش بحث می‌شود در علم دیگری موضوع دولت نیست ولی ما در علوم سیاسی از جمله در فقه سیاسی باید به دولت پردازیم و فقه سیاسی باید به ما بگوید که دولت مطلوب چیست و اگر احیاناً مثلاً در یک کشور یا جامعه ای دولت موجود با دولت مطلوب فاصله دارد چگونه باید از وضع موجود باید رسید به وضع مطلوب با توجه به نکته‌ای که در جلسه قبل گذشت ما فقه را و به تبع آن فقه سیاسی و دیگر فقه‌های مضاف را در علوم استراتژیک و راهبردی قرار می‌دهیم یعنی اگر سؤال شود که در علوم اسلامی کدام علم هست که استراتژی‌ها را مشخص می‌کند می‌توان گفت در راس آن‌ها علم فقه است

علم فقه و فقیهان استراتژیست‌های عالم اسلام هستند، حکم جهاد با فقهاء بوده از قدیم الایام، یا دیگر احکامی بود که صادر می‌شده فقیهان و مراجع بودند که تکلیف مردم را در صحنه‌های مختلف مشخص می‌کردند، حلال و حرام‌ها

را بر اساس موازین دینی و الهی تعیین می کردند برای همین هم هست که در حکومت اسلامی نقش فقه و فقیه مهم است و حالت قلب این نظریه را دارد و دال مرکزی این نظریه را بر عهده دارد.

چرا به فقه گفته می شود دانش راهبردی و به فقیه می گوئیم کسی که شأن راهبردی و استراتژیک دارد؟ زیرا جایگاه رهبری هم دارد فقیه جامع الشرائط کسی است که از جایگاه رهبری برخوردار است، رهبر است که سیاست های کلان نظام را تعیین می کند رهبر است که پای استراتژی ها را امضا می کند، استراتژی های را مشخص می کند وقتی برگردی به دوره معصوم (علیه السلام)، معصوم هست که استراتژی را در هر عرصه ای مشخص می کند، مثلاً برگردید به دوره خود انبیاء الهی، آنان بودند که استراتژی ها را مشخص می کردند.

من چند مثال براتون می زنم، تا بحث یک مقدار روشتر شود بعد این نکته ای را که می خواستم راجع به فقه بگویم انشاء الله عرض خواهم کرد

بینید وقتی شما قرآن کریم مطالعه می کنید می بینید در قرآن کریم وقتی که از انبیاء مختلف سخن می گوید انبیاء دو جنس و سنخ بحث و نظریه داشتند یک دسته مباحثی که انبیاء دارند مباحث مشترک هست این مباحث مشترک مباحث اعتقادی و اخلاقی است یعنی اینکه «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا» اصل بحث توحید و اجتناب از طاغوت، بحث معاد خود بحث ضرورت رهبری الهی بحث فضائل و پرهیز از رذائل این ها جزء مباحث مشترک همه انبیاء الهی هست یعنی همه می خواستند مردم موحد باشند و مردم فضیلت محور باشند مردم به معاد اعتقاد داشته باشند اما یک بخشی هم در زندگی انبیاء الهی هست که متغیر است، آن بخش بخشی است که می توان گفت به عرصه فقه و مخصوصاً به عرصه سیاست مربوط می شود که این را هم نبی یا هر پیامبری متناسب با مسائل زمان خودش اقدام می کرده به عنوان مثال داستان حضرت یوسف (سلام الله علیه) آنچنان که در سوره یوسف آمده به عنوان یک پیامبر الهی و با علمی که خداوند متعال به او داده علم انبیاء هم متناسب با زمان خودشان است مثلاً علمی که به حضرت یوسف (سلام الله علیه) داده شده علم تعبیر خواب هست، خب حاکم مصر خوابی می بیند و نهایتاً زمینه فراهم می شود که حضرت یوسف آن خواب را تعبیر کند خب حضرت آن خواب را تعبیر می کنند و به مسأله و مشکل مردم زمان خودشان پی می برند، آنجا به حاکم مصر می فرماید #«اجعلنی علی خزائن الارض إنی حفیظ علیم» یعنی خودش از یک حاکم جائر تقاضای منصب می کند می گوید امور کشاورزی و خزائن زمین (یعنی همان امور مربوط به کشاورزی) را در اختیار من قرار بده من هم عالم بر این کارم هم حفیظ هستم، به لحاظ عملی و اجرایی من اهل حفظ و امانت و توانمندی هستم برای اینکه این کار را با موفقیت و درستی انجام دهم

خب شما می بینید که حضرت یوسف (علیه السلام) پیامبر است حل مشکل معیشتی مردم را بر عهده می گیرد و یک برنامه 15 ساله طراحی می کند 7 سال ترسالی است در این هفت سالی که ترسالی است برنامه ریزی می کند که گندم بیش از مقدار مورد نیاز کشت شود

تقریباً دو برابر مورد نیاز که یک برابرش ذخیره شود در سیلوها بعد شیوه ساختن سیلوها شیوه انبار کردن گندم در سیلوها، این ها همه برنامه ریزی راهبردی می خواهد اساساً یک برنامه 15 ساله از جنس راهبرد نویسی است خود این ذهنیت باید استفاده کرد برای 7 سال خشکسالی، این زمانی توسط حضرت یوسف انجام می شود، الان که ما این همه علم هواشناسی این همه پیشرفت نمی توانیم برای چند سال آینده برنامه ریزی کنیم

یعنی هنوز از لحاظ علم برنامه ریزی پیشرفت نکردیم، به هر حال یک بحث مهمی است، این بحث در قرآن کریم آمده است پیامبر خدا آمده مساله مشکل معیشت است آن هم 7 سال بعد، تا هفت سال آینده مشکل ندارند، به مدت هفت سال گرفتار خشکسالی خواهند شد، بر اساس خوابی که حاکم دیده، این خواب را جدی می گیرد، از حاکم هم می خواهد مسئولیت امور کشاورزی و اداره این مساله را به او بسپرد، این آمده یک برنامه آمده یک برنامه 15 ساله برای نجات معیشت مردم برنامه ریزی کرده.

آن هم نه فقط برای مصر، بلکه علاوه بر مصر می دانید که مردم اطراف مصر را هم این ها باید گندم می دادند مثل برادران یوسف (سلام الله علیه) که از کنعان آمده بودند بعد در قرآن می خوانید که چقدر سیستم اطلاعاتی حضرت یوسف قوی است که این ها را می شناسد

این باید بیاید در بحث فقه سیاسی، و از اینجا می توان استفاده کرد برای کسی که کارگزار حکومت اسلامی می شود که باید برای مشکلات مردم برنامه ریزی کنند، حکومت اسلامی حکومتی است که برای رفع مشکلات مردم برنامه ریزی می کند

خود امام، کمیته امداد تشکیل می شود، حساب 100 امام برای مسکن مثلاً و دیگر نهادها بسیج مستضعفین، بنیاد شهید، سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی که یک حرکتی بود برای کمک برای مشکلات اقتصادی مردم و بهبود حال مردم

باز در قرآن کریم نمونه دیگری هست مثل جناب ذوالقرنین، به عنوان حکومت مورد تأیید قرآن کریم که ذو القرنین حاکمی است اهل مسافرت های زیاد هست به سمت مشرق رفته به سمت مغرب و جنوب و شمال رفته و هر منطقه ای که می رفت مسائل و مشکلات آن منطقه را بررسی می کرد و حل و فصل می کرد از جمله وقتی به شمال رفت آنجا

بهش گفته شد یا جوج و ماجوج مزاحمت ایجاد می کنند، ازش خواهش کردن که سدی برایشان بسازد، گفتند هزینه اش را می دهیم در سوره کهف آیات مربوط به ذوالقرنین را ملاحظه بفرمایید

بعد ذوالقرنین گفت که نیازی به هزینه نیست، شما بیایید کمک کنید تا ما این ردم را بسازیم، حالا آن ها سد خواستند ایشان یک چیز بالاتر از سد یک چیزی ساخت به نام ردم حالا ردم چی بوده محل بحث است فعلاً کاری به ماهیت ردم نداریم ولی از سد محکم تر بوده

یا در مشرق کسانی را می بیند که کسانی لباس نداشتند گرسنه بودند مشکلات را حل می کند به سمت مغرب می رود آنجا حاکم ستمگری دارد مردم ظالمی دارد، باز آنجا تأمین امنیت می کند

این همین با بحث سفرهای استانی، این است دیگر یعنی حاکمان و مسئولان گاهی باید بروند که این ها بروند مسائل را از نزدیک ببینند احوالشان چگونه است.

یا مورد مثلاً حضرت موسی (سلام الله علیه) که طرح نجات سیاسی مردم از دست فرعون هست یعنی آنجا مساله فرق می کند با زمان حضرت یوسف، بحث این است که مردم گرفتار طاغوت فرعون هستند که به حضرت موسی خداوند متعال ماموریت می دهد که بسوی فرعون برو که فرعون طغیان کرده و باهاش با زبان نرم سخن بگو، که حالا در قرآن کریم سوره های مختلف ماجراش آمده از جمله سوره طه

حضرت موسی (علیه السلام) خداوند متعال فرمود که خدایا برادر من را هم شما به پیامبری مبعوث کن چون او بهتر از من سخن می گوید و خدای متعال این درخواست حضرت موسی را قبول می کند، این چیز بسیار جالبی است یعنی کسی را خداوند متعال به پیامبری مبعوث کرده و بعد او خودش می آید به خداوند متعال می گوید که برای اینکه در ماموریتم موفق شوم کس دیگر هم باید کمکم کند و آن برادرم هارون هست و خداوند متعال این را می پذیرد، قبلاً فرموده آیه ﴿اَذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی﴾ دوباره خطاب می اید که ﴿اَذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی﴾ حالا شما دو تایی بروید سراغ فرعون.

که حضرت موسی (علیه السلام) به بهترین نحو ماموریت را انجام می دهد، یعنی اگر به زبان راهبردی بگوییم حضرت موسی به عنوان پیامبر الهی اول توسط خداوند مساله اش مشخص می شود و جناب موسی می خواهد این مساله ای را که توسط خداوند برایش مشخص شده حل کند البته به روش توحیدی حل می کند، می رود و با شجاعت و با توکل بر خداوند این مساله را موفق می شود که حل کند

اما وقتی که بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات می‌دهد و فرعون غرق می‌شوند، جناب موسی موفق به تشکیل حکومت نمی‌شود و دلیل عمده این است که بنی اسرائیل همراهی نمی‌کنند

باز شما در قرآن کریم می‌بینید که آنجا وقتی که به یاران خودش به بنی اسرائیل می‌گوید که در این منطقه حاکم جباری است باید این را ساقط کنیم مردم را از دستش نجات دهیم و خودمان هم صاحب خانه و کاشانه و زندگی شویم بنی اسرائیل می‌گویند که ما می‌ترسیم که در این شهر حکم جباری هست، این خطرناک # «اذهب انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون» شما با پروردگار تان بروید و آن‌ها را شکست دهید ما هرگز نمی‌توانیم بیاییم و چنین کاری را انجام دهیم، خیلی آیات عجیبی است که در قرآن کریم این آیاتش آمده است سوره مائده آیه 20 این است 20 >وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ 21/ >يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ آیه {علامت/آیه:المائدة/ 22> قَالُوا يَا مُوسَى إِن فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ} اگر آن‌ها ازش خارج شوند بعد ما داخل می‌شویم بعد در آیه 24 می‌فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنْدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» ما هرگز وارد آن شهر نمی‌شویم تا آن‌ها در شهر هستند تو و پروردگارت بروید فقاتلا، که اینجا حضرت خیلی ناراحت شد قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ جناب موسی گفت خدایا من خودمم و داداشم بین من و این قوم جدایی بینداز، قوم فاسق، فاسق یعنی عهد شکن این قوم قبول کرده بودند و تعهد داده بودند که مطیع باشند اما الان خلف وعده می‌کنند که بعد می‌گوید که مجازات شدند می‌فرماید قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ، چهل سال در آن بیابان سرگردان شدند این‌ها عذابشان بود

غرض این بود که حضرت موسی (علیه السلام) طرح راهبردی داشت یعنی مبارزه با فرعون ولی وقتی بحث دولت سازی مطرح می‌شود اینجا بخاطر عدم همراهی مردم توفیق پیدا نمی‌کند دلش این است که مردم همراهی نمی‌کنند بنی اسرائیل همراهی نمی‌کنند، خب اگر همراه بنی اسرائیل و یاران نباشد پیامبر چه کار می‌تواند بکند

خود نجات این‌ها از دست فرعون معجزه الهی بود ولی خب به هر حال این مردم آگاه نشدند و رشد نکردند

حالا بیایید سراغ پیامبری مثل حضرت داوود و حضرت سلیمان حضرت داوود مسائل قضایی را حل و فصل می‌کند نمونه است در حکمرانی قضایی ولی حضرت سلیمان (علیه السلام) حکومتش ابعاد مختلفی دارد که در سوره‌های مختلفی آمده مخصوصاً در سوره نمل و سباء

یک ارتش ویژه‌ای تشکیل داده از پرندگان و انسان‌ها و اجنه، از تکنولوژی‌های استفاده می‌کند که هنوز بشر به آن‌ها دسترسی پیدا نکرده

یک مسأله‌ای که در بحث حضرت سلیمان مطرح می‌شود بحث گسترش توحید است یعنی می‌توان گفت یک دیپلماسی توحیدی را پی‌می‌گیرد اینکه یک حکومت الهی وظیفه دارد که در قبال شرک و مشرک بودن مردم احساس مسئولیت کند و آن‌ها را به سمت توحید دعوت کند که موفق هم هست و بالقیس و کشورش تسلیم می‌شوند و ایمان می‌آورند، دعوا سر حکومت نیست بعد هم خودشان کار را ادامه می‌دهند

یا نمونه دیگری که در قرآن مطرح است بحث جالوت و طالوت هست، بنی اسرائیل حالا بعد از سالها مثلاً صد سال دویست سال بیشتر هم گفته شد که این‌ها دچار مشکلات فراوانی شدند آمدند پیش پیامبر خودشان از پیامبر خواستند که فرمانروایی برایشان تعیین کند، دلیلش این بود که گفتند مورد ظلم قرار گرفتیم مورد تبعید واقع شدیم و سرزمین‌های ما آشغال شده تو یک فرمانروایی برای ما تعیین بکن که ما بتوانیم با جالوت بجنگیم که آنجا پیامبرشان می‌فرماید اگر حاکمی برایتان مشخص شود خواهید جنگید؟ می‌گویند بله

آن پیامبر هم از طرف خداوند طالوت را معرفی می‌کند یک عده با طالوت مخالفت می‌کنند، می‌گویند چطور طالوت صلاحیت پیدا کرده که حاکم ما بشود در حالی که پول‌دار نیست یعنی در فکرشان این بود که یکی از خودشان که سرمایه دار هستند باید پادشاه بشوند، شرط فرمانروا داشتن سرمایه می‌دانستند در حالی که پیامبرشان بهشان می‌گویند ﴿وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ جناب طالوت دو ویژگی دارد یکی قدرت علمی دیگری قدرت بدنی، توانایی بر انجام این کار را دارد و از نظر علمی هم توانمند است میتواند که این کار چطور انجام دهد

خب مستحضر هستید که با ریزشهای مختلفی که صورت گرفت نهایتاً طالوت با جالوت روبرو شد، اینجا بحث این «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» آمده و کسی که جالوت را کشت نوجوانی بود به نام داوود و به پاس این کاری که داوود کرد خدای متعال به داوود ملک و حکمت داد و این درواقع پاداش کاری بود که جناب داوود آنجا انجام داد سوره بقره آیه 250 می‌گوید یک عده‌ای هم آخر ریزش کردند گفتند ما نمی‌توانیم مقابل جالوت بایستیم

قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» اقلیتی که با خدا بودند گفتند جناب طالوت نگران نباشد چه بسیار گروه اندک که بر گروه‌های زیاد پیروز شدند به اذن خدا، آیه «وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَانْصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» وقتی در مقابل جالوت قرار گرفتند

با خداوند راز و نیاز کردند از خداوند خواستند که بهشان قدرت مقاومت بدهد و قدمهایشان را تثبیت کند و یاریشان کند

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» داوود جالوت را کشت و خداوند بهش فرمانروایی و حکمت داد

کار بزرگی داوود کرد و خداوند پاداشش را داد.

در قرآن کریم از حکومت‌های منفی هم یاد شده مثل حکومت فرعون و حکومت نمرود امپراطوری ایران و روم هم یاد شده

یکی از راهکارهای بسط فقه سیاسی این است که ما از دایره آیات الاحکام فراتر رویم و در بحث فقه سیاسی به آیاتی که به تجزیه و تحلیل حکومت‌های خوب و بد در قرآن کریم پرداختند بپردازیم بنیم که خداوند متعال از حکومت‌های خوب با چه ویژگی‌هایی یاد کرده و از حکومت‌های بد با چه ویژگی‌هایی یاد کرده و این حکومتها چه وظائفی بر عهده داشتند چه کارهایی می کردند رابطه حاکمان با مردم چگونه بوده و از این قبیل موارد.

و از جمله آیاتی که باید بهش پرداخت در فقه سیاسی ایاتی است که مربوط می شود به سیره سیاسی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و آیاتی که اشاره دارد به اقدامات. حکومتی در سور مختلف قرآن مخصوصاً آیاتی که در مدینه نازل شده اینها خیلی مهم هست که مورد بررسی قرار بگیرد که حالا من این آیات را در درس‌های حکمرانی در قرآن کریم آنجا بحث کردم به تفصیل که خوب الان کار ما اینجا نیست فقط اشاره خواستم بکنم که اگر بخواهیم به گسترش فقه سیاسی کمک کنیم راهش این است که به همه آیات قرآن کریم که مرتبط با سیاست و حکومت و مخصوصاً امنیت و دولت سازی و جامعه سازی و امثال اینها هست بپردازیم که حالا در بحث رسول الله (صلی الله علیه و آله) آیه و سوره زیاد است مثلاً سوره مبارکه مائده یک سوره‌ای هست که محورش بحث قوانین و مقررات هست یا شما سوره مبارکه بقره و ال عمران یا سوره نساء را ملاحظه بفرمایید تماماً سوری هست که بحث جامعه سازی و دولت سازی درش خیلی به تفصیل و مفصل مطرح شده یا سوره‌ها و آیاتی که در زمینه مسائل امنیتی و جنگ و صلح آمده مثل سوره توبه سوره صفای سوری که درباره سیاست خارجی است بعضی از آیاتش مثل سوره ممتحنه.

اینجا یک نکته‌ای هست که از نظر قرآن و فقه یک ارتباطی هم می‌خواهم برقرار کنم، نکته فقهی اش را می‌گویم بعد ارتباطش را با قرآن کریم برقرار می‌کنم، از نظر جامعه شناسان بشر برای اینکه به حیات خودش با عزت ادامه دهد احتیاج به نهاد سازی دارد

پنج نهاد هست که انسان‌ها اختراع کردند، نهاد دولت، نهاد بهداشت، نهاد اقتصاد، نهاد تعلیم و تربیت و نهاد خانواده
حالا چرا بشر به این پنج نهاد احتیاج ضروری دارد و حتی اگر یکی از این نهادها دچار اختلال شود انسان از بین
می‌رود، به خاطر اینکه این 5 نهاد هر کدام کاری برای بشر انجام می‌دهند که اگر آن کار انجام نشود و زمین بماند
حیات بشر دچار مخاطره می‌شود

نهاد خانواده: وظیفه تکثیر نسل را به عهده دارد، زاد و ولد از طریق نهاد خانواده صورت می‌گیرد، بقاء بشر به نوع بشر
است

نهاد اقتصاد: عهده دار تأمین معیشت انسان‌ها هست، غذای انسان‌ها لباس انسان‌ها مسکن و هر نیاز اقتصادی و معیشتی
که داریم این‌ها تأمینش بر عهده نهاد اقتصاد است اینکه کشاورزی بشود دامداری و صنعت باشد و امثال این‌ها پس
این هم ضروری است یعنی نمی‌توان این نهاد را نادیده گرفت

نهاد بهداشت: نهاد بهداشت و طبابت عهده دار بهداشت و سلامت انسان هست اگر نهاد بهداشت نباشد انسان‌ها با یک
بیماری واگیر دارد ممکن است همه از بین بروند مثل کرونا، تازه اینجا خود نهاد بهداشت به تنهایی کاری ازش برنمیاد
باید نهاد دولت هم بیاد کمکش

نهاد تعلیم تربیت: به نسل جدید یاد می‌دهد که گذشتگان چگونه زندگی کردند و شما چگونه زندگی کنید یعنی
عوامل بقاء عزتمند را به نسل‌های جدید از طریق نهاد تعلیم و تربیت یاد می‌دهیم مسجد خانه دانشگاه حوزه علمیه،
بحث نهاد تعلیم و تربیت را نباید فقط در مدرسه دید یک امر خیلی مفصل و گسترده‌ای هست مادر که به بچه حرف
زدن و سبک زندگی یاد می‌دهد تا نهاد‌های بعدی.

نهاد دلت: از همه مهمتر است زیرا نهاد حکومت امنیت بشر را تأمین می‌کند که توسط دیگر انسان‌ها از بین نرویم یعنی
خود انسان‌ها همدیگر را نابود نکنند نیازمند نهاد حکومت هستیم حتی نهاد حکومت وظیفه دارد امنیت چهار نهاد را
تأمین کند یعنی نهاد اقتصاد، اینجا بحث امنیت اقتصادی را حکومت باید تأمین کند، باید حکومتی باشد که کالا سالم
باشد جنس تقلبی نباشد

امنیت بهداشتی هم توسط حکومت تأمین می‌شود باید حکومت مراقبت کند که دارو و پزشک قلبی در جامعه نباشد
بیماری واگیر دار می‌آید کنترل شود، تولید و صادرات و دارو

امنیت فرهنگی هم با دولت است و امنیت سرزمینی امنیت نظامی و انتظامی همه با نهاد حکومت هست اینکه گفته شده فقه ما راهبردی است بخاطر این است که فقه به هر پنج تا نهاد می‌پردازد

لذا به لحاظ ساختار فقه ما محکم است، دستگاه فقه ما دستگاه معیوبی نیست دستگاه فوق‌العاده قوی است در فقه مباحث مربوط به نهاد خانواده را دارید، کتاب النکاح تا کتاب الطلاق یعنی از شکل‌گیری نهاد خانواده تا انحلال آن وظائف زن و مرد را می‌گوید وظائف والدین در قبال فرزندان را می‌گوید در فقه از نهاد بهداشت هم بحث شده ببینید اولین کتاب فقهی ما کتاب الطهارت است می‌شود کتاب بهداشت و سلامت در فقه از نهاد اقتصاد هم مفصل بحث شده اتفاقاً در دویست سال اخیر شما نگاه کنید بیشترین دروس خارج و متون فقهی که تولید شده در عرصه مکاسب و بیع و متاجر و مسائل اقتصادی بوده ارث و میراث و صید و ذبائح

بخشی از ابواب فقهی ما مربوط به حکومت است مثل کتاب الجهاد، کتاب الديات کتاب القصاص

خب تعلیم و تربیت بخشی از مباحث فقهی مربوط به مباحث فرهنگ و تعلیم و تربیت مربوط می‌شود مثل کتاب الضالّه بحث و جوب آموزش احکام به فرزندان ولی از آن مهم‌تر خود نهاد تعلیم و تربیت هست که به عنوان نهاد زنده و فعال درش فقه و علوم اسلامی آموزش داده می‌شود

این رویکرد را فقه ما از قرآن کریم گرفته یعنی این جامعیتی که فقه ما دارد جامعیتی است که قرآن کریم دارد یعنی وقتی آیات قرآن را ملاحظه کنید می‌بینید در قرآن کریم هم مباحث مربوط به خانواده دارید مثل سوره نساء و طلاق، مباحث خانواده چقدر با جزئیات در بخش اول سوره نساء بیان شده یا در سوره بقره مثلاً مباحث خانواده آمده یا در سوره نور مباحث مربوط به خانواده آمده تا سوره طلاق و بعضی از سور دیگر

بخشی از آیات قرآن مربوط به مباحث اقتصادی است بسیار زیاد، بحث مربوط به انفاق مباحث مربوط به خمس و زکات مباحث مربوط به ربا، مباحث مربوط به قرض الحسنه و مباحث راهبردی مثل اینکه می‌فرماید «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» قرآن کریم از یک اقتصاد سالم و یک اقتصاد بیمار برای ما سخن گفته می‌گوید اقتصادی که گرفتار ربا شود بیمار است و اعلام جنگ با خداست ولی اقتصادی که بر اساس انفاق و ایثار و قرض الحسنه و برّ تقوا بنا شده باشد اقتصاد سالم است

خب در این هم تردیدی نیست که آیات زیادی در قرآن کریم درباره مباحث اقتصادی است

بخشی از مباحث قرآن کریم هم در مورد حکومت است بحث جهاد، سوره‌هایی که در مورد جنگ و صلح است سوره براءت سوره صف، سوره محمد، بعضی از آیات که درباره حدود دیات و قضاوت و این‌ها هست ایاتی که در مورد مثلاً «السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما» امثال این‌ها ایاتی که در مورد امنیت و جنگ و صلح است

بعضی آیات هم در مورد تعلیم و تربیت است که در فلسفه ارسال رسل اساساً بحث تعلیم و تربیت ذکر شده بعضی از آیات هم که درباره سلامت و بهداشت و این‌ها هست که می‌آید «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ بَيْنِدَاجٍ خُورِدْنَاهُ حَلالٌ است چه چیزهایی حرام است مباحث مربوط به غسل و وضو و امثال این‌ها و یا سلامت روح، غیر از سلامت جسم، بحث سلامت هم در قرآن مطرح است قلب سلیم و امثال این‌ها پس ما در قرآن کریم با یک کتاب راهبردی مواجهیم که نهادهای راهبردی مورد نیاز بشر را پوشش داده

همین به فقه منتقل شده در فقه هم ما با این نهادهای راهبردی مواجهیم، خب این نهادهای راهبردی، راهبر می‌خواهد، امام می‌خواهند مدیر و ولی می‌خواهند

خب باز شما نگاه نکنید هم در فقه و هم در قرآن کریم به بحث ولایت و والی و حکومت و حاکم و رهبر فراوان توجه شده که این مفروغ عنه است

حالا اینجا مسأله‌ای که می‌خواهم بگویم این است که گسترش این ابواب در پیوند بیشتر آن‌ها در قرآن در امر نهادها میسر می‌شود یعنی ما باید آیات مورد نظر فقه را از صرف آیات الاحکام انچنانکه مطرح است که مثلاً 500 یا 600 آیه هست این باید توسعه داده شود وقتی ما داریم از فقه سیاست یا فقه الامن یا از فقه الاسره صحبت می‌کنیم و دیگر شاخه‌های فقه از فقه الاقتصاد تا فقه القضاء صحبت می‌کنیم فقه می‌خواهد تمام این ابعاد را پوشش دهد باید ارتباط و بهره‌گیری از قرآن کریم بیشتر شود نه اینکه به روایات توجه نشود، هم به روایات باید توجه شود هم به خود قرآن کریم، به هر دو چون رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود که من از میان شما می‌روم و دو وزنه وزین در میان شما به یادگار می‌گذارم کتاب خداوند و عترتم، بنابر این باید به هر دو توجه کرد اگر به هر دو توجه شد این بخش فقه مضاف ما که نیاز امروز ما هست توسعه پیدا می‌کند حالا در بحث فقه سیاسی که بحث ما هست عرض من این است که از جمله آیات و سوره‌هایی که باید در فقه سیاسی مورد توجه قرار بگیرد و راجع بهش بحث شود آیات و سوره‌هایی است که درباره حکومت‌ها راجع بهشان مطلب آمده

یعنی اینجا بحث حکومت حضرت یوسف مهم می‌شود یا آیات حکومت داوود و سلیمان ذوالقرنین و اقدامات. حضرت موسی مهم می‌شود آیات مربوط به نبرد طالوت با جالوت مهم می‌شود آیات مربوط به دوره حکومت رسول

الله (صلی الله علیه و آله) مهم می‌شود یعنی سوره‌های مدنی مخصوصاً از نظر دولت سازی و جامعه سازی برای ما فوق‌العاده مهم می‌شود

بعد متن‌های دیگر حکومتی که داریم مثل نهج‌البلاغه، زیرا مستحضرید نهج‌البلاغه بیش از 90 درصد مطالبش می‌توان گفت حتی 99 درصدش ولی قدر متیقن این است که حدود 98 درصد مطالب نهج‌البلاغه مطالبی هست که مربوط می‌شود به دوره حکومت امام علی (علیه السلام) این‌ها هم باید مورد توجه فقه حکومتی ما قرار بگیرد و همینطور روایاتی که از منظر فقه حکومتی تا حالا مورد توجه نبود که ما این‌ها را در موسوعات روایات سیاسی داریم کارش را انجام می‌دهیم روایات سیاسی کتاب بحار الانوار در دو مجلد منتشر شده اگر خواستید ملاحظه بفرمایید

پژوهشگر ارجمند آقای ابوالفضل سلطان محمدی این کار را انجام دادند در دو جلد سالها پیش چاپ شده روایات سیاسی کافی الان در دست نشر است روایات سیاسی کتاب غرر و درر را آقای ایزدهی انجام دادند که منتشر شده، این پروژه ادامه دارد وقتی که این تکمیل کاری‌ها تمام شد از مجموعه این‌ها موسوعه روایات سیاسی بصورت مجموعی و باب بندی شده یک جا آماده خواهد شد و منتشر خواهد شد

علاوه بر این مثلاً فرمایشات امام حسین (علیه السلام) هست در قیام و سیره مبارزاتی ائمه (علیه السلام) سیره سیاسی ائمه و رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سیره سیاسی امام علی (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) این‌ها فوق‌العاده دارای اهمیت می‌شود بنابر این اگر می‌خواهیم که بحث فقه سیاسی ما فقه الدوله گسترش پیدا کند یک ضرورت این است که ما حوزه منابع فقه سیاسی مان را گسترش دهیم و توجه بکنیم که قرآن کریم به عنوان کتاب زندگی و کتاب هدایت و مهم‌ترین سند و بعد روایاتی که از معصومین (علیه السلام) به ما رسیده و سیره معصومین (علیه السلام) این‌ها باید مورد توجه و بررسی قرار بگیرد

به عنوان مثال عرض می‌کنم وقتی رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمدند به مدینه مشکلات مردم چی هست؟ آن مشکلات اولویت‌های حضرت است یک مشکل امنیت است در مدینه ممکن است مشرکین به تعقیب این‌ها بیایند لذا حضرت دستوراتی دادند در این بخش که در تاریخ هست

یک بخش مساله قبیله گرایی است، حضرت برای اینکه بحث همبستگی قبیله‌ای را از اصالت بیندازند بحث پیمان اخوت را مطرح می‌کنند و این پیمان اخوت باعث می‌شود پیوندهای قبیله‌ای در درجه بعدی قرار بگیرد پیوندهای دینی در درجه اول قرار بگیرد یعنی افراد قطع نظر از اینکه متعلق به کدام قبیله یا طائفه هستند میانشان عقد اخوت جاری می‌شود.

میان مهاجرین و انصار، مهاجرین از مکه آمدند، انصار از طوائف اوس و خزرج هستند با یک ظرافت زیبایی آن طائفه گرایي کنار گذاشته شده و عامل همبستگی عوض می شود بجای مسائل قبیله ای ارزشها دینی جایگزین می شود این همان کاری است که دولت انجام می دهد، دولت ها مهم ترین کارشان جامعه سازی است یک تعبیری مقام معظم رهبری دارند در همین اثری که اسمشان را عرض کردم که ایشان می فرماید که حکومت اسلامی رسالتش این است که کارخانه انسان سازی ایجاد کند

جامعه اسلامی می شود کارخانه انسان سازی توضیح مطلب این است که بعضی اوقات انتظار ما این است که رهبر دینی بیاید مثلاً با تک تک انسان ها صحبت کند این ها را به سوی خداوند دعوت کند مثل شرائط مکه

خب در مکه چند نفر مسلمان شدند؟ شما آمارها را بررسی کنید از جنگ بدر ما متوجه می شویم که جمعیت مسلمانهای مکه چند نفر بوده چون وقتی که حضرت آمدند مدینه دستور دادند که بقیه مسلمانان هم هجرت کنند به مدینه البته بعضی که قبلاً آمده بودند

غیر از حدود 70 نفری که به حبشه رفته بودند بقیه مأمور شدند مهاجرت کنند به مدینه یعنی هجرت واجب شد البته علی رغم اینکه هجرت واجب شده بود یک تک و توکی از افراد ضعیف الایمان یا افراد دیگری که عذر داشتند در مکه مانده بودند حتی چند نفری از این ها در جنگ بدر هم رودر روی مسلمانان حاضر شده بودند ولی به هر حال لشکر مسلمانان در جنگ بدر حدود 313 نفر است از این 313 نفر طبق آمارهایی که داریم زیر صد نفر از مهاجرین بودند یعنی از کسانی که از مکه آمده بودند بنابر این در بهترین شرائط می توان گفت در 13 سال دوره مکه تعداد مسلمانان ها یعنی زنان و کودکان را هم در نظر بگیریم به هزار نفر نمی رسیده چون اگر به هزار نفر می رسید باید تعداد مهاجرین در جنگ بدر بیشتر می بود زیرا مهاجرین تقریباً اکثریتشان آمده بودند در جنگ بدر شرکت کرده بودند بخلاف انصار که آن ها حالت دلبخواهی داشت آمدنشان

ولی شما ببینید 10 سال که حضرت در مدینه هستند و حکومت تشکیل می دهند جمعیت مسلمانان در هنگام رحلت حضرت سراسر حجاز را گرفته، انبوهی از جمعیت که می فرماید «یدخلون فی دین الله افواجا» مردم فوج فوج وارد دین می شدند

حضرت با تشکیل دولت رو به جامعه سازی اسلامی آورد، جامعه اسلامی می شود کارخانه انسان سازی اسلامی شبیه تمثیلی که مقام معظم رهبری زدند به باغ و باغبان گفت یک باغبان مراقبت می کند که علف هرز نروید دولت اسلامی از سلامت جامعه اسلامی حفاظت می کند و جامعه بستر و کارخانه تولید انسان های سالم می شود.

حضرت اینجا بحث امنیت را سرمایه گذاری می کند بحث اخوت را یعنی می آید مبنای همبستگی را از روی قبیله می برد روی ارزشهای الهی همینطور بحث همزیستی مسلمانان با مشرکین و یهودیان حل می کند از طریق آن قانون اساسی مدینه و میثاق مدینه، یک سندی هست که بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گروه های دیگر امضاء می شود آنها متعهد می شوند که وظائفی را بر عهده بگیرند و همینطور مسلمانان متعهد می شوند که وظائفی را بر عهده بگیرند از همه مهمتر بحث معیشت و شغل مهاجرینی است که از جاهای دیگر مخصوصاً از مکه آمده بودند مدینه این را هم حضرت با ظرافت حل کردند که در تاریخ اسلام این ها آمده.

بنابر این اگر ما سیره سیاسی رسول الله (صلی الله علیه و آله) در دولت سازی و جامعه سازی را در نظر بگیریم بحث فقه سیاسی ما فوق العاده رشد می کند و در ابعاد مختلف مخصوصاً در عرصه مباحث مربوط به دولت، سیاست داخلی و سیاست خارجی با گسترش مواجه می شود که من انشاء الله در جلسات بعدی بحث دولت را به عنوان نمونه از منظر فقه با اتکاء به آیات قرآن کریم و اگر رسیدیم سیره رسول الله (صلی الله علیه و آله) و نهج البلاغه و سیره علوی با بهره گیری از فرمایشات حضرت امام و مقام معظم رهبری و دیگر مفسرانی که رویکرد راهبردی داشتند مثل علامه طباطبایی ره یا مثل علامه جوادی آملی حفظه الله این را انشاء الله برایتان بعنوان نمونه مورد بحث قرار خواهم داد انشاء الله البته با لحاظ اینکه کنفرانس های شما هم انشاء الله هر مقدار آماده بودید خواهیم داشت.

درس گفتار نوزدهم

از جناب آقای رضائیان تشکر می کنیم به خاطر کنفرانسی که در مورد فقه سیاسی قطب رواندی ره دادند و دوستان دیگر هم خواهش می کنیم که بحث خودشان را آماده کنند ما هم استفاده کنیم

خب در جلسات گذشته گزارشی خدمت شما عرض شد آن گونه که در فقه ما بوده از آغاز تا کنون از این جلسه می خواهیم وارد مباحث فقه سیاسی شویم با یک معنای جدید تری یعنی اگر مباحث فقه سیاسی متناسب با فضای تشکیل حکومت اسلامی بخواهد پی گیری شود و متناسب با نیازهایی که الان داریم خوب است که چگونه پی گیری بشود

خب مستحضر هستید که یکی از بحث های مهم در طرح پنج مرحله ای که مقام معظم رهبری مطرح کردند برای تحقق اهداف اسلام ایشان 5 مرحله مطرح کردند، مرحله تحقق انقلاب اسلامی بود که اتفاق افتاد، مرحله دوم تحقق نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه که این هم انجام شد، مرحله سوم بحث تاسیس و ایجاد دولت اسلامی هست مرحله چهارم ایجاد جامعه اسلامی هست که به کمک دولت اسلامی هست که جامعه اسلامی بوجود می آید با توجه به آن

نگرش در بحث جامعه سازی معظم له دارند که درواقع اسلام نیامده که افراد را یکی یکی به اسلام دعوت کند بلکه اسلام آمده تا یک کارخانه انسان سازی بسازد، کارخانه انسان سازی یعنی همان جامعه اسلامی که اگر دولت اسلامی تشکیل شود این کارخانه جامعه سازی را ایجاد می کند

شبه کاری که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مدینه انجام دادند مقایسه تعداد مسلمانان در مکه و مدینه این را به خوبی نشان می دهد که حالا شاید من در جلسه گذشته هم اشاره ای شد

و آخرین مرحله که بحث تمدن اسلامی هست که به کمک امت اسلامی تحقق پیدا می کند بنابر این ما اینجا متوجه می شویم که بحث دولت و دولت سازی اسلامی بحث مهمی است و بلکه جزء مباحث راهبردی ما هست از سوی دیگر می دانیم که علوم سیاسی وظیفه ذاتی و اصلی اش این است که به بحث دولت پردازد یعنی موضوعی که در علوم سیاسی مورد مطالعه قرار می گیرد موضوع دولت هست دولت در هیچ علمی دیگری مورد مطالعه قرار نمی گیرد به شکل اصلی و ذاتی لهذا در فقه سیاسی هم رسالت سیاسی که ما برای فقه سیاسی قائل هستیم بررسی بحث دولت هست یعنی اگر سؤال شود که موضوع اصلی فقه سیاسی چیست؟

می گویم که موضوع اصلی فقه سیاسی دولت هست، بر این اساس ما انشاء الله از این جلسه تا جلسات دیگری که من در خدمتان توفیق داشته باشم، بحث دولت را با رویکرد فقه سیاسی و با اتکاء به قرآن کریم و نهج البلاغه و البته فرمایشات فقهای عظام مورد بررسی و تأکید قرار خواهیم داد این نکته را خدمت شما باید عرض کنم که دولت از منظرهای مختلفی مورد بحث و بررسی در علوم سیاسی قرار می گیرد از منظر فلسفه سیاسی از منظر اخلاق سیاسی از منظر جامعه شناسی سیاسی و حقوق اساسی و ... خیلی منظرهای دیگر

یکی از منظرها منظر فقه سیاسی هست که ما انشاء الله از این منظر بحث دولت را مورد بحث و بررسی خواهیم داد لذا فقط به ابعاد فقهی بحث خواهیم پرداخت نه به دیگر ابعاد در این رویکردی که ما داریم سعی می شود که دولت را با یک رویکرد سیستمی هم مورد توجه قرار دهیم

سیستم به این معنا که یک مجموعه ای از عناصر و مولفه ها در کنار هم قرار می گیرند برای تحقق هدف واحد، یک هم چین چیزی را ما معمولاً سیستم می گوئیم در خود بحث دولت هم همین مساله وجود دارد، یعنی وقتی دولت بوجود می آید که یک مردم و یک سرزمین و یک حکومت و حاکمیتی باشد، این عناصر از نظر حقوقی درشان اجماع هست فلذا وقتی از عناصر تشکیل دهنده دولت سخن گفته می شود، می گوید: حکومت حاکمیت جمعیت و سرزمین

خب هر دولتی اهدافی را پی گیری می کند به کمک مردم خودش و شهروندانش که می خواهد آن اهداف تحقق پیدا کند و میان این عناصر برای تحقق آن اهداف یک بده بستانی برقرار است یک ارتباطی برقرار است البته سیستم ها متنوع هستند ما انواع و اقسام سیستم ها را داریم در مباحث سیستمی این بحث مطرح می شود که مفصل هم هست که الان بنای بر ورود به این بحث نیست ولی در مباحث تخصصی انواع سیستم ها به شکل تفصیلی مطرح شده.

من یادداشت های این بحث را دارم که اگر بخواهیم وارد شویم البته بحث گسترده ای می شود ما هم سیستم های مکانیکی داریم و هم سیستم های ارگانیکی داریم هم چنین سیستم های بیولوژیکی سیستم های سایبرنتیکی، سیستم های اکولوژیکی داریم، این 5 سیستم می شوند سیستم های فیزیکی و عینی.

در یک تقسیم سیستم ها به سه دسته کلان تقسیم می شوند یکی سیستم های فیزیکی و عینی دوم سیستم های ذهنی سوم سیستم های فطری و غیبی

سیستم های فیزیکی و عینی خودشان 5 دسته مهم دارند یکی سیستم های ارگانیکی دوم سیستم های مکانیکی سوم سیستم های سایبرنتیکی، چهارم سیستم های بیولوژیکی پنجم سیستم های اکولوژیکی.

سیستم های ذهنی هم به سه دسته مهم تقسیم می شوند

سیستم های زبانی

سیستم های کمی یعنی ریاضیاتی

سیستم های کیفی

مقصود از سیستم های فطری و غیبی همه سیستم های ترانس فیزیک هست یعنی آن هایی که به عوالم دیگر بر می گردد و ریشه در عوامل دیگری دارد، خب انسان در میان انواع و اقسام سیستم ها پیچیده ترین سیستم را دارد به خاطر اینکه جامعه همه انواع سیستم ها هست یعنی در انسان هم سیستم های فیزیکی و عینی هست هم سیستم های ذهنی و هم سیستم های فطری، مثلاً رشدی که ما داریم از حوزه نباتات هست، انسان رشد دارد شبیه نباتات و گیاهان که رشد دارند انسان غریزه دارد شبیه حیوانات که غریزه دارند، انسان فطرت دارد که عبارت است از روح و نفخه الهی که خدای متعال فرمود «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

انسان در بخش غیر ارادی وجود خودش تابع سیستم های طبیعی هست و در بخش ارادی وجود خودش می شود سیستم ساز یعنی ما از آن حیث که فطرت و عقل داریم سیستم ساز هستیم چون اراده داریم اما از آن حیث که حیوان هستیم

غریزه داریم یا مشابه نباتات رشد داریم از این حیث تابع سیستم‌های طبیعی هستیم یعنی بخشی از اتفاقاتی که در وجود ما می‌افتد دست خود ما نیست بخشی دست خود ما هست

همه عوامل وجود و همه سیستم‌ها در انسان‌ها یک جا جمع شدند یعنی ما جسم داریم این بخش عالم ملکی وجود ما هست ما وهم و خیال داریم که بخش برزخی وجود ما هست، عقل و روح داریم بخش جبروتی وجود ما هست و چون دین برای هدایت انسان آمده سیستم دینی هم پیچیده‌ترین سیستم و جامع سیستم‌ها هست دین سیستم سیستم‌ها هست یعنی همه سیستم‌هایی که ما داریم پوشش می‌دهد و برای همه آن‌ها راهکار دارد البته از سیستم‌های دینی ما تاکنون قراءت‌های مختلفی داریم نظریات مختلفی در این زمینه ارائه شده یکی از بهترین نظریه‌های سیستمی از دین را خدا رحمت کند مرحوم این الله اصفی اراده فرمودند به نام شبکه ولاء که طبق نظریه ایشان یعنی شبکه ولاء، ولاء به معنای پیوستگی و ارتباط منظم همان معنایی که در سیستم بود ارتباط عناصر با یکدیگر به عنوان مثال عرض می‌کنم مثلاً ارتباط مؤمنین با یکدیگر ارتباط مؤمنین با رهبرشان و در پیوند با رهبر و یکدیگر اینجا می‌گوییم تولی شکل می‌گیرد و شناخت دشمن اتفاق می‌افتد که آنجا تبری شکل می‌گیرد

مرحوم آقای اصفی آمدند سه لایه و بعد قائل شدند یکی بعد طولی شبکه که از خدا تا انسان اینجا قرار می‌گیرد دوم لایه و بعد عرضی شبکه که بحث انسان‌ها در عرض هم هست، من و دوستانم من و اعضای خانواده‌ام من و همسایه من و شهروندان دیگر یکی هم لایه و عمق شبکه انسان را با تاریخ پیوند می‌زند یعنی از آدم تا خاتم و از خاتم تا اکنون.

به عنوان مثال آیه 285 سوره بقره به این چنین مطلبی اشاره دارد «آمن الرسولُ بما أنزلَ إليه من ربهِّ والمؤمنونَ» ایمان آورده است رسول الله (صلی الله علیه و آله) به آنچه که از جانب خداوند به سوی او نازل شده و مومنان یعنی هم رسول الله به قرآن ایمان دارد هم مؤمنین بما انزل من ربك ایمان دارند، كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ آن شکل دوم که معنا شده این است که بگوییم آمن الرسولُ بما أنزلَ إليه من ربهِّ یعنی اینجا تمام و المومنون را بزیم به بعد یعنی همه مومنان آمن بالله و الملائكة که خب رسول ایجا می‌ماند، ولی بهتر است اینطور بگوییم «آمن الرسولُ بما أنزلَ إليه من ربهِّ والمؤمنونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»

اینجا بر یک خط عمقی تأکید می‌شود یعنی ما به لحاظ هویت دچار گسست و انقطاع نباید شویم، رسول الله به عنوان خاتم النبیین و پیروانش که مؤمنین هستند، این‌ها به لحاظ ایمان و جنبه‌های ولائی یک شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند،

این شبکه هم جنبه طولی دارد یعنی از ناحیه خدای متعال تا انسان ادامه دارد کُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ، هم جنبه طولی را گفت یعنی از خدا تا انسان هم جنبه عمقی را گفت چون می گوید کتبه رسله یعنی از اولین پیامبر که حضرت آدم بوده تا خاتم، هم جنبه سیستم را می گوید لانفرق بین احد من رسله، ما تمایزی بین رسولان خدا نمی گذاریم گفتند سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ به هر کدام از دو معنا البته اگر بگیریم در بحث ما تفاوتی ایجاد نمی شود.

آیات بعدی که بعد از این می آید مبین آن جنبه طولی است بنابر نظر آیت الله آصفی، اینکه می گویم آیه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بحث رابطه ما با خداست «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» اینجا داریم با خداوند سخن می گویم شبکه ولاء هست ارتباط با خدا را سامان دهی می کند «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»
خدایا تو سرپرست ما هستی تو یاری گر ما هستی پس ما را یاری کن

خب می توان یک آیه ای هم برای شبکه عرض مثال زد آیه ای که برای شبکه عرض می توان مثال زد آیه 177 بقره هست که درباره بر آمده که می فرماید «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

در این آیه شریفه که از آیات بسیار مهم و راهبردی قرآن کریم هست اشاره می کند به آن دعوایی که سر قبله بود که مسلمانان قبله شان تغییر کرد از بیت المقدس به کعبه، خب یهودیان خیلی سر و صدا کردند که پس آن قبله اول چی بود از این بحث ها، این آیه آمد و تعیین تکلیف کرد که بر و نیکی این نیست که صورت را به مشرق کنید یا مغرب، البته این هم یکی از مصادیقش می تواند باشد، می گوید بر کسی است که این از باب زید و عدل است یعنی باید می گفت بر از این قبیل اعمال است یعنی نیکوکار کسی است که ایمان به خدا بیاورد، کسی که به خدا ایمان بیاورد انگار خود خوبی و نیکی هست

این قسمت که می گوید وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ دوباره آن بخش طولی است وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ بخش عمقی است یعنی آن هویت تاریخی است، ولی از وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ البته می شود طولی وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي

الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ این‌ها مربوط می‌شود به شبکه عرضی یعنی ارتباطات بین احاد امت اسلامی، بعد می‌فرماید چنین کسانی، کسانی که این ویژگی‌های طولی و عرضی و عمقی دارند أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ این‌ها انسان‌های اهل صدق و صداقت و راستی و با تقوی هستند این‌ها کسانی هستند که خدا را برای خودشان حفظ کردند زیرا مقید هستند به اوامر و نواهی الهی.

بعضی از علمای ما این رویکرد سیستمی را داشتند خود سیستم را هم ارائه کردند از جمله مرحوم آیت الله آصفی که حالا ما این بحث را انشاء الله پیگیری می‌کنیم چون می‌خواهیم وارد بحث دولت از منظر فقه سیاسی البته با تکیه بر قرآن کریم و نهج البلاغه و فرمایشات فقهاء شویم چون جلسه قبل عرض کردم یکی از مسیرهایی که ما را در توسعه فقه سیاسی و توانمند سازی فقه سیاسی که بتواند فقه سیاسی ما پاسخ پرسش‌های ما را هم بدهد استفاده از قرآن و نهج البلاغه هست و همینطور سیره عملی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امیر المومنین علی (علیه السلام) انشاء الله این بحث را ادامه می‌دهیم البته اولویت با کنفرانس‌های شما هست.

درس گفتار بیستم

عرض شد می‌خواهیم بحث دولت را در فقه سیاسی دنبال کنیم با رویکرد سیستم و نظام یعنی دولت به مثابه یک نظام و سیستم بنابر این رویکرد ما در این بحث سیستمی است

به لحاظ منابع هم می‌خواهیم تکیه کنیم قرآن کریم و نهج البلاغه و فرمایش فقهاء اول باید دید که آیا رویکرد سیستمی و نظام مند نسبت به قرآن کریم رویکرد مناسبی هست یا خیر؟

یک راه این است که ببینیم علمای ما از این رویکرد استفاده کردند یا نه؟ که عرض شد مرحوم آیت الله محمد مهدی آصفی رضوان الله تعالی علیه در آثار خودش به این رویکرد توجه داشته و یک نظریه‌ای ایشان ارائه کردند به نام شبکه ولاء که این شبکه تمام آموزه‌های دین و ارتباط انسان‌ها را در سه رکن و لایه مورد طبقه بندی قرار می‌دهد

بعد طولی، بعد عرضی و بعد عمقی، این نظریه را ما در کتاب اندیشه سیاسی آیت الله آصفی آنجا به اتفاق همکارانی که داشتم در آن کتاب تبیین شده اگر خواستید علاوه بر موسوعه خود آیت الله آصفی که الان در دسترس هست از اندیشه سیاسی آیت الله آصفی را هم می‌توانید ببینید

راه دومی که ما برای تبیین این مطلب داریم این است که ببینیم آیا قرآن کریم رویکرد سیستمی مورد توجه قرار گرفته یا خیر؟

البته با توجه به آن بحثی که من در بحث انواع سیستم‌ها داشتم طبیعتاً اینجا ما سیستم را به معنای کلی و کلان قصه در نظر می‌گیریم و از همین منظر می‌خواهیم نگاه کنیم به عبارت دیگر می‌خواهیم ببینیم که در قرآن نظامات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که در قالب یک کلان نظام به نام نظام دولت و حکومت مورد توجه هست مورد توجه قرار گرفته یا نه، هدف ما این است که به اینجا برسیم، قبلش می‌خواهیم ببینیم در قرآن کریم به بحث کل و جزء در معنای منطبق صوری و یا سیستم و اجزاء سیستم در معنای جدید توجه شده یا نه؟

این سیستم که ما می‌گوییم همان تعبیر کل هست که در منطبق به کار می‌بردیم، ببینید انسان یک سیستم هست و کل هست در کل اجزائی وجود دارد دست و پا و گوش و قلب و خون و... داریم این اجزاء و عناصر مختلف هر کدام یک جایگاه خاصی دارند در جای خاصی قرار گرفتند و با بقیه اجزاء بدن ما یک ارتباطات خاصی را دارند تا بتوانند آن وظیفه‌ای که دارند را عمل کنند، مثلاً اگر چشم را از جای خودش در بیاوریم بگذاریم تو بشقاب این چشم دیگر نمی‌بیند یا پا اگر جای خودش نباشد دیگر نمی‌دود، چشم و گوش و قلب هر کدام باید جای خودش باشد به یک ارتباطاتی هم با بقیه اجزاء داشته باشند و یک روح کلی هم باید بر این‌ها حاکم باشد یعنی آن روح و نفس ما هست که اراده می‌کند دست و پا را به حرکت در می‌آورد

در جامعه هم همینطور است یک کل و اجزاء می‌شود ترسیم کرد، کل غیر از اجزاء هست، اجزاء اگر در جای خودشان قرار بگیرند آن کل می‌تواند وظائف خود را از طریق این اجزاء انجام دهد.

پس می‌خواهیم ببینیم آیا رویکرد سیستمی و کل و جزء در خود قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته یا خیر یک سری از آیات را خدمتتان می‌خوانم و نشان می‌دهم این‌ها را به ما می‌گوید که رویکرد سیستمی در خود قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته از جمله آیات اول سوره مبارکه آل عمران را ملاحظه بفرمایید در آیات آغازین سوره آل عمران خدای متعال می‌فرماید که من همانطور که تکوین شما را شکل دادم برای تشریع شما برای اجتماع شما هم برنامه دارم

الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) زنده برپادارنده است یعنی همه چیز قیامشان به او هست قوامشان به او هست

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ به عنوان اینکه این‌ها هادی باشد برای مردم پس خدای متعال قرآن را فرستاده برای تنظیم زندگی مردم و أَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (4) إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُ شَيْءً فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (5) خداوند بر همه چیز احاطه دارد هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6) تکوین

شما هم با خداست خداوند چگونه شما را خلق کرد و در رحم به شما شکل می دهد همین خدایی که ولایت تکوینی بر شما دارد همین خدا قرآن را هم برای هدایت شما فرستاده

اصل شاهد ما آیه هفتم است در آیه هفتم ویژگی های قرآن به عنوان نقشه زندگی را برای ما بیان می کند، می گوید حواستان باشد در قرآن محکمت داریم و متشابهات، متشابهات را باید ارجاع به محکمت دهید تا بفهمید

در حالی که انسان های فتنه جو برعکس عمل می کنند یعنی می خواهند محکمت را به متشابهات ارجاع دهند، بنابر این قرآن یک سیستم است ما اگر بخواهیم قرآن را بفهمیم روش فهم وجود دارد باید این روش را رعایت کرد آیات متشابه را باید به آیات محکم ارجاع داد و این متن را به مثابه یک کل مورد فهم قرار دارد

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ خدایند کسی است که قرآن را بر تو فرو فرستاد مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ بعضی از آیات این کتاب آیات محکمت است صریح و روشن هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ این دسته از آیات أم و اساس کتاب هستند وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ دسته دیگر آیات متشابه هستند فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ آن هایی که در دلهایشان زیغ و کجی هست انحراف هست این ها آیات متشابه را پیروی می کنند ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ بدنبال فتنه هستند وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ بدنبال تاویل آیات هستند به آنچه که دوست دارند در حالی که وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَئِ الْأَلْبَابِ (7) اجمالاً این آیه هم از آیاتی است که بر سیستمی بودن قرآن دلالت دارد

آیات دیگری هم داریم

آیه 257 می فرماید که «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِ هُمُ الطَّغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (257)»

دو سیستم اینجا ترسیم شده یک سیستم الهی یک سیستم شیطانی، سیستم الهی می فرماید خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، این ولی چه کار می کند يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از تاریکی خارج می کند و می برد طرف نور، الله مومنان ظلمت و نور، حرکتی ترسیم می شود از مبدأ به مقصد، مبدأ ظلمت مقصد نور

یک سیستم روبری این است وَ الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که کافر شدند و حق را پوشاندن اُولَئِ هُمُ الطَّغُوتُ سرپرست های زیادی دارند، جالب است در بخش اول تعبیر را ولی گفت نگفت اولیاء، اینجا تعبیر اولیاء می آورد، یعنی سیستم های طاغوتی تعدادشان زیاد است یک نوع نیستند به همین خاطر ظلمات را جمع آورد نور را مفرد، این طاغوت ها چه کار

می کنند به عنوان سرپرستان و متولیان کفار، بر عکس الله عمل می کنند يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ مردم را از نور خارج و به طرف ظلمت ها می برند

حالا جالب است که در آیه 258 دو تا نمونه تاریخی این ها را می گوید نمونه تاریخی مؤمنین حضرت ابراهیم (علیه السلام) هست که در برابر نمرود طاغوت ایستاده ابراهیم می خواهد مردم را از ظلمات ببرد به سوی نور نمرود کسی است که می خواهد مردم را از نور ببرد طرف ظلمات

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (258)

آیات دیگری هم هست که رویکرد سیستمی قرآن را به نمایش می گذارد از جمله آیه 213 سوره بقره که بعداً خواهیم خواند

یا آیه 143 سوره بقره كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
خود سوره مبارکه حمد یک سوره سیستمی هست اهدانا الصراط المستقیم، صراط مستقیم یک مسیر است که مبدأ و مقصدی دارد صراط الذين ائتمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين (7)
این هم یک سیستم هست

یا در سوره ال عمران آیه 14 و 15 می فرماید که:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ (14)
* قُلْ أُوْبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (15)

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَعْمَانَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (16)

الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَنَتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُتَّعِفِينَ بِالْأَسْحَارِ (17)

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18)

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ اسلام یعنی سیستم یعنی مکتب، هر مکتبی یک سیستم هست تنها دین در نزد خداوند اسلام است، الاسلام یعنی ما تسلیم خداوند باشیم، خود دین هم یعنی فرمان، فرمان خداوند باشد در مفهوم دین یک عنصر دال مرکزی هست به نام فرمانبری، انسان‌ها از جایی فرمان می‌برند که مورد حمایت واقع بشوند، چرا دین عند الله اسلام هست ؟ چون خداوند منبع قدرت است اگر می‌خواهیم کسی حمایت کند فقط خداوند است که می‌تواند ما را هدایت کند زیرا قدرت نزد خداوند است مالک یوم الدین، خداوند در روز قیامت که روز جزاء هست مالک آن روز است همه کاره آن روز هست پس اگر شما می‌خواهید حمایت شوید تسلیم خداوند شوید موحد شوید مشرک نشوید، اگر تسلیم خداوند شدید خداوند شما را در آخرت و دنیا حمایت می‌کند لذا توجه به مفهوم دین و حقیقت دین باز رویکرد سیستمی دین را به ما نشان می‌دهد، بخاطر همین است که شرک پذیرفته نیست می‌گوید که خداوند هر گناهی را می‌آمرزد الا شرک، زیرا در شرک غیر خدا با خدا قاطی می‌شود یعنی فرد خدا را در کنار غیر خدا قرار می‌دهد

آیه مبارکه سوره نساء آیه 41 می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» چرا شرک گناه عظیم است زیرا می‌خواهد بگوید که غیر خدا منبع قدرت دیگری هم هست درحالی که چنین نیست فقط منبع قدرت خداوند است بنابر این اگر در خود معنای دین هم توجه و تأمل شود این مطلب را متوجه می‌شویم

آیه دیگری که سیستمی هست آیه 64 سوره آل عمران هست

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64)

که اینجا همه ادیان الهی را خداوند متعال به زبان رسول می‌فرماید: همگی از وضعیت شرک الودی که هستید بیاید بالا همه جمع شوید دور کلمه الله همه هست جوهر ادیان ابراهیمی است آن کلمه أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ هست، فقط و فقط وجودمان را فرودگاه اوامر الهی کنیم، عبادت نکنیم جز خدا را عبادت یعنی طریق معبد یعنی راهی که شما این را سنگهایش را کنار گذاشتید آماده حرکت و سائل نقلیه کردید، وجودتان را آماده کنید تا اوامر خداوند آنجا فرمانروایی داشته باشد، این می‌شود عبادت، لذا بلافاصله می‌فرماید لانشرك به شیئا، وقتی عبادت خداوند اتفاق بیفتد خود به خود شرک از بین می‌رود، ولی تأکید می‌کند، شرک نورزیم، چیزی را قدرتی را در کنار خدا نباید قرار داد، توضیح وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ (غیر خدا ارباب نگیریم، ما همه بندگان خداوند هستیم، یک رب بیشتر وجود

ندارد، آن هم خداوند است، خدا رب و صاحب و اختیار است، رب یعنی رئیس و صاحب اختیار و بزرگ ما، لذا عرب‌ها در مقابل الله خیلی مقاومت نمی‌کردند در برابر رب مقاومت می‌کردند، وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْاْ اِذَا عَرَضَ فَعُولُوْاْ اَشْهَدُوْاْ بَاَنَّا مُسْلِمُوْنَ (64) شما بگوئید شاهد باشید که ما تسلیم خداوند هستیم باز این آیه هم حالت سیستمی دارد و می‌گوید اگر هم آن‌ها قبول نکردند شما بر سیستم الهی خودتان تأکید کنید، عرض شد آیات سیستمی در قرآن کریم زیاد است من بعضی از آیات دیگر را اشاره می‌کنم مثلاً آیه 164 سوره مبارکه آل عمران

آیه 200 سوره آل عمران «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» این جزء آیات سیستمی قرآن کریم هست، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل این آیه 15 مطلب ذکر کرده درباره انواع و اقسام نظامات و دولتها و ویژگی‌های دولت اسلامی، اگر نخواندید حتماً مطالعه فرمایید فوق‌العاده مهم است هم آیه 213 سوره بقره که انشاء الله بعداً متعرض خواهیم شد در بحث نظریه دولت.

این چطور سیستمی هست، خطاب به مومنان است هر جا می‌فرماید یا ایها الذین آمنوا، یعنی جامعه مؤمنین را مورد خطاب قرار می‌دهد، تک تک افراد مورد خطاب نیست بلکه همه جامعه ایمانی و مؤمنین را، مؤمنین را به حیث اینکه یک جامعه هستند، یک تشکیلاتی هستند مورد خطاب قرار می‌دهد،

خطاب یا ایها الذین آمنوا یا اهل الكتاب فرق دارد، حالا اینجا به عنوان جمع‌بندی سوره آل عمران به مؤمنین 4 دستور داده 1. اصبروا و 2. صابروا و 3. رابطوا و 4. اتقوا الله برای چی؟ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ برای اینکه به شکوفایی برسید

اصبروا یعنی فردا فردا اهل مقاومت و ایستادگی باشید، صابروا باب مفاعله هست یعنی با هم اهل صبر باشید، یعنی چی؟ اینکه با هم صبر کنید یعنی چی؟ با هم صبر کنید یعنی اینکه کم و کاستی‌های همدیگر را بپوشانید، اگر چند نفر یک جا قرار است یک ماموریتی را انجام دهید ممکن است یکی یک کم ضعیف باشد یکی یک کم قوی باشد، خلاء همدیگر را جبران کنید، با هم صبرهاتون را بریزید روی هم مقاومت کنید در برابر دشمن، این دارد جامعه مقاوم را می‌گوید اصبروا فردا مقاوم را می‌گوید، صابروا جامعه مقاوم را می‌گوید، پس استقامتتان را بالا ببرید، مقاومتتان در مقابل دشمن را بالا ببرید، و رابطوا پیوندهاتون را با هم محکم کنید، باز رابطو هم باب مفاعله هست یک معنایش می‌شود مرزداري و مرزبانی، یک مصداق رابطوا یعنی ارتباطتان را محکم کنید تا دشمن نتواند در میان شما نفوذ کند، هم اصبروا و صابروا و رابطوا یک نگاهی به دشمن دارد

در برابر دشمن دارد د چه وسوسه‌های درونی چه دشمنان بیرونی طاغوت‌ها، اصبروا و صابروا و رابطوا، روابطتان را با هم با رهبر محکم کنید، مرزهایتان را حفظ کنید، مرزهای اعتقادی، مرزهای اقتصادی و فرهنگی و اعتقادی و سبک زندگی همه، و اتقوا الله، خداوند را برای خودتان حفظ کنید یعنی از گوهر وجود خودتان در برابر دشمنان درونی و بیرونی با رعایت فرامین خداوند مراقبت کنید تقوا معنایش این است، تقوا یعنی ما از گوهر وجود خودمان و جامعه و رهبر و دین و نظام خودمان با اجرای اوامر و نواهی الهی حفاظت کنیم در برابر دشمنان، لعلکم تفلحون باشد که شما رستگار شوید، توی همین آیه بزرگان فرمودند که اصبروا به جهاد اکبر اشاره دارد صابروا به جهاد اصغر اشاره دارد چون بحث مقاومت در برابر دشمن هست، رابطوا به جهاد افضل اشاره دارد، اتقوا الله به جهاد کبیر اشاره دارد، گفتند همه جهادها اینجا هست

یک آیه‌ای که دیگر در سیستمی بودنش تردیدی نیست و خیلی صراحت دارد در سیستمی بودن آیه 150 تا 152
سوره نساء هست

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (150)

اولئك هم الكافرون حقا، ویژگی‌های ادمهایی را می‌گوید که می‌خواهند از دین به شکل غیر سیستمی بخشهایی را انتخاب کنند و بخش‌هایی را کنار بگذارند، این خیلی مهم است، آنان که کفر می‌ورزند به خداوند و رسولانش و می‌خواهند که جدایی بیندازند بین خدا و رسولانش، می‌گویند ما خدا را خیلی قبول داریم ولی کاری به پیامبران نداریم، و می‌گویند ما به بخش‌هایی از دین و قرآن ایمان داریم، قبول داریم بخشهایی را بخشهایی را قبول نداریم می‌خواهند از این وسط یک راه جدیدی برای خودشان انتخاب کنند، این‌ها حقیقتاً کافرنند، این‌ها را ما مؤمن نمی‌گوییم وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (151)

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (152)
مومنان انانی هستند که هم به خدا هم به رسولان ایمان آورند و فرق نمی‌گذارند بین هیچ کدام از رسولان

خب یک کسانی بودند می‌گفتند ما خدا را قبول داریم ولی پیامبر را قبول نداریم، یا آیه که نازل می‌شد می‌گفتند اگر می‌شود این آیه را تغییر بده، یا اسلام می‌آوریم بشرط اینکه فلان حکم از ما برداشته شود یکسال لااقل برداشته شود.

خداوند فرمود که نه این را نمی‌پذیریم، همین سوره کافرون یک سوره سیستمی است، در آخر می‌فرماید لکم دینکم ولی دین، دین شما برای شما دین من هم برای خود من

دین هم یعنی همان نظام فرمانبری و فرماندهی در هر دینی یک سیستم فرماندهی و فرمانبری هست یک منبعی هست که فرمان می‌دهد و یک منبعی هست که فرمان می‌برد، در اسلام خدا فرمان می‌دهد ما فرمان می‌بریم لذا خود رسول الله صل می‌فرماید عبده و رسوله، اولاً عبدش هست بعد رسولش هست، طواغیت هم دین دارند منتهی آنجا نظام فرماندهی و فرمانبری طواغوت‌ها هستند و کافران که از طواغوت‌ها اطاعت می‌کنند

خب سوره مائده سوره‌ای هست که رویکرد سیستمی دارد، دیگر من بهش نمی‌پردازم، در سوره آل عمران آیه 85 می‌فرماید وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

به همین مقدار به آیات سیستمی اکتفاء می‌کنیم، ما می‌خواهیم با رویکرد سیستمی که مورد توجه خود قرآن هم هست به این معنا، به معنای کل که دارای اجزاء هست، خب دولت هم یک کلی است که دارای اجزاء هست ما یک سؤال داریم: آیا می‌توان یک نظریه دولت را از قرآن کریم استخراج کرد؟

پاسخ: بله می‌توان با بهره‌گیری از قرآن کریم یک نظریه دولت را استخراج کرد چنانکه با تکیه بر نهج‌البلاغه هم همان نظریه دولت را با اتکاء به نهج‌البلاغه می‌شود استخراج کرد، چنانکه با اتکاء به فرمایشات فقهاء هم این نظریه با اختلاف نظری که بین فقهاء هست می‌توان برایش شواهدی را در نظر بگیریم

این بحث نظریه دولت 8 محور دارد من 8 محور را در این جلسه مطرح می‌کنم، بعد درباره محور اول هم یعنی هر مقدار وقت اجازه دهد درباره این محورها صحبت می‌کنیم بقیه بحث بماند جلسات بعدی

این 8 محور را می‌شماریم

1) محور اول: ضرورت تاسیس دولت اسلامی هست

2) محور دوم: عناصر دولت اسلامی

3) محور سوم: مرزهای دولت اسلامی

4) محور چهارم: شبکه قدرت در دولت اسلامی

5) محور پنجم: مرکز تصمیم‌گیری در دولت اسلامی

6) محور ششم: قلمرو و گستره اختیارات و وظائف دولت اسلامی

7) محور هفتم: جریان و فرایند قدرت در دولت اسلامی

8) محور هشتم: بحث بازخوردها در دولت اسلامی

این هشت بحث را اگر مطرح کنیم و به عنوان 8 سؤال در نظر بگیرید به این ها پاسخ دهیم می توان گفت که یک نظریه نظام سیاسی و دولت از نگاه اسلامی ارائه کردیم خب 4 تا محور اول بیشتر نگاه ساختاری دارد بعد ساختاریشان برجسته است و بحث 5 تا 8 بعد کارکردی شان برجسته هست

خب حالا وارد بحث اول می شویم یعنی بحث ضرورت تاسیس دولت اسلامی، اگر دوستان تا اینجا احیاناً سؤال یا نکته ای دارند، من در خدمت هستم

س.ج) تطبیق می کند وقتی آیه می فرماید دو سیستم وجود دارد یک سیستم توحید یک سیستم طاغوت، یکی مردم را از ظلمات خارج می کند می برد به سمت نور، دیگری برعکس مردم را از نور خارج می کند می برد طرف ظلمات، بگوییم اینطوری نیست؟

سیستم یعنی هر جا یک نظامی باشد، ما می گوییم در عالم افرینش یک نظامی حاکم هست خداوند هم می فرماید: «هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» آیا شما یک چیزی می بینید یک کم و کاستی می بینید انقدر این نظام مند هست شما به عنوان دانشمند نجومی می توانید بگویید چند سال بعد خسوف و کسوف می شود، یعنی همه این عالم بانظم و دقت فراوان، وقتی ریز می شوید در حرکت نوترنها الکترونها حرکت اتمها، همه چیز منظم است همه چیز نظم دارد، سیستم یعنی نظم و نظام یعنی این عناصر به خودمان که نگاه می کنیم یک انسان می بینیم چشم و گوش قلب سر جای خودش، این می شود سیستم

عرض شد انواع و اقسام دارد فقط سیستم عینی نیست فطرت هم سیستم هست، این ها همه سیستم هست نظم و نظامات است

بعضی ها اینقدر با کارهای کامپیوتری کار کردن و نظامی که بر قرآن حاکم است در آوردن انسان شگفت زده می شود، خیلی بحث های مفصلی شده

خود قرآن کریم می‌فرماید که توحید خودش یک نظام و سیستم است اگر کسی شرک ورزید، می‌گوید تمام شد زیرا در سیستم گفته می‌شود نتیجه تابع اخس مقدمات است یعنی آن حلقه ضعیف همه را به سمت خودش میکشاند، نومن بعض و نکفر ببعض نداریم

یعنی فرد یا ایمان می‌آورد و معتقد به قرآن و ولایت هست یا نیست، و کسانی که خارج از شبکه ولایت قرار می‌گیرند، خداوند متعال دستور برخورد شدید باهاشون می‌دهد

برخی آیات هست که جنبه سیستمی را خیلی محکم در نظر می‌گیرد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (59)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60)

یادتان باشد در ذیل بحث مقبوله عمرو بن حنظلّه این آیات را اینجا خواندیم و مطرح کردیم

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجْعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا (65)
یا این آیه را ملاحظه بفرمایید، «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»

در بعد مسلمانهایی را که از ابلاغ حکم جهاد ناراحت هستند آسیب‌شناسی کرده و ملامت می‌کند آیه 77 سوره نساء از اینجا وارد یک بحثی می‌شود راجع به مسلمانانی حرف می‌زند که از جامعه اسلامی جدا ماندند و دستورات را اجرا نمی‌کنند یعنی می‌خواهند هم با مشرکین باشند هم با مسلمانان، این آیات مهم است

می‌فرماید فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ چرا شما درباره منافقان دو گروه شده‌اید از مسلمانان در مدینه سؤال می‌کند، چرا حرفتان را یکی نمی‌کنید

وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا خداوند این منافقین را واژگون کرده به خاطر عمل کردی که داشتند، ارکسوا یعنی برعکس شدند

یک عده از مسلمانان می گفتند این ها منافق نیستند و این ها از خودمان هستند و باید رابطه شان باهاشان را حفظ کنیم، مقصود منافقینی است که در مکه بودند این ها کسانی بودند که حضرت که به مدینه آمدند دستور هجرت دادند، این ها هجرت نکردند، در مکه ماندن، این هایی که در مکه ماندند، یک عده کسانی بودند که وقتی که جنگ بدر اتفاق افتاد با مشرکین راه افتادند آمدن به جنگ با مسلمانها، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) این ها را نشان دادند به مؤمنین ولی چون در جامعه مشرکین مانده بودند به ندای آن ها لبیک گفتند و آمدند به جنگ به مسلمانان که چیزی گیرشان بیاید این اختلاف بود میان مسلمانان مدینه می گوید اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ يَا شما می خواهید هدایت کنید کسی را خدا گمراهش کرده، خدا گمراهش کرده یعنی اینکه این ها نیامده اند به راه خدا، بنای خدا این نیست که کسی را به زور در جبهه مؤمنین نگه دارد، قوانین و سنت الهی این است که اگر کسی مسیر هدایت را انتخاب کرد هدایت می شود کسی مسیر ضلالت را انتخاب کرد گمراه می شود و من يضلل الله فلن تجد له سيلا، کسی را که خداوند گمراه کند دیگر برایش راهی نخواهی یافت.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ، این ها دوست دارند که شما هم کافر شوید همانطور که خودشان کافر شدند

كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً مثل هم شوید فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِيَاءَ از این منافقینی که در مکه ماندند و به مدینه نیامدن دوست انتخاب نکنید حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ مگر اینکه آن ها مهاجرت کنند در راه خدا از مکه به مدینه بیایند فَإِنْ تَوَلَّوْا اگر از مهاجرت اعراض کردند، مهاجرت واجب شده بود از مکه به مدینه زیرا تعداد مسلمانان کم بود و آسیب پذیر بودند حضرت دستور هجرت دارد، ضمن اینکه این خطر بود که اگر آنجا بمانند نتوانند دینشان را حفظ کنند، اگر هجرت نکردند فَخَذُوهُمْ وَاَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ بگیریدشان و بکشیدشان هر کجا یافتید آن ها را، چه کسانی را؟ همین مسلمانانی که در مکه ماندند و به دستور رسول الله (صلی الله علیه و آله) هجرت نمی کنند و با مسلمانها هم می جنگند، اگر مثل جنگ بدر یک زمینه ای پیش بیاید وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا از میان این ها ولی و یابری برای خودتان انتخاب نکنید

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ مگر با کسانی که میان شما و آن ها پیمانی باشد این ها وصل شوند به آن ها اگر این ها بروند پیش کسانی که بین شما و آن ها پیمان هست اشکالی ندارد، این ها را نکشید، استثناها را دارد می گوید أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يِقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا بیایند پیش شما بگویند ما خسته شدیم نه با شما جنگ داریم نه با قوم خودمان، ما کلاً کشیدیم کنار، اگر از جنگ کشیدند کنار با این ها هم نجنگید

وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ اگر خداوند می خواست آن ها را بر شما مسلط می کرد

فَلَقَاتِلُوهُمْ پَسْ بِاِشْمَا مِیْ جَنگِیدَنَدَ فَإِنْ اِعْتَرَلُوْكُمْ فَلَمْ یُقَاتِلُوْكُمْ اِکْر اِیْنِ هَا کَنَار کَشِیدَنَدَ بِاِ اَن هَا قَتَالَ نَکِنِدَ وَاَلْقُوا اِلَیْکُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیْلًا } یَا اِیْنِکِه تَسْلِیْم شَمَا شَدَنَدَ، بِاِ شَمَا طَرَح صِلَح وَاَشْتِی اَفکَنَدَنَد.

البته این بحث ادامه دارد در آیه بعدی

بحث این است که دوتا نظام دو جامعه هست، این ها را خدای متعال نظامات مختلف مطرح می کند ولو طرف ظاهراً ممکن است اسمش مسلمان باشد ولی در کنار دشمن قرار بگیرد، امروز می گوئیم در کنار آمریکا یا اسرائیل قرار بگیرد، ولو اسمش مثلاً مسلمان باشد، این تفکر ولایی قرآن هست، بعنوان شبکه ولاء که به شما می گوید شما یک کل هستید دارای اجزاء شما یک سیستم هستید، قرآن را باید سیستمی دید، خود قرآن می گوید من یک کل هستم شما باید به همه قرآن ایمان بیاورید نه به بعضی از قرآن، قرآن به عنوان اینکه یک کسی بیاید بگوید من فقط بعضی از آیات را می پسندم این از نظر تفکر قرآن مورد تأیید و قبول نیست

حالا ما به هر حال اصل مدعا این است از قرآن کریم یک نظریه دولت را می توانیم استنباط و استخراج کنیم، در هشت محور یک نظریه دولت این هشت محوری را که عرض کردم دارد

ما این هشت محور را یکی یکی بحث می کنیم آیات مربوطه را هم می گوئیم، بعد به نهج البلاغه هم فرصتی بود می پردازیم، البته یک بار دیگر این بحث را درجای دیگری با تفصیل البته آنجا مطرح کردم در حدود بیست جلسه یک ساعت و نیمه، حدوداً آن فایل های صوتی اش هست در شبکه های اجتماعی و رادیو پژوهش اگر دوستان خواستند بحث را مفصل تر ببینند آن صوت ها را گوش بدهند، و الا اینجا مختصر مرور میکنیم، آنجا چون ابعاد فلسفی بحث را هم مطرح کردم خب بحث خیلی مفصل تر شده البته ضمن اینکه آن هم خیلی مختصر است یعنی مستحضر هستید اگر بخواهیم به این آیات پردازیم گاهی یک آیه یک جلسه دو ساعته لازم دارد، اینجا بنا بر این است که شما با کلیات بحث آشنا شوید، بیش از مباحث کلی نمی خواهیم توقف داشته باشیم، در حد همین کلیاتی که شما ببینید، ایاتی هست که این بحث را می تواند برای ما بیان کند

البته این نظر من است، نظرم را به حدی توضیح می دهم که برای شما روشن شود، اینکه این نظر را قبول داشته باشید یا نه اصلاً بحث قبول و رد نیست، البته اگر نظر انتقادی داشته باشید، خوشحال می شوم که تبیین بفرمایید حتی اگر در جلسه ای هم که من دارم بحث می کنم آماده نبودید می توانید مطالعه کنید جلسه بعدی با دست پرتی بیاید و بحث انتقادی خودتان را مطرح کنید

ما در بحث نظریه دولت هشت بحث داریم اولین بحث، بحث ضرورت دولت اسلامی هست یعنی ما برای چی به دولت اسلامی محتاج هستیم، یعنی اگر دولت اسلامی نباشد، چه اتفاقی می افتد، در این جهت مباحثی را انشاءالله مطرح خواهیم کرد دوستان راجع به این بحث مطالعه داشته باشند

خلاصه بحث این شد که ما می خواهیم یک نمونه ای از مباحث را به شیوه جدید مطرح کنیم که نیازهایی که داریم برطرف شود یعنی یک مقدار لازم هست که ما در فقه سیاسی به مباحث مورد نیازمان بیشتر پردازیم، این لازمه اش این است که یک سری تغییراتی ایجاد کنیم، با توجه به اینکه در پیشینه مباحث مان این ها به این شکل نبوده البته دلیلش این بود که دولت اسلامی وجود نداشته یعنی یکی از دلایلی که مباحث مربوط به فقه سیاسی در سنت فقهی تفصیلاً مورد بحث واقع نمی شده و مختصراً بهش پرداخته شده همین است که مبتلا به نبوده و خیلی جاها اساساً فقه های عظام ما در شرائط تقیه زندگی می کردند و امکان نداشتند که تفصیلی وارد این بحث ها شوند اما خب در دوره معاصر دیدیم که بزرگانی مثل آقای نائینی تا حضرت امام ره و بزرگان دیگر ما به این مباحث پرداختند از مقام معظم رهبری الگو گرفتیم که این در این بحث ها حتماً به قرآن و نهج البلاغه هم پردازیم، به عنوان یک نمونه برای شما من بحث نظریه دولت را با تکیه بر قرآن کریم و اگر فرصت شد انشاءالله نهج البلاغه مطرح خواهیم کرد البته این ها را قبلاً هم مطرح کردم، فایل های صوتی اش هم موجود است تفصیلاً، ولی اینجا بشکل مختصر انشاءالله یک گزارشی براتون می دهم از آن نظریه دولتی که بر اساس آیات و مضامین نهج البلاغه مطرح شده و شما هم مطالعه کنید و تأمل کنید و انشاءالله در بحث ها مشارکت بفرمایید

امیدواریم توانسته باشیم به سهم خودمان یک بخشی از مباحثی که در فقه سیاسی باید مورد توجه و تأمل قرار بگیرد، پرداخته باشیم، ما امروز بشدت احتیاج داریم که مباحث نظریه های سیاسی از جمله نظریه دولت را از منظر فقهی و فلسفه سیاسی و اخلاقی جامعه شناسی سیاسی و دیگر گرایش ها و روش ها، تاریخی حتی به لحاظ بحث سیره پیامبر و امام علی علیهم السلام که این دو بزرگوار دولت تشکیل دادند این ها را مورد مطالعه قرار تا اینطور نباشد که بعضی بگویند که اصلاً فقه نمی تواند نظریه دولت ارائه بدهد، یا بعضی مدعی شدند که اصلاً از قرآن کریم نمی شود نظریه دولت برداشت کرد، خب این ها معمولاً کسانی هستند که معتقدند دین از سیاست جداست نباید دین را به عرصه سیاست بیاوریم، در حالی که ما کاری نمی خواهیم بکنیم ما می خواهیم در محضر قرآن و نهج البلاغه باشیم و ببینیم که از قرآن کریم و نهج البلاغه چه استفاده ای می توانیم بکنیم، نه اینکه چیزی را به این متون تحمیل کنیم.

درس گفتار بیست و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

در دو جلسه قبل وارد یک بحث جدیدی شدیم و عرض کردم که برای اینکه بتوانیم به مسائل سیاسی پاسخ بدهیم از منظر فقهی احتیاج است که به قرآن کریم و سیره نبوی و همینطور نهج البلاغه و سیره علوی هم توجه کنیم، و مخصوصاً در دوره مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت تشکیل دادند و امیرالمومنین در یک فرصت کوتاه پنج ساله ای موفق شدند که حکومت تشکیل بدهند.

۸ پرسش را مطرح کردیم در ذیل نظام سیاسی در دولت و قرار شد ابتدا با بهره گیری از منبع قرآن کریم این سوالات را پاسخ بدهیم و بعد اگر فرصت شد از نهج البلاغه هم این کار را انجام بدهید البته با نهایت اختصار.

من این بحث‌ها را قبلاً با یک تفصیل بیشتری تدریس کردم ولی در اینجا خیلی خلاصه عرض می‌کنم تا شما با این روش آشنا بشوید، و با یک نمونه از بحث‌های جدید با الگوی جدیدی داشته باشیم.

قرار بود از شماره ۱ یعنی بحث ضرورت دولت تا سیس دولت از نگاه قرآن کریم بحث را شروع کنیم قبل از آنکه وارد بحث بشوم یک نکته مقدماتی را اشاره می‌کند و آن اینکه رویکرد ما به قرآن از منظر یک عالم سیاسی یا فقیه سیاسی باید به چه صورت باشد که خوب است به کدام شأن خدا و رسول و قرآن کریم خوب است که ما رجوع بکنیم؟ چون همانطور که مستحضر هستید قرآن را با رویکردهای مختلفی بزرگان مطالعه کردند و ما هم می‌توانیم مطالعه بکنیم و تدبر بکنیم در قرآن کریم به عنوان مثال می‌شود که قرآن کریم را از منظر ادبیات عرب مورد بحث قرار بدهیم و بعضی از تفاسیر هم این کار را انجام دادند. یا به قرآن میتوانیم از منظر عرفانی نگاه بکنیم یا از منظر آیات الاحکام نگاه کنیم یعنی آن شرع شاریت و شأن فقهی را در نظر داشته باشیم، و همچنین می‌توانیم از حیث حکمرانی به قرآن کریم نگاه کنیم. مثلاً یک مورخ می‌تواند از منظر تاریخی نگاه کند یک عالم علوم طبیعی از منظر طبیعیات به قرآن نگاه کند و بررسی کند و آیاتی را که خدای متعال در خصوص آسمان و زمین و پدیده‌های طبیعی سخن گفته‌اند بررسی کند آن کاری که ما باید انجام بدهیم.

با رویکرد راهبردی باید به قرآن کریم نگاه کنید، رویکردی که خدای متعال را به عنوان رب در نظر می‌گیرد و ما را به عنوان مروبوب در نظر می‌گیرد رویکرد خالق و مخلوق خدا خالق ماست و دوست دارد که ما آنطور که او می‌خواهد عمل کنید می‌خواهد به معنای تشریحی نه به معنای تکمیلی چون اگر به معنای تکوینی باشد که خواسته ما در آنجا آنقدری معنا ندارد. خواسته تشریحی او این است، که یکسری اصول را برای ما فرستاده است، به عنوان سبک زندگی از آنها تبعیت بکنیم و راه هدایت و ضرورت را به ما نشان داده است و حق و باطل را به ما نشان داده است و دیگر دوگانه‌های ارادی متضاد را به ما نشان داده است و از ما خواسته است ما در مسیر او حرکت کنیم مثلاً آن چیزی که

ما در سوره حمد میخوانی اهدنا صراط المستقیم، از این قبیل می باشد بعد می فرمایند: ذلک الکتاب فیه هدی للمتقین، این قرآن کریم کتابی هست مجموعه قوانین و مقرراتی می باشد که مایه هدایت می باشد برای پرهیزکاران پرهیزکار یعنی کسی که لامپ سوخته نباشد شما لامپ سوخته را هرچه به برق بزنید روشن نمیشود چون سوخته است انسانها هم همینطور هستند بعضی از انسان ها خودشان را سوزانند، که می فرماید ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة، یا می فرماید لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، بنابراین، مشروط به این است که ما لامپ سوخته نباشیم ما بخواهیم به سعادت برسیم بخواهیم که روح خودمان را تقویت کنیم و بخواهیم در مسیر او حرکت کنیم لذا همه انبیای الهی و یک شعار مشترک داشتند و آن اینکه از جانب خدا به مردم بگویند أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ، مردم موحد باشید خدا را عبادت کنید توحید عبادی داشته باشید در کنار دیگر توحید ها و از طاغوت و طاغوت ها اجتناب کنید لذا دستورات خداوند می تواند ما را نجات بدهد اگر بخواهیم یعنی لا تقربوها و اعملوها. کارهایی را که گفتند انجام بدهید انجام بدهید و آنهایی که باید انجام بدهید انجام ندهید، لذا وقتی ما ضرورت دولت یا نظریه دولت در قرآن سخن می گوئیم منوط به چنین رویکردی می باشد یعنی اگر ماه با یک رویکرد راهبردی به قرآن نگاه کنی این آیات با ما سخن خواهند گفت و ما از این آیات بهره خودمان را خواهیم بود اما اگر کسی رویکرد راهبردی نباشد قائل زندگی بشر را یک منظومه و یک مجموعه نبیند ما می توانیم بین حیثیت های مختلف تفکیک کنیم و ما می توانیم یک زندگی فردی الهی داشته باشیم ولی یک جامعه غیر الهی داشته باشیم اگر کسانی به اینصورت فکر کنند دیگر هیچ یک رویکرد دیگری پیدا خواهند کرد. ولی ما فکر می کنیم که اهدنای که خدا میگوید، یعنی حرکت به سوی خدا یک حرکت جمعی در یک بزرگراه که وقتی همه به سمت خدا میرویم حرکت آسان می شود بر خلاف حرکت و جهت اتوبان اگر کسی بخواهد حرکت کند هم به خودش آسیب می زند و هم به دیگران لذا اگر در یک جامعه اکثریت آن جامعه به سمت خدا حرکت کند حرکت مردم به سوی خدا آسان می شود و حرکت آن کسی که بخواهد برخلاف عمل بکند سخت می شود و برعکس آن اگر یک جامعه ی اکثریت به سمت حرکت کنند حرکت آن کسی که بخواهد به سوی خوبیها حرکت بکند حرکت او سخت خواهد شد حرکت حضرت ابراهیم علیه السلام در جامعه شرک آلود نمرودی با سختی مواجه می شود حضرت ابراهیم را دستگیر می کنند در آتش می اندازند و می خواهند او را مجازات کند اما نصرت الهی شامل آن حضرت می شود چیزی که خدای متعال از ما می خواهد این است که ما نظامات او را توسط حضرت ابراهیم که برپا داشته شد ادامه بدهیم و پیگیری بکنیم، ظاهراً در قرآن کریم ملت هم برای حضرت ابراهیم به کار رفته است برای دیگر انبیای الهی به کار نرفته است ملت یعنی دینی که تجسم یافته است، در قالب نظامات و محمل های مادی و رفتاری متجلی شده و مت جسم می شود نظامات را تشکیل می داده نظامات اقتصادی حقوقی و حتی معماری و حتی مسجدالحرام و خانه

کعبه یکی از این امارهای هست که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را بنیانگذاری کرده است و امروز تمام عالم اسلام را، می بینیم که این نظم داده و جهت داده است ما هر کجا هستیم باید به سوی قبله نماز بخواند در معماری های مان در خوابیدن مان در قبر گذاشتن میت حتی در ذبح حیوانات در تمامی این موارد شما می بینید که بحث قبله یک بحث مهمی میباشد در زندگی ما مسئله قبله نظم و جهت می دهد. بحث حج یا بحث جهاد یا بحث خمس یا بحث زکات و مجموعه این قوانین را نگاه می کنیم، نظام خانواده را برای ما تعریف کرده است نظام اقتصادی را برای ما تعریف کرده است نظام سیاسی را برای ما تعریف کرده است.

حالا ما در اینجا نظام سیاسی را پیگیری می کنیم با آن ۸ سوالی که مطرح شد در واقع ضرورت تأسیس دولت برمی گردد به وجودی که انسان دارد چون انسان علاوه بر سعادت دنیوی به سعادت اخروی هم باید برسد لذا دو دسته وظایف دارد، هر یکی از نهادهای اجتماعی و از جمله نهاد سیاست و حکومت دو دسته وظیفه دارند هم وظیفه دنیوی دارند در قبال دنیای انسانها مسئول هستند و هم وظیفه اخروی که در خصوص مسائل آخرت انسان ها هم مسئول هستند و نمی توانند حکومتها به گونه ای باشند که بگویند ما به آخرت مردم کاری نداریم. جهنمی هم اگر بشوند از نظر ما ایرادی ندارد.

ما برخی از آیات را مرور می کنیم که در این آیات به اهداف و وظایف اشاره شده آنها بیانگر ضرورت دولت می باشد،

سوره بقره آیه ۱۲۵ (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ۖ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) ، اینجا بحث ای که مطرح است مسئولیت حضرت ابراهیم دارد علیه السلام این است که ظاهراً خانه را تجدید بنا کردند، طبق برخی از روایات اصل تاسیس خانه برمی گردد به دوره حضرت آدم علیه السلام تجدید بنا کرده باشند یا ساخت باشند در بحث فعلی ما تغییر ایجاد نمی کند و می فرماید چون خانه ی کعبه را برای مردم مثابه و امن قرار دادیم، که دو چیز می باشد، مثابه، یعنی محل اجتماع میعادگاه و امن هم یعنی محل امن، در اینجا بحث انسانها و امنیت انسانها مطرح می باشد و بحث حیث جمعی انسانها و به آنها گفتیم که اتخاذ کنید از مقام حضرت ابراهیم جایگاهی را برای نماز خواندن و پیمان گرفتیم از ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام جالب است اینجا بدانید که این بیت هم برای خدا می باشد و هم برای مردم، ابراهیم فرمود پروردگارا قرار بده این شهر را یا اینجا را یک شهری که از امنیت برخوردار باشد یعنی هنوز شهر نبوده در نوبت بعدی که حضرت ابراهیم علیه السلام به مکه برمی گردد نشان می دهد که شهر شده است پس از حضرت ابراهیم دنبال این است که شهری در آنجا ایجاد شود، اهل این شهر را از انواع و اقسام ثمرات روزی عنایت کن ثمرات یعنی میوه ها و ارزان،

آن اهل ای که ایمان آورده باشند به خدا و روز قیامت، خدای متعال در پاسخ می فرماید؛ (قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)، حضرت ابراهیم فرموده بود که به مومنین به خدا و روز قیامت روزی برسان خداوند متعال می فرماید آنهایی هم که کافر شدند از متاع دنیا برخوردار می کند متاع دنیا کلاً قلیل می باشد، البته بعداً مستقیم میروند به سمت دوزخ، و در ادامه (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)، (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ)، پروردگارا ما را قرار بده تسلیم خودت و از نسل ما هم قرار بده امتی که تسلیم تو باشند پس به حیث امت بودن توجه دارد، (رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)، این دعاهاى حضرت ابراهیم همه مستجاب می شود اینجا که برای رسول الله دعا میکنند می فرمایند مبعوث کند میان مردم این سرزمین، رسولی راه از جنس خودشان که این وظایف را بر عهده بگیرد و آیات تو را بر این ها تلاوت بکند و کتاب و حکمت را به اینها آموزش بدهد حکمت بیشتر جنبه اخلاقیات دارد، و تزکیه کند اینها را وظیفه چهارم از دولت اسلامی که پیامبر در دستش می باشد چهار وظیفه دارد که مطرح کردیم. البته نه به معنای این ۴ تا فقط در این آیه ۴ تا را مطرح کرده است. (وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ ۚ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا ۖ وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) جز بی خردان از ملت و نظامات ابراهیمی روی برنمی تابند، (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)، خوب حالا شما فرصت کردین این آیات را خودتان مطالعه بفرمایید تا پایان سوره مبارکه بقره آیاتی را که آمده است آیات سیاسی و اجتماعی حقوقی و فقهی می باشد. در آیه ۱۴۳)

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۖ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ (در اینجا بحث تغییر قبله مطرح می شود و به عنوان یک نماد از استقلال جامعه اسلامی در برابر جوامع دیگر مورد توجه قرار گیرد خوب عرض کردم این آیات می تواند ادامه داشته باشد ادامه دارد به مشکلاتی که مسلمان ها با آن مواجه می شوند و باید در مقابل آنها صبور باشند.

آیاتی که من در اینجا یادداشت کردند تاکید بیشتری بر آنها می باشد بقره آیه ۱۲۵ و ۱۲۶ بعد ۱۷۹ و ۱۸۸ و بعد ۱۹۰ تا ۱۹۳،

خوب آیه ۱۷۹ (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ)، خوب مستحضر هستید که عمده ترین دلیلی که در مکاتب در خصوص تأسیس ضرورت حکومت آورده می شود مسئله امنیت می باشد، مهمترین دلیل از قدیم الایام تا به امروز مسئله امنیت می باشد که شما در این آیه هم می بینید مسئله قصاص ذکر شده است که دولت می تواند این کار را انجام دهد و کسی غیر از دولت نمی تواند این کار را انجام دهد. یا بحث امنیت اقتصادی در اینجا مطرح

می شود در آیه ۱۸۸ (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) ، اموالتان را میان خودتان به به باطل و ناروا نخورید بهینه که آنها را حواله بدهید به حکام به عنوان رشوه، تا حکم کنند برای شما اموال مردم را بر اساس گناه بگیرید، یعنی دولت و قوه قضاییه را ابزاری بکنید که رشوه بگیرد و اینها در پرونده‌ها به ناحق که کمک کنند و شما از این طریق اموال دیگران را صاحب شوید پس ما دولتی می خواهیم که بتواند جلوی ناامنی اقتصادی را بگیرد تا دچار این مشکلات نشوید، در آیات بسیار زیادی درباره وظیفه تامین امنیت از جانب دولت‌ها صحبت شده از جمله در همین سوره بقره باز بحث دولت طالوت ح شده است و مبارزه‌ای که طالوت و جالوت می کند برای تامین امنیت همین آیه ۲۱۳ هم جزو آیه مهم می باشد برای تاسیس حکومت که من شاید در جلسه گذشته به این آیه اشاره کردند ولی به هر حال این آیه ۲۱۳ در کنار ۲۰۰ سوره آل عمران جزو آیات مهم می باشد برای ضرورت تاسیس دولت (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۚ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۚ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) .

می خواهیم برسیم به آیه ۲۴۷ در آیه ۲۴۷ مطلبی آمده است که سرآغاز همان دولت طالوت می باشد، که نشان می دهد دولت سازی از شئون انبیای الهی علیهم السلام است چون ممکن است کسی بگوید که خوب معلوم است دولت یک امر بدیهی می باشد حالا چه ربطی دارد به دی خدای متعال یک گزارشی را در یک رویدادی که در تاریخ اتفاق افتاده است برای پیامبر مسلمانان می گوید تا اینها هم از این ماجرای تاریخی پند بگیرند، بحث این است که بنی اسرائیل ۴ مشکلاتی می شوند وقتی که دچار مشکلات می شوند راه حل را تشکیل دولت می بینند خوب داستان بنی اسرائیل داستان مفصلی می باشد که حضرت موسی علیه السلام آمد برای اینکه آنها را از دست فرعون نجات دهد یعنی طرح سیاسی تولیدی داشت اسرائیل را از دست تهران نجات داد ولی تاسیس دولت جدید حضرت موسی سلام الله علیها اشاره مشکل شد از این مشکل هم بر می گشت تا آنجا که بنی اسرائیل همکاری نمی شوند با آن حضرت و وقتی که به آنها منطقه را نشان دادند که در آنجا حاکم جباری داشت گفت که مامور هستیم برویم و حاکم جبار این منطقه را از قدرت ثابت بکنیم و در این شهر ساکن بشوی ولی اسرائیل ترسیدند معلوم است که جبار ترسش از فرعون هم بیشتر می باشد هم میهن ما هم می ترسیم و اینجا آدم جباری هست)

فَإِذْ هَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ م تو و خدای تو بروید با او بجنگید ما در اینجا می شینیم، وقتی که حاکم را ساقط کردیم وارد شهر می شویم در آنجا خدای متعال آنها را مجازات می کند در بیابانی که آنها گرفتار می شود و ها موفق شدند و نیز اجرایی دولت تشکیل دهند که یکی ا ماجراهایی که منجر به دولت شده همین مسئله می باشد. اینها به ذلت گرفتار شدند آمد پیش پیامبرشان که نامش سموئیل بود در بعضی از از کتابها به اشتباه نوشتند اسماعیل که معلوم است نام سم و می باشد، آیا در جریان نیستید، گروهی از مردم بنی اسرائیل پس از موسی، آمدن پیش پیامبرشان، (إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهْمُ)، وقتی گفتند به آن پیغمبری که برای شان بود یعنی دلسوز شان بود داداش برایشان زحمت میکشید، (أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)، ۱ پادشاه فرمانروا و رئیسی برای ما قرار بده که ما در رکاب او در راه خدا به جنگیم. ملکم هم فرمانده هم رئیس است همه اینها است حالا اینها پیامبرشان به هر دلیلی خودش نمی توانست که ارتش را رهبری کند. مثلاً احتمالاً سن او زیاد بوده که مردم می گویند یک کسی را برای ما به عنوان رئیس دولت یا فرمانده نظامی انتخاب کن پیامبرشان نگران بود از این که ممکن است آنها اطاعت نکنند، (قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا) ممکنه که خدا جنگیدن را بر شما واجب کند این امکانش هست که شما بجنگید و کوتاهی بکنید می خواست با آنها اتمام حجت بکند یعنی آیا واقعاً شما اهل جنگ هستید و یا در تقاضای خودتان جدی هستید اینطور نباشد که من تقاضایی بکنم و بعد فرمانروای از جانب خدا برای شما مبعوث شود و شما گوش ندهید، آنها گفتند نه ما آماده هستیم، (قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا)، چطور میشه که ما نجنگیم در راه خدا در حالی که ما را از سرزمین مان از خانه مان اخراج کردند و تبعید کردند، ما را از فرزندانمان دور کردند، اما چه شد، (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ)، وقتی که حکم جنگ بر آنها واجب شد اعراض کردند. کتب یعنی این قانون بر آنها ابلاغ شد. مگر اندکی از آنها که اعتراض نکردند.

حالا در آیات بعد این ماجرا را به تفسیر در آیه ۲۴۶ به صورت خلاصه مطرح شد. (وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) خدا طالوت را به عنوان فرمانروای شما برگزید بینید در این جا شهر الهی می باشد یعنی بنی اسرائیل می دانند که رئیس دولت کاری هست که پیامبر خدا باید انجام دهد می روند سراغ پیامبر خدا پیامبر خدا خودش به لحاظ اقتضای سنی نمی توانسته آن پیامبر خدا از خدا می خواهد که طالوت را برای آنها به عنوان رئیس دولت انتخاب کنند و این مطلب را به آنها اعلام می کند، اما یک عده به مشروعیت طالوت اعتراض کردند، (قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا)، چه کسی گفته که طالوت فرمانروای ما باشد از کجا جنابت آلود این مجوز را آورده است که فرمانروای ما باشد، (وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ)، ما صلاحیت بیشتری داریم ما سزاوار تر از او هستیم در این مسئله، ضرورت دولت یک مسئله پیش فرض می باشد بحث بر سر این مطلب است که چه کسی فرمانروا باشد، حالا چرا ما از او سزاوارترین

به قدرت (وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ)، طالوت که پولدار نیست سرمایه دار نیست وسعت مالی ندارد، تصورشان این بود که فرمانروا باید پولدار باشد پیامبرشان در جواب می فرمایند (قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ)، خدا ایشان را برگزیده و شرایط فرمانروایی هم که توانایی علمی و بدنی باشد را دارد هم علم دارد و هم جسم علم یعنی شرایط دانشی لازم برای فرمانروایی جسم یعنی شرایط ظاهری و توانایی های عملی برای فرمانروایی به خصوص در اینجا که بحث فرماندهی جنگ بوده. (وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)، ملک برای خداست و هر کسی که مشیت اقتضا بکند می دهد.

پس بحث دولت شد یک امر ضروری هم شد الهی و هم فلسفه آن تامین امنیت می باشد چون آنها ملکی می خواستند که امنیت را برایشان بیاورد، البته در خصوص این مسئله ریزش ها را نیز نشان می دهد در اینجا اولین ریزش بود که نشان داد. و بعد راه می افتند به جنگ با جالوت، (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي)، در اینجا امتحان دوم صورت می گیرد، (وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا)، یک عده هم در این جا ریزش می کنند ببینید اکثریت در این امتحان ها ریزش می کنند در آن بالا و در اولی گفت (تولوا الا قليلا) یعنی اکثریت نپذیرفتن در طالوت را به جز اندکی در این جا هم می فرماید که (فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا)، باز از این اکثریتی که ماندن اکثریت شان از این نهر نوشیدند و عدد کمی باقی ماند و یک ریزش سومی نیز دارد، (فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ)، جناب طالوت ما طاقت مقابله با جالوت و ارتش آن را نداریم، یعنی وقتی قدرت دشمن را دیدن و ویروس ترس بر آنها غلبه کرد. اما، یک گروه الهی بودند نه گفتن نه ما هستیم (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ)، گروهی که گمان می کردند یا یقین داشتند که خدا را ملاقات خواهند کرد اعتقاد به ملاقات خدا داشتن آنها به طالوت گفتند که نگران نباش، ما و تعداد کم به جنگ جالوت می رویم که خدای متعال می فرماید، (وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ)، شما اهل استقامت باشید خدا با شماست. (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)، وقتی در مقابل جاری قرار گرفتن نیایش کردند و حمله کردن به جالوت و ارتش، (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ)، شکست دادند به اذن خداوند، (وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ)، داوود که یک سربازی بود در لشکر طالوت و جالوت را کشت و به پاس این خدمتی که انجام داد، (وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكََ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) خداوند پس از طالوت به داوود پادشاهی و حکمت داد، هر چه که مشیت اقتضا می کرد به داوود داد.

پس بعد از طالوت داوود می باشد و بعد از داوود که خودش هم پیغمبر است و هم فرمانروا حضرت سلیمان می باشد که هم پیغمبر هست و هم فرمانروا این آیات همچنین ادامه دارد البته ماجرای طالوت و جالوت در اینجا تمام می شود.

مخصوصاً دو شبکه ولایت طاغوتی و الهی را تفسیر می کند و از مسلمانان می خواهد که جایگاه خودشان را مشخص بکند .

از جمله آیه ۲۵۷ سوره مبارکه بقره می باشد، (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا)، خداوند سرپرست کسانی میباشد که ایمان آورده اند، حالا این سرپرست مومنان چه کاری را انجام می دهد چون سرپرست کسی می باشد که افراد تحت سرپرستی خودش را امورشان را اداره می کند، (يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)، یک شبکه هست یک سیستم هست طبق این نظامات آنها را از ظلمات نجات می دهد و وارد نور می کند، (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ)، آنها سرپرستان طاغوت می باشد. طاغوت هر قدرت غیر الهی را شامل می شود، خوب طاغوت ها نسبت به افراد تحت سرپرستی شان چه کاری انجام میدهند، (يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ)، دقیقاً برعکس کاری که خداوند متعال انجام می دهد آنها عمل می کند و پس از آن تصویر صراط مستقیم آن بزرگراه آن را در ذهن داشته باشید این دو گروه دقیقاً برعکس همدیگر حرکت می کند پس با هم تعارض پیدا می کنند و طبیعی است که جنگ اتفاق بیفتد و طبیعی است که مومنان باید سمت خودشان را داشته باشند، تا بتوانند با دولت طاغوتی مواجه کنند و از امنیت آنها هم دفاع کنند. (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)،

در ادامه اشاره می کند به نمونه حضرت ابراهیم علیه السلام، که در مقابل نمرود می ایستد، (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)، چه خوب بلدید و من داستان را وارد نمی شود در اینجا وارد بحث های دیگری می شود که از اینجا صرف نظر میکنیم .

اما در قرآن کریم سه بار آیه شریفه (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)، از جمله در سوره فتح آیه ۲۸ که به لحاظ آینده جهان به ما می گوید این اسلام است که حاکم می شود در سوره انبیا آیه ۱۰۵، (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)، به پایان تاریخ به سالها نمی رسد این حکومت و سرپرستی جهان در سوره مبارکه نسا آیه ۷۵، (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)، انقدر آیات در ضرورت تاسیس دولت اسلامی و دینی زیاد هست که اگر من برای شما فقط آیات را به خانم کم کم ده الی پانزده جلسه فقط باید اهم آیات را بخوانم چون بسیار زیاد می باشد فقط می خواهد ما آن رویکرد را اصلاح بکنیم با رویکرد راهبردی در این آیه می فرماید که در سوره نساء آمده است که یک سوره مدنی می باشد مثل سوره آل عمران و مائده که در تمام این سوره ها بحث دولت سازی بسیار پر رنگ می باشد، مثل سوره توبه همینطور مثل سوره صف، سوره محمد سوره ممتحنه اینها همه

سوره های دولت سازی و امنیت سازی می باشند می فرماید با یک لحن تند، (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)، چه چیزی شده است که در راه خدا نمی جنگید چرا در راه خدا نمی جنگید، مبارزه کنید برای نجات مستضعفان در راه خدا نمی جنگید مستضعف آنچه مردان باشند و چه زنان باشند و چه کودکان آن زنان و مردان و کودکانی که نیایش شان به این صورت است، (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا)، خدایا ما را از این سرزمینی که حاکمان آن ستمگر می باشند بیرون ببر ما رو نجات بده، (وَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا)، خدایا ما یک سرپرست می خواهیم، از جانب خودت یه دو سرپرستی برای ما قرار بده، (وَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)، خدایا از جانب خودت برای ما یک یارو یابوری قرار بده البته شأن نزول آیه برای مسلمانانی هست که در مکه مانده بودند و نمی دانستند که هجرتی بکنند اما شما مستحضر هستید که شأن نزول آیه را تخصیص نمیزند در همه زمانها مسئله وجود دارد مسلمانان در یک نقطه ای از دنیا یا در خیلی از دو قات از دنیا زبان حالشان همین آیه می باشد که می گویند خدایا ما را از دست این ستمگران نجات بده.

من از شما سوال می کنم ما چطور می توانیم برویم و مستضعفان را از دست مستکبران نجات بدهیم، چطور میشود برویم به زنگ مستکبران و مستکبران را سرکوب کنیم و مستضعفان را از دست شان نجات دهیم آیا جز با دولت می شود جذب نیرو و ارتش می شود. (الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ)، مومنین حواستان باشد آنهایی که ایمان آوردن در راه خدا می جنگد و آنهایی که کافر شدند می جنگند در راه طاغوت خود شما جایگاهتان را میان مشخص کنید. بروید به جنگ اولیای شیطان و مستضعفین را نجات بدهید خوش اومدن از شما بگوید آنها طراحی دارند یک نوع استراتژیکی دارند که می فرماید، (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا)، کید یعنی طرح و استراتژی، کید شیطان یعنی آن طراحی ها و استراتژی هایی که توسط شیاطین طراحی می شود در برابر استراتژی مومنان بسیار ضعیف می باشد نگران این مطالب نباشید.

در آیه بعدی انتقاد می کند از مسلمان هایی که وقتی در مکه بودند حضرت به آنها می گفت دست نگه داری به حضرت می گفتند آقا اجازه بده ما هم پدر اینها را در می آوریم، حالا که آمدن در مدینه و حکم جهاد و دفاع آمده است می گویند می شود یک مقداری که به تاخیر می افتاد، در اینجا الم ترا برای تعجب می باشد، (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ)، ندیدی این کسانی را که گفته شده بود وقتی در مکه بودند دست نگه دارید الان جنگید، (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ۚ وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ أَنَّا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ)، چرا به تاخیر نیفتاد چرا به این زودی حکم جهاد آمد، (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ ۚ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا، أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۚ وَإِن

تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ۚ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) ، در اینجا تکلیف اطلاعات را مشخص می کند که من جلسه قبل به مسئله اطاعت اشاره داشتم.

یک مطلبی را خدمتتان بگویم آن کسی که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و بعد به پیامبر می گوید هر کسی که اعتراض کرد و دعوت تو را قبول نکرد تو مسئول حفاظت از آنها نیستی یعنی آنها می شوند دشمن و روبروی تو قرار می گیرند ببینید خدای متعال اگر کسی هم اطاعت نکرد طوری نیست کاری به آن نداشته باش. یک عده از مشرکین اعراض می کنند و در مقابل مسلمانان قرار می گیرد می فرمایند توی پیامبر مسئول حفظ آنها نیستی با آنها وارد جنگ شوید ممکن است که آنها کشته بشوند تأثیر بشوند و هر اتفاقی ممکن است بیفتد.

این آیه باز بحث اطلاعاتی می باشد، (وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) ، یک عده از این منافقین هستند که وقتی از مسائل امنیتی و جنگی مطلع می شوند پخش می کنند و آن را در حالی که اگر آنها مطلب را ارجاع بدهند به پیامبر و یا به مسئولین امور نظامی که از ناحیه خودشان مسئولیت ها را برعهده دارند، آنها می دانند که این اطلاعات را چگونه فراوری کنند و از آن استفاده کنند، این آیه خیلی آیه عجیبی می باشد که پیامبر می فرماید که هیچ کس هم اگر نیامد تو باید بجنگی، (فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ) ای پیامبر به جنگ در راه خدا مکلف نیست کسی جز خودت یعنی تو تکلیف داری، (وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ) ، البته مومنان را نیز به این مبارزه تشویق کن. البته خدا رو شکر پیامبر ما هیچگاه تنها ننماید مثل حضرت موسی علیه السلام که برای رسول خدا اتفاق نیفتاد البته عرض کردم که آیات بسیار زیادی داریم آیات امر به معروف و نهی از منکر نیز بر ضرورت تاسیس دولت دلالت می کند از جمله سوره مبارکه آل عمران آیات ۲۶، ۲۸، ۱۰۴، ۱۱۰ و ۱۳۹ این آیات چه بود، (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ۚ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) ، آل عمران آیه ۲۸ می فرماید، (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) ، یا در آیه ۱۰۴ می فرمایند، (وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ، و یا در آیه ۱۱۰ آل عمران می فرماید، (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۚ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ) و یا (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) ، خوب های زیاد می باشد من نمی توانم همه این آیات را برای شما بیان کنم ولی یک جمع بندی در این جا می کنی بعد انشاءالله بعد از نماز کنفرانس های شما را گوش می دهیم که بر اساس این آیه شریفه خدای متعال می فرماید (لَقَدْ

كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ آخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۱)، در سوره احزاب آیه ۲۱ ما هم در تاسیس دولت باید اقتدا بکنیم به رسول خدا سلام الله عليه و آله و سلم، و دولت سازی جامعه پردازی و ملت سازی و تمدن سازی داشته باشیم. پیامبر در واقع اسوه ما می باشد در ابعاد مختلف از جمله اسوه سیاسی ما نیز می باشد لذا رفتار های سیاسی آن حضرت در مباحث مختلف مثل جهاد خمس امر به معروف و نهی از منکر تولی و تبری، سیاست داخلی و سیاست خارجی این حال تمام الگوی ما می باشد و و تاثیر در اخلاق سیاسی تاثیر در امور ایمانی حالا از جمله در سوره انفال آیه ۳۳ یک آیه دارد در این مطلب از حیث امنیتی نیز تاکید می کند، می فرماید (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)، ما کان، که می آید یک عمر مداوم اشاره دارد به استمرار اشاره دارد یعنی رویه خدا را می خواهد بیان کند خدای متعال به پیامبر خودش می فرماید در دو صورت امت تو عذاب نخواهد شد اول اول خدا او مد تو را عذاب نمی کند وقتی تو در میان آنان باشی دوم خدا آنها را عذاب نخواهد کرد اهل استغفار باشد مطلبی که در اینجا وجود دارد و توسط علمای اهل تفسیر هم بیان شده است آیا بودن رسول خدا در یک جامعه به بودن فیزیکی آن حضرت می باشد یا به بودن راه و رسم آن حضرت می باشد اکثراً فرمودند که خیر بلکه به راه و رسم حضرت نیز اشاره دارد یعنی اگر بخواهیم که مورد عذاب الهی قرار نگیریم بهتر است به سنت و سیره آن حضرت عمل بکنیم از جمله در عرصه سیاسی خوب حضرت در عرصه سیاسی شاخص بودند و از جمله اشاره شده است به این آیه شریفه که (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) آنها در سوره مبارکه اعراف آیات ۱۵۶ تا ۱۵۹ مشاهده بفرمایید این آیه آیه ۱۵۷ بود که قرائت کرده ام، آیه ۱۵۸ دیگر امر به اطاعت می باشد (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا) من فرستاده خدا هستم به سوی همه شما انسان ها، (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۖ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) از پیامبر اطاعت بکنید تا راه را گم نکنید.

خوب این بحث گسترده می باشد ولی ما به همین مقدار اکتفا می کنیم بخش هایی از این بحث می ماند که ما در بحث قلمرو دولت مورد بررسی قرار خواهند داد از جمله ضرورتی که در خصوص اقامه عدل خواهد بود یعنی دولت امنیت برقرار می کند از طریق عدالت. از جمله آیه که داریم آیه حدید ۲۵ می باشد، (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ۚ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ

بِالْغَيْبِ ۖ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) آیا آن دو تا آیه که حضرت می فرماید (قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ) خوب عرض کردم آیات زیاد است که به همین مقدار اکتفا می کنیم.

درس گفتار بیست و دوم

گفتیم که توسعه مباحث فقه سیاسی در گرو توجه بیشتر به منابع اولیه مثل قرآن کریم و نهج البلاغه و همینطور طرح بحث به شیوه ها و روش های جدید می باشد که بتواند نیازهای امروز ما را پاسخ بدهد یکی از نیازهای اساسی که ما امروز با آن مواجه هستیم ارائه یک نظریه دولت است با توجه به الگویی که مقام معظم رهبری حفظه الله در سخنرانی ۱۲ آذر ۱۳۷۹ خودشان ارائه کردند و همین چند روز گذشته سالگرد آن سخنرانی بود و یک برنامه تحلیلی داشتن بنده در مورد فرمایشات ایشان که منتشر شده در شبکه های اجتماعی و من در گروه کلاس هم انشاءالله آن را خواهم گذاشت که مکمل این بحث ما میباشد فرمودند ما الان در مرحله دولت سازی و جامعه سازی هستیم تا انشاءالله بتوانیم امکانات خودمان را بسیج کنیم برای تحقق اهداف اسلام و مخصوصاً تمدن نوین اسلامی از طریق امت سازی اسلامی.

اما گفتیم برای تبیین نظریه دولت به ۸ پرسش باید پاسخ بدهیم محور اول به طور خلاصه محور ضرورت دولت بود که بند یک جمع بندی از اول انجام می دهند و بعد وارد بحث دوم می شویم طبق آنچه که مطرح کردیم کار ویژه اصلی و اساسی همه دولت ها به معنای سامانه اداره و هدایت جامعه به سمت اهداف خاص در همه نظریه های دولت چه نظریات اسلامی و چه غیر اسلامی و چه غیر دینی چه جدید و چه قدیم تامین امنیت برای کشور و مردم و تداوم این امنیت می باشد این مهمترین فلسفه تشکیل دولت می باشد.

خوب چه تفاوتی دارد دولت اسلامی از غیر دولت اسلامی؟ یا دولت دینی از غیر دولت دینی؟ اختلاف برمی گردد به مفهوم از یک سو و شیوه های تامین امنیت از سوی دیگر و البته متعلق به ماهیت می باشد.

در رویکرد اسلامی امنیت به گونه ای تعریف می شود که علاوه بر داشتن ابعاد دنیوی معطوف به تامین اهداف اخروی هم باشد، یعنی دولت اسلامی و دولت زمانی وظیفه خودش را در تامین امنیت به درستی انجام می دهد که همزمان تامین امنیت جسم و روح شهروندان را مدنظر داشته باشد. بقاء دنیوی شهروندان در گرو امنیت های دنیوی می باشد و به جنبه روحانی آنها در گرو توجه به ابعاد اخروی امنیت می باشد. البته منظور این نیست که دولت به غیر از امنیت این دنیای کار دیگری برای آخرت انجام بدهد یعنی برا آخرت انجام بدهد، متأسفانه بعضی ها به این صورت برداشت می کنند که به شیوه های ناصوابی به تخریب بحث ها می پردازند پس معنا میشود این که شما در همین دنیا همان زمانی که دارید امنیت را برای شهروندان تأمین می کنید. حواستان باشد که این مسئله فقط مسئله دنیوی نیست. بلکه این

موجود موجود میباشد که همین الان از بعد روحانی نیز برخوردار می باشد و ما همین الان باید کمک بکنیم تا روح هم به فعلیت برسد، شبیه جنین در رحم که از دست و پا چشم و گوش و مغز و این ها برخوردار است هرچند که این ها را در عالم رحم که به آنها احتیاجی ندارد می باشد حالا چرا در رحم مشکل پیدا می کند چون وقتی جنین پا به عالم دنیا می گذارند به همه آنها احتیاج دارد. و اگر آن زمان مادر پدر مراعات نکرده باشند مسائل مختلف را و این فرزند به گونه ای متولد شود که نابینا باشد یا معلول باشد فرد در تمام زندگی دنیا دچار مشکل می باشد همینطور شما آدم دنیا را رحمی فرض کنید برای عالم آخرت که اینجا با رفتار تک تک ما ها و تک تک نهادهایی که برای تامین نیازهای ما شکل می گیرد یک امکاناتی آفریده می شود که این امکانات در دنیای پس از این عالم می باشد راهگشای ما می باشد از آن تعبیر به بهشت و جهنم می کنید اگر فرد توانسته باشد از دنیا به عنوان مزرعه آخرت استفاده بکند و به رشد برسد وقتی که از این عالم به عالم بعد منتقل می شود به بهشت میرود که زندگی توام با شادی و نشاط می باشد اما اگر این اتفاق نیفتاد یقیناً به شادی نخواهد رسید.

پس در خود مفهوم امنیت امت اسلامی با غیر اسلامی فرق میکند مهمترین فرق همان بود که عرض کردند همین طور در شیوه های تامین امنیت هم دولت ها متفاوت می باشند مهمترین شیوه های تولید امنیت از دیدگاه اسلامی و نهج البلاغه استقرار عدل و قسط تزکیه و تعلیم قضاوت و حکمرانی عادلانه و نظارت و کنترل اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر و استقرار قوانین شرعی و عرفی و نظم به ویژه وصایای عشره می باشد که ما متأسفانه فرصت نشد این وصایا را بخوانیم. ولی خودتان اگر فرصت کردید حتماً در قرآن کریم این وسایل را ملاحظه بفرمایید.

سیاستگذاری و نظارت در دولت اسلامی با رهبری بر اساس دین و استقرار آرمان ها با کمک تعاون امت اسلامی و اطاعت امت اسلامی از رهبر هست که صورت می گیرد.

این اجمالی بود از بحث جلسه قبلی

اما بحث دوم ما عناصر دولت در نظام سیاسی در منظر قرآن کریم؛

نکته اول اینکه عناصر به دو نوع هستند یک دسته از عناصر عناصر اصلی و اساسی هستند که در اثر گذر زمان به تغییری نمی افتند به عنوان مثال عنصر رهبری الهی در دولت اسلامی عنصری هست که تغییری نمی کند در گذر زمان چه در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چه در عصر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، بچه الان که در عصر غیبت هستیم، اگر دولت اسلامی بخواهد تشکیل بشود مثل جمهوری اسلامی ایران که دولت اسلامی در آن تشکیل شده است یک عنصر اصلی و اساسی آن رهبری می باشد و رهبری پیوسته باید وجود داشته باشد در راس

دولت‌ها دلیلش هم روشن است چون دولت دینی می‌باشد دولت دینی باید رهبری دینی در راس قدرت باشد و امام هست که باید جلودار امت باشد یا خود امت و مردم که یک عنصر ثابت می‌باشد یا سرزمین یک عنصر ثابت می‌باشد، و یا خود بحث سازمان حکومت و همینطور بحث حاکمیت آنها عناصر مشترک و حقوقی می‌باشد که چهارتا را همه دولت‌ها دارند عنصر رهبری در دولت اسلامی حتماً می‌باشد البته در دولت‌های غیر اسلامی هم اگر دولت‌های ایدئولوژیک باشند وجود دارد اما اگر ایدئولوژیک نباشد وجود ندارد.

ما یک عناصر اقتضائی هم داریم عناصری هستند که در اثر گذر زمان کم و زیاد می‌شوند یعنی با توجه به اینکه جامعه ساده باشد یا پیچیده باشد به لحاظ جمعیت کم باشد یا زیاد باشد به لحاظ نوع جغرافیا و نیازها و اقتضا‌هایی که دارد کم و زیاد‌هایی بشود مثلاً اینکه یک دولتی چند تا وزارتخانه داشته باشد یک امر اقتضائی می‌باشد یک امر زمان‌مند می‌باشند این را نمی‌شود تثبیت کرد باید ببینیم نیازهای ما چه چیزی هست متناسب با نیازها و سازمانهای اداری می‌آییم ساختارها را می‌چینیم و کم و زیاد می‌کنیم در این بخش دولت اسلامی منعطف می‌باشد و متناسب با نیازهای مردم و در راستای تحقق اهداف است که عناصر کم یا زیاد می‌شود لذا ما در بحث خودمان بیشتر به بخش اول می‌پردازیم یعنی عناصر ثابت که مقداری از آن توضیح می‌دهیم و آیاتی را در این زمینه می‌خوانیم که ببینیم آیا در قرآن کریم به این عناصر ثابت توجه شده است یا نه و و انتظار ما هم این است که قرآن کریم عناصر ثابت را که فرازمانی هست به ما بگوید.

باید بگوییم که اولین و مهمترین عنصر در دولت‌سازی اسلامی الله خدای متعال می‌باشد یعنی توحید است یز از اینجا شروع می‌شود یعنی دولت اسلامی رهبران حکومت اسلامی خود امت اسلامی اولین مسئله‌ای که باید تعیین و تکلیف بکنند مسئله توحید می‌باشد که آیا ما موحد هستیم یا نیستیم این که رسول الله فرمود « قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا » در قرآن کریم مکرر آمده است در آیات مختلف به مناسبت‌های مختلف و اساساً پیام مشترک همه انبیای الهی سلام الله علیهم اجمعین، توحید می‌باشد و مبارزه با طاغوت بوده است و اصل دولت‌سازی و جامعه‌سازی اسلامی از همین جا آغاز می‌شود اینکه (ان عبدوا الله و اجتنبوا طاغوت)، (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)، و یا (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)، خوب حالا این قسمت آیات فراوانی دارد در سوره آل عمران آل عمران خطاب به رسول خدا می‌فرماید (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ۚ بِيَدِكَ الْخَيْرُ ۚ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و یا (تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ۚ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ ۚ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)، و شما سه تا سوره مومنون دارید منافقان دارید و کافرون دارید این طبقه بندی نیروهای اجتماعی می‌باشد آنهایی که مومنان به خدا می‌

باشد مومن به عالم غیب می‌باشند مومن به انبیای الهی مومن به غیب اینها می‌شوند مومنون آنهایی هم که این حقایق را نمی‌پذیرند می‌شوند کافرون آنهایی که در ظاهر می‌پذیرند و در باطن نمی‌پذیرند می‌شوند. تا این جا عنصر اول مطرح شد.

اما عنصر دوم رهبر می‌باشد در قرآن کریم بحث انبیا را داریم بحث امامان هم امامان به معنای الهی و هم امامان به معنای طاغوتی هم امامان حق را داریم و هم ائمه باطل را داریم و بحث علما را داریم. شما ببینید انبیای الهی ابراهیم علیه السلام موسی و هارون طالوت اینها در قرآن مطرح هستند وقتی شما سلسله رهبران الهی را در قرآن کریم مورد توجه قرار می‌دهید از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و همچنین بعد هم خط اوصیاء اینکه فرمود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، پس بحث رهبری هم در قرآن کریم معلوم است خیلی شفاف و مشخص می‌باشد.

بحث سوم بحث مردم یا امت یا جمعیت می‌باشد این راهم آیاتش را اشاره خواهم کرد اما بحث چهارم سرزمین می‌باشد، که واژه‌هایی مثل قریه دیار و غیره را دارد که سرزمین به معنای سیاسی را می‌توانیم از آن استفاده کنیم در ماجرای حضرت موسی و فرعون به زمین بسیار در آنجا مطرح است.

بحث دین و مکتب در قرآن مطرح می‌باشد بحث حاکمیت و استقلال و نفی سبیل در قرآن مطرح می‌باشد در سوره نسا آیه نفی سبیل آمده است بعد بحث حکومت سازمان‌های اداری اقتصادی فرهنگی قضایی و غیره در قرآن کریم مطرح می‌باشد، که این‌ها را باید یکی یکی برای هر کدام آیاتی را در حد اشاره در حد که شما با بحث آشنا شوید مطرح کنیم و یکسری از واژه‌ها را باید به طور خاص مورد بحث قرار دهیم مثل واژه مُلْکُ مُلْکِ مثل واژه دین، و غیره که در اینجا من و مفصل دارم که باید ببینیم به چه مقدار می‌توانیم برسیم.

در قرآن کریم آیات ۱۹ سوره آل عمران (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) قبلش را هم ملاحظه بفرمایید که آیات مهمی مطرح می‌باشد از ویژگی‌های مومنان مطرح شده است که مومنان چه ویژگی‌هایی دارند، (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ، الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ، شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،) در آیه هجدهم خود خدا شهادت می‌دهد که خدایی جز خدا نیست و هم ملائکه شهادت می‌دهند و همچنین صاحبان علم شهادت می‌دهند که لا اله الا الله باز دوباره تاکید می‌کند که خدایی جز او نیست در این جا تعیین و تکلیف می‌کند برای رابطه انسان‌ها با خدا که «الاسلام» به معنای تسلیم بودن در مقابل خداوند متعال است جالب است که بدانید کلمه دین معانی مختلفی دارد ولی

در همه معانی دین بحث حمایت و اطاعت نهفته است و فرمانبری نهفته است این که می گوید مالک یوم الدین خداوند مالک روز جزا است یعنی قدرت دارد که اگر کسی از فرمان او سرپیچی کرد او را مجازات کند انسان به لحاظ ویژگی های خودش موجودی می باشد نیازمند که حکما تعبیر می کنند (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ) انسان غیر مکتف بذاته فی الوجود والبقاء) انسان نمی تواند به تنهایی از پس نیازهای خودش بر بیاید، برای همین است که به دولت احتیاج دارد. ما به دولت احتیاج داریم تا دولت نیاز ما به امنیت را تامین کند متقابلاً ما چیکار میکنیم ما از دولت می پذیریم که از آن اطاعت کنیم در قرآن کریم دین یک همچنین معنایی دارد یعنی ما نیازمند چون ما موجود ضعیفی هستیم و خداوند است که می تواند نیازهای ما را تأمین کند پس ما باید از خدا اطاعت بکنیم و اگر اطاعت نکنیم خداوند متعال کسانی را که از او اطاعت نکنند آنها را مجازات می کند و حس رابطه ما با خداوند متعال رابطه اطاعت و حمایت باید باشد لذا می فرماید (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)، دین حقیقی در نزد خداوند اسلام است یعنی افراد بیایند بگویند که ما تسلیم خدا هستیم ما همه بنده خدا هستیم.

پس اطاعت ما از دولت نباید مغایرت داشته باشد با اطاعت ما از خداوند متعال یکی از لوازم همین آیه وجود دولت اسلامی می باشد یعنی دولتی که به ما کمک کند تا همه مطیع خداوند متعال بشویم. دولت اگر طاغوتی باشد ما را از این که تسلیم خدا باشیم ما را خارج می کند همچنین ایرادی به آن وارد است.

و در آیه بعد (فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ) ای پیامبر اگر کسانی با تو بگو مگو پرداختند تو به آنها بگو من سرا پای جان و وجودم را تسلیم خدا کردم، چقدر این مطلب زیبا است که رسول خدا دستور دارد از ناحیه خدای متعال که هر کسی که با تو بگو مگو کرد تو بگو من تسلیم خداوند هستم هر چه خدا بگوید می گویم چشم. و کسانی هم که از من پیروی می کنند آنها هم باید تسلیم خدا باشند یا تسلیم خدا هستند. خوب کسی که تسلیم خدا باشد دیگر تسلیم به شیاطین و طاغوت نمی شود. در ادامه آیه می فرماید (وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ)، ای پیامبر به اهل کتاب مسیحیان و یهودیان و آنهایی که ساکن مکه هستند، آیا شما هم خودتان را تسلیم خدا کردید؟ اگر اینها هم تصمیم خدا کردن آنها هدایت شده اند اما اگر اعراض کردند تو ماموریت داری که آنچه که به تو وحی شده است به اینها برسانی. (فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا ۖ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ۚ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)، مسئولیت دیگری در قبال آنهایی که اعراض می کنند نداری.

زمانی که ایمان می آورد مسئولیتش با رسول خدا می باشد اما آن کسی که اعراض می کند دیگر پیامبر مسئول او نمی باشد چون او در مقابل رسول خدا قرار گرفته است. بعد می فرماید (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) آنهای که کافر شدند به آیات خدا و می کشند

پیامبران را به غیر حق و می کشند کسانی را که امر می کنند مردم را به قسط می فرماید که اینها را بشارت بده به عذاب الیم. (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ) اینها کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته است دین خدا را از دست داده اند دیگر هیچ یار و یابری ندارند پس تا اینجا متوجه شدیم که دین یک عنصر مهم و ثابت خدای عنصر مهم و ثابت و پیامبر هم به عنوان رهبر یک عنصر ثابت و اساسی در همین چند تا آیه ای که قرائت کردم اشاره شد.

بعد در آیه ۲۸ دستور می دهد (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً ۚ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۚ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) این آیه راهبردی می باشد که مومنان کافران را سرپرست و دوست به جای مومنین انتخاب نمی کنند شما اگر می خواهید که سرپرست برای خودتان انتخاب کنید و دوستانی برای خودتان انتخاب کنید اولیا جمع ولی می باشد دوستی است که منتهی به سرپرستی می باشد، دوستی که در ولی با اولیا هست دوستی هست که ملازم با سرپرستی می باشد، لذا در کنت مولا فهذا علی مولا، در آنجا دوستی بدون سرپرستی را شامل نمی شود و این که دوستی توأم با سرپرستی را شامل می شود، لذا در اینجا می فرماید که مومنین تکلیفشان معلوم است هیچ مومنی نمی آید که یک کافری را به جای مومنی دیگر سرپرست خود انتخاب کند، اگر کسی چنین کاری را انجام بدهد این رابطه ای با خدا ندارد و خدا دیگر با این بنده کاری ندارد، اگر بحث تقیه در وسط باشد جاهایی هست که تعداد ممکن مومنین کم می باشد تعداد کافرین زیاد می باشد و قدرت در دست آنهاست و مومنین کاری نمی توانند بکنند اگر مومنین از این حرفا بزنند مواجهه با تهدیدهای مختلف می شوند.

تا آیه ۳۱ که می فرماید (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) اگر شما خدا را دوست دارید از من تبعیت بکنید یک وقت کسی میگوید من خدا را دوست دارم ولی از پیامبر اطاعت نمی کنم بعضی از اهل کتاب حرفشان این بود که ما رابطه من با خدا خوب است ما دوستان خدا هستیم و احتیاجی نداریم که از شما اطاعت بکنید این آیا من تکلیف را مشخص کرد شما وقتی موحد هستید که مطیع رسول الله هم باشید اطاعت خداوند در گرو اطاعت از رسول الله هم می باشد. فاتبعونی، یعنی من رهبر شما هستم هر چه می گویم باید بگوید چشم و اگر از من اطاعت بکنید خدا شما را دوست دارد و گناهان شما که پیش از این انجام دادید خدا میبخشد، (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) اگر اعراض کردند از اطاعت تو بدانند که خدا آفرین را دوست ندارد یعنی کافر می شوند.

اشاره می کند به خط رهبری که در طول تاریخ بوده است (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).

خوب ما برویم البته همین سوره را اگر شما آن را ادامه بدهید باز هم از این بحث‌ها وجود دارد.

میرویم سوره مبارکه انفال و بعضی از آیات انفال را با هم می‌خوانیم در آنجا هم بحث رهبری را و بحث شبکه ولایت را مفصل جدی مطرح کرده است البته اگر فرصت پیدا کردید همه این سوره مبارکه را بخوانید چون بحث‌های بسیار مفیدی در این سوره مطرح شده است که من آیات پایانی این سوره را می‌خواند.

در سوره انفال ماجرای جنگ بدر تحلیل شده است و این بحثی که در اینجا آمده است (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)، آیه بعد هم ادامه همین (وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) این در مورد اسرا و اینها می‌باشد اما از آیه ۷۲ به بعد درباره مومنین صحبت می‌کند که چه مفاهیمی در اینجا مطرح است، ما داریم عناصر کلیدی را بحث می‌کنیم که می‌فرماید (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۗ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ۗ وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) یادآوری می‌کنم که این آیات در آثار مقام معظم رهبری هم مورد توجه قرار گرفته است. بحث ایمان مطرح است بحث هجرت مطرح است و بحث جهاد مطرح می‌باشد اولین توضیح را بدهم خود مسلمان‌ها به خاطر این که در مکه مورد تهاجم و شکنجه و آزار و اذیت قرار گرفتند رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد که هجرت کنند به مدینه خودشان هم در شبی که قرار بود مورد حمله مشرکین قرار بگیرند از سوی خدای متعال اطلاع داده شد و آن ماجرای که می‌دانید اتفاق افتاد و حضرت هم هجرت کردند به مدینه در حقیقت یک هجرت اجباری بود اما بعضی از افراد بودند که میگفتند ما مسلمان هستیم ولی هجرت نکرده بودند چون اگر هجرت می‌کردند خانه و کاشانه و اموال خود را باید می‌گذاشتند و اینها نمی‌خواستند از این امکانات دست بردارند پس این می‌شود بحث مال، و بعد میدیند اگر به مدینه بروند باید آماده مقابله با حمله مشرکان باشند و بحث جان هم وسط می‌آید،

حالا این آیه می‌فرماید که، پیامبر و کسانی که هجرت کردند به مدینه انصار مومنانی که در خود مدینه بودن این‌ها با هم یک شبکه مبتنی بر ولایت را تشکیل می‌دهند و هیچ ولایتی یا نسبت ولایتی بین این‌ها و آنهایی که در مکه بودند نیست.

آیه را ملاحظه بفرمایید می‌فرماید یک آن کسانی که ایمان آوردند، و دوم هجرت کردند و سوم جهاد کردند با اموالشان و جان‌هایشان در راه خدا نه برای مسائل مادی بلکه با قصد قربت جهاد کردند این برای مهاجرین می‌باشد

که از مکه آمدند به مدینه و سه تا عامل شد اما کسانی که اهل مدینه بودند آنهایی که ۱ به مهاجرین پناه دادند و دوم آنها را یاری کردند. بین این ها ارتباط به بلایی برقرار می باشد اینها با هم پیوند دارند و یک شبکه متحد می باشند ولایت یعنی آمده از باهم نزدیک باشد که هیچ چیزی بین آنها فاصله نباشد.

اما آنهایی که ایمان آوردند و هجرت نکرده اند و در همان مکه ماندند، شما هیچ پیوند ولایی و سرپرستی و سیاسی با آنها ندارید مگر اینکه شما هجرت کنید البت اگرین این ها در امر دین کمک خواستند به این ها کمک کنید مگر اینکه اینها در جایی باشند در یک منطقه باشند که بین شما دولت اسلامی و بین آنها قرارداد باشد. که در این صورت شما باید قرارداد را رعایت کنید حالا یک مسلمانی هستند می تواند هجرت کند برود جای دیگر که دینش محفوظ بماند یا نمی تواند هجرت کند شما باید با دولت آنجا یک پیمانی ببندید که کمک به آنها خلاف پیمان می باشد البته حواستان باشد که خدا آنچه که شما انجام میدهید آگاه است میدانند که الان شما چی کار می کنید مثلاً فیلم بازی می کنید یا غیره.

پس این آیه یک عنصر شهروندان یا امت خیلی مهم بود عنصر الله خیلی مهم بود عنصر رهبری خیلی مهم بود چون شبکه ولایت حول محور رهبری اتفاق می افتد چون در بحث ولایت سه رکن وجود دارد همانطور که رهبر فرمودند، یکی رابطه عمیق امت و امامت دوم رابطه عمیق امت اسلامی با یکدیگر سوم تبری امت اسلامی از دشمنان در پرتو پیوند عمیقی که با رهبری و با یکدیگر دارند یعنی آن تولی تولی را هم مشخص می کند.

اما آیه بعد را هم ملاحظه بفرمایید ، می فرماید (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) حواستان باشد انها هم کافر هستند آنها هم یک شبکه ولایتی ، ب ای خودشان دارند آنها هم یک رهبرانی دارند، و یک مردمی دارند و بین این رهبران با مردم پیوند برقرار شده، بین خود مشرکین هم پیوندی برقرار شده، و بین آنها و شما هم دشمنی میباشد.

حالا این قسمت آیه را خوب ملاحظه بفرمایید : (إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ) ، اینجا جزو آیاتی که ترجمه آن برای بعضی ها دشوار است ، خدای متعال میفرماید که این دستوری که در آیه ۷۲ دادم اگر انجام ندهید با توحه به اینکه کفار هم یک شبکه هستند دوتا اتفاق برای شما می افتد ، اول اگر شما دولت قدرتمند اسلامی مبتنی بر ایمان و هجرت و جهاد و حمایت و نصرت تشکیل ندهید و میثاق و قراردادهای که با دیگران مینداید رعایت نکنید دینتان را نمی توانید حفظ کنید، و دوم جانتان را هم نمیتوانید حفظ کنید ، چون یک امت مومن ، ببینید شما از مکه هجرت کردید آمدید مدینه، حالا اگر دولت تشکیل ندهید و خودتان را قوی نکنید و یک شبکه نشوید و دشمن را شناسید و در برابر او موضوع گیری نکنید به شما حمله میکند و همه شما را از بین می برد، و کسی دیگر جرعت

نمیکند مسلمان شود، و آنهای هم که مسلمان شدند، یا کشته می شوند یا دینشان را رها می کنند می روند به سمت شرک، خوب پس ببیند چقدر شبکه ولایت اسلامی و دولت را خدای متعال می خواهد قوی ایجاد بشود، بخاطر همین میفرماید اونیکه در مکه مانده باید هجرت بکند تا به شما کمک بکند چون تعداد شما کم می باشد اگر در آنجا بماند شما مسئولیتی در قبال او ندارید مگر در قبال دینش اون هم منوط به اینکه پیمانی بین شما و اونها منعقد نشده باشد. بعدا می دانید دیگر صلح حدیبیه وقتی منعقد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که ما کاری نداریم، حتی بحث این شد در مکه اگر کسی مسلمان شد باید به آنها تحویل بدهند.

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)، می خواهید بدانید مومنان حقیقی چه کسانی هستند، اینها که ایمان دارند و هجرت کردند و جهاد در راه خدا کردند و آنهای که پناه دادند به آنها و یاریشان کردند، (وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ) وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) حالا اینهایی که بعد از ازن ایمان بیاورند و هجرت کنند و جهاد کنند اینها هم با شما هستند.

آیات ولایت در قرآن کریم در جاهای مختلفی آمده است، آیه ۱۳۹ سوره نساء را ملاحظه بفرمائید (بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) به مومنانی اشاره میکند که منافق شدند، (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا) یعنی تا به نفعشان است فوری میبند رفتن با کفار.

حالا منافقین چه کسانی هستند می فرماید (الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)، منافقین کسانی هستند که کافرها را بعنوان سرپرست و رهبر و دوست و یاور انتخاب میکنند بجای مومنان، آیا اینها در نزد کفار عزت را میجویند؟ در حالیکه همه عزت در نزد خدای متعال میباشد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

درس گفتار بیست و سوم

بحث ما در خصوص عناصر دولت و نظام سیاسی از منظر قرآن کریم بود. یکسری تک آی هم می باشد که من می خوانم و شما هم به آدرس ملاحظه فرمایید مثلاً آیه ۸۳ سوره آل عمران، (أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ)، آیا غیر از مسیر دین خدا را دین خدا را طلب می کنید، که در اینجا اسلام را و دین الله را به عنوان یک عنصر اساسی مطرح کردند. یا آیه ۹۵ سوره مبارکه آل عمران، (قُلْ صَدَقَ اللَّهُ ۖ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا)، قبلا هم عرض کردم که ملت به نظامات سازمان یافته دینی گفته می شود به آن تجلی بیرونی دین می گوئیم ملت وقتی که دین در قالب نظامات تحقق

پیدا کند. یا آیه ۱۰۲ سوره مبارکه آل عمران، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ)، بحث دین می باشد که تاکید شده است در این آیه.

خوب یک سری آیات هم هستند به بحث های ریزتری می پردازند، مثلاً به رهبران و بزرگان مملکت داشته باشند مثلاً در سوره یوسف آیه ۵۵، (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۚ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)، و شرط امانتداری و توانایی تاکید شده است یعنی هم به جنبه علمی قصه و هم به جنبه عملی قصه جنبه علمی قصه بحث دانش است و بحث جنبه عملی بحث امانت داری و توانمندی هست از جمله شرایطی که برای رهبران ذکر شده در قرآن کریم یکی شرطه عدالت البته شرط عصمت می باشد که در بعضی از موارد به عدالت هم اکتفا شده است که این عدالتی که در بعضی از آیات آمده در حد همان عصمت میباشد، از جمله آیه ۱۲۴ سوره بقره در آنجایی که خدای متعال می فرماید، (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)، مخاطب این قصه حضرت ابراهیم سلام الله علیه می باشد وقتی که حضرت ابراهیم از امتحانات مختلف سربلند بیرون می آید که خداوند متعال می فرماید من تو را به عنوان امام مردم قرار دادن بعد حضرت ابراهیم سوال می فرماید (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)، (قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، آیا این امامت در نسل من هم میباشد، خدای متعال می فرماید عهد من یعنی امامت به ستمکاران نمی رسد.

شرط ایمان تقوا، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)، حجرات آیه ۱۳، و یا در آیه ۱۸ سوره مبارکه سجده (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا ۚ لَا يَسْتَوُونَ)، شرط علم در آیه ۹ سوره مبارکه زمر، (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)، سبقت در فضائل، در آیه ۱۰ سوره مبارکه واقعه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) امانتداری و توانایی، در آیه ۲۶ سوره مبارکه قصص (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ۖ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)، که مربوط می شود به ماجرای حضرت موسی سلام الله علیه عبارت از زبان دختران شعیب نقل شده است.

آیه ۵۵ سوره مائده، (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، همانا ولی شما و سرپرست شما خدا می باشد، و آن کسانی که ایمان آورده اند که مستحضرید شان نزولش برمی گردد به امیرالمومنین علی علیه السلام. سعه صدر آیه ۱۷ سوره مبارکه ص (اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ)، و یا آیه ۳۵ سوره مبارکه احقاف (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)، ایا سوره مبارکه شرح آیه ۱ (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ)، و یا آیه ۲۵ سوره مبارکه طه (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)، دلسوز مردم بودند در آیه ۱۲۸ سوره مبارکه توبه، (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ).

در مورد کسانی که شرایط را داشته باشند ما در بحث چهارم در بحث شبکه قدرت خواهیم پرداخت در آنجا نکاتی را ذکر خواهیم کرد، در قرآن کریم از ساختارهای مختلف حکومتی هم سخن گفته شده است مثلاً از خود معاونت و وزارت و جانشینی سخن گفته شده است، مثلاً در آیه ۳۵ سوره مبارکه فرقان (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا) خوب می دانید که وقتی خدای متعال را به پیامبری برگزید گفت برو شما به سمت فرعون حضرت موسی از خدای متعال تقاضا کرد که برادرش هارون هم به مقام نبوت منصوب شود و کمک حال او بشود و خداوند متعال این خواسته را پذیرفت و انجام داد. بعد از این تقاضای حضرت موسی و نسب حضرت هارون به مقام پیامبری تعبیر آمده است (اذهبا) به نهادهای نظارتی انتظامی و بازرسی هم اشاره شده در قرآن کریم در آیه ۱۱۰ سوره مبارکه آل عمران، (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۚ وَكَوْا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ) در همان آل عمران در چند آیه بعد (يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) به نهادهای اطلاعاتی اشاره شده است در قرآن کریم در آیه ۸۳ سوره مبارکه، (وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۚ وَكَوْا رِدْءُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُمْ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) باز همان بحث آسیب شناسی جامعه اسلامی وقتی که یک مطلبی خبری درباره امور امنیتی یا امور نظامی به گوش آنها می رسد مسلمانان ضعیف الایمان یا افرادی که منافق بودند در حال ظرفیت کافی نداشتند این خبر را پخش میکنند در حالی که اگر آن خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا به کارگزاران و مسئولین امنیتی ارجاع بدهند آن صاحب منصبان نظامی که از خودشان رسول الله انتخاب کرده است آنها حتماً بهتر می دانند که چطور از این اخبار نتایج را استنباط کنند و بر اساس آن نتایج تصمیم گیری کنند اگر فضل خداوند نسبت به شما نبود و اگر رحمت الهی نسبت به شما نبود جز آنده اندکی از شما بقیه از پیروان شیطان می شدید و از شیطان پیروی می کردید.

کل سوره توبه سوره صف آیات و مباحث جهادی در خصوص ارتش و جهاد و بسیج و این ها مطرح می شود. بحث در خصوص نهادهای قانونی، در بحث سیاست خارجی آیات مختلفی اشاره شده است از جمله سوره ممتحنه یا آیه نفی سبیل ایا نهادهای قضایی می توانیم بگوییم که تمامی آیاتی که به مسائل حدود و دیات و قصاص مربوط می شود اشاره به نهادهای قضایی می باشد، یا آیاتی که از سوره نسا در دو جلسه قبل خواندم، مربوط به دستگاه قضایی می باشد و مباحث سیاست داخلی در قرآن اشاره شده است سوره های مانند شورا، نفاق، تغابن، و امثال اینها و آشوب ها و بحران های ناشی از رسانه های غیر معتبر اشاره شده است حتی اقدامات جنگ روانی دشمن و موضوع دروازه بانی رسانه از جمله آیه شماره ۶ سوره حجرات، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ

فَتُصَبِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ، یا خیلی جالب می باشد در همین سوره نسا یک آیه جالبی می باشد او می گوید اگر در مجلسی بودید که در آن مجلس علیه آیات الهی سخن گفته شد شما آن مجلس را ترک کنید به آن مجلس زمان می توانید برگردید که آن موضوع صحبت خودشان را تغییر داده باشند آیه ۱۴۰ سوره مبارکه نسا (وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا)، چرا باید جلسه را ترک بکنیم چون اگر شما جلسه را ترک نکنید شما هم در این گناه با آنها شریک می باشید و شما یک جایی می نشینید که آیات الهی مورد تمسخر قرار می گیرد زمانی که به این حالت باشند و مسلمان هم باشند منافق می باشند، چنین مسلمانان را خداوند متعال با کافرین با هم جمع خواهد کرد در روز قیامت.

خوب بحث منافقین بسیار مفصل در قرآن کریم به خصوص در سوره توبه حدود صد آیه آمده است هرچند خود سوره مبارکه منافقین هم میباشد در سوره بقره هم تا حدودی می باشد که ویژگی آن ها را می گوید. (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)، یعنی قانونی خداوند ندارد که در آن قانون اجازه داده باشد یک کافر ای بر مسلمانی مسلط باشد یا یک کشور کافری بر کشور مسلمان مسلط باشد در اینجا دستگاه می خواهد ساختار می خواهد تا زمانی که این آیه مورد عمل قرار بگیرد نیازمند یک سیاست قوی پلیس قوی اقتصاد قوی فرهنگ قوی به الله آخر می باشد یعنی یک فراز از آیه ۱۴۱ همه این ها را می خواهد. آیه ۶۰ سوره انفال برای نیروهای مسلح استفاده می شود که بسیار دلالت شد درست می باشد (وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ)، یعنی همان ایجاد ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی و حتی اطلاعاتی و هر نیرویی که برای مقابله با دشمنان لازم می باشد. یا آیه ۱۰۲ سوره مبارکه نسا (الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ)، کافران دوست دارند شما از تسلیحات خودتان غافل شوید و آنها دست پیدا کنند به تسلیحات شما.

در مورد مباحث اطلاعاتی در قرآن کریم بحث های متعددی می باشد یکی همان آیه ۸۳ سوره مبارکه نساء می باشد که خواندن و دیگری آیه ۱۱۸ سوره مبارکه آل عمران می باشد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ) ، و از جمله سوره هایی که با بحث مسائل اطلاعاتی شروع می شود همین سوره مبارکه ممتحنه می باشد که در خصوص سیاست خارجی می باشد به خصوص آیه اولش که درباره مسائل اطلاعاتی می باشد قبلاً هم برای شما اشاره کرده باشم، که ماجرای شخصی هست به نام حاطب بن ابی بلتعنه.

اما درباره جمعیت، و مردم یکی دیگر از عناصر می باشد در قرآن کریم این واژه ها به کار رفته است قوم سبا، قوم شعیب، قوم صالح، قوم فرعون، قوم عاد، قوم ابراهیم، قوم موسی، قوم بلقیس، قوم عیسی، قوم نوح، قوم یونس، قوم

هود، قوم لوط و قوم بنی اسرائیل، این غیر از تعبیر دیگری می باشد که وقتی از انبیا سخن میگویند از موافقان و مخالفان شان نیز سخن می گویند مثلاً (فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ)، (نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ)، که این در خصوص بحث مردم می باشد.

اما چندتا آیه هم اشاره داشته باشم به بحث زمین و دیار و و یا مدینه و یا قریه که در بعضی از آیات به معنای کشور و سرزمین به کار رفته است از جمله سوره مبارکه احزاب آیات ۲۶ و ۲۷، (وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا، وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا)، اینجا بحث زمین و دیار می باشد از کردم که شما یک جستجوی بکنید هیاتی که کلمه قریه در آنها به کار رفته است فوق العاده زیاد میباشد. بعضی از آن آیات به کشور اشاره دارد به سرزمین اشاره دارد. در این آیه قطعاً مقصود کشور می باشد (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ) خدا مثال می زند به یک کشوری که از امنیت پایدار ای برخوردار است که رزق و روزی مردم آن سرزمین از همه کشورها و مکان ها به سمت آن ها سرازیر می باشد که با گوارایی و غذاهای سالم و اینها مقصود است اینها کفران نعمت کردند وقتی که کفران نعمت کردند گرفتار گرسنگی ناامنی شدند این محصول عملکرد خودشان بود، خواب بینی چند صفحه می باشد که اگر جستجو کنید متوجه میشوید بسیار زیاد هست .

بحث ارض در ماجرای فرعون آمده است، که در آنجا می فرماید که موسی آمده است تا شما را از سرزمین خودتان اخراج کند البته توجه داشته باشید که هر جا کلمه ارض، بیاید به سرزمین و کشور اشاره دارد ولی بعضی جاها به این مطلب اشاره دارد.

بحث عناصر را به پایان می بریم و انشاءالله در جلسه بعدی وارد بحث مرزها میشویم.

یکی تفکیک عناصر ذاتی و اساسی در حکومت از عناصر عرضی و اقتضایی که در قرآن کریم، از عناصر ذاتی بیشتر ثبت شده بر خلاف دیگری که عناصر اصلی که مطرح شده است چهار عنصر که همین عناصر حقوقی می باشد که نوعاً در در مباحث حقوقی در تشکیل دولت ها گفته می شود مثل سرزمین جمعیت حکومت و حاکمیت، اینها در قرآن کریم هم می باشد غیر از اینها بحث توحید بحث رهبری و رهبران الهی و همچنین رهبرانی که در سطح انبیا بودند و یا در سطح ائمه اطهار علیهم السلام بوده و یا در سطح علما بودند، و بحث ملت یعنی مردم در قالب امت و ملت مطرح می شود و خود بحث دین، بحث دین، توحید و رهبری، اینها سه تا از عناصر خاص می باشند اما آن و

بخش‌های اقتضایی در قرآن کریم، و نیروهای مسلح را میشود استفاده کرد همچنین نهادهای اطلاعاتی را میشود استفاده که نهادهای اقتصادی را می‌توان استفاده کرد دستگاه مربوط به سیاست داخلی و خارجی را می‌توان استفاده کرد که آیات فراوانی داریم که می‌توان در این خصوص استفاده کرد. منوط به اینکه وقتی کسی که دارد قرآن کریم می‌خواند به این بحث‌ها توجه داشته باشد اما کسی که توجه نداشته باشد بحث دیگری است.

اشاره می‌کنم در بحث مرزها به یک منبعی که از استاد شهید مطهری منتشر شده است در خصوص اسلام و مسئله ملیت در هم دو سه سال اخیر منتشر شده است عزیزان اگر خواستن بحث مرزها و ملی‌گرایی را مطالعه کنند این کتاب را حتما ببینند و همچنین خود سوره ممتحنه هم برای بحث‌های مرزهای جغرافیایی بسیار مهم می‌باشد. اصل بحث مرزها با دولت‌های دیگر پذیرفته شده است یعنی یک دولت اسلامی داریم و دولت‌های کافر داریم و دولت‌های کافر دو نوع می‌باشند دولت‌های کافری که با دولت اسلامی دشمن می‌باشند و دولت کافری که با دولت اسلامی دشمن نیستند بلکه به دنبال اشغال سرزمین اسلامی نیستند یا به دنبال حذف دین اسلام نیستند که قبلاً آیاتش را خواندیم پس اصل بحث مرزهای جغرافیایی در فرهنگ اسلامی بوده است و پذیرفته شده است.

البته این مطلب درست است که نگاه اسلام به این مطلب است که در آینده روزی خواهد رسید که تمام جهان توسط دین اسلام گرفته خواهد شد و یک حکومت جهانی اسلام تشکیل خواهد شد و برای همین مرزهای ملی، در آیات قرآن کریم یک امر عرضی میباشد و یک امر اصلی نمی‌باشد چون بحث دین یک امر اصلی می‌باشد، اساساً ناسیونالیسم در اسلام پذیرفته نیست هرچند دولت مقید به مرز می‌باشد اما دین مرز ندارد اسلام مرز ندارد برای همین رهبران مقید به مرز نیستند رهبران پیروانشان را باید رهبری بکنند و خارج از مرزهای جغرافیایی باشند از جمله آیاتی که در قرآن کریم از آن استفاده مرد شده است آیه ۲۰۰ سوره مبارکه آل عمران، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)، که از کلمه رابطوا بعضی از مفسران کلمه رابطه را هم استفاده قرار دادند ولی خوب مستحضر هستید که انحصاری در مسئله مرض داری ندارد که شامل همه روابط می‌شود به هر حال از این کلمه در آثار فقهی و تفسیری استفاده مرزداری نیز شده است. لذا به رابط مرزدار هم گفته می‌شود. یا از آن آیه تشکیل نیروهای مسلح تعبیر و من رباط الخیر، استفاده شده است که یعنی نیروهای مسلح اسبان جنگی آماده نگه داشته شده در مرزها این استفاده را بعضی از بزرگان فرموده اند و از جمله علامه طباطبایی در جلد ۴ المیزان فرموده است. اما خود علامه در ذیل همین آیه ۲۰۰ سوره آل عمران تصریح کرده‌اند حد و مرز کشور اسلامی جغرافیای و یا طبیعی و یا مرزهای اصطلاحی نیست بلکه اعتقاد می‌باشد. عض کردم ما میتوانیم به این شکل بگوییم که دولت اسلامی یک

مرز جغرافیایی دارد ولی رهبری اسلامی فراتر از مرز می‌باشد و مقید به مرز نیست اگر به این مسئله مرزها و ولایت و امامت هم بخواهیم سنجشی داشته باشیم این نکته‌ای که از کردند قابل استفاده می‌باشد.

اما آنچه که در مباحث مربوط به ناسیونالیسم و ناسیون و اینها مطرح می‌شود و سه خون مشترک بحث خاک مشترک و نژاد مشترک این بحث‌های این شکلی که نگاه به تبعیض نژادی هم افراد گاهی هم می‌انجامد و یا به قبیله گرایی می‌انجامد اینها هیچکدام در فرایند قرآنی مورد پذیرش به این معنا که اصالت داشته باشد نیست. خدای متعال از قوم و قبیله و خاک و همه اینها استفاده می‌کند و همسو می‌کند در خصوص اهداف توحیدی با رهبری افراد صالح، یعنی فرد در درون حکومت اسلامی یک زندگی مومنانه مبتنی بر عمل صالح می‌شود که با رهبری الهی و اسلامی در مسیر صراط مستقیم در حرکت می‌باشد و اگر جایی اعتقاداتش مورد تضعیف قرار گرفته نتوانست این خودش را حفظ کند برای همین است که دستور داده است این مکان را ترک کند و برود در جایی که دین خودش را حفظ بکند.

البته این بحث مرزها بحث فوق العاده مفصلی می‌باشد ولی الان چون فرصت پرداختن بیشتر به این بحث را نداریم، اما نکته‌ای که باید عرض بکنم فاصله مرزهای ما یعنی فقه سیاسی ما در خصوص مرزها فقه سیاسی لاغر و نحیف‌ای می‌باشد یکی از موضوعات بسیار مهم اگر بخواهید بپردازید بحث مرزها می‌باشد در فقه سیاسی و از جمله از منظر قرآن و روایات و سیره رسول الله امام علی علیه السلام و همچنین بحث این که یک دولت اسلامی می‌توانیم داشته باشیم یا چند دولت اسلامی در آثار صدر اسلام معمولاً تاکید بر این بوده است که یک دولت اسلامی بیشتر نمی‌توانیم داشته باشیم اما خوب و بعدها کم‌کم استثنائاتی قائل شدند که اگر مثلاً دریا بینشان حاصل شده باشد به همین شکل این مطلب ادامه پیدا کرد و یکی از دلایلی که خلافاً معمولاً به دیگر دولت‌های مدعی اسلام حمله می‌کردن همین مسئله بوده است که دولت اسلامی باید یک دولت باشد نه بیشتر ولی خوب امروز ما با پدیده متکثر از دولت اسلامی روبرو هستیم و علما هم خیلی وارد این بحث نمی‌شوند که از نظر دینی حکمش چه چیزی می‌باشد جزء مباحث توسعه نیافته فقه سیاسی همین بحث مرزها می‌باشد و بحث مباحث مواجهه جهان اسلام با ناسیونالیسم چیزی که باعث شد جهان اسلام تیکه تیکه شود و کشورهای مختلفی از آن دریاید سوغات ناسیونالیسمی بود که از کشورهای غربی آمد. به اسم‌های مختلف یتی و حتی مباحث باستانی این کشورها و اقوام تیکه تیکه شدند که مثلاً هر زبانی یا هر قومیتی یا هر تمدن یا هر نژادی برای خودش باید یک دولت داشته باشد هنوز هم در جهان اسلام از سوی نیروهای وابسته به بیگانگان همچنان ترویج می‌شود در حالی که در خود مهد این اندیشه‌ها بودند دارد اندیشه‌های وحدت گرایانه تبلیغ می‌شود در حالی که در اروپا بحث اتحادیه اروپا پارلمان اروپا ش واحد اروپایی پول واحد

اروپایی دارد مطرح می شود و تحقق هم پیدا کرده است می بینیم در منطقه ما یکی بعضی از اقوام کار می کنند که شما باید یک دولت بشوید و یک حرکت های تجزیه طلبانه در سطح منطقه با شعارهای ناسیونالیستی داشته باشید و خشونت هم یکی از چاشنی های این اقدامات می باشد.

از من آنچه که در مرز می شود گفت این است که مرز به عنوان یک واقعیت در دولت اسلامی مورد پذیرش می باشد و مسلمان ها مرزهای شان را هم وظیفه دارند حفاظت بکنند، که در کتاب های جهاد از جمله در کتاب جهاد جواهرالکلام اگر ملاحظه بفرمایید مرزبانی یکی از آن مواردی می باشد که ثواب بسیاری دارد یا دعای امام سجاد برای مرزداران حتی آن زمانی که دولت دولت شیعی هم نبود که مورد تایید امام سجاد علیه السلام باشد اما چون مرزها مرزهای امت اسلامی بود حضرت در آنجا برای مرزداران و مرزبانانی دعا میکند بنابراین بحث مرز یک بحث به رسمیت شناخته شده است اما بحث ناسیونالیسم مورد تایید نمی باشد و یک بحث به رسمیت شناخته شده نیست.

درس گفتار بیست و چهارم

در قرآن کریم یکی از ارزش ها، ارزش علم است، یکی تقوا هست یکی جهاد هست. در فهرست ارزش ها وقتی نگاه بکنیم اقامه نماز، ایتای زکات و صدق و خیلی ارزش های زیادی هست ولی روی ارزش علم یک تاکید ویژه ای شده است. البته علمی که توام با ایمان و عمل صالح باشد انشاالله خدای متعال ما را اهل اینها قرار بدهد همانطور که در روایات داریم، الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. و در روایت دیگری داریم، أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ. امیدواریم مجموع تلاش های ما مورد قبول حضرت بقیه الله الاعظم قرار بگیرد.

اگر برای انبیا درجاتی قرار داده شده به خاطر این است که هم خودشان در مسیر ایمان و عمل صالح قرار دارند و هم اینکه دیگران را دعوت می کنند به مسیر ایمان و عمل صالح. در آیاتی که فلسفه رسالت را بیان می کند یکی از آیاتی که چندین بار تکرار شده همین بحث، يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ هست البته در یک مورد از زبان حضرت ابراهیم سلام الله علیه جابه جا شده، در آنجا می گوید وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ، بعد میگوید وَيُزَكِّيهِمْ.

به هر حال حرکت انسان ها در مسیر خدای متعال منوط به اصلاح دو محرک است یکی محرک های انگیزشی و یکی هم محرک های معرفتی. تزکیه برای اصلاح انگیزه هاست انگیزه انسان الهی و لاله باشد. میفرماید، قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفِرَادَىٰ.

بخشی هم مربوط می شود به اصلاح محرک های اندیشه ای. وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ مربوط می شود به محرک های اندیشه های اگر انگیزه ها و اندیشه ها الهی شد آن وقت قسط و عدل در جامعه برپا می شود.

در بحث فقه سیاسی آخرین بحثی که داشتیم گفتیم که یکی از راه‌های اساسی در توسعه فقه سیاسی این هست که قرآن کریم به عنوان مهمترین منبع فقه سیاسی فعال بشود نهج البلاغه فعال بشود، سیره رسول الله ص و سیره امیرالمومنین ع فعال بشود و همینطور روایاتی که داریم که بعد سیاسی آنها قوی است. به عنوان نمونه گفتیم یکی از مسائلی که امروز مبتلا به ما است و مقام معظم رهبری فرمودند که در آن زمینه کار بشود بحث دولت سازی و جامعه سازی هست. در بحث دولت سازی هستیم و تلاش می‌کنیم برای استخراج یک نظریه نظام سیاسی و دولت از منظر قرآن کریم و نهج البلاغه.

در دنیای امروز برای یک نظام سیاسی با رویکرد نظام سازی، به هشت پرسش باید پاسخ داده بشود

۱- ضرورت تاسیس نظام سیاسی

۲- عناصر کلیدی و اقتضائی نظام سیاسی

۳- مرزها که مستفاد از قرآن رهبری الهی مرزبردار نیست ولی دولت اسلامی مرز دارد. مثلاً آیه ۱۵۸ سوره اعراف میفرماید، قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا. پس می‌توانیم با قاطعیت بگوییم که قرآن و اسلام یک دین عربی و قریشی نیست. در قرآن حتی یک بار نیامده که مثلاً یا ایها العرب... ولی به وفور، یا ایها الناس. فقط در سوره مائده ۱۶ بار، یا ایها الذین آمنوا تکرار شده. همچنین آیات ای داریم که عرب‌ها را تهدید می‌کند که اگر شما کفر بورزید اقوام دیگری هستند. اولئك الذین اتیناهم الكتاب و الحکم و النبوه فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین، انعام ۸۹ نسا ۱۳۳، آیه ۵۴ مائده که نسبت دادند به ایرانی‌ها و... دین اسلام دین جهانی است و دلیلش هم این است که اسلام نفع می‌رساند به مردم. اما دار اسلامی از همان صدر اسلام مرز داشته. گسترش اسلام گسترشی از مبتنی بر انتخاب و اختیار خود مردمان.

۴- شبکه قدرت در دولت اسلامی. منظور از شبکه قدرت یعنی نظام دیوان‌سالاری که برای اداره جامعه تشکیل می‌شود. پرسش مهمی که در شبکه قدرت وجود دارد این است که چه کسانی در حکومت اسلامی کارگزاران حکومتی می‌توانند باشند. چه کسانی میتوانند مناسب حکومتی را در بخش‌های مختلف عهده بگیرند. قضات، فرماندهان نظامی، قانون‌گذاران و... .

دو پرسش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است

چه کسانی می‌توانند عهده دار مناسب حکومتی باشند؟ میتوانیم پاسخ بدهیم کسانی که شایستگی دارند.

در ماجرای حضرت ابراهیم که در سوره بقره آمده خداوند فرمود: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**. چون تو از امتحانات پیروز شدی من تو را امام مردم قرار دادم. حضرت ابراهیم فرمود: **وَمِنْ زُرِّيَّتِي؟** قال لا ينال عهدی الظالمین. پاسخ این بود که عهد من یعنی امامت و رهبری جامعه به ستم کاران نمیرسد. آیات زیادی داریم که معلوم میکند رهبر و پیامبر و امام معصوم است. اما نایبان امام باید عادل، فقیه و مجتهد در فقه باشد و کفایت داشته باشد. پس در مورد مناسب بعدی هم میتوانیم بگوییم که مناسبی میخواهد. امروز هم این بحث ها مطرح هست. اما دو مسئله از حساسیت بیشتری برخوردار است یکی زنان و یکی بحث غیر مسلمانان که فقه سیاسی باید تکلیف این دو مسئله را هم مشخص بکند. در مورد زنان پرسشی که مطرح است: آیا زنان هم میتوانند عهده دار مناسب حکومتی مختلف بشوند یا خیر. اگر هم گفتیم در مسند رهبری قرار نمیگیرند و پذیرفتیم، مناسب دیگر چه؟

در چه مناسبی میتوانند به کار گمارده شوند؟

در مناسب حکومتی میشود آنان را به کار گرفت یا خیر؟ (بحث ما فقط از دیدگاه قرآن)

سوال دوم: بکارگیری غیر مسلمانان در امور حکومتی و دولتی، اداری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی. ...

البته در شبکه قدرت ما بحث حمایت کنندگان و فعالان سیاسی، اقلیت ها و افراد بیطرف را هم داریم و بحث های دیگری هم مطرح میشود که ما فرصت نداریم.

در قرآن کریم مباحث مختلفی مطرح شده راجع به انواع مسلمان ها و اصطلاحات زیادی در قرآن داریم، محسنین مومنین، صادقین، ظالمین، فاسقین، مطرفین، مباحث مربوط به حفیظ بودن امین بودن، قوی بودن، علیم بودن. و راجع به غیر مسلمانان، کافرین، مشرکین. و راجع به مسلمان هایی که از دین فقط ظاهرش را عمل میکردند، منافقین. خیلی مفصل در قرآن از اینها صحبت شد. همینطور از زنان، هم زنانی که حکومت داشتند مثل بلقیس یا دختران شعیب در قضیه حضرت موسی راجع به زنان خوب و زیان بد، راجع به آسیه، حضرت مریم و زنان بعضی از انبیا مثل نوح و لوط که برعکس همسر فرعون اند. در مورد همسران حضرت ابراهیم ص. در مورد اوصاف زنان، مسلمات قانتات و... ما سوره هایی داریم که مربوط میشوند به زنان یا سوره هایی که بحث زنان در آن پررنگ است مثلاً سوره نسا، سوره تحریم، سوره نور و سوره طلاق در بعضی از سوره ها راجع به زنان پیامبر بحث شده مانند سوره احزاب یا بقره که حقوق زنان و دختران را دارد. و میدانیم زنان در زمان پیامبر در عرصه های مختلف مانند جنگ حضور داشتند. این مقدمه بحث.

آیاتی از سوره نمل و سبا راجع به زنی که فرمانروا بوده که ببینیم که دیدگاه قرآن منفی است یا مثبت. در سوره نمل که ارتباطات بین المللی حضرت سلیمان ص را مطرح میکند میرسد به یک زن. و ایشان ارتشش را جمع کرده بود و جایی میرفت. وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ

ارتش حضرت سلیمان سه بخش داشته، بخشی از جن و انسان و پرندگان. و قدرتی داشته که زبان حیوانات را می فهمیدند. و داشتند از وادی مورچگان عبور میکردند فرمودند: يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

این که در ادامه میگوید فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا نشان می دهد فهمیده که مورچه چه گفته.

بحث ما در این جاست: وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدًى أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ. حضرت از لشکر خود بازرسی میکرد و متوجه شد که یکی از پرندگان که ظاهرا از نیروهای اطلاعاتی اش بوده حضور ندارد. فرمود من هدهد را نمیبینم نکته که غیب است. بالا فاصله گزاره هایی را در مورد غیبت او بیان کرد: لَأَعَذَّبَنَّكَ عَبْدًا شَدِيدًا

با تاکید لام و نون ثقیله، حتما حتما مجازاتش خواهم کرد أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ يَا أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُبِينٌ یا این که دلیل موجهی دارد. فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنِإٍ يَقِينٍ. خیلی نگذشته بود که هدهد آمد و گفتند که جناب سلیمان دنبال شما میگرده. رفت پیش ایشان و گفت: من چیزی فهمیدم که تو ازش اطلاع و احاطه نداری. من آورده ام برای شما از سرزمین سبا (یمن امروز) خبر بسیار مهم (نبا یعنی اخبار مهم) و یقینی هم هست. مثل یک مامور اطلاعاتی رفته به یک کشوری و یک گزارش متقن که مهم هم هست برای حضرت سلیمان ص آورده. و حال حضرت سلیمان گوش میدهد و ایشان گزارش میدهد.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ مِنْ خَانُومِي رَا دِيدِم كِه در این سرزمین سبا فرمانروایی میکرد.

وَأَوْتَيْتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ هَمِه چیز هم داشت یعنی سرزمین فقیری نبود

وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و تخت بزرگی هم داشت

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ

این ها خورشید را سجده میکردند بجای خدا. مسئله اصلی که به نظر هدهد درست نیست همین است. و گزارش میدهد که حضرت سلیمان این مورد را درست کند. یعنی رسالت دولت ایشان "گسترش توحید" است. پس یکی از کارهای مامورین اطلاعاتی ایشان این است که اگر جایی شرک دیدند به ایشان اطلاع بدهند. حتی در کشور همسایه

وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ شَيْطَانُ كَارِهُ هَآءِ اِيْنَ هَا رَا بَرَايْشَان زِيَا جَلُوْه دَاَدِه وَ فِكْر مِيْكَنَنْد خُوْرشِيْد پُرِسْتِي كَار دُرِسْتِي اِسْت وَ اِجْبَارِي بَر اَنَهَا نِيْسْت.

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ . بَاعْثْ شَدِه كِه رَاهْشَان بِه سُوِي حَقِيْقَت بَسْتِه بَشُوْد

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ. تَا اِيْنَ جَا هِدِهْد خَبْر وَ گَزَارْش مِيْدَاَدِه اِمَا دُر اِيْنَ جَا تَحْلِيْلِي رَا اِضَاْفِه مِيْكَنْد. كِه خَوَاهِيْم گُفْت كِه تَحْلِيْل دُرِسْتِي نِيْسْت.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ فِي الْآيَاتِ الْكُبْرَى . اِيْنَ اَدَاْمِه اَن اِسْت. تَا اِيْنَ كِه اِيْنَ هَا خُدا رَا سَجْدِه نَكَنْد.

الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خُدَايِي كِه خَارِج مِيْكَنْد نِهَان اُمُوْر رَا دُر اَسْمَان هَا وَ زَمِيْن. زَمِيْن كِه مَعْلُوْم اِسْت، مِثْل كَاْشْت دَاْنِه اِيْ دُر خَاك كِه خُدا اَن رَا رُشْد مِيْدِهْد. دُر اَسْمَان هَا بَارَان وَ بَرَف وَ...

وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ، وَ خُدَايِي كِه مِيْدَاَنْد اَنْجِه شَمَا پَتِهَان مِيْكَنِيْد وَ اَنْجِه اَشْكَار مِيْكَنِيْد.

البته اينها تحليل هدهد است كه از خدا ارائه ميدهد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. خُدَايِي كِه جَزْ اُو خُدَايِي نِيْسْت وَ پُرُوْرْد گَار عَرْش عَظِيْم اِسْت. دُر بَالَا دُرْمُوْرْد اَن خَانُوْم گُفْت كِه (وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) وَ اِيْنْجَا مِيْگُوِيْد (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) يَعْنِي عَرْش عَظِيْم رَا بَرَايْ هَر دُو بَكَار مِيْبِرْد. اِيْن الْبَتِه مَحَلْ بَحْث اِسْت. اَيَا مِيْخَوَاهْد بَگُوِيْد كِه اَن عَرْش عَظِيْمِي كِه بَلْقِيْس دَاْرْد رُب حَقِيْقِي اَن خُدا هِسْت وَ اُو غَاْصِب اَن اِسْت؟

در ۲۶ و ۲۷ سوره ال عمران ميخوانيم قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

و در ادامه ميگويد لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. يَعْنِي بَخْشْ دُوْم سَوَال مَا رَا دُر شَبَكِه قُدْرَت پَاْسَخ مِيْدِهْد.

خوب. تا اينجا هدهد دارد حرف ميزند و حضرت سليمان ص دارد گزارش هدهد را گوش ميدهد. حال بينيم واكنش حضرت سليمان چيست!

قال، فرمود: سَنَنْظُرُ بزودی بررسی خواهیم کرد خواهیم دید

أَصْدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ که تو راست گفتی یا این که از دروغ گویان هستی

جالب است! هدهد گفت وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَّأٍ "بَنِيَّ" "يَقِينٍ" گزارشی آورده ام که خیلی مهم است و صددرصد یقینی است و هیچ احتمال خطا درش نیست. اما حضرت سلیمان میفرماید من بررسی خواهم کرد این خبر را که تو راست گفتی یا دروغگو هستی. حالا و مامور بررسی کیست؟ خود هدهد است.

اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا، این نامه مرا ببر برای بلقیس

فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ، نامه را بیفکن به سوی آن ها، چون پرنده است میگوید به سوی آن ها برو و نامه را به سویشان پرتاب کن و بنداز

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ بعد فاصله بگیر از آن ها

فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ نگاه کن که این ها چه کار میکنند.

خوب. دیگر داستان مختصر میشود. روش قرآن همین است. هدهد نامه حضرت سلیمان را میگیرد میرد به سرزمین و کشور سبا، کنار می ایستد ببیند چه کار میکنند. حال هدهد دارد گزارش میدهد که ملکه سبا چه کار کرده.

قَالَتْ، گفت

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ. معلوم است دستور داده که بزرگان جمع بشوند تا مجلس مشورتی تشکیل بشود و او با آنها مشورت بکند. پس خانم عاقل و فهمیده ای است. ردش تصمیمگیری که در پیش گرفته ، روش خوبی است.

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، ای بزرگان مملکت سبا!

إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ. یک نامه فوق العاده مهمی برای من آمده.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ. از کیست؟ این نامه از طرف سلیمان است

وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. متن نامه چیست؟ متن آن این است، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَا تَعْلَمُوا عَلَىٰ وَاتُونِي مُسْلِمِينَ، بر من بزرگی نکنید و به اطاعت من دریابید و تسلیم من بشوید. این دو جور معنا شده: وَاتُونِي، مُسْلِمِينَ. بیابید به سوی من درحالی که تسلیم هستید. تسلیم حضرت سلیمان یا خدا؟ هر دو جور آورده شده. و هر دو تا یکی است چون اگر تسلیم حضرت سلیمان هم بشوند ایشان تسلیم خدا هست و از اینها خواهد خواست که تسلیم خدا بشوند و اگر تسلیم خدا باشند پس باید تسلیم حضرت سلیمان هم باشند.

بعد از این که متن نامه را خواند، قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، این خانوم گفت: ای بزرگان!

أَفْتُونِي فِي أَمْرِي، نظر بدید به من در تصمیمگیری من

مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُون. میدانید که من هیچ تصمیم مهمی نمیگیرم و کاری را رفع و رجوع نمیکنم بدون مشورت شما.

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ. دو نکته را اول گفتند بعد یک جمله ای راجع به سوالی که فرمود.

نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ، ما فوق العاده قدرتمند هستیم

وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ ما در برابر خطرات و تهدیدات مقاوم هستیم

وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ، فرمان فرمان توست.

فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ بنگر که چه فرمان میدهی به ما.

یعنی ما آماده جنگ هستیم، ما قدرتمندیم، نیروی زیاد داریم، امکانات زیاد داریم، تجربه داریم، میتوانیم در برابر سلیمان بایستیم. هر فرمانی که شما بدهید ما حاضریم که اطاعت می کنیم. پس معلوم است که یک پادشاه قدرتمند و مقتدر بوده و با همه این قدرتی که داشته اما روش حل مسئله او، روش مشورت است.

وقتی می خواهد در مورد مسائل مهم تصمیم بگیرد با بزرگان مملکت مشورت می کند.

قَالَتْ این خانوم گفت

إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكِ يَفْعَلُونَ.

تجربه چنین میگوید که هرگاه پادشاهان وارد سرزمینی میشوند در آن فساد میکنند. قریه به معنای روستا نیست، بعضی ها فکر میکنند قریه که در قرآن هست همان قریه فارسی است، این معنا ندارد. در این جا یعنی کشور و در قرآن کریم به طور کلی محل تجمع انسان ها است. هر جایی که انسان ها در آن جمع میشوند چه بزرگ باشد چه کوچک. چه در حد و مقیاس یک کشور باشد چه بزرگتر چه کوچکتر. پس در این جا به قریه کشور معنا میکنیم. شهر نیز غلط است. در قرآن "بلد" میشود شهر. و "مدینه" در قرآن یعنی پایتخت، یعنی نظام سیاسی. شما در آثار فیلسوفان میخوانید که مثلاً میگویند مدینه فاضله، یعنی دولت فاضله، نظام سیاسی فاضله. مدینه همان ترجمه پرسپولیس است. پرس همان پارس است و پولیس یا پالسی همان شهر است البته شهر به معنای کشور. ایرانشهر در کشور ما ترجمه پرسپولیس است، یعنی کشور ایران. یونانی ها به ما میگفتند پرسپولیس. این که یثرب شد مدینه دلیلش این است که پیامبر در آن جا دولت تشکیل داد و آنجا شد پایتخت نظام سیاسی، آنجا شد مدینه النبی یعنی مرکز دولت پیامبر. خود کشور هم مخفف کیش ورز است یعنی کسی که به یک دینی اعتقاد دارد. بعد کم کم از افراد به محل سکونت افراد به کار رفته.

إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً يَفْسِدُوهَا،

چون حکومت موجود ساقط میشود و هرج و مرج میشود و همه چیز بهم میریزد.

وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلَهَا أَذِلَّةً، دوم، چون میخواهند یک سازمان دهی جدید بکنند، اون هایی رو که در راس کار بودند کنار میگذارند، و آن هایی را که قدرت نداشتند را به قدرت میرسانند از قرار می دهند افراد صاحب قدرت را ذلیل و کسانی که قدرت ندارند. اعزّ به معنی عزیز است. عزیز یعنی قدرتمند غیر قابل نفوذ. ارض عزاز یعنی زمین بلند که آب نمی تواند به آن نفوذ کند. پس اعزّ که ما می گوئیم عزیزان یعنی کسی که آنقدر قدرتمند است که دشمن نمی تواند در او نفوذ کند.

وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ نمی خواهم بگویم سلیمان هم این کار را می کند یا نه. معمولاً اینگونه رفتار می کنند فرمانروایان وقتی وارد کشوری می شوند. بنابراین بهتر است که ما مسیر جنگ را با سلیمان انتخاب نکنیم بلکه یک بررسی بیشتری بکنیم و ببینیم هدف حضرت سلیمان چیست آیا دنبال مملکت ما است و چشم به خاک ما دارد آیا به دنبال مسائل مادی است یا خیر، به دنبال مسائل معنوی و توحیدی است. لذا به آنها پیشنهاد می دهد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.

من هدیه میفرستم به سوی سلیمان و کارگزاران حکومتی او. ظاهراً جمع را در نظر داشته. تاء هدیه تاء وحدت است. یک هدیه ی درست و حسابی.

فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ. منتظر می مانیم تا ببینیم فرستادگان ما چه گزارشی برای ما می آورند. تا اینجا بلقیس عاقلانه و حکیمانه عمل کرده و روش حل مسئله او یک روش پسندیده است. امروزه که ما در این دنیای پیشرفته زندگی می کنیم کسی نمی تواند بگوید باید جور دیگری تصمیم می گرفت. کسی که این گزارش را می خواند می بیند که خوب است و درست عمل کرده. باز داستان خلاصه می شود آن هیئت را می فرستد و می روند و هدیه را میبرند.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ وَقَتِيْهِ هَيْئُ اعْزَامِيْ مَمْلَكَتِ سَبَا آمَدْنَدِ پِيشِ حَضْرَتِ سَلِيْمَانِ وَ هَدِيَه رَا تَقْدِيْمِ كَرْدَنَد وَ سَلَام رِسَانَدَنَد وَ...

قَالَ أَتُمِدُّونَ بِي مَالٍ حَضْرَتِ سَلِيْمَانِ بَه اِيْنِ هَا كَفْتِ بَرَايِ مِنْ ثَرَوْتِ وَ هَدِيَه وَ پَوْلِ آوْرَدَه اِيْد؟ مِيخوَاهِيْد مِنْ رَا بَا اِيْنِ اِمْوَالِ كَمَكِ كَنِيْد مِثْلَا؟ چَه كَارِيَه؟

فَمَا آتَانِيَّ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ أَنِجَه خُدا بَه مِنْ عَنَايَتِ فَرْمُودَه اِسْتِ بَهْتَرِ از اَنِ چِيْزِيْ اِسْتِ كِه شَمَا بَرَايِ مِنْ آوْرَدَه اِيْد بَلْ اَنْتُمْ بَهْدِيْتَكُمْ تَفْرَحُونَ مِنْ وَ شَمَا دِلْتَانِ بَه اِيْنِ هَدِيَه آوْرَدَه اِيْد خُوشِ اِسْتِ. اَرْجِعْ اِلَيْهِمْ بَرِگَرْدِيْدِ پِيشِ هَيْئِ حَاكِمَتَانِ. اَنِ هَيْئِ رَا مَرْخَصِ كَرْدِ .

فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ هدیه تان را بردارید بروید و این پیام من را به آنها برسانید بگویند سلیمان گفت من، سلیمان، فلنأتينهم، دو تاکید دارد لام تاکید و نون تاکید ثقیله، حتما حتما، خواهم آمد به سوی شما با یک لشکر که، لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا، اصلاً توان ایستادگی در برابر این لشکر و ارتش را شما ندارید جنود جمع جند سربازان، کنایه از یک ارتش قوی.

وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً، بیرونتان خواهم کرد از آن قدرتی که آنجا دارید در حالی که ذلیل شده باشید. منها یعنی از آن قریه. مونث هم آمده، یعنی از آن کشور. وَهُمْ صَاغِرُونَ وَ شَكْسْتِ خُورْدَه باشید.

آن ها رفتند. داستان باز کوتاه شده و پیام را بردن برای بلقیس و او باز مشورت کرده و پذیرفته که باید تسلیم بشوند و حضرت سلیمان دنبال مسائل مادی نیست چون اگر دنبال مسائل مادی بود هدیه را قبول میکرد و می گفت این

چیست این خیلی کم است بیشتر می خواهم. رسم آن زمان این بوده که مثلاً می گفتند سالانه فلان مقدار بدهید تا به شما حمله نکنیم یعنی الگوی سازش در آن زمان این گونه بود. کشوری که تسلیم کشور دیگر می شد معنایش این بود که هر سال مبلغی را بدهد و قصه تمام. اینها نه تنها چنین چیزی از حضرت سلیمان نشنیدند بلکه همان هدیه که آورده بودند، حضرت گفت بردارید بروید من دنبال مادیات نیستم و این رو برای هیئت توضیح داد که من دنبال توحید هستم و می خواهم شما موحد شوید.

آنها رفتند به بلقیس گفتند بلقیس هم پذیرفت و به حضرت سلیمان اطلاع داد که ما خدمت شما می رسیم و اعلام توحید میکنیم.

حال اینجا حضرت سلیمان دارد آماده استقبال از بلقیس می شود. البته این ماجرا درزهای زیادی دارد، من فقط دارم از منظره بلقیس و حکمرانی زنان به بحث نگاه می کنم. نکته زیاد دارد و هر دانشجوی علوم سیاسی و فقه سیاسی باید این آیات را ریز، ظرایفش را بداند.

البته من اینها را در بحث های تفسیر بحث کرده ام.

قَالَ، حضرت سلیمان فرمود

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، ای بزرگان مملکت

أَيُّكُمْ يَأْتِنِي بِعَرْشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ. کدام یک از شما می توانید تخت بلقیس را برای من بیاورید پیش از آن که او بیاید پیش من و تسلیم شود؟

قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ (عرض کردیم که حضرت سلیمان هم نیروهایی از انسان داشته هم از جن و هم از پرندهگان) عفریتی از جن گفت

أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ، من تختش را می آورم قبل از اینکه تو از جای خودت برخیزی و البته من بر این کار هم قوی هستم هم امین هستم.

ببینید چه قدرتی دارد! قبل از اینکه تو از جای بلند شوی من می آورم، با این سرعت! و قوی و امین هم هستم یعنی هم درست این کار را انجام می دهم و هم با قدرت چون یکی وقت کسی کاری را سریع انجام می دهد اما می زند درب و داغون می کند. هم قدرت انجام این کار را دارم همین کار را به شایستگی و با ظرافت انجام می دهم نه اینکه

تخت را درب و داغون کنم و به اینجا برسانم. این را به خاطر داشته باشید زیرا برای بحث دوم ما هم شاهد ماجرا است. چه نیرویی که به کار می گیریم ولو از جن اگر "قوی و امین" باشد اشکال ندارد.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ كَسِ دِیْگَرِی در آنجا بود، در جمع بزرگان کابینه حضرت سلیمان ص، که جن بود کسی بود که "عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ" این یک بخشی از دانش کتاب الهی در نزدش بود یک بخشی از کتاب الهی قدرت و سنت الهی و قوانین الهی را بلد بود. مِن، مِنِ تبعیض است یعنی بعض کتاب. گفت من تختش را برایت می آورم قبل از اینکه پلک برهم بزنی. ببینید! همان اولی کافی بود! گفت قبل از اینکه از جای خود بلند شوی من می آورم، دیر نمیشد. چون حضرت سلیمان گفت قبل از اینکه او برسد یک نفر را می خواهم که تختش را بیاورد این نشان می دهد که شما باید کارها را به شایسته ترین بسپارید. اولین گفت قبل از این که از جای بلند شوی دومی گفت قبل از اینکه پلک بزنی حضرت فرمود بیاورید و او تختش را آورد.

فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ، وقتی که حضرت سلیمان دید که تخت پیش او قرار گرفت دید که بله، او تخت را آورد، ماشاالله عجب قدرتی!

قَالَ هَٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّيَ این قدرت از فضل پروردگار من است

لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ خدا می خواهد مرا بیازماید که آیا شکرگذارم یا ناسپاسم. شکر فقط شکر لسانی نیست بلکه در عمل است به معنای بهره برداری درست از نعمتی که خدا به ما داده. از نعمتی که خدا به ما داده، درست استفاده کنیم، شکر او را به جا آورده ایم. خدا به ما چشم داده است ما از این چشم درست استفاده کنیم. خدا گوش به ما داده از این گوش درست استفاده کنیم. قدرت سیاسی داده از این قدرت درست استفاده کنیم، این را به اهلش بسپاریم. فاصله این دو نفر کم بود یکی گفت قبل از اینکه تو از جای بلند شوی می آورم و دیگری گفت قبل از اینکه پلک بزنی می آورم. ولی حضرت سلیمان کار را به دومی واگذار کرد اینها برای ما درس است. با اینکه می توانست به اولی هم واگذار کند چون بالاخره آن هدف تحقق پیدا می کرد. در روایت داریم اگر شما کار را به کسی بدهی و پستی را به کسی بسپاری درحالیکه میدانی فرد صالح تر از او هم هست، این خیانت است در امانت. وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَظْكُرُ لِنَفْسِهِ هر کسی که شکر بکند شکر نعمت یعنی از آن نعمت درست استفاده بکند، این شکر به نفع خودش است و برای خودش است.

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَّبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ، اگر هم کسی ناسپاسی بکند پروردگار من غنی کریم است.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا حضرت سلیمان فرمود این تختش را کمی برایش ناشناس کنید

نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ بَيْنِي وَمَتَوَجَّهٍ مِي شُود يَا نَمِي شُود پَس اينها يَك تَغْيِيرَاتِي هَم دَادَنَد.

فَلَمَّا جَاءَتْ وَقْتِي كِه بَلْقِيسْ آمَد

قِيلَ بَهْشْ كُفْتِه شَد

أَهْ كَذَا عَرَشُكَ، يَا تَخْتُ تُو اَيْنِ شَكْلِي اسْت؟

قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ، بَلْقِيسْ كُفْتْ بَلَهْ اَنكَارِ خُودَش اسْت

وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ مَا قَبْلَ از اَيْنَكِه بِيَايِم رَا جَعْ بَه شَمَا خِيَلِي چيزها شنيده بوديم. قَبْلَ از اَيْنِ كِه خُدْمَت شَمَا بَرَسِيْم فَهْمِيده بوديم وَ بَه مَا كُزَارَش دَاده بودند كِه شَمَا خِيَلِي پيشرفته هستيد وَ مَا تَسْلِيمْ بوديم پيش از اَيْنَكِه بِيَايِن خُدْمَتَتَان.

اينها از چه جِهت اهميت دارد؟ حَضْرَت سَلِيْمَان بَرَايِ چِه اَيْنِ تَخْت رَا مِي آوَرْد؟ دَارْد مَانُورِ قُدْرَتِ بَرَكُزَارِ مِي كُنْد يِعْنِي مِي خُوَاهَد اَيْنِ بَا تَمَامِ وُجُودِ تَسْلِيمْ شُود وَ بَكُوينْد مَا تَسْلِيمْ شَدِيْم وَ بَفَهْمْد اَيْنِ پِيَاْمِرِ خُدَاسْت وَ حَرْفِ هَايِي كِه مِي زَنَدِ دَرَسْت اسْت. پَس شَمَا وَقْتِي يَكِ مَهْمَانِ دَعُوتِ مِي كُنِي بَايْدِ بَدَانِي هَدَفِ چِيَسْت، نَبَايْدِ شَلَخْتِه بَر خُورْدِ كُنِي. نَبَايْدِ هَمِيْنَطُورِي بَاشْد كِه حَالَا بِيَايْدِ دِيْكَر. بَرَايِ اسْتَقْبَالِ از او بَرْنَامِه رِيْزِي كُنِي، بَرَايِ اَيْنَكِه چِه چِيْزِي رَا از قُدْرَتِ خُودَتِ مِي خُوَاهِي بَه او نِشَانِ بَدَهِي بَرْنَامِه رِيْزِي بَكُنِي. او دَارْدِ مِي آيْدِ بَا شَمَا صَحْبَتِ بَكُنْد، شَمَا رَا بِيِينْد؛ يَكِ كَارِي بَكُنِي كِه دَرِ هَمِيْنِ سَفَرِ او پِي بَه عِلْمِ شَمَا، قُدْرَتِ شَمَا وَ دَانِشِ شَمَا بَبَرْد.

حَضْرَت سَلِيْمَانِ يَكِمِ نُورِ قُدْرَتِ دِيْكَرِ اَجْرَا مِي كُنْد بَه اَن كَفَايَتِ نَمِي كُنْد.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ. چُونِ او تَابِحَالِ تَصْمِيْمِ نَبُود وَ دَرِ يَكِ جَامِعِه اِي زَنَدِ كِي مِي كَرْد كِه هَمِه كَاْفِرِ بودند وَ او هَمِ هَمْرَنَكِ جَمَاعَتِ شُدِه بُوْد.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ، كُفْتِه شَد بَه اَيْنِ خَانُومِ بَفَرْمَايِيْدِ وَارْدِ كَاخِ بَشُويْدِ حِيَاطِ كَاخِ الْبَتِه

فَلَمَّا رَأَتْهُ، وَقْتِي كِه وَرُودِي كَاخِ رَا دِيْدِ

حَسِبْتَهُ لُجَّةً فَكَّرَ كَرْد كِه يَكِ بَرَكِه اِي از آْب اسْت وَ بَايْدِ از دُرُونِ آْب رَدِ شُود

وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا، لِبَاسِشْ رَا بَالَا كُرْفَتِ وَ سَاقِ هَايِ پَايِشِ پِيْدَا شَد.

قَالَ، اینجا حضرت سلیمان دارد حرف می زند تا اینجا قیل بود می دانستیم چه کسی گفت. نه، این کارها لازم نیست إِنَّهُ صَرَخَ مُمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ آب اینجا نیست است، این کاخی است که با آینه درست شده و مرمر آن مرمر اعلایی است، فکر می کنی که آب است. این مانور دوم قدرت بود. این کاخی است که با آبگینه مفروش شده و فرش شده و تو فکر می کنی که انگار یک برکه آب است از بس صاف و زلال است.

قَالَتْ رَبُّ، دیگر تمام شد بلقیس گفت

إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، من چقدر به خودم ستم کردم تحقیقاً من به خودم ستم کردم. چه عظمتی اینجا هست و چه قدرتی شما دارید. شما نه تنها موحد و الهی هستید بلکه دنیایان هم اینقدر پیشرفته است. چه کاخ با عظمتی، چه فناوری ای، چه علمی، چه تکنولوژی و دانشی. یک کشور الهی، یک کشور توحیدی و اسلامی (اسلام یعنی تسلیم خدا) که از نظر مادی هم فوق العاده است. یادتان باشد آنجا جناب هدهد گفت من از سرزمینی برایتان خبر آورده ام که اینجا همه چی دارند (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) همه چی داشت هیچ کم و کسری نداشت. حال این وقتی آمده این جا و حکومت سلیمان را می بیند، تسلیم می شود. این ضربه دوم بود. می گوید خدایا تحقیقا من به خودم ظلم کردم عجب پیشرفته اینجا هست تا به حال من فکر میکردم اگر آدم ها خدا پرست باشند دیگر دنیایشان از دست می رود. نه خیر.

وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اینجا دیگر شفاف شد. تا اینجا درمورد تسلیم ما نمی دانستیم تسلیم سلیمان است یا تسلیم خدا است. اینجا می گوید من با سلیمان تسلیم خدای رب العالمین شدیم اسلام آوردم. تسلیم شدم با سلیمان، تسلیم پروردگار عالمیان.

در مجموع این سوره از یک خانمی صحبت می کند که این خانم حاکم و فرمانروا هست و عاقل و فهمیده است و در قبال دعوتی که یک پیامبر خدا از او می کند، مشورت می کند و حل مسئله اش خیلی خوب و خیلی عاقلانه است. فکر میکند، مشورت می کند و تصمیم می گیرد و از وقوع یک جنگ جلوگیری می کند می رود پیش پیامبر خدا و نشانه های قدرت و آیات الهی را می بیند و ایمان می آورد. یعنی ما در این ماجرا رویکرد مثبتی از فرمانروایی یک خانم می بینیم که در قرآن کریم به تصویر کشیده شده. اما خوب در قرآن کریم آیاتی هم هست که گویا از آن آیات این مطلب برمی آید که مردان در این امور از زنان قوی ترند و به مردان باید میدان واگذار شود و زنان در جایگاه دوم قرار می گیرند.

درس گفتار بیست و پنجم

ادامه بحث چهارم: شبکه قدرت در دولت اسلامی

عرض شد در شبکه قدرت، ۲ پرسش از سایر مسائل مهم تر است:

۱- پرسش از جایگاه زنان در حکومت اسلامی؛ که آیا می شود در مناصب حکومتی از زنان استفاده نمود؟

مراجعه به آیات قرآن

سوره توبه: یکی از مباحث سوره توبه، مبحث مربوط به منافقین است (حدود ۱۰۰ آیه در سوره توبه در باب منافقین نازل شده است)

آیه ۶۷ و ۶۸:

این آیه در مورد شبکه منافقین صحبت می کند

المنافقین و المنافقت، به قرینه بعضهم من بعض منافقین یک شبکه و تشکل هستند که هدفشان امر به منکر و نهی از معروف است. این امر و نهی می تواند اشکال متعددی داشته باشد؛ به عنوان مثال از طریق فعالیت های تشکیلاتی باشد یا رسانه ای و تبلیغاتی و غیره باشد که به نوعی تدبیر و سیاست گذاری می کنند تا منکرات در جامعه رواج یابد. این ها از کمک مالی نیز اعراض می کنند و سایر موارد

خدای متعال به منافقین و منافقان و کفار وعید آتش جهنم داده است

می رویم جلو تا می رسیم به آیات ۷۱ و ۷۲

مردان و زنان مؤمن نیز یک شبکه و تشکل هستند که ولایت دارند (ولایت به دوستی توأم با تشکل و هم بستگی اطلاق می شود)

نکته: در این جا به خلاف آیه قبل تعبیر "اولیاء بعض" آمده که حاکی از عدم دوستی و الفت در جبهه منافقین است

اهداف مؤمنین و مؤمنات: امر به معروف و نهی از منکر، اقامه صلاه، ایتاء زکات، اطاعت از خدا و رسول خدا ص است و خداوند به مردان و زنان مؤمن وعده رضوان الهی، بهشت و غیره داده است

هدف از طرح این آیات: مردان در کنار زنان آمده‌اند که قدر مسلم این است که زنان مانند مردان حائز تکلیف اجتماعی در حوزه‌های امریه معروف و نهی از منکر، اقامه صلات، ایتاء زکات و غیره هستند. این مقدار، جزء مسلمات است که زنان این تکالیف و وظائف اجتماعی را برعهده دارند.

حال به سوره نساء آیه ۳۴ می‌رویم

متن آیه

این آیه توسط افرادی که مخالف حضور اجتماعی زنان هستند مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بحث در این آیه در فراز "الرجال قوامون على النساء" هست؛ مردان سرپرست زنان هستند این آیه اطلاق دارد فلذا در حوزه سیاست هم، مردان سرپرست زنان هستند

منتها مسئله‌ای که هست این است که این آیه محدود به مسئله خانواده است و برای این حوزه این آیه نازل شده است و برای این قوام بودن مرد در ساحت خانواده دلیل می‌آورد:

۱- دلیل اول، برتری‌ای است که خداوند به مردان نسبت به زنان در ساحت خانواده داده است تا زنان به مردان تکیه کنند (تا مردان، ستون و استوانه خانواده باشند، مسئولیت امور خانواده بر عهده مردان باشد)

۲- دلیل بعدی، پرداخت نفقه زنان توسط مردان است که این پرداخت نفقه موجب سرپرستی مردان می‌شود.

خلاصه آنکه این آیه در ساحت خانواده نازل شده است نه ساحت جامعه؛ و منطق حاکم بر خانواده با منطق حاکم بر جامعه متفاوت است.

آیه ۲۲۸ در سوره بقره

متن آیه

مردان نسبت به زنان برتری دارند و توانایی‌هایی دارند که در زنان نیست

و یا در بحث حضرت موسی علیه السلام و دختران جناب شعیب علیه السلام که حاکی از فعالیت دختران ایشان در خارج از منزل است نیز قرینه دیگری بر جواز فعالیت اجتماعی بانوان می‌باشد (البته باید متذکر شد که بعد از آمدن حضرت موسی علیه السلام امور خارج خانه برعهده‌ی ایشان قرار گرفت)

جمع‌بندی در مورد شبکه قدرت و حضور زنان در حاکمیت و مناصب عالی:

انبیاء اولوالعزم از مردان هستند، ائمه معصومین علیهم السلام نیز از مردان هستند اما خوب بانوان با درجه بالا نیز در طول تاریخ وجود داشته‌اند همچون حضرت مریم، حضرت خدیجه، حضرت زینب و بالاتر از همه حضرت بالاتر از همه بانوان حضرت فاطمه زهرا که معصوم نیز بوده‌اند

اما می‌توان گفت که مذاق شارع مبنی بر عدم تمایل به قرارگیری بانوان در مناصب درجه یک است و تعداد اندکی از بانوان در طول تاریخ در مناصب عالی قرار گرفتند همچون ملکه قوم سبا خانم بلقیس و تعداد اندکی دیگر که از هوش و توانایی خاصی برخوردار بودند

و اما در مورد مناصب درجه ۲ به بعد، میان فقها اختلاف نظر هست. اکثر فقها در مورد مناصب ولایی ای که برای زنان، ولایت بر افراد دیگر را ثابت می‌نماید تردید دارند که جایز است یا نه؟، مثل منصب قضاوت و غیره.

اما در مورد برخی مناصب، فقها موافقت نموده‌اند مثل مناصب آموزشی، پزشکی یا حکومتی ای که جزء مناصب ولایی نباشد.

سیره امامین انقلاب نیز بر عدم ممانعت از به‌کارگیری زنان در مناصب اجتماعی بوده‌است

در نظام دنیا نیز در میدان عمل، آن‌چنان اتفاق خاصی نیفتاده‌است و تعداد خیلی اندکی از زنان به مناصب عالی دست یافته‌اند.

خلاصه آن که زنان در مواردی دارای تدبیر و توانایی خاصی هستند اما در کل رسالت زنان چیز دیگری است و اگر این رسالت توسط بانوان بر زمین گذاشته شود چه‌بسا عواقب جبران‌ناپذیری را برای جامعه بشری در پی داشته باشد و در قرآن و شریعت نیز آن‌چنان تشویقی به عهده‌داری مناصب عالی حکومتی برای زنان وجود ندارد.

درس گفتار بیست و ششم

برای پرداختن به مباحث فقه سیاسی مناسب‌تر است که به منابع اولیه‌ای که محتوای سیاسی بیشتری دارند مراجعه کنیم مثل قرآن کریم که در آن در طول حضور نبی اعظم در مدینه که تشکیل حکومت داده‌اند آیات بسیاری در این رابطه نازل شده‌است و همین‌طور نهج‌البلاغه و همین‌طور سیره سیاسی و حکومتی عصر نبوی و علوی علیهماالسلام و همین‌طور سیره و کتب علما و فقها و بزرگان دین اسلام.

گفتیم که ۸ محور را در این مباحث خواهیم داشت که الان در مورد محور چهارم به بحث خواهیم پرداخت

محور چهارم موسوم به شبکه قدرت که در جلسه گذشته ناظر به بخش اول آن مبنی بر حضور یا عدم حضور زنان در شبکه قدرت بود، بخش اول آن مورد بحث قرار گرفت. در اینجا بخش دوم از محور چهارم مبنی بر عدم حضور غیرمسلمانان در مناصب حکومت اسلامی بحث می شود.

باید متذکر شد که اصل، عدم سلطه کافر بر مسلمان است هم چنان که در قرآن آمده است که در جلسات گذشته نیز بدان اشاره شده است: آیه ۱۴۱ سوره نساء

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا

این آیه در مقام تشریع است نه تکوین، یعنی سلطه کافر بر مسلمان حرام است و نباید بدین امر اجازه داد و مقدمات آن را فراهم نمود.

در توضیح این اصل باید افزود: استفاده از غیرمسلمانان در امر حکومت با دو فرض ممکن است که انجام شود:

۱- فرض ممنوع: استفاده از اجنبی باعث تحقیر و ذلت مسلمانان شود.

۲- فرض ممکن: استفاده از اجنبی با سلطه همراه نباشد و اقتدار از آن مسلمانان باشد نه اجنبی.

مثل زمانی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت نمودند و از یک راهنمای اجنبی بهره بردند که امین و متخصص بود و سلطه ای هم بر نبی خدا نداشت.

خلاصه آنکه این اصل باید ضمیمه مسئله ولایت و عدم ولایت (عزت و ذلت) شود یعنی این نفی سبیل اگر منجر به ولایت اجنبی و ذلت مسلمین شود منظور ماست

آیه بعدی آیه هشتم از سوره منافقون است.

يَقُولُونَ لَنْ يَرْجِعَنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ۚ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَئِنْ كُنَّا الْمُنَافِقِينَ لَأَيَعْلَمُونَ

تقریباً می توان گفت که بر این مسئله، اجماع نظر وجود دارد البته در این جا بحث دیگری است مبنی بر بحث منافقین که رسول خدا فرمودند: من از کافر بر مسلمان نمی ترسم بلکه از منافقین بر مسلمانان می ترسم.

در آیه ۱۴۴ از سوره نساء نیز به همین بحث اشاره شده است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

ای جامعه اسلامی کافران را به عنوان سرپرست خود انتخاب نکنید (نکته اولیا، دوستی ای است که منجر به سرپرستی شود)

آیات بسیار دیگری نیز هست:

آل عمران آیه ۱۱۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ ۚ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

کافران دوست دارند که شما در سختی قرار گیرید

قلم آیه ۹

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فُيُودُهُنَّ

کافران دوست دارند که شما سست شوید

نساء آیه ۱۰۲

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ ۖ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ۚ وَدَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمَتَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ ۚ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ۚ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

کافران دوست دارند که شما غافل شوید

آیه ۸۹ از سوره نساء

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً ۚ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ۚ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

سوره طارق آیه ۱۵ و ۱۶

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا

وَأَكِيدُ كَيْدًا

انفال آیه ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۚ فَسَيَفْقَهُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

کسانی که کافر شدند هزینه می کنند تا شما به هدایت نرسید

توبه آیه ۵۰

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ

اگر یک خیر و توفیقی به شما برسد ایشان ناراحت می شوند

سوره بقره آیه ۱۲۰

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۚ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هَوَا الْهْدَىٰ ۚ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۚ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

سوره بقره آیه ۲۱۸

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بعض آیات سوره ممتحنه به مسئله کفار پرداخته است: کفار در این آیه در این سوره به ۲ دسته تقسیم شده اند:

۱- کفار غیر دشمن (آیه ۸) قرآن دستور به روابط عادلانه با ایشان داده است

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

۲- کفار دشمن (آیه ۹) قرآن دستور به عدم ارتباط با ایشان داده است.

إِنَّمَا يَنْهَأُكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ارائه الگو: حضرت ابراهیم با کفار معاند برخورد برائت آمیز داشت

آیه ۱۰:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٌ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ۚ فَإِنْ عَلَّمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ۚ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ۚ وَآتُوهُنَّ مَا أَنفَقُوا ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ ۚ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ ۚ وَاسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ۚ ذَٰلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ ۚ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

این آیه در مورد زنانی است که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند و ادعای ایمان به اسلام داشتند و قرآن دستور به بررسی صدق نیت اینان می‌فرماید البته توصیه به عدم افراط هم می‌کند

یکی از علما (علامه جعفری): بیشترین خطابات قرآن، اجتماعی است و مردم و مؤمنین مخاطب هستند اما وظیفه دولت است که این خطابات را عملی کند که این حاکی از نقش مردم در دولت اسلامی است (مردم‌سالاری دینی)

این مباحث در آیات دیگر هم بررسی شده‌است:

سوره انفال آیه ۷۲:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ۚ وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

مسلمینی که در مکه ایمان آوردند ولی هجرت نکرده‌اند نیز نباید با ایشان همکاری نمود تا اینکه هجرت کنند و به شما ملحق شود

خلاصه آنکه در جایی که اجنبی و منافق واجد سلطه شود نباید آنان را به کار گرفت اما این ۲ نکته را باید مدنظر داشت:

۱- بنای اسلام بر دعوت همگان به سمت توحید و یکتاپرستی و براءت از شرک است. حتی با اهل کتابی که متدین به دین خود باشند نیز می توان کنار آمد که در آیه ی ۴۲ از سوره مائده آمده است:

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ ۚ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ۖ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا ۖ وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

در همین سوره ۳ تعبیر وجود دارد که اشاره به حکمرانی اسلامی دارد:

آیه ۴۴: فَاُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (پوشاننده حقائق)

آیه ۴۵ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (نقض کننده حق الله و خلق الله)

آیه ۴۷ فَاُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نا فرمان)

نهایت این که دعوت خدا، به توحید و عمل به عدالت و از روی قسط است و این که نباید اجنبی مسلط بر امور باشد از این بابت است که او ظلم خواهد کرد و حقائق را خواهد پوشاند و همچنین نافرمانی خواهد کرد اما وقتی امر به تسلط مؤمنین می کنیم از باب این است که مؤمن بر اساس عدل و قسط عمل می کند.

یک آیه هم در جلسه گذشته گفته نشد که باید مطرح شود آن هم آیه ۶۱ از سوره ی آل عمران که اشاره به جریان مباحله دارد و حضرت زهرا سلام الله علیها نیز حضور داشتند

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

این بحث از شبکه قدرت به پایان رسید

محور پنجم: مرکز تصمیم گیری

بحث ما در رابطه با مشروعیت و جایگاه مردم در حکومت است

مقدمه اول: تحقق ارکان نظام اسلامی

۱- استحقاق، لیاقت و شایستگی

آیه ۱۲۴ از سوره بقره:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
یکی از شرائط شایستگی، عدم ظلم است و غیره

۲- شرعیت یا مشروعیت فقهی: این شرعیت یا روی اسم می‌رود یا روی صفت؛ این مشروعیت صددرصد از جانب شارع متعال است. شارع نیز از میان کسانی که واجد شایستگی هستند را یا به اسم انتخاب می‌کند و یا به صفات انتخاب می‌کند مثل فقیه جامع‌الشرایط

۳- بحث مبسوط‌الید بودن به اصطلاح فقهی، مقبولیت به اصطلاح جامعه‌شناسی، بیعت به اصطلاح فقهی و تاریخی، انتخابات که در فضای جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی مطرح است.

پس از آن که شخص رهبر از جانب شارع یا به اسم و یا به صفت انتخاب می‌شود با حضور یا بیعت مردم و یا انتخاب از جانب مردم این شخص رهبر، مقبولیت و بسط ید پیدا می‌کند و ولایت و قدرت او به منصفه ظهور می‌رسد

به همین جهت ولی خدا قبل از تشکیل حکومت در مقام رهبری هست لکن این مهم زمانی محقق می‌شود و جامه عمل به آن پوشانده می‌شود که ولی امر، بسط ید داشته باشد مثل رهبری رسول خدا در ایام قبل از هجرت به مدینه

مقدمه دوم- مرحله تکوین دولت و نظام اسلامی:

ا. مرحله تحقق رهبری

ب. ارائه مکتب توسط رهبر

ج. شکل‌گیری امت

د. برپایی دولت اسلامی

این مراحل چهارگانه از فرایند رهبری رسول خدا ص در قرآن استخراج شده است:

با نزول آیات ابتدایی سوره علق، رهبری رسول خدا محقق شد و با نزول وحی در طول ۲۳ سال و ارائه سنت ایشان، مکتب و دین لازم برای حکمرانی تدوین شد.

مردمی که به ندای این رهبر و مکتب لبیک گفتند امت را تشکیل دادند.

۱۳ سال به طول انجامید تا رهبر با مکتب خود به همراه امت توانست یک حکومت اسلامی تشکیل دهد.

حال این مرکز تصمیم‌گیری که محور پنجم ماست در این مرحله که مقام تشکیل حکومت اسلامی است، مطرح می‌شود

در شرایط عادی همه مطیع رهبر هستند اما در شرائط غیر معمولی، ممکن است که اختلافاتی وجود داشته باشد در این جا برای حل اختلاف دو نظر وجود دارد:

برخی قائل‌اند رهبر باید مرکز تصمیم‌گیری باشد و در حل نزاع باید به رهبری مراجعه کرد.

برخی نیز معتقدند مردم باید مرکز تصمیم‌گیری باشند؛

اما پاسخ صحیح کدام است؟

اگر مسئله‌ای ناظر به وحی بود آنگاه مرکز تصمیم‌گیری، رهبر الهی است اما اگر مسئله ناظر به وحی نبود مثلاً این که در کدام منطقه بجنگیم؟ در این جا محل نزاع محقق می‌شود.

در عصر نبوی در جریان جنگ احد مسلمین دو گروه شدند و عده‌ای قائل به جنگیدن در داخل مدینه و عده‌ای قائل به جنگیدن در خارج از مدینه بودند.

علی‌رغم این که حضرت رسول خدا طرف‌دار جنگیدن در داخل بودند لکن ایشان به جهت اکثریت نظر در خارج از مدینه، نظر دوم را می‌پذیرند.

آیه ۱۵۹ از آل عمران

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۚ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ۚ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

با توجه به تعبیر شاورهم فی الامر و فلذا عزم، این جا منظور چیست؟ آیا هر چه که به نظر پیغمبر رسید همان یا ۹؟ برخی همچون آیت الله معرفت: طبق نظر متخصص باید انجام شود و خود رسول خدا تصمیم بگیرد طبق نظر متخصصین

برخی معتقدند طبق نظر خود رسول خدا ص

اما پاسخ چیست؟ استاد می‌فرمایند ما هر ۲ طرف قضیه را در قرآن داریم مثلاً پیروانی که به نظر پیامبرشان عمل نمی‌کنند و شکست می‌خورند مثل داستان قوم بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام در طور سینا که امر شد وارد این سرزمین شوید و طاغوت آن را سرنگون کنید و به راحتی در آن زندگی کنید

آیه ۲۲ از مائده

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِن فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُكَ لَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ

اینان نافرمانی کردند اما دو نفر که اهل خوف الهی بودند با بنی اسرائیل مخالفت کردند و گفتند برویم و وارد شهر بشویم و آنگاه که وارد شویم قطعاً خدا ما را پیروز خواهد کرد همان‌طور که در جریان رود نیل محقق شد اما مردم گفتند ابداً و هرگز مادامی که جبارین در این شهر هستند وارد آن نخواهیم شد و نهایت اینکه دستور حضرت موسی به جهت عدم همکاری مردم بر روی زمین ماند و ایشان نتوانست حکومتی در آن شهر تشکیل دهد. مثالی برای طرف دیگر قضیه، آیاتی است خطاب به پیامبر خدا که می‌فرماید اینان باید خودشان به فکر باشند و تو نمی‌توانی برایشان کاری انجام دهی

همانند این داستان از سوره کهف که اشاره به حکومت ذوالقرنین دارد که از آیه ۸۳ شروع می‌شود

ذوالقرنین به اقصی نقاط سرزمین تحت حاکمیت خود سفر می‌کرد وقتی در آخرین سفرش به شمال منطقه خود رفت مردم گفتند: یاجوج و ماجوج که اجنبی هستند امور ما را مختل کرده‌اند آیا می‌شود ما هزینه‌ای بپردازیم و شما بین ما و اینان یک مرز و سد مستحکمی ایجاد کنید؟ ذوالقرنین در جواب ایشان گفت هزینه‌ای نیاز ندارم چرا که خدا به من بهتر و بیشتر از شما عنایت کرده است اما فقط به حضور شما و نیروی شما نیاز دارم (قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا، کهف، ۹۵) حالا من هم به عوض سد برای شما ردم ایجاد می‌کنم

سیاست ذوالقرنین این است که مردم را به میدان عمل بکشاند (تاکید بر حضور و مشارکت مردم) خلاصه آن که حضور مردم بسیار مهم است و امامین انقلاب نیز به این امر تاکید داشتند

دولت باید کوچک شود و کارپرداز نباشد و مردم را به صحنه عمل وارد کند. دولت اسلامی دولت معمار، هادی، سیاست‌گذاری، تضمین‌گر، تسهیل‌گر، پشتیبان و غیره است. دولت اسلامی دولت همه‌کاره و هیچ‌کاره نیست. دولت باید معماری کند و استعدادها و تخصص‌های متعدد را به خدمت بگیرد تا مجموعه‌ای منسجم و کارآمد را تشکیل دهد.

آیه بعدی آیه ۱۱۲ از سوره آل عمران است که به عنوان یک برداشت غیر یقینی می‌توان گفت این آیه از آیاتی است که می‌توان برای بحث مردم‌سالاری دینی از آن استفاده نمود

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ
 ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
 ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ

این‌ها مهر ذلت بر پیشانی‌شان خورده‌است مگر آنکه به ریسمان الهی چنگ زنند و به میثاقی با خداوند دارند عمل کنند و همچنین با مردم نیز باید پیوند داشته باشد.

آیات دیگری هم در تقویت این معنا وجود دارد

هر آیه‌ای که دستور به اقامه صلوات دارد، دستور به ایتاء زکات و انفاق را هم دارد (پیوند و به خدا در کنار پیوند به مردم)

درس گفتار بیست و هفتم

سابقاً عرض شد که یکی از بهترین راه‌های پاسخ‌گویی به مسائل فقه سیاسی، مراجعه به منابع دست‌اول خصوصاً قرآن کریم و بالاخص آیات مدنی است که بسیاری از آن در باب مسائل حکمرانی می‌باشد در این مباحث، آیات قرآن به‌صورت یک نظریه‌ی کلان درباب حکمرانی و تشکیل دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد و ظرفیت سنجی برای ارائه یک نظریه صورت می‌گیرد و همچنین گفتیم که طبق تئوری‌های رایج مثل تئوری سیستم این ظرفیت سنجی را انجام می‌دهیم و گفتیم که طبق تئوری سیستم‌ها در باب نظریه دولت (نظام) هشت پرسش مطرح می‌شود فلذا اگر یک متن فقهی بتواند به این هشت پرسش پاسخ گوید می‌توان گفت که فقه سیاسی حائز یک نظریه دولت است که حاکی از کارآمدی و ظرفیت بالای فقه سیاسی می‌باشد.

بنابراین اینکه برخی قائل‌اند که نباید در فقه سیاسی و اندیشه فقها به‌دنبال نظریه دولت گشت، سخن دقیقی نمی‌باشد چراکه هم در منابع دست‌اول و هم در اندیشه فقهایی همچون حضرت امام ره و مرحوم نائینی ره، نظریه دولت وجود دارد و تبیین شده‌است و کتاب‌های مربوط به آن به رشته تألیف و چاپ رسیده‌است

ادامه مباحث محور پنجم-مرکز تصمیم‌گیری

گفتیم که نزاع در مواردی است که اختلافات در حوزه مسائلی باشد که در باب آن وحی نازل نشده باشد. و باید توجه داشته باشیم که ما یا تابع خدا هستیم و یا طواغیت و از هر مرکزی که اطاعت کنیم همان مرکز ما را حمایت می‌کند؛ دولت نیز به‌همین معناست اگر از دولت اطاعت کنیم دولت نیز موظف است از ما حمایت کند.

تفکر توحیدی به ما می‌گوید که باید دولت در راستای معارف الهی باشد تا جائز باشد که از آن اطاعت کنیم. چرا که اگر اطاعت از دولت مغایر اطاعت از خدا باشد منجر به طاغوت می‌شود که پیام همه انبیا الهی، وحدانیت و اعراض از طواغیت است.

در این عالم دو دسته نظامات وجود دارد:

۱- نظام الهی ۲- نظام طاغوتی (لکم دینکم ولی دین)

در این جا به آیاتی تمسک می‌شود که مدعی هستیم می‌توان بدان‌ها استدلال نمود. لکن ادعای برداشت قطعی نداریم و این را هم اضافه می‌کنیم که برخی آیات به دلالت تطابقی و برخی نیز به دلالت تضمینی و التزامی دلالت بر مطلوب ما دارند.

از جمله آیاتی که بدان استناد می‌شود آیات مربوط به بیعت می‌باشد این آیات بیعت نیز سطوح مختلفی دارند:

۱- در برخی آیات، بیعت بر محور پذیرش اصل دین است (بیعت عام)

۲- برخی بیعت‌ها در حوزه‌های خاصی هستند مثل سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و غیره که بیعت‌های خاص به شمار می‌روند.

آیه ۱۲ سوره ممتحنه

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعْنَكَ عَلَىٰ ۖ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ ۖ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ ۖ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بعد از امضای صلح حدیبیه اگر مردانی از مکه مسلمان می‌شدند و به مدینه می‌آمدند، آنگاه پیامبر باید آن‌ها را تحویل می‌داد. اما اگر زنان ایمان می‌آوردند و به مدینه می‌آمدند و از آنجایی که زن مؤمنه نباید تحت تسلط مرد مشرک باشد، آن‌ها را تحویل نمی‌دادند و پیامبر خدا استناد می‌کردند که در متن صلح حدیبیه نسبت به مردان صحبت شده است و به زنان اشاره‌ای نشده است

در متن آیه آمده است که اگر زنان ایمان آوردند و به مکه آمدند باید شروط زیر را رعایت کنند که عبارت است از:

نباید شرک بورزند- امنیت اعتقادی

نباید سرقت کنند و- امنیت اقتصادی

نباید زنا کنند-امنیت فرهنگی و اجتماعی

نباید جنین کشی کنند، فرزند کشی کنند-و امنیت فرهنگی و اجتماعی

نباید فرزند غیر را به همسرشان نسبت دهند-امنیت فرهنگی و اجتماعی

و در هیچ کار معروفی با تو مخالفت نکنند که یک تضمین عام به حساب می آید. اگر همه این شروط محقق شد ای رسول خدا با ایشان بیعت کن.

هرچند این آیه دلالت های دیگر نیز دارد لکن برای منظور ما نیز مفید فایده می باشد.

سوره فتح آیه ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۖ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِثْلُ ثَوَابِهِ ۚ عَظِيمًا

این آیه حاکی از این است که بیعت با رسول خدا بیعت با خدا محسوب می شود و اگر کسی بیعت شکنی کند به ضرر خودش خواهد بود و به منازعه با قدرت الهی برخاسته است و اگر بر سر بیعت بماند به اجر عظیم می رسد

سوره فتح آیه ۱۸

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا

این بیعت یک بیعت سیاسی - نظامی است و بیعت بر پذیرش اصل دین نیست.

غیر از این آیات بیعت، که حاکی از نقش مردم است آیات مشورت نیز وجود دارد:

آیه ۱۵۹ از سوره آل عمران

آیه ۳۸ سوره شوری

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

آیات سوره نساء ۵۸ و ۵۹ و ۶۰

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ۚ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۚ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

که در مورد مرکز تصمیم گیری صراحت دارد.

از جمله آیات دیگری که در این محور به آن‌ها می‌شود استناد کرد آیات سوره احزاب است

سوره احزاب بیشتر در باب جنگ احزاب و مسائل خانوادگی حضرت رسول است

ابتدا بایستی و ۳۵ مراجعه می‌کنیم

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

در ادامه می‌آید که حواستان باشد که اگر رسول خدا امری فرمود حتما اطاعت کنید. نافرمانی حکم رسول خدا یا ائمه و بالطبع ولی فقیه معصیت می‌باشد. در ادامه یک ماجرای تاریخی می‌آید که حضرت رسول به جناب زید که فرزند خوانده اش بود، فرمود که همسرت را نگه‌دار و تقوای الهی داشته باش و تو که از مردم خشیت داشتی سزاوار است که از خدا نیز خشیت داشته باشی. جناب زید به این فرمایش رسول خدا عمل نکرد و همسرش زینب را طلاق داد. این فراز از آیه محل ملاحظات است

نکته‌ای که این جا وجود دارد این است که چرا جناب زید اطاعت نکرده‌است؟

برخی قائل اند این امر پیامبر یک توصیه پدرانه بوده نه امر مولوی

اما آنچه مسلم است عدم اطاعت زید از رسول خدا بود و بعد از آن نیز امر آمد که رسول خدا با زینب ازدواج کند تا یک سنت غلط از جامعه عرب آن روز، اصلاح شود. محل نظر در فراز «تخشی الناس» است که گویا حضرت علی‌رغم

این که علم الهی دارد از مردم می ترسد؛ خداوند امر فرمود دغدغه مردم را نداشته باش و فقط دغدغه خدا را داشته باش؛ حضرت دغدغه افکار عمومی را داشت که این می تواند محل نظر باشد

حدود رعایت افکار عمومی چیست؟

افکار عمومی تا جایی معتبر است که خلاف دستور الهی نباشد. یعنی جایی که وحی آمد، افکار عمومی به کنار می رود و حضرت نیز زمانی با زینب ازدواج کرد که وحی آمد و دستور به ازدواج داد.

خلاصه آنکه نقش مردم و افکار عمومی تا حدی حائز اهمیت است و نمی توان آن را نادیده انگاشت

در این رابطه آیه ۳۹ از سوره احزاب نیز به همین معنا نزدیک است

الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۖ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا

آیاتی هم داریم که تاکید بر اطاعت از رسول خدا به عنوان نمادی از رهبری دارد

مثل آیه ی ۶۴ از سوره نساء

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

سوره حشر آیه ۷

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ ۚ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ۚ وَالْيَتَامَىٰ ۚ وَالْمَسَاكِينِ ۚ وَابْنِ السَّبِيلِ ۚ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ۚ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

آیه ۱۰ از سوره مزمل

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

، آیه ۱۱ سوره مزمل

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا

آیه ۲۳ از سوره جن

إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَةً ۖ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا

البته به این نکته باید توجه داشت که برخی از این آیات مربوط به حکومت نیست لکن مربوط به حکم الهی و وحی از جانب خدای متعال می‌باشد.

آیه ۶۲ از سوره‌ی نور صراحت در امر حکومت دارد

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

مؤمنین فقط و فقط کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و وقتی که برای امور اجتماعی در کنار پیامبر هستند فقط در صورت طلب اذن از حضرت رسول محضر او را ترک می‌کنند که این حاکی از ضابطه‌مند بودن امور اجتماعی است که نباید سست و متزلزل باشد.

آیه ۴۶ از سوره‌ی انفال

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

داریم نزاع نکنید و همگی تابع رسول خدا باشیم. نزاع نکردن و اختلاف نداشتن حاکی از این است که همه باید تابع رسول خدا باشند که در این صورت فقط نزاع برطرف می‌شود و صورت نمی‌گیرد

آیه ۱۰۳ از سوره‌ی آل عمران

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

آیه ۳۱ از سوره‌ی آل عمران

قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

و آیات بسیار دیگر که مجال مفصل تری را می‌طلبد

و آیه ۵۰ از سوره مائده

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

آیات قبلی که راجع به قوم بنی اسرائیل است آیه ۴۴ از سوره مائده

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ۚ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ۚ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

آیه ۴۵

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ۚ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

آیه ۴۷ که ناظر به مسیحیان است

وَلْيَحْكُمُ أَهْلُ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و آیه بعدی که آیه ۴۸ باشد که راجع ب رسول خداست

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ۚ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۚ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ۚ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ۚ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

شاهد مثال این جمله است: فاحکم بینهم بما أنزل الله

مستحضر هستید که سیاست چیزی جز تصمیم گیری نیست و حکم باید به ما أنزل الله باشد و خداوند امر می کند که از ذوق و سلیقه آنان تبعیت نکن

و آیه ۴۹ که تکرار همین مباحث است

وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ۚ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ

پس ما دو نوع حکمرانی داریم:

۱- به ما أنزل الله ۲- ذوقی و سلیقه‌ای

که در آیه بعد آمده است حکومت مبتنی بر هوا و هوس یک حکم حکمرانی جاهلی است

یک روایت هم هست که قابل ملاحظه می‌باشد

کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۶

وَعَنْهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.

این روایت، یک روایت سیستمی است که مهم می‌باشد. اگر حکومت، غیرالهی و طاغوتی باشد و یک مؤمنی در آن حکومت به دستورات دینی عمل کند رستگار نخواهد شد اما اگر حکومت الهی باشد، شهروندان آن ولو خطاکار باشند مورد عفو رحمت قرار خواهند گرفت

این روایت توسط مقام معظم رهبری این گونه توضیح داده می‌شود:

فرض کنید می‌خواهید از مشهد به نیشابور بروید و سوار اتوبوس خیلی خوب و مجهز می‌شوید و همه مسافران هم عالی و شایسته هستند لکن راننده از صلاحیت لازم برخوردار نیست بعد از رسیدن به مقصد می‌بینید که سر از قوچان درآورده‌اید و این در صورتی است که اتوبوس عالی بود و مسافران همگی شایسته بودند لکن راننده از صلاحیت لازم برخوردار نبود و شما را به مقصد اصلی نرساند و از مقصد اصلی منحرف کرد اما اگر اوضاع عکس این باشد و اتوبوس ضعیف و نامناسبی باشد و مسافرین هم یکی در میان لاابالی باشند لکن راننده، شخص مطمئنی می‌باشد شما به همان مقصد خواهی رسید هرچند که زمان بیشتری صرف شود.

فلذا گوش امت باید به کلام رهبری که به ما أنزل الله حکم می‌کند باشد و نه طاغوت

روایت بعدی هم نزدیک به همین است

ان الله لا يستحيى و ان كانت فى اعمالها بره تقيه فى اعمالها ظالمة مسيئة (متن دقیق این روایت با جستوجوی اندکی که

داشتم نیافتم)

این روایات، روایت سیستمی و مهمی هستند که رهبر جامعه چه کسی باشد. البته یک قیدی وجود دارد و آن این است که احتمال تشکیل دولت اسلامی وجود داشته باشد

جلسه بیست و هشتم

از ۸ محور وعده داده شده، ۳ محور باقی مانده که به سرعت اقتصاد بدان‌ها خواهیم پرداخت

محور ششم- قلمرو دخالت دولت اسلامی

این مسئله به قدر مهم است که برخی پاسخ‌گویی به این سوال را به منزله یک نظریه دولت می‌پندارند در باب پاسخ‌گویی به این پرسش، رویکردهای متعددی وجود دارد:

۱- رویکرد حداکثری: دولت همه کاره است و در همه حوزه‌ها کارپردازی می‌کند که این یک رویکرد افراطی است که می‌توان به سوسیالیست‌ها مثال زد

۲- رویکرد حداقلی: دولت هیچ کاره است و تا جای ممکن نباید ورود کند و حتی در مورد آنارشیست‌ها که اینان قائل به حذف دولت هستند این یک رویکرد تفریطی است که می‌توان به لیبرال‌ها مثال زد

در این مجال از منظر قرآن کریم به این پرسش می‌پردازیم. قبل از پاسخ‌گویی لازم است مقدماً یک تقسیم‌بندی را ارائه کنیم.

دو قسم از قدرت داریم:

۱- سیاسی قدرت سیاسی: آنچه که در اختیار سران حاکمیت است

۲- قدرت اجتماعی- آنچه که در اختیار توده‌های مردمی و جامعه است

در این جا چند فرض وجود دارد:

ا- هم دولت و هم جامعه قوی باشند.

ب- هم دولت و هم جامعه ضعیف باشند.

ج- دولت قوی باشد و جامعه ضعیف باشد.

د- دولت ضعیف باشد و جامعه قوی باشد.

برای پاسخ‌گویی به سوال قبل باید این را بررسی کنیم که اسلام طرف‌دار کدام فرض است. اجمالاً عرض شود که اسلام طرف‌دار فرض الف الف است چرا که دولت قوی ثمره یک جامعه قوی هست و هم دولت و هم جامعه در منظر اسلام باید قوی باشند.

در سوره مبارکه مائده، ۱۶ بار خطاب «یا ایها الذین آمنوا» آمده است. در حالی که در سوره بقره ۱۱ بار و در سوره نساء ۹ بار و در سوره آل عمران هفت بار آمده است. مستحضر هستید که همه این سوره‌ها مدنی هستند و این کثرت خطاب‌ها حاکی از نقش ویژه مردم و جامعه ایمانی است که در آیه... آمده است: یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود؛ یا در خیلی از آیات به مؤمنین توصیه به تعاون بر خیر، ایثار، انفاق، اعطاء زکات و غیره شده است حال اگر دولت و جامعه قوی باشد آنگاه پاسخ‌گویی به پرسش قلمرو دخالت دولت اسلامی، آسان خواهد بود. **(نحوه بیان استاد در اینجا، دارای تامل نظر است که در فرصت بعدی تبیین خواهم کرد)**

نامه ۵۳ از نهج البلاغه که در مقدمه آن آمده است: جبايۀ خراجها، جهاد عدوها، و استصلاح اهلها و عماره بلادها و... حضرت در این فراز کلیت وظایف دولت را دسته‌بندی نموده‌اند و باید به این نکته نیز توجه داشت که ترتیبی که حضرت می‌فرماید مورد اهمیت است. ابتدا جمع‌آوری زکات که همان تامین هزینه‌های دولت باشد را مطرح می‌کند و پس از آن تامین امنیت که این امنیت مسئله‌ای است که وظیفه دولت است و از عهده مردم خارج است و پس از آن مسائل فرهنگی پرورشی و آموزشی شهروندان را مطرح می‌کنند و در نهایت توسعه و پیشرفت و آبادانی و رشد اقتصادی توسط حضرت مطرح می‌شود.

حال اگر به قرآن کریم مراجعه کنیم آنچه که در باب دولت‌هایی که انبیا الهی و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته‌اند می‌بینیم که در ۲ بخش قابل طبقه‌بندی هستند:

۱- قلمرو ثابتی که همه دول داشته‌اند که همان امور خیر و شر مشترکی است که از جانب مردم قابل انجام نیست. مثل امنیت و فرهنگ و غیره

۲- قلمرو اقتضائی دولت در هر زمان و متناسب در با هر دوره. مثال می‌زنیم به دولت حضرت یوسف علیه‌السلام که مراجعه می‌کنیم و درمی‌یابیم اولویت ایشان، اقتصادی بوده است. یا جناب ذوالقرنین که آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که ایشان به هر منطقه‌ای که سفر می‌کردند مسئله همان منطقه را مورد اولویت قرار می‌دادند.

نکته: دولت باید مراقب قوی بودن جامعه باشد و علاوه بر دنیای جامعه به فکر آخرت این مردم نیز باشد

سوره توبه آیه ۷۲

هود آیه ی ۶۱

دولت‌ها موظف هستند نیازهای اساسی مردم که مرتبط با امنیت هست را در اولویت قرار دهد؛ از نیازهای فیزیولوژیک مانند خوراک و پوشاک تا امنیت شغلی و بهداشتی و اقتصادی و تا مسائل مربوط به فرهنگ و معنویت و کرامت نفس، اعتماد بنفس و غیره

به این آیات توجه بفرمایید:

ليقوم الناس بالقسط- انبيا آمده‌اند تا جامعه‌ای بر پایه عدل برپا کنند

یعنی یزکیهم و يعلمهم حکم يعلمهم الکتاب و الحکمه باید در جامعه سازی عادلانه ظهور و بروز داشته باشد- از نظر انبیا، برپایی عدل و قسط از وظائف دولت است

ليحكموا بين الناس لما اختلفوا فيه

در کل در میان آیات قرآن و روایات و کلام بزرگان غیر از بحث عدالت که وجه جامع و وظیفه ثابت و اصلی هر دولتی است روی ۴ وظیفه بسیار تاکید شده است:

آیه ۸۲ از سوره ی انعام

امنیت محصول ایمان به اضافه پرهیز از ظلم (شرک) است

۱- اقامه حق ۲- دفع باطل ۳- امر به معروف ۴- نهی از منکر

سیاست گذاری کلان باید به شکلی باشد که جامعه از ظلمت به نور و از باطل به حق و از جور به عدل و از ظلم به قسط طی مسیر بکند که در آیات ۲۵۵ الی ۲۵۷ سایر آیات به تفصیل آمده است

نکته دوم: در این مبحث این مطلب وجود دارد که ما ۲ حریم داریم:

۱ حریم عمومی

۲- حریم خصوصی: این حریم از سوی اسلام به رسمیت شناخته شده است و دولت اجازه ورود به حریم خصوصی شهروندان را ندارد و پلیس بدون حکم قاضی اجازه ورود به منازل اشخاص را ندارد و زمانی قاضی حکم به ورود

می‌کند که در آن حریم خصوصی اقداماتی بر نقض امنیت حریم عمومی انجام شود آنگاه امکان ورود به آن منزل وجود خواهد داشت.

نکته ۳: به‌طور کلی دولت‌ها چه اسلامی و چه غیر اسلامی، ۳ کارکرد دارند:

۱- فرهنگی ۲- رفاهی و خدماتی ۳- امنیتی و نظامی و انتظامی

تأمین امنیت وظیفه ذاتی هر دولت است (جهاد هدف رها) ۱ استصلاح اهل‌ها هم داریم و مباحث مربوط به مقبولیت اجتماعی و غیره که حیات دولت‌ها به مقبولیت مردمی شان است و یکی هم بحث عمارت بلادها و توسعه و پیشرفت است که جزء خدمات عمومی می‌باشد.

مسئله‌ای که این‌جا وجود دارد مسئله فقر و فحشا و غیره است حال اگر ۱ دولتی از این کارکردها به نفع خودش انجام دهد. مثلاً تأمین امنیت را برای گروه خاصی انجام دهد و مخالفین را به بهانه تأمین امنیت، سرکوب کند (برای بعضی ایجاد شغل کند و یا در مسائل ایدئولوژیک و فرهنگی فقط مشروعیت ۱ گروه خاصی را مطرح کند و در دیگر تفکرات را بی‌اعتبار جلوه دهد آنگاه در تفکر اسلامی به این شیوه که سوءاستفاده از قدرت است فساد اطلاق می‌شود و در همه‌جای دنیا این دغدغه هست که از این شیوه جلوگیری به عمل آید اجمالاً عرض می‌شود که در اسلام هم با ابزارهای درونی و هم با ابزارهای بیرونی سعی شده‌است با فساد مبارزه شود. ابزارهای درونی مربوط می‌شود به شرائط و ویژگی‌های کسانی که در قدرت قرار می‌گیرند که ایشان باید از عدالت و تقوا و ایمان و قوت و غیر برخوردار باشند که در بحث شبکه قدرت مختصراً بدان اشاره شد حضرت یوسف علیه‌السلام فرمود: انی حفیظ و امین یا در ماجرای حضرت موسی و دختران جناب شعیب علیهم‌السلام ایشان به صفات قوی و امین مورد توصیف قرار گرفت و صلاحیت پیدا کرد.

در کل کسی که قدرت کسب کند و ظرفیت آن را داشته باشد حائز تقوا خواهد بود و نفس خود را کنترل می‌کند و با شهروندان با عدالت رفتار خواهد کرد.

مسئله دوم لازم است به مسائل بیرونی: اسلام برای مبارزه با فساد به‌غیر از ویژگی‌های درونی، ویژگی‌های بیرونی را نیز مطرح کرده‌است که همان امر به معروف و نهی از منکر نام دارد.

لیست برخی آیات دیگر:

سوره نحل آیه ۳۶

به وظیفه توحید گستر و طاغوت زدایی تاکید شده است

سوره مبارکه نحل آیه ۹۷

بر بحث حیات طیبه تاکید شده است که افق دولت اسلامی باید تحقق حیات طیبه در جامعه باشد

آیه ۱۰۲

آیه ۸۹

آیه ۹۰ که صراحت در تعیین قلمرو دولت دارد

آیه ۹۱

چند آیه از سوره مبارکه اسرا:

آیه ۲۳

که با بحث توحید شروع می شود و به بحث خانواده و خویشاوندان و در راه ماندگان و اسراف کاران و بحث ایثار و سخاوت و تاکید بر رعایت حد اعتدال و تا بحث امنیت جانی، فرهنگی و بحث قصاص و وفای به عهد و مسائل اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی منتهی می شود. همه این ها مباحث حکمت نظری و عملی به شمار می رود.

از آیه ۲۰ سه تا ۳۹ در باب وظائف دولت، اهمیت بسیاری دارد که برخی متفکرین معتقدند همه ابعاد سیاست در همین ۱۶ آیه می باشد حال وصایای عشر (سوره مبارکه انعام) را به همین آیات اضافه کنیم، ویژه خواهد بود

جمع بندی ۲ وظائف دولت از منظر قرآن:

۱-وظایف قضائی که هدف اجرای عدالت است

و-وظایف امنیتی که هدف تامین امنیت داخلی، خارجی، اقتصادی، فرهنگی، خانوادگی و غیره از

۳-وظایف اقتصادی که هدف توسعه و گسترش اقتصادی و رشد اقتصادی

۴-وظایف فرهنگی که هدف تعالی و ارتقاء فرهنگی است

به‌طور خلاصه می‌توان در ۳ کلیدواژه بیان کرد که وظیفه دولت به‌لحاظ سیاسی، ایجاد ثبات است و به‌لحاظ اقتصادی وظیفه برقراری زمینه رشد اقتصادی را دارد و به‌لحاظ فرهنگی، دولت موظف به فراهم کردن زمینه برای تعالی و ارتقای فرهنگی است.

نکته: بحث مالیات که تامین هزینه باشد مقدمه امور است و به ذات اصالت ندارد

محور هفتم-فرایند قدرت (جریان قدرت) در ارتباط بین دولت و مردم

به‌جهت طرح مباحثی در محور ششم، محور هفتم به‌دور از ابهام خواهد بود. در محور ششم گذشت که اسلام طرف‌دار دولت قوی و جامعه قوی است در محور ۷ اصل بحث در حوزه حق و تکلیف (حقوق و وظائف) است که در این‌جا نیز ۱ رویکرد افراطی و تفریطی و ۱ رویکرد اسلامی داریم:

۱- نگاه حداکثری و افراطی: جریان و فرآیند قدرت از بالا به پایین است. یعنی حکمرانان هرچه گفتند مردم نیز باید بپذیرند و مردم هیچ نقشی ندارند. از نگاه قرآن این نگرش، طاغوتی و استبدادی است و مطرود می‌باشد چراکه مستلزم ظلم است و رشد بر مبنای بر فطرت الهی را با خلل ایجاد می‌کند و حیات طیبیه را منکوب می‌کند. سوره انفال (الخمیس و تهیه)

۲- فرآیند نگاه حداقلی و تفریطی: فرایند قدرت از پایین به بالاست یعنی هر آنچه که خواسته مردمی بود باید همان توسط حاکمیت پذیرفته شود. این نیز در تفکر اسلامی پذیرفته‌شده نیست چراکه در تفکر اسلامی برای دولت رسالت‌های معنوی و الهی نیز متصور است فلذا هر آنچه که مردم بخواهند ولو به‌خلاف سعادشان باشد و یا خواسته‌های ظالمانه‌ای داشته باشند

مثل حمله به کشورهای همسایه و غیر نباید مورد پذیرش حاکمیت قرار بگیرد.

۳- نگاه سوم که ۱ نگاه اسلامی است، حق و تکلیف متقابل هستند. هم حاکمیت و هم امت بنده‌های خدا هستند و همگی در برابر خدا مساوی می‌باشد مگر انسان‌های باتقوا (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَى كَم)

خلاصه آنکه در تفکر اسلامی ۱ موازنه‌ای وجود دارد و به منزله‌ی ۱ جاده دوطرفه می‌باشد که در نهج‌البلاغه آمده‌است: اِيْهَا النَّاسُ اَنْ لِّىْ عَلَيْكُمْ حَقٌّ وَّ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَاَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ

اگر دقت بفرمایید همان وظایفی که در نامه مالک‌اشتر آمده‌است در این‌جا با تعبیر دیگری آمده‌است؛ نصیحت- خیرخواهی توفیر فیء کم-اقتصادی سه‌تا. لغاتش حل و-مباحث فرهنگی و پرورشی و آموزشی

در بحث مربوط به خودشان: وفاء بل بیعت و سه تا.

محور هشتم: بحث بازخورد

توضیح بحث بازخورد: آیا در قبال تصمیمات اتخاذ شده توسط حاکمیت، مردم حق اعتراض و پرسش و انتقاد را دارند
یا ۹

البته بازخورد ۲ نوع است:

بازخورد مثبت که تعریف و تمجید کردن است و مطلوب همگان می باشد و کسی با این بازخورد مشکلی ندارد
بازخورد منفی که پرسش گری و اعتراض آمیز است و جنبه انتقادی دارد که بحث ما بر سر همین نوع دوم می باشد که
آیا مردم حق انتقاد و اعتراض دارند یا نه

اسلام دینی است که حائز اصل امر به معروف و نهی از منکر است و اساساً یکی از وظایف مردم و ملت، همین موضوع
می باشد فلذا مردم حق بازخورد منفی را دارند. بالاتر از این هم داریم آیه ۱۴۸ عصر سوره نساء

خدای متعال به زشتی سخن گفتن را نمی پسندند لکن در ۱ جا استثنا قائل می شوند و آن هم زمانی است که حق کسی
در حال ضایع شدن باشد او می تواند در راستای احقاق حق خود جهر به سوء در قالب گفتار یا نوشتار را انجام دهد
نکته اول: همه آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر در این مجمع قرار می گیرد

نکته ۲: در قرآن و تاریخ صدر اسلام مباحثی داریم که بعد از وقایعی که اتفاق افتاده آنگاه خود قرآن آمده و آن ها را
مورد بررسی قرار داده است مثل آیات ناظر به جنگ احد یا صلح حدیبیه و یا توزیع غنائم در جنگ حنین به عنوان
مثال در آیات ناظر به جنگ احد که در سوره آل عمران است تعبیر فشل توم تنازع تن فی الامر از سایتون آمده است
مردم سوال پرسیدند که چه شد در جنگ بدر پیروز شدیم لکن در جنگ احد پیروز نشدیم

خداوند در جواب فرمود خدا به وعده اش عمل کرد لکن شما فشل تام از سایتو متنازع تن فی الامر

دلیل: شما ۲ دسته شدید و دسته ای از شما به دنیا متمایل شدند .

در این آیات، یک واقعه مورد بررسی و آسیب شناسی قرار گرفته است و مورد بازخورد منفی قرار گرفته است

اصل تأمین کننده مبحث نظارت و امر به معروف و نهی از منکر در قرآن مبتنی بر آیه ۱۰۴ از سوره آل عمران می باشد

نکته: همه مباحث که در باب بازخورد مطرح شد فقط در سطح گفتار و نوشتار است و در باب اقدام عملی چیزی در اسلام نداریم-مؤمنین حق دست بردن به اسلحه علیه حاکمیت اسلامی را ندارند که البته در زمان خلیفه سوم رخ داد

ملاحظه اجمالی و جمع‌بندی نهایی به امکانات نظری جهت ارائه نظریه دولت در اسلام با تکیه بر منابع دست‌اول خصوصاً قرآن کریم فراهم است و اگر تأمل شود می‌توان به راحتی ۱ نظریه دولت قرآنی را تبیین نمود

در واقع دولت اسلامی امانتی الهی و وسیله و ابزاری است برای اقامه حق و این موضوع ناشی از قانون الهی است و غیر استبدادی است ناظر به مسائل مادی و معنوی جامعه است. متکی بر هدایت الهی و اراده مردمی است.

